

به نام خداوند رحمان و رحیم

اغماض یا اغتنام

حسین رفیعی

آبان ماه ۱۳۹۱

در این نوشتار سعی شده است که خطرات راه اول بیان شود و راهکارهایی برای جلوگیری از تخریب و نابودی کشور ارائه گردد. در این فرآیند دو شخصیت تأثیرگذار و یک راهکار به نظر رسیده‌اند. این دو شخصیت، آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی هستند که بیش از پنجاه سال در راه مبارزه با دیکتاتوری شاه و اداره مملکت پس از انقلاب فعال و در مواردی فعال مایشاء بوده‌اند و این کار از دست آنها ساخته است.

راهکار ارائه شده، روشی است که بزرگانی چون گاندی و ماندلا در دوران معاصر برای بخشایش ملی، آشتی ملی، تفاهم ملی و توسعه ملی عمل کرده‌اند و موفق شده‌اند. اگر این راهکار و آن دو شخصیت ابتکار عمل را به دست نگیرند و تمامی نیروهای درون و بیرون حاکمیت از آنها حمایت و با آنها همکاری نکنند باید به فکر «ساختن ایران بعد از تخریب باشیم» که ممکن است ده‌ها سال زمان لازم داشته باشد. این نوشتار در سه فصل تنظیم شده است:

فصل اول: جمهوری اسلامی بر سر دوراهی: فروپاشی یا اصلاح مسیر و نقش رهبری در این فرایند.

فصل دوم: بخشایش ملی، آشتی ملی، تفاهم ملی؛ توسعه ملی.

فصل سوم: آقای هاشمی؛ شاید شهامت این کار را داشته باشد.

امید است که این کوشش ناچیز، حداقل، راهی باز کند تا تمامی دلسوزان مملکت و کسانی که دغدغه حفظ این کشور و اصلاح و ترقی و توسعه آن را دارند، نظر دهند و در اعتلا و کارتر کردن آن، کمک کنند و آن را به گفتمان سیاسی تبدیل کنند.

آبان‌ماه ۱۳۹۱

پیشگفتار

پس از خرداد ۱۳۸۸ و انتخابات ریاست جمهوری و عواقب و حواشی آن، مشخص گردید که ایران و جمهوری اسلامی وارد مرحله تهدید؛ تخریب و فروپاشی همه‌جانبه قرار گرفته است. حاکمان مسلط همچون گذشته به کمک درآمد نفت، قدرت سیاسی و استفاده از فرهنگ مذهبی مردم درصدد استمرار حکومت خویش شدند. اپوزیسیون اصلاح‌طلب و سبز و مسالمت‌جو در فکر راه و چاره‌ای مدنی و بدون خشونت بوده و می‌باشد. اپوزیسیون برانداز و خشونت‌پیشه با کمک جنگ‌طلبان امریکایی و اسرائیلی و متحدان غربی‌شان درصدد، سرنگونی جمهوری اسلامی و احیاناً اشغال کشور و تخریب آن و تغییر حاکمان در راستای منافع امریکا و متحدانش، هستند. دلسوزان ملک و ملت باتوجه به شرایط جامعه و آشنایی با توازن قدرت‌های درونی جامعه، در چارچوب بیانیه ۱۷ مهندس موسوی و ویرایش دوم منشور سبز درصدد تغییر روش حکومت‌گران و برگزاری انتخابات آزاد - بدون نظارت استصوابی - آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و سازمان‌ها و سندیکاهای مدنی و خلاصه اجرای «بدون تنازل قانون اساسی»، هستند.

حاکمان مسلط جمهوری اسلامی بر سر دوراهی هستند:

- تداوم وضع موجود که در نهایت به تخریب همه‌جانبه ایران و در نهایت اشغال آن توسط نیروهای خارجی، جنگ داخلی و منطقه‌ای و نابودی تمامی سرمایه‌ها و امکاناتی خواهد شد که در یکصدسال گذشته با خون جگر در این مملکت فراهم آمده است. یا

- تغییر روش حکومت‌داری و شرکت دادن سایر نیروهای سیاسی مردمی و ملی در اداره مملکت و حل مناقشات خارجی به کمک نمایندگان تمامی مردم ایران.

فهرست مطالب

۴۸	ز - پدیده‌ی احمدی‌نژاد.....
۵۴	دوازدهم - جنبش سبز.....
۵۷	سیزدهم - نقش رهبری در ۲۲ سال گذشته.....
۷۶	چهاردهم - دعوای رهبری و امریکا.....
۸۱	پانزدهم - رهبری بر سر دو راهی.....
۸۱	راه اول: ادامه‌ی وضع موجود.....
۸۱	الف - در سیاست داخلی؛ سرکوب.....
۸۳	بهره‌برداری از جنبش سبز.....
۸۶	شرایط مملکت.....
۸۷	ب - در سیاست خارجی.....
۱۰۰	توهم تعادل قوای نظامی.....
۱۰۳	جنگ‌افزارهای هسته‌ای امریکا.....
۱۰۴	تحقیقات برای سلاح هسته‌ای در امریکا.....
۱۰۴	طرح‌های جدید جنگ‌افزارهای هسته‌ای در امریکا.....
۱۰۶	مبانی اقتصادی جنگ‌افروزان آمریکایی.....
۱۰۸	راه دوم: تغییر مسیر؛ آشتی ملی.....
۱۰۸	مشکل رهبری.....
۱۰۹	رویکرد آشتی‌جویانه.....
۱۱۰	ترساندن روحانیت.....
۱۱۱	توصیه‌های درست.....
۱۱۲	مصدق و شاه.....
۱۱۳	الگوی چینی.....
۱۱۵	ریزش نیروها.....
۱۱۵	نقض قانون اساسی.....
۱۱۶	مبارزه با امریکا همزمان با مبارزه با ضدآمریکایی‌ها.....
۱۱۹	حذف اسلام یا حذف ولایت فقیه.....
۱۲۰	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....

۳	پیشگفتار.....
	فصل اول: جمهوری اسلامی بر سر دوراهی: فروپاشی یا اصلاح مسیر و نقش رهبری در این فرآیند.....
۹	مقدمه.....
۱۱	اول - انقلاب.....
۱۲	دوم - فروپاشی شوروی.....
۱۳	سوم - امپراطوری امریکا[۸].....
۱۳	چهارم - حمایت از جنبش‌های دموکراتیک.....
۱۴	پنجم - تشکیل القاعده و طالبان.....
۱۴	ششم - بهانه‌ی طالبان و القاعده برای دخالت غرب.....
۱۵	هفتم - بهار اعراب.....
۱۷	هشتم - منافع امریکا و منطقه.....
۲۵	نهم - تهدید ایران.....
۲۷	دهم - مقابله ایران با تهدید خارجی.....
۲۸	یازدهم - استراتژی ایران در مقابله با تهدید خارجی.....
۳۷	الف - دهه اول انقلاب.....
۳۸	ب - ۸ ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی.....
۳۹	ج - ۸ ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی.....
۴۰	د - دوره ۱۳۸۰-۱۳۸۴.....
۴۲	ه - دوران احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۸۸).....
۴۵	و - انتخابات ۱۳۸۸.....
۴۶	

۲۰۵.....	نهم - انتخاب رهبری پس از فوت امام خمینی.....
۲۰۵.....	دهم - توسعه‌ی اختیارات رهبری در قانون اساسی ۱۳۶۸.....
۲۰۶.....	یازدهم - دوره ریاست جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۷۶.....
۲۱۲.....	دوازدهم - دوران اصلاحات.....
۲۱۳.....	برخورد با هاشمی در دوران اصلاحات.....
۲۱۳.....	سیزدهم - دوران احمدی‌نژاد.....
۲۱۴.....	چهاردهم - سخنی با آقای هاشمی رفسنجانی.....
۲۲۲.....	خلاصه و نتیجه‌گیری.....
۲۲۴.....	منابع و توضیحات.....

۱۲۳.....	منابع و توضیحات.....
۱۴۹.....	فصل دوم: بخشایش ملی، آشتی ملی، تفاهم ملی؛ توسعه‌ی ملی.....
۱۵۱.....	مقدمه.....
۱۵۳.....	سابقه‌ی تاریخی انشقاق ملی.....
۱۵۶.....	انقلاب اسلامی و حاکمیت قانون و استقرار نظم و امنیت.....
۱۶۰.....	بخشایش ملی - آشتی ملی.....
۱۶۰.....	حاکمان و بخشایش ملی.....
۱۶۱.....	قربانیان و بخشایش ملی.....
۱۶۵.....	اپوزیسیون و بخشایش ملی.....
۱۶۵.....	الف - اپوزیسیون برانداز.....
۱۶۷.....	ب - اپوزیسیون قانون‌گرا و مسالمت‌جو.....
۱۶۷.....	عملیاتی کردن بخشایش ملی.....
۱۶۸.....	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.....
۱۶۹.....	منابع و توضیحات.....
۱۸۵.....	فصل سوم: آقای هاشمی؛ شاید شهامت این کار را داشته باشد؟!.....
۱۸۷.....	مقدمه.....
۱۸۸.....	نقش شخصیت در تاریخ.....
۱۸۸.....	هاشمی رفسنجانی کیست؟.....
۱۹۲.....	هاشمی بعد از انقلاب.....
۱۹۳.....	اول - حمله به منظور حذف دیدگاه‌های چپ در جمهوری اسلامی.....
۱۹۴.....	دوم - حذف بنی‌صدر از قدرت.....
۱۹۵.....	سوم - درگیری مسلحانه در کردستان.....
۱۹۶.....	چهارم - رضایت‌مندی از کتک‌کاری فراکسیون نهضت.....
۱۹۸.....	پنجم - انرژی هسته‌ای.....
۲۰۱.....	ششم - ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر.....
۲۰۳.....	هفتم - حذف آیت‌اله منتظری از قائم مقامی رهبری.....
۲۰۴.....	هشتم - درگیری مسلحانه با سازمان مجاهدین خلق.....

فصل اول:

جمهوری اسلامی بر سر دوراهی:
فروپاشی یا اصلاح مسیر و نقش رهبری
در این فرآیند

کسی که خطر را احساس می‌کند، بدهند که فریاد زند.

۲- شواهد نشان می‌دهد که ایران هیچوقت - به جزء در اوایل جنگ تحمیلی - این چنین در معرض خطر فروپاشی اجتماعی و فیزیکی نبوده است. در آغاز جنگ تحمیلی نیروهای نظامی و مردم برآمده از انقلاب آن خطر را دفع کردند ولی امروز آن انسجام و انگیزه نه تنها در مردم وجود ندارد که عملاً جامعه به دو قطب کاملاً مشهود و ملموس تقسیم شده. بخش قابل ملاحظه‌ای از فرهیختگان و اقشار متوسط شهری جامعه پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ معترض و ناراضی هستند که از طرف حاکمیت «خس و خاشاک»، «بزغاله و گوساله»، «میکروب و ویروس» نامیده شده‌اند و شدیداً سرکوب و کنترل می‌شوند و بخش دیگری از اقشار جامعه توسط حاکمیت برای مقابله با گروه اول سازماندهی شده‌اند و انگیزه پیدا کرده‌اند.

۳- در طول این سال‌ها در سیاست داخلی اولویت اول، مسائل اطلاعاتی و امنیتی بر علیه اقشار معترض و منتقد و حذف نیروهای همراه انقلاب بوده و عملاً مسائلی چون توسعه، رفاه، آموزش، بهداشت، اخلاق، فرهنگ... جامعه؛ به لحاظ بودجه، مدیریت و انگیزه؛ امکان پرداختن به آنها اندک بوده و تهدید خارجی در بیشتر موارد با اعتراضات داخلی بدون دلیل مرتبط دانسته شده است.

۴- دشمنان اهداف اولیه انقلاب، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، بیش از هر زمانی فرصت مناسبی به دست آورده‌اند که ضربه کاری را بر مردم و مملکت وارد آورند و همه‌ی ما را به نقطه‌ای برسانند که دیگر آرزوی انقلاب نداشته باشیم و برای جامعه‌ی مسلمانان جهان الگو و اسطوره نشویم. معترضان و منتقدان قانونی از طرف نظام؛ «عمال دشمن»، «فرب خورده»، «ضدانقلاب»، «فتنه‌گر»، «پیاده‌نظام دشمن» برانداز، و گاهی دست‌کم «برانداز قانونی» خوانده شده‌اند. پیامدهای این اتهامات؛ زندان، حصر، شکنجه، هتک حرمت، و فرار و مهاجرت گسترده نخبگان و سرمایه‌های مادی و معنوی و... بوده است. و اما اصل مطلب؛ ممکن است به ناچار، مطلب کمی طولانی و تحلیلی شود تا از یک طرف هم سوء تفاهمی پیش نیاید و از طرف دیگر؛ ریشه مشکلات کاویده شود و کار از «نق زدن» و برخورد امنیتی دستگاه حاکمیت، خارج گردد.

اول - انقلاب

با انقلاب ایران و فروپاشی نظام شاهنشاهی، تعادل استراتژیک غرب در این منطقه

مقدمه

شرایط کشور ما بحرانی است. حتی کسانی که تا چندوقت پیش، بحران را نفی می‌کردند، هم‌اکنون پذیرفته‌اند. در این تحلیل ابعاد بحران را توضیح خواهیم داد و برای این توضیح ضرورت دارد که تحولات سی سال گذشته در ایران، منطقه و جهان را مرور کنیم. این تحولات عبارتند از: ۱- انقلاب ۱۳۵۷؛ ۲- فروپاشی شوروی؛ ۳- امپراطوری امریکا؛ ۴- حمایت غرب از جنبش‌های دمکراتیک منطقه؛ ۵- تشکیل القاعده و طالبان؛ ۶- دخالت غرب در منطقه به بهانه القاعده و طالبان؛ ۷- بهار اعراب؛ ۸- منافع امریکا و منطقه؛ ۹- تهدید ایران برای غرب و منطقه؛ ۱۰- مقابله‌ی ایران با تهدید خارجی؛ ۱۱- استراتژی ایران در مقابله با تهدید خارجی در سی سال گذشته (دهه اول انقلاب، دوران هاشمی، دوران خاتمی، دوران احمدی‌نژاد، ۸۴ تا ۸۸، انتخابات ۱۳۸۸، پدیده‌ی احمدی‌نژاد)؛ ۱۲- جنبش سبز؛ ۱۳- نقش رهبری در ۲۳ سال گذشته؛ ۱۴- دعوای رهبری و امریکا؛ ۱۵- رهبری بر سر دوراهی (ادامه‌ی وضع موجود در سیاست داخلی و خارجی یا تغییر مسیر و آشتی ملی)؛ ۱۶- نتیجه‌گیری.

از آنجایی که، نقش رهبری در جمهوری اسلامی؛ چه به لحاظ قانونی و چه به لحاظ ساختارهای مذهبی و اعتقادی حول و حوش رهبری، منحصر به فرد در جهان می‌باشد؛ نقش ایشان در تحولات ۲۳ سال گذشته و آینده بسیار مهم و تعیین‌کننده بوده و قابل قیاس با نمونه‌های دیگر در جهان نمی‌باشد. به همین دلیل ضرورت این نوشتار عبارت است از:

۱- رهبری عملاً و فراتر از صراحت قانون اساسی، با اختیارات نامحدود و گسترده در ۲۳ سال گذشته در ایران حکومت کرده‌اند و به دلایل متعدد توانسته‌اند ارتباط ارگانیکی بین خود و حیطة مسئولیت خود برقرار نمایند و به لحاظ قانونی و عملی روشن است که تحولات ایران در ۲۳ سال گذشته نمی‌توانسته است دور از چشم و حیطة عملکرد ایشان تحقق پذیرد. امید است که اگر انتقادی در تبیین شرایط در این نوشتار باشد به قول حضرت صادق(ع) آن را هدیه‌ای بدانند و نه کینه یا توطئه‌ای و این حق را به هر

نفت خیز و ژئواستراتژیک به هم خورد[۱]. انقلاب ضداستبدادی و ضداستعماری در یک کشور اسلامی و آنهم با آرمان‌ها و شعارهای مذهبی که در آن مقطع برای غرب غیرقابل پیش‌بینی بود، موجب ترس و عکس‌العمل غرب به رهبری امریکا گردید. چون؛ تمدن، رفاه و پیشرفت غرب در یکصد سال آینده به منابع نفت و گاز این منطقه وابسته بوده و هست و این برای غرب جدی و حیاتی است[۲]. امریکا از اوایل دهه ۱۹۳۰ عربستان را منطقه امنیت ملی خود اعلام کرده[۳] و کارتر کل منطقه خلیج فارس را جزء امنیت ملی امریکا بیان کرده بود[۴] و پس از تشکیل اسرائیل این کشور هم جزء منطقه امنیت ملی امریکا محسوب می‌شود! اهمیت ایران و انقلاب ایران تا حدی است که یکی از معاونان وزیر در ایران گفته که پنج هزار محقق وابسته به دولت و مراکز قدرت امریکا در نهادهای تحقیقاتی این کشور، روی مسئله ایران کار می‌کنند. مسئولیت این گروه‌های تحقیقاتی عمدتاً با دولتمردان ارشد سابق و کنونی امریکا می‌باشد.[۵]

دوم – فروپاشی شوروی

پس از انقلاب ایران؛ ابرقدرت شرق، با همه‌ی مشکلات درونی، هنوز حضور داشت و تعادل قوای جهانی محدودیت‌هایی برای ابرقدرت غرب در دخالت مستقیم نظامی ایجاد می‌کرد. در این شرایط عکس‌العمل غرب به اشکالی چون قرارداد «کمپ دیوید»، ایجاد مجاهدین و در نهایت القاعده و طالبان در افغانستان[۶]، تشویق صدام به شروع جنگ تحمیلی[۷] و... بود تا از ایجاد تعادل جدیدی که منافع غرب را تهدید کند، جلوگیری کند. دخالت مستقیم مشکل می‌نمود.

سوم – امپراطوری امریکا[۸]

با فروپاشی شوروی و پیمان ورشو، ابرقدرت غرب به امپراطوری تبدیل شد و «نظم نوین جهانی»، در استراتژی ایالات متحده امریکا قرار گرفت، «برخورد تمدن‌ها»، توسط هانتینگتون، «پایان تاریخ» توسط فوکویاما و... مطرح شدند. متعاقباً پیمان ناتو، مأموریت‌های جدیدی پیدا کرد و عمدتاً برای دخالت در خاورمیانه و «دفاع از مرزهای دموکراتیک در کشورهای غیر عضو» و تدارک «جنگ‌های موشکی، لیزری و ماهواره‌ای» ساماندهی شد. در دهه ۱۹۹۰ کشورهای اروپای شرقی و عمدتاً با انقلاب‌های مخملی برای ادغام در نظام سرمایه‌داری جهان، تغییر حاکمیت و تغییر قانون اساسی دادند. صربستان به رهبری میلوسویچ، مقاومت کرد. او در عین مقاومت در مقابل غرب در داخل

کشور، با دمکراسی و آزادی هم مبارزه می‌کرد. کشتار مسلمانان بوسنی، محملی شد که غرب با تبلیغ وسیع و خلق دروغ‌های تهییج‌کننده و بزرگ‌نمایی موارد نقض حقوق بشر و سانسور اخبار، افکار عمومی جهان را برای دخالت نظامی آماده کند و ناتو زیرساخت‌های اقتصادی و خدماتی این کشور پیشرفته اروپای شرقی را نابود کرد و از یوگسلاوی ۵ کشور مطیع و کوچک تشکیل شد و سران کشور صربستان را به جرم جنایت کار جنگی و ناقض حقوق بشر به دادگاه لاهه کشاندند و محاکمه کردند، چیزی که هنوز هم ادامه دارد[۹].

حتی صدام که با حمله به کویت در ۱۹۹۰ شرایط را برای سرنگونی خود فراهم کرده بود، به دلیل در اولویت نبودن منطقه خاورمیانه در آن مقطع، مصون ماند تا نوشتش فرا رسد و بهانه‌های لازم فراهم شود. در زمان کلیتون، در ۱۹۹۸، رسماً سرنگونی صدام در امریکا مصوب شد[۱۰]. منتظر شرایط بودند تا دست به عملی کردن آن بزنند. پس از حمله سپتامبر ۲۰۰۱ به دنبال اشغال افغانستان، تصمیم به تغییر صدام علیرغم تمامی همراهی‌های او با غرب در دوران جنگ تحمیلی و پس از آن، اتخاذ گردید. سه دروغ خلق کردند: همکاری صدام با القاعده، داشتن سلاح کشتار جمعی و خرید اورانیم از آفریقا تا حمله به عراق را توجیه کنند. بعداً هم که دروغ‌ها روشن شد و بوش از خود انتقاد کرد، اتفاقی نیفتاد و کسی توبیخ هم نشد[۱۱].

چهارم – حمایت از جنبش‌های دموکراتیک

پس از سرنگونی شاه در ایران و ساموزا در نیکاراگوئه، غرب به این نتیجه رسیده بود که حمایت نامحدود از دیکتاتورها عاقبت خوبی برای او نخواهد داشت و باید به متحدان جهان سوم خود توصیه‌های گرایش به دموکراسی را کم‌کم زمزمه کند ولی این امر تا فروپاشی شوروی، مشکل می‌نمود ولی پس از فروپاشی شوروی گرایش به «دموکراسی هدایت شده» توسط غرب جدی‌تر شد، بطوری که در اردن و مراکش تا حدودی این توصیه اجرا شد. دهه ۲۰۰۰، دهه اقدام در کشورهای اسلامی، خاصه خاورمیانه، بود که هنوز هم ادامه دارد و ممکن است سال‌ها طول کشد. این اقدامات را خانم تاچر، نخست وزیر سابق انگلیس، و نیکسون، رئیس جمهوری سابق امریکا سال‌ها پیش، در توصیه‌ها و وصایای خود مطرح کرده بودند[۱۲] و هانتینگتون و فوکویاما آن را تئوریزه کرده بودند.

پنجم – تشکیل القاعده و طالبان

القاعده و طالبان که به کمک غرب و پول کشورهای پولدار اسلامی جان گرفته بودند و افغانستان را هم اداره می‌کردند با رفتار ارتجاعی و ضدتمدنی خود الگویی موازی از اسلام

سیاسی را ارائه می‌دادند تا شاید رقیب الگوی جمهوری اسلامی ایران باشد. غرب از اسلام ارتجاعی استقبال می‌کرد، ترس از اسلام دمکراتیک، عدالت‌خواه و متمدن بود که می‌توانست الگویی رقیب برای سرمایه‌داری باشد [۱۳]. در غیبت ایدئولوژی مارکسیسم و چرخش چین به توسعه‌ی اقتصادی به کمک غرب و عدم دخالت در جنبش‌های آزادی‌خواهانه جهان، غرب هوشیار شده بود که باید از الگو شدن جمهوری اسلامی و در نهایت پیروی کشورهای اسلامی از این الگو جلوگیری کند. به عبارت دیگر به تعبیر شادروان مهندس بازرگان در مقاله معروفش در روزنامه لوموند غرب احتیاج داشت که Red Fobia را با Islam Fobia جایگزین کند و ترس از اسلام را در افکار عمومی غرب جا بیندازد [۱۴]. حاکمان جمهوری اسلامی با توجه به همه شرایطی که پیش آمد و با توجه به تقصیر سایر گروه‌های سیاسی، از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۰ با عملکرد ضدحقوق بشری خود و بستن فضای آزاد؛ این امکان را به آمریکا و کل غرب دادند که، با تبلیغات، چهره‌ی جمهوری اسلامی را در افکار عمومی روشنفکران جهان تاریک بنمایانند تا مهمترین انقلاب نیمه دوم قرن بیستم دیگر الگوی آرمانی برای آنها نباشد. غرب برای مبارزه با حکومت‌های مستقل در گذشته سعی کرد که جمال عبدالناصر و کاسترو را به دامن شوروی بیندازد تا تحت شرایط جنگ سرد با این حکومت‌ها مبارزه و از الگوی سازی آنها جلوگیری کند. ولی امروز در غیبت جنگ سرد و خیزش کشورهای اسلامی - خاصه انقلاب اسلامی ایران - با رویکرد مستقل، آنها را در افکار عمومی جهان به طالبان نزدیک کند تا مبارزه و سرکوب آنها در افکار عمومی جهان تسهیل گردد. امروز آنچه در ایران در رابطه با نقص حقوق بشر و سرکوب جنبش‌های کارگران، اقلیت‌های قومی و مذهبی، زنان، دانشجویان و... اتفاق می‌افتاد؛ این هدف غرب را برآورده می‌کند و برای غرب بسیار مطلوب است. هرچند غرب قلباً دغدغه حقوق این گروه‌ها را نداشته باشد [۱۵]. جمهوری اسلامی با نقض حقوق بشر خود را نه تنها از حمایت نیروی ملی محروم می‌کند بلکه بخش عظیمی از امکانات مادی، انسانی و تبلیغاتی خود را هم صرف «خنثی‌سازی»، آن می‌نماید. به صدها رسانه مکتوب و مجازی و تبلیغات صدا و سیما، توجه شود

ششم - بهانه‌ی طالبان و القاعده برای دخالت غرب

تردیدی نیست که القاعده و طالبان دست‌پخت آمریکا، اسرائیل، کشورهای اسلامی (مصر، عربستان، پاکستان، امارات و...) است تا دخالت بیشتر آمریکا در منطقه را ممکن و مشروع نشان دهد [۱۶]. واقعه سپتامبر ۲۰۰۱ با همه‌ی اما و اگرهایی که درباره آن وجود دارد این

بهانه را برای دخالت مستقیم غرب در خاورمیانه فراهم ساخت. امروز نحوه کشتن اسامه بن‌لادن در حالیکه مسلح نبوده است و عدم دستگیری و محاکمه او این شک و تردید را افزایش می‌دهد که او می‌توانست در محاکمه خود مدارکی ارائه دهد که مبین همکاری گذشته او با آمریکا باشد [۱۷]. برای ۷۹ تکاور دریایی آمریکا دستگیری بن لادن غیرمسلح ساده بوده است. ولی حکومت آمریکا برای فرماندهی این عملیات روشن کرده که بن لادن را مرده می‌خواهد و برخلاف عرف قانون جهانی، بدن او را بدون کالبدشکافی به دریا انداختند، چیزی که در این موارد ضرورت دارد. هم حمله آمریکا به پاکستان، تجاوز بوده و هم کشتن بن لادن و به دریا انداختنش غیرقانونی. با کشتن بن‌لادن ردّ خیلی از چیزها، گم شد [۱۸].

چرخش مجاهدین عرب مسلمان ضدشوروی در افغانستان، به ضدیت با آمریکا و غرب قابل توجه است. این مجاهدین پس از بازگشت از افغانستان به کشورهای خود پس از ۱۹۸۹ به شکل حسی هم فهمیدند که بازی اصلی کجاست. نوع مبارزه آنها اگر چه یک روش قدیمی و غیرقابل توجه در قرن ۲۱ است ولی انگیزه آنها قابل فهم می‌باشد. آنها فهمیدند که مبارزه با شوروی در افغانستان فریبی بیش نبوده است تا آمریکا نفع آن را ببرد. اتفاقی که در مورد تشکیل حماس با کمک اسرائیل قبلاً افتاده بود تا ضربه‌ای به الفتح وارد شود و چرخش کنونی حماس توجه‌پذیر می‌شود.

جناح جنگ‌طلب غرب با تمام وجودش احتیاج به درگیری در خاورمیانه داشت و حمله سپتامبر ۲۰۰۱ شرایط آن را فراهم کرد بطوری که کمتر از یک ماه آمریکا و متحدانش به ضعیف‌ترین کشور جهان - افغانستان - حمله کردند. علی‌القاعده می‌باید طراحی این حمله از قبل آماده شده باشد [۱۹]. حمله در ۲۰۰۳ به عراق، علیرغم تمامی خوش‌رقصی‌های صدام در حمله به ایران، و با بهانه واهی سلاح کشتار جمعی، ارتباط با القاعده و خرید اورانیم از افریقا، صورت گرفت. گزارش کمیته‌ی اطلاعاتی سنای آمریکا در دو گزارش ۸۰۰ صفحه‌ای ذکر شد. علاوه بر آن در گروه تحقیق مربوط به مشارکت بلر در جنگ عراق در انگلیس، رئیس پیشین MI5 شهادت داد که مقامات اطلاعاتی آمریکا و انگلیس مطلع بودند که صدام تهدید نمی‌باشد [۲۰]. حمله به افغانستان و عراق بخش‌هایی از مسلمانان را رادیکالیزه کرد. نوام چامسکی در مقاله «ذهنیت امپریالیسم و یازده سپتامبر» به تاریخ ۶ سپتامبر ۲۰۱۱ نکات مهمی را مطرح می‌کند که خوشحالی هیأت حاکمه آمریکا از حمله تروریستی وحشیانه به نیویورک را توضیح می‌دهد. چامسکی از قول اریک مارگولیس (Eric Margolis) می‌گوید که

«واشنگتن هرگز شواهدی را که برای مدعایش درباره اینکه بن‌لادن پشت حملات ۱۱ سپتامبر بوده، علنی نکرده» و چه بسا به همین خاطر باشد که «نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که یک سوم آمریکایی‌ها معتقدند که دولت امریکا و یا اسرائیل پشت قضیه ۱۱ سپتامبر بوده‌اند.» [۲۱]

مارگولیس می‌گوید که «یک محاکمه علنی در ایالات متحده یا لاهه می‌توانست پرتویی بر این مدعا بیفکند.» آقای رابرت مولر (Robert Mueller) رئیس اف.بی.آی در ماه جون ۲۰۰۲ در اظهارنظری گفته است که «بازرسان ما معتقدند که ایده حمله ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون از رهبران القاعده در افغانستان آمده، طراحی عملیات در آلمان انجام شده، و تأمین مالی آن از طریق امارات متحده عربی از منابعی در افغانستان بوده است.» اینکه امارات این طرح را حمایت مالی می‌کند، جای تأمل جدی دارد. [۲۲]

هشت ماه قبل از حمله به برج‌های دوقلو، طالبان به امریکا پیشنهاد کرده بودند که اگر مدارکی ارائه کند، بن‌لادن را برای محاکمه تحویل امریکا خواهند داد. آیا اف.بی.آی آنچه را ۸ ماه بعد می‌دانست، در آن موقع نمی‌دانست؟ تا مدارک را به طالبان ارائه دهد و بن‌لادن را برای محاکمه در امریکا تحویل گیرد. لذا این حرف آقای اوباما که در اعلامیه کاخ سفید آمده صحیح نمی‌باشد که: «ما به زودی دریافتیم که حملات ۱۱ سپتامبر توسط القاعده انجام گرفته‌اند.» [۲۳] حمله بعدی امریکا در پاکستان به مقر بن‌لادن به وضوح تجاوز جنایی است. بر طبق آنچه در دادگاه نورنبرگ در مورد سران نازی توسط قضات این دادگاه تعریف شده است، کشتن بن‌لادن بدون محاکمه نقض آشکار قوانین بین‌الملل است به طوری که حتی هلموت اشمیت - صدراعظم پیشین آلمان - به تلویزیون آلمان گفت که: «حمله ایالات متحده به اقامتگاه بن‌لادن در پاکستان به روشنی نقض قوانین بین‌الملل بود.» [۲۴]

هفتم - بهار اعراب

حاکمان مسلط جمهوری اسلامی، «بهار عربی» را «بیداری اسلامی» می‌نامند و آن را متأثر از انقلاب ۱۳۵۷، ارزیابی می‌کنند. در حالی که مجموعه‌ی ویژگی‌های بهار عربی نشان می‌دهند که این جنبش‌های دموکراسی‌خواهی، متأثر از جنبش سبز ۱۳۸۸ ایران می‌باشد. آقای فرهاد خسروخاور جامعه‌شناس ایرانی و استاد دانشگاه پاریس «۹ اصل بنیادین انقلاب اعراب» را بدین شرح بیان کرده است [۲۵]:

۱- نوعی بینش سکولاریزه از اسلام؛ ۲- خواست کرامت انسانی؛ ۳- رد ضد

غرب‌گرایی سطحی؛ ۴- پذیرش برابری زن و مرد به دلیل حضور و مشارکت زنان؛ ۵- حضور طبقه متوسط جدید؛ ۶- نبود رهبر سیاسی؛ ۷- استفاده گسترده از ابزارهای فنی و تکنولوژی مدرن و وسایل ارتباط جمعی؛ ۸- وجود نوعی پان عربیسم؛ ۹- خواست عدالت اجتماعی.

اخوان المسلمین مصر طی مقاله‌ای در روزنامه نیویورک تایمز [۲۶] مواضع خود را نسبت به جامعه پلورالیستی و دموکراتیک روشن کرد و سخنگوی اخوان المسلمین مصر «عصام‌الدین محمدحسین العربیان» در مصاحبه با بخش انگلیسی صدای امریکا اعلام کرد: «مصر ایران نیست و اخوان المسلمین خواهان تشکیل یک دولت اسلامی در مصر نیست. ما خواستار استقرار یک دولت مدنی، مدرن و دموکراتیک در مصر هستیم که در آن آزادی، عدالت، رفاه اجتماعی و برابری برای همه شهروندان تضمین شود.»

راشد الغنوشی، رهبر حزب اسلام‌گرای تونس هم با الگوی جمهوری اسلامی ایران صراحتاً خط‌کشی کرده است. چه به لحاظ نظری و چه مواضع رهبران مسلمان جنبش‌های عربی نشان می‌دهد که شباهت این جنبش‌ها به جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ ایران است نه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷. حال با توجه به این جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱- کشورهایی که امریکا و غرب به لحاظ نظامی و اقتصادی با آنها پیوند دارد مانند تونس و مصر. جنبش در این کشورها نسبتاً به سادگی قابل کنترل هستند و روند دموکراتیزاسیون را در چارچوب مدیریت غرب طی خواهند کرد. اینکه در آینده چرخش جدی در این کشورها محقق شود، قابل پیش‌بینی نیست. در بهترین شرایط تحقق استقلال این جنبش‌ها، هدف رهبران آنها و الگوی توسعه آنها، ترکیه خواهد بود، چیزی که آقای غنوشی برنده انتخابات اخیر تونس به صراحت اعلام کرد. مراکش و اردن هم در این دسته قرار می‌گیرند.

۲- کشورهایی که برای غرب حیاتی و به لحاظ دموکراسی عقب‌مانده هستند مانند عربستان و بحرین. در این کشورها اصلاحاتی انجام خواهند شد ولی کاملاً کنترل شده تا اوضاع از دست غرب خارج نشود. روال قبلی قابل دوام نخواهد بود. آزادی کامل هم داده نخواهد شد. چماق و هویج طوری تنظیم خواهند شد که اوضاع کاملاً تحت کنترل باشد. یمن هم در این گروه قرار می‌گیرد. البته با تمام اختلافاتی که این کشورها با هم دارند. استاندارد دوگانه غرب در برخورد با دموکراسی و استبداد را در اینجا به خوبی می‌شود دید.

۳- سوریه، لیبی و ایران: این سه کشور از استقلال سیاسی برخوردار بوده‌اند و ضمناً موضع‌گیری ضدغربی و ضدصهیونیستی آنها مشهود بوده است. در لیبی فرآیند تغییر حاکمیت از سال ۱۳۸۹ شروع شده و با قتل وحشیانه قذافی در ملاءعام ظاهراً به پایان خود رسید. عیناً شبیه قتل بن‌لادن در پاکستان. با تخریب زیر ساخت‌های نظامی و اقتصادی که تا ۸۰۰ میلیارد دلار هم تخمین زده‌اند، آینده‌ای چون عراق برای آن پیش‌بینی می‌شود. به نقطه صفر رساندن این کشور، تا ده‌ها سال نفت آن پشتوانه بازسازی آن خواهد بود. برای حاکمان مستبد عبرت‌انگیز است که قذافی با همه‌ی همکاری‌هایی که با آمریکا داشته، از جمله معامله ششصد هزار سند امنیتی و اطلاعاتی موجود در آرشیو لیبی و مربوط به سایر کشورها با آمریکا و تحویل تمامی مدارک مربوط به ساخت سلاح‌های کشتار جمعی - از جمله هسته‌ای - با چهار هواپیمای غول‌پیکر نظامی به آمریکا، باز هم در وقت مناسب سقوط او در دستور کار قرار گرفت. نحوه‌ی برخورد غرب در لیبی در مقایسه با مصر و تونس، دست این کشورهای «طرفدار دموکراسی» را بهتر باز می‌کند. در مصر و تونس مرتباً معترضان را به گفتگو با حاکمان تشویق می‌کردند ولی در لیبی، شعار سرنگونی قذافی را می‌دادند و وقتی هم چاوز پیشنهاد کرد کمیسیونی از چند دولت تشکیل شود و به لیبی فرستاده شود تا جنگ پایان یابد، گوش شنوایی نبود. اینک مسلم شده است که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و فرانسه، پیش از آغاز قیام در بنغازی فعال و مشغول مهره‌چینی بوده‌اند. تری میسان، روزنامه‌نگار فرانسوی که تجربه زیادی در مورد لیبی دارد می‌گوید که تصمیم جنگ بر علیه لیبی ده سال قبل اتخاذ شده بود و هیچ ارتباطی به بهار عربی نداشت. دقیقاً ۴ روز پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت بوش در دیدار کمپ دیوید تصمیم گرفت هفت کشور؛ افغانستان، عراق و... و در نهایت ایران را یکی پس از دیگری مورد حمله قرار دهد. چیزی که کیسینجر هم در مصاحبه خود با Global Research بدان اشاره کرد. این موضوع را همان وقت «ویلیام کلارک»، فرمانده سابق ناتو و مخالف این طرح، افشاء کرد. قذافی از موضع آمریکا مطلع شد و تصمیم گرفت لیبی را به یک کشور آزاد تبدیل کند. با واشنگتن به مذاکره نشست، موازین اقتصادی آن را پذیرفت، به خانواده قربانیان تروریستی غرامت داد و اسناد اطلاعاتی - امنیتی و مدارک مربوط به سلاح هسته‌ای را تحویل داد تا روابط متشنج را به حالت عادی برگرداند. اما، آمریکا همچنان برای حمله به لیبی آماده می‌شد! واشنگتن با توجه به ناتوانی اواما برای توجیه جنگ جدید، به فرانسه و انگلیس فشار وارد کرد تا حمله نظامی به لیبی

را در صدر برنامه‌های خود قرار دهند. آقای جبرئیل که خود نخست وزیر بود و آقای ترخونی که وزیر اقتصاد و نفت شورشیان است، سال‌ها مقیم آمریکا بوده‌اند و به عنوان استاد، اقتصاد نئولیبرالی تدریس می‌کرده‌اند. اکثر مهره‌هایی که از دستگاه قذافی به شورشیان پیوسته‌اند، کسانی هستند که پس از سازش قذافی با غرب در سال ۱۹۹۹ در پیشبرد مناسبات جدید لیبی با آمریکا و اتحادیه اروپا، روند خصوصی‌سازی و جذب سرمایه‌های غربی، نقش داشته‌اند. اکنون با پیوستن به شورشیان همان کار سابق را می‌خواهند دنبال کنند، البته بدون قذافی. نکته دیگر این است که از این به بعد لیبی پایگاه ناتو در شمال افریقا خواهد شد تا راحت‌تر بتواند در افریقا عمل کند و گسترش مناسبات چین در افریقا را کنترل نماید. شورشیان لیبی، کشتی نوحی هستند که از طرفداران «ادریس» پادشاه دست‌نشانده انگلیس که در سال ۱۹۶۹ سرنگون شد، اسلام‌گرایان، مهاجران بازگشته از آمریکا و انگلستان و افسران فراری از ارتش قذافی و وزرای سابق او که حالا طرفدار دموکراسی و حقوق بشر شده‌اند تشکیل شده‌اند! در لیبی فرد قدرتمند اکنون، عبدالحکیم بلحاجی است، تروریست القاعده و سلفی که در گوانتانامو زندانی بود، آمریکا او را به قذافی تحویل داد و پسرانش او را عفو کردند. بلحاجی پس از تصرف تریپولی، به عنوان سرفرمانده به اصطلاح آزادی‌خواهان بر کار مسلط شد. تری میسان تأکید می‌کند که در لیبی ۴۰ گروه نظامی هست که خدا می‌داند از کی تبعیت می‌کنند. او شاهد بوده است که «شورشیان»، عمدتاً مزدوران خارجی بوده که مجهز به سلاح آمریکایی و اسرائیلی بوده‌اند و حضور القاعده بسیار چشمگیر. رفتار خشونت‌بار این شورشیان و کشتار ناتو باعث شد که از جمعیت تقریباً ۶ میلیونی لیبی، ۵۰ هزار نفر کشته، چندصد هزار نفر مجروح و ۲ میلیون نفر، از خانه و کاشانه خود فرار کنند. این نکته هم قابل توجه است که دیکتاتوری خشن قذافی، بالاترین شاخص‌های عدالت اجتماعی در افریقا را داشته است. تری میسان؛ بی‌بی‌سی، سی‌ان‌ان و «فرانسه ۲۴» را متهم به دروغ‌گویی در ارسال خبرها می‌کند و آنها را با فرماندهی ناتو هماهنگ می‌داند و مردم لیبی که با ناتو همکاری می‌کردند، نمی‌دانستند که چه کاری می‌کنند! تری میسان افشاء می‌کند که فرانسه و انگلیس در ماه نوامبر سال ۲۰۱۰ معاهده‌ای برای سازماندهی حملات مشترک امضاء کردند. این معاهده ضمیمه‌ای هم برای انجام تمرین‌های نظامی مشترک در همه مناطق دارد. ارتش بریتانیا روز ۱۹ مارس به لیبی حمله کرد یعنی از ماه نوامبر ۲۰۱۰ آنها می‌دانستند چه کار باید بکنند و برای آن‌هم آماده می‌شدند. [۲۷]

نکنه‌ای که در مورد لیبی کمتر مورد توجه قرار گرفته، ذخائر عظیم «آب‌های فسیلی» آن است. در اواخر دهه هفتاد که در صحرای لیبی به دنبال نفت می‌گشتند به منابع عظیم آب شیرین برخورد کردند. ذخیره این آب‌ها ۳۵ هزار کیلومتر مکعب تخمین زده شد. براساس آخرین مطالعات این آب برای ۵ هزار سال لیبی کفایت می‌کند. قذافی در اوایل دهه ۱۹۸۰ یک طرح عظیمی برای انتقال این آب به شهرها و مراکز صنعتی و کشاورزی حاشیه دریای مدیترانه را شروع کرد. این طرح ۲۵ میلیارد دلار هزینه برداشت و در ۲۰۰۷ به بهره‌برداری کامل رسید. یک متر مکعب از این آب زلال - بدون نمک - با احتساب تمامی مخارج آن مترمکعبی ۳۵ سنت هزینه برمی‌دارد که در کشورهای اروپایی ۲ یورو تمام می‌شود و اگر آن را مقایسه کنیم با طرح‌هایی که آمریکایی‌ها در عربستان برای شیرین کردن آب دریا پیشنهاد داده‌اند، ۴ دلار در هر متر مکعب، ارزش فوق‌العاده‌ای دارد. قیمت این منابع عظیم آب زلال لیبی با قیمت آب در اروپا معادل ۷۰ تریلیون یورو (۷۰ هزار میلیارد یورو) می‌شود. نکته قابل تعمق آن است که قذافی در اول سپتامبر سال ۲۰۱۰ در مراسم سالگرد آغاز اجرای این طرح گفت که: «با اجرای این طرح، تهدیدهای آمریکا بر علیه لیبی دوچندان خواهد شد.» در آینده باید منتظر انتقال این آب آشامیدنی به اروپا باشیم. ۴۶ میلیارد بشکه نفت سبک مرغوب اثبات شده لیبی هم از قرار هر بشکه یکصد دلار ۴/۶ تریلیون دلار قیمت دارد که پنج درصد قیمت آب فوق‌الذکر می‌شود! [۲۸] بی‌دلیل نیست که پس از قتل قذافی اواما گفت که: «ما به اهدافمان در لیبی رسیدیم، بدون این که حتی یک نیروی نظامی در لیبی داشته باشیم. ما شاهد گسترش اقتدار و عظمت آمریکا در سراسر جهان هستیم.» [۲۹] و پس از سقوط قذافی دیگر خبری از تحولات لیبی کمتر شنیده می‌شود و رویکرد ارتجاعی رهبران آن به اسلام هم برای غرب مشکلی نیست. چون منابع نفت و بازسازی لیبی در کنترل غرب هستند.

سوریه پیچیده‌تر است. در اوایل اسرائیل و آمریکا با سقوط حزب بعث و رئیس جمهور علوی آن با تمامی جنایات گسترده این حاکمیت، موافق نبودند چون از بدیل آینده اطمینان نداشتند. باید مدتی بگذرد تا بدیل‌سازی صورت گیرد و سقوط حکومت فعلی تسهیل گردد. هرچند کم‌کم شرایط فراهم می‌شود. تشکیل شورای ملی سوریه در ترکیه و شعار حذف بشار اسد، پیشرفت در تشکیل بدیل را نشان می‌دهد. تعلیق عضویت آن در جامعه‌ی عرب، قدم اولی است که بعداً غرب و شورای امنیت و ناتو قدم‌های بعدی را برخواهند داشت. به هر حال سقوط این حکومت قریب به یقین است ولی ممکن است مدتی طول بکشد. هر چند بشار اسد از خود انعطاف هم نشان می‌دهد. بزرگترین اشتباه

ایران در مورد سوریه؛ حمایت قاطع از عملکرد بشار اسد بود. همه می‌دانستند که سوریه متحد ایران است ولی ایران نتوانست بین سوریه‌ی آینده و بشار اسد تفکیکی قائل شود و با فشار بر اسد، سوریه را از سقوط و هرج و مرج و کشت و کشتار کنونی نجات دهد. ایران اگر در ماه‌های اول شروع اغتشاش در سوریه، نقش میانجی بازی می‌کرد و به علت نفوذ زیادی که بر اسد داشت، او را وادار به کناره‌گیری می‌نمود، می‌توانست سوریه را با کمک ترکیه تا حدودی با مواضع قبلی خود حفظ کند ولی این کار را نکرد. کنفرانسی هم که وزارت خارجه در مردادماه در تهران تشکیل داد، آنقدر دیر شده بود و شکاف اسد و مردم سوریه و توطئه‌های مرتجعان منطقه‌ای و غربی آنقدر پیشرفت کرده بود که عملاً نتیجه‌ای جز صرف وقت و بودجه و تا حدودی توهین به ایران، نداشت. هرچند در کنفرانس اسلامی مکه ژست احمدی‌نژاد نشان از تغییر مواضع وی در مورد سوریه بود ولی معلوم نیست که موضع کل حاکمیت ایران هم چنین باشد. ایران به ناچار و علیرغم تمامی حمایت‌های مادی و معنوی سی و چندساله از سوریه باید خود را برای سوریه‌ای بدون اسد با هرج و مرج شدید و کشت و کشتار و ترور و تنوع حاکمان آینده و چیزی شبیه آنچه در افغانستان و عراق اتفاق می‌افتد، آماده کند. و چه بسا فروپاشی سوریه به سه کشور که خود پیامدهای فلاکت‌باری برای ما خواهد داشت. ایران می‌تواند این شکست منطقه‌ای خود را با توجه به داخل و ایجاد وحدت «ملت - دولت»، که خواهد آمد، جبران کند و الا در روند کنونی سقوط اسد، هم آمریکا و اسرائیل را جری‌تر خواهد کرد و هم امکانات بازدارنده ایران را در لبنان و فلسطین به شدت کاهش خواهد داد. و چه بسا ما را وارد یک دوره چند ده ساله اغتشاش، کشتار فقر و مصیبت کند. آقای ال‌گور (Al Gore) معاون کلinton و رقیب بوش در انتخابات ۲۰۰۰ آمریکا که با دخالت قوه قضاییه آمریکا از ریاست جمهوری محروم شد در سال ۲۰۰۴ شمه‌ای از چگونگی بدیل‌سازی صدام در عراق را توضیح داده است. ال‌گور می‌گوید که: «اکنون کاخ سفید به مردم آمریکا اعلام کرده است اعتماد به احمد چلبی هم اشتباه بوده است. گرچه آنها ۳۴۰ هزار دلار در ماه به او داده‌اند، یعنی ۳۳ میلیون دلار. چلبی متهم به کلاهبرداری و اختلاس ۷۰ میلیون دلار از یک بانک اردنی بود و با فرار از آن کشور، زندانی فراری شمرده می‌شد. بدون توجه به این گزارش، او یکی از مهم‌ترین مشاوران دولت بوش در برنامه‌ریزی و برپاداشتن جنگ علیه عراق شده است. اکنون به مردم آمریکا می‌گویند او جاسوس ایران است و در تمام این مدت رئیس جمهور را فریب داده است.» [۳۰] این چلبی نبوده است که رئیس جمهور

امریکا را فریب داده، این امریکا بوده که در آن موقعیت به چلبی احتیاج داشته‌اند، او را فریب داده‌اند تا شرایط تکنیکی حمله به عراق را فراهم کنند. این فرآیند چلبی‌سازی در لیبی اجرا شد و در سوریه در حال اجراست و در ایران نیز سعی خواهد شد. هم‌اکنون پس از ۱۷ ماه درگیری و کشتار بیست هزار نفر در سوریه و تخریب شهرها توسط ارتش آن کشور امریکا و ترکیه سرگرم تدوین برنامه‌های بعد از اسد هستند و اسد هم روز به روز به سقوط نزدیک‌تر می‌شود. عبرت تاریخ این است که القاعده تروریست هم‌اکنون در سوریه متحد امریکا در سرنگونی اسد است. ایران، با آن دو کاملاً متفاوت و پیچیده‌ترین شرایط را دارد.

مفروضات در مورد ایران عبارتند از:

- اگر تعدیل کامل در چارچوب غرب میسر نشد تغییر نظام هدف غرب به رهبری امریکاست. این هدف به چند دلیل انتخاب شده است؛ انقلاب اسلامی در منطقه اسلامی اگر الگو شود به قول کیسینجر ویروسی است که به همه کشورها سرایت خواهد کرد و منافع غرب را تهدید خواهد نمود. اهمیت استراتژیک ایران به لحاظ منابع نفت و گاز، جمعیت، موقعیت ژئواستراتژیک، تهدید و تحقیر سی ساله امریکا و غرب، هرچند بیشتر در لفظ، بهم زدن تعادل استراتژیک منطقه، پایداری آن در جنگ تحمیلی، درگیری‌های داخلی ۱۳۶۰، ایجاد نهادهای نظامی، تبلیغاتی، فرهنگی، خدماتی، اقتصادی و... جدید و در ارتباط با رأس حکومت، مواردی هستند که امریکا به آنها اهمیت می‌دهد تا هژمونی خود را در منطقه تثبیت کند. ساختارهای جدید، مستقل از ساختارهای قبلی توانسته‌اند کلیه تحولات جامعه را تحت کنترل درآوردند. از ورزش تا صنعت از طرح‌های عمرانی تا تبلیغات، از فرهنگ تا نهادهای حمایتی اقبال کم‌درآمد، از کنترل روستاها تا تحدید اقبال میانی شهرها، از حمل و نقل تا مخابرات... ساختارهای جدید به کنترل سنت‌گرایان اسلامی درآمده‌اند. دخالت و تقویت جنبش‌های اسلامی منطقه، توسط ایران عواملی هستند که غرب به طور دراز مدت نمی‌تواند آنها را تحمل کند. مخصوصاً کینه‌ی ویژه امریکا در تحقیر گروگان‌گیری هنوز از ذهن امریکایی‌ها پاک نشده است. از همه مهمتر این‌که ایران از انقلاب مشروطیت الهام‌بخش کشورهای منطقه بوده است. تشکیل پادشاهی‌های مشروطه - هرچند در ظاهر - در اوایل قرن بیستم متأثر از انقلاب مشروطه، ملی شدن کانال سوئز و شرکت‌های نفتی و تشکیل جنبش عدم تعهد متأثر از جنبش ملی شدن نفت، شورش‌های کشورهای اسلامی و حتی تشکیل القاعده و طالبان پس از انقلاب ایران و بهار

اعراب پس از جنبش سبز ۱۳۸۸ نقش ایران را نشان می‌دهد. امروز به همه عوامل فوق‌الذکر، چیز جدیدی افزوده شده و آن نقض گسترده حقوق بشر در ایران است. به نظر می‌رسد که مسئله هسته‌ای ایران به کمک «استاکس‌نت»ها و... در سال‌های گذشته از اولویت افتاده ولی باز هم مناسب‌ترین امکان برای فعال کردن آن برای دولت‌های غربی و خاصه اسرائیل، وجود دارد، چیزی که این روزها شاهد آن هستیم و گزارش جدید آژانس آن را بیان می‌کند و برای بسیج افکار عمومی جهان بهترین سوژه، نقض حقوق بشر است، چیزی که در ایران گسترده انجام می‌شود. آنچه در ایران انجام می‌شود نمونه است، مواردی از آنرا ذکر می‌کنیم:

- حذف همراهان بنیان‌گذار انقلاب، آقایان هاشمی، موسوی، کروبی، خاتمی و... چیزی که فقط در شوروی سابقه داشته است.
- حذف تمامی نیروی دگراندیش به کمک شبه قانون نظارت استصوابی
- حذف احزاب غیرخودی
- بستن نشریات غیرخودی
- زندانی کردن غیرخودی‌ها و کارگزاران سی ساله جمهوری اسلامی. دادگاه‌های نمایشی سال ۱۳۸۸ یادآور «محاکمات مسکو» در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ می‌باشد ولی با این تفاوت که در شوروی تقریباً تمامی همراهان انقلاب که متهم شده بودند اتهام خود را «باور» می‌کردند و با شکنجه به اعتراف وادار می‌شدند ولی در جمهوری اسلامی عده معدودی به این باور رسیدند و اکثراً همچنان مقاوم و معترض‌اند و چیزی که در دهه ۶۰ برای غیرخودی اجرا می‌شود و باور آن مشکل بود، «خودی‌ها» زندان و اراده‌ی سرکوب حاکمیت را باور کرده‌اند. [۳۱]
- قدغن کردن نهادهای مدنی در زمینه کارگری، دانشجویی، زنان، اقوام، ادیان و حتی کنترل خیریه‌های مردمی.
- علاوه بر مسئله هسته‌ای و نقض حقوق بشر، اتهام جدید امریکا، ترور سفیر عربستان در واشنگتن، مسئله جدیدی است که امریکا علم کرده است. درستی و نادرستی این اتهامات مهم نیستند، مهم این است که همیشه امریکا می‌تواند، حتی سناریوهای دروغ را بازسازی کند و افکار مردم جهان را به طرف آن جلب کند. جنگ کره، پس از جنگ جهانی دوم بر پایه یک دروغ شروع شد و سقوط صدام هم با سه دروغ، کلید خورد. [۳۲]

- شکاف و انشقاق عمیق در رأس حکومت، عامل دیگری است که امکان مانور برای غرب را فراهم می‌کند. احمدی‌نژاد با پشتیبانی رهبری برکشیده شد و در دوره شهرداری تهران و ۷ سال گذشته ریاست جمهوری برای خود هواداران و طرفدارانی را سامان داده است به شکلی که رهبری حفظ او تا پایان دوره ریاست جمهوری را ضروری می‌داند. هرچند با تشدید بحران‌های داخلی و خارجی و اهدافی که در احمدی‌نژاد می‌بینند عده‌ای به تقلا افتاده‌اند که از رهبری بخواهند که احمدی‌نژاد را خلع و قوه مجریه را به شکل یک نهاد اضطراری درآورند.

هشتم - منافع آمریکا و منطقه

در ۱۹۳۹ در خلال جنگ جهانی دوم بالاترین مقامات وزارت خارجه و کارشناسان روابط خارجی آمریکا طرح‌هایی برای دوران بعد از جنگ آماده کرده‌اند. آنها عرصه بزرگ (Grand Area) را تعریف کرده‌اند که شامل نیم کره غربی، شرق دور، امپراطوری سابق انگلیس و خاورمیانه می‌شد که آمریکا باید در آن هژمونی داشته باشد. بعد از مقاومت شوروی‌ها در استالینگراد عرصه‌ی بزرگ تا حد امکان تا منطقه اوراسیا - حداقل هسته‌ی اقتصادی آن تا اروپا - نیز گسترش یافت.

در عرصه‌ی بزرگ آمریکا قدرت بلامنازع در حیطه‌ی اقتصادی و نظامی خواهد بود تا هر نوع استقلال ملی را در این منطقه با دخالت مستقیم خود تحدید کند. این طرح با دقت و پس از جنگ اجرایی شد. استقلال احتمالی اروپا از طریق ناتو کنترل می‌شد و در ۱۹۸۹ که فروپاشی بلوک شرق شروع شد ناتو به سمت شرق اروپا گسترده شد و البته علی‌رغم مخالفت میخائیل گورباچف، رئیس جمهور وقت شوروی. در واقع ناتو نیروی مداخله‌کننده آمریکا گردید. دبیرکل ناتو، شفر (Jaap de Hoop Scheffer) در یکی از کنفرانس‌های ناتو اعلام کرد: «نیروهای ناتو از لوله‌هایی که نفت و گاز به غرب می‌آورند حفاظت خواهد کرد. و از آن گسترده‌تر این که راه‌های دریایی و سایر زیرساخت‌های مهم سیستم انرژی را نیز محافظت خواهد کرد.»

دکترین عرصه‌ی بزرگ مجوز دخالت نظامی را نیز صادر کرد بطوری که به صراحت در زمان کلیتون اعلام شد که "امریکا این حق را دارد که نیروی نظامی را برای ورود به بازارهای اصلی، تولیدکنندگان انرژی و منابع استراتژیک، به کار گیرد" و برای این منظور نیروی عظیم نظامی باید در اروپا و آسیا تدارک دیده شود «تا افکار عمومی را نسبت به ما [امریکا] شکل دهد» و همچنین «وقایعی که بر زندگی ما [امریکا] و امنیت ما تأثیر

می‌گذارد. شکل دهد.» همین اصول در اشغال عراق اجرا شد، وقتی که آمریکا احساس کرد اراده‌اش با حضور صدام در عراق کند پیش می‌رود و زمان از دست می‌رود و این به دلیل استقلال نسبی صدام از غرب بود، علی‌رغم تمامی همکاری‌های او با غرب علیه ایران. در نوامبر ۲۰۰۷، کاخ سفید بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه نیروهای آمریکا تا ابد در عراق باقی خواهند ماند و امروز هم سعی می‌کند که یک قرارداد استراتژیک را به پارلمان عراق تحمیل کند. خروج نیروهای آمریکا از عراق، همه‌ی آنها را شامل نخواهد شد. نیروهایی برای آموزش، مدیریت و کنترل در عراق باقی خواهند ماند و نیروهای خارج شده در کشورهای منطقه و ناوهای آمریکا در خلیج فارس استقرار خواهند یافت. شایع است که یک قرارداد سفت و سخت آمریکا قبل از خروج از عراق، با آن کشور امضاء کرده است ولی تاکنون محرمانه مانده است.

دوماه بعد بوش به کنگره اطلاع داد که اگر مصوبه‌ای در کنگره تصویب شود که حضور نیروهای آمریکا در عراق و یا کنترل آمریکا بر منابع نفتی عراق را محدود کند، وتو خواهد کرد. و هم‌اکنون پانزده هزار نفر در سفارت آمریکا در بغداد مستقر هستند تا عملیات ستادی را انجام دهند و هروقت لازم شد ناوگان آمریکا در خلیج فارس در خدمت خواهند بود.

در قیام‌های توده‌ای تونس و مصر که موفقیت‌هایی هم به دست آمد، بنیاد کارنگی گزارش داد که «نام‌ها عوض شده‌اند و رژیم‌ها حفظ خواهند شد.» این گزارش مشکلات داخلی تحقق دموکراسی در این دو کشور را بیان می‌کند ولی مشکلات خارجی آنرا مغفول می‌دارد، چیزی که در این کشورها اهمیت داشته است. در نظرسنجی‌هایی که چند سال پیش (۲۰۰۶) از مردم عرب در مورد تهدیداتی که متوجه کشورشان است به عمل آمده است؛ ۹۰ درصد مردم مصر، ۷۵ درصد مردم اردن و ۸۵ درصد مردم عربستان آمریکا و اسرائیل را تهدید اصلی معرفی کرده‌اند و فقط ده درصد ایران را و ۸۰ درصد مردم مصر و سایر کشورهای منطقه معتقد بوده‌اند که سلاح هسته‌ای ایران، امنیت را در منطقه افزایش خواهد داد. این درحالی بوده است که حاکمان دیکتاتور این کشورها، در مقابل ایران، از آمریکا حمایت می‌کردند. این همان شرایطی است که در ۱۹۵۸ آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا گفت که: «موج نفرت علیه ما [امریکا] در جهان عرب از طرف حکومت‌ها نیست از طرف مردم است.» گزارش بنیاد کارنگی و مطالعات پنتاگون پس از ۹/۱۱ همین شرایط را تأیید می‌کنند. پس از بهار عربی و مواضع ایران در مورد سوریه، نظرسنجی اعلام شده

توسط وال استریت جورنال نظرات مثبت این کشورها نسبت به ایران به ترتیب زیر مصر به ۳۷ درصد، عربستان به ۶ درصد، و اردن به ۲۳ درصد کاهش یافته است. [۳۳]

هدف غرب در منطقه، به گفته خانم رایس، وزیر خارجه سابق آمریکا، زایش یک خاورمیانه جدید است و وضع کنونی، درد زایمان است. همین خانم رایس باز گفته است که: «جهان مکان کثیفی است، کسی باید تمیز و جمع و جورش کند». چنی، معاون بوش پسر و یکی از عوامل اصلی حمله به عراق، با صراحت گفته است که؛ انگیزه حمله به عراق برای اصلاح رفتار کسانی است که آمریکا را دست کم می‌گیرد. مایکل لدین، جنگ‌طلب دیگر نئوکان‌ها هم گفته است که: «جنگ برای ساختن دوباره‌ی جهان است.»

نهم - تهدید ایران

چامسکی، این روشنفکر مستقل آمریکایی، می‌گوید که در گزارشی که در سال ۲۰۱۰ پنتاگون و دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا در مورد امنیت جهان منتشر کردند، تصریح نموده‌اند که تهدید ایران، نظامی نیست. در این گزارش نتیجه گرفته‌اند که «هزینه نظامی ایران در مقایسه با سایر کشورهای منطقه، بسیار کم است.» دکترین نظامی ایران «دفاعی است و طوری طراحی شده است که هر اشغالی را کند و آن را به سمت راه حل دیپلماتیک جهت دهد.» ایران «توانایی محدودی دارد که نیروهایش را به خارج از مرزهایش ببرد» در مورد سلاح هسته‌ای در این گزارش آمده است که: «برنامه هسته‌ای ایران و تمایل آن به ایجاد امکان ساخت سلاح هسته‌ای نقطه مرکزی استراتژی بازدارنده آن است.» چامسکی اضافه می‌کند که «تهدید این رژیم خشن روحانی متوجه مردم خودش می‌باشد... یک عامل، ظرفیت بالقوه بازداری ایران، تمرین غیرقانونی استقلال‌خواهی آن است که ممکن است در آزادی عمل آمریکا در منطقه، دخالت کند. واضح است که چرا ایران به دنبال ظرفیت‌سازی بازدارنده است؛ نگاهی به پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه، این امر را روشن می‌سازد.» چامسکی از قول مورخ نظامی اسرائیلی Martin van Creveld می‌گوید که هفت سال پیش او گفته است: «جهان شاهد بوده است که چگونه آمریکا، بدون دلیل عراق را اشغال کرد. اگر ایران برای ساخت سلاح هسته‌ای نکوشد، احمق خواهد بود.» چامسکی به این نقل قول مورخ نظامی اسرائیلی اضافه می‌کند «مخصوصاً هنگامی که ایران دائماً به عنوان ناقض منشور ملل متحد در تهدید حمله می‌باشد.»

چامسکی می‌نویسد که گزارش پنتاگون و دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا با تأکید وانمود می‌کنند که تهدید ایران بیش از بازدارندگی است. بلکه ایران منطقه را «بی‌ثبات» می‌کند (در

گفتمان سیاست خارجی آمریکا)، چامسکی به طعنه می‌گوید که اشغال نظامی همسایگان ایران توسط آمریکا «ثبات‌سازی» و کوشش ایران برای گسترش نفوذ خود «بی‌ثباتی» و در نتیجه غیرقانونی است.

چامسکی باز هم به طعنه از قول تحلیل‌گران سیاست خارجی آمریکا می‌گوید که کودتای نظامی آمریکا در شیلی و سرنگونی دولت قانونی آن، آینده و «بی‌ثبات کردن» آن کشور «ثبات‌سازی» است. او در نهایت از قول فرانکلین دلانو روزولت در طلیعه ساخت سیستم جهانی می‌گوید که «آمریکا هر تمرین استقلال‌خواهی را که در طرح جهانی آن دخالت کند، تحمل نخواهد کرد.» چامسکی تأکید می‌کند که اروپا و آمریکا در تنبیه ایران برای تهدید ثبات منطقه متحد هستند. [۳۴] ملاحظه می‌کنید که بهانه‌گیری‌های آمریکا در گزارش‌های فوق محرمانه دستگاه‌های اطلاعاتی و اظهارنظر متفکران مستقل، کاملاً مشهود است. آمریکا برای حمله به کشوری بر واقعیت‌ها تکیه نمی‌کند. به استراتژی تنظیم شده متعهد است. اسرائیل هم دنباله‌روی آمریکاست در حالی که اکثر کارشناسان نظامی و امنیتی اسرائیل حمله به ایران را احمقانه و پرهزینه می‌دانند، رهبران سیاسی این کشور در تدارک این حمله هستند. زیرا به قول چامسکی اسرائیل شعبه‌ای از پنتاگون در خاورمیانه است.

دهم - مقابله ایران با تهدید خارجی

جمهوری اسلامی در بدو تشکیل به پشتوانه مردمی خود به مقابله با تهدید خارجی پرداخت. این مقابله چه بشکل لفظی با آمریکا، اروپا و شوروی سابق و چه بعداً به شکل مقابله‌ی نظامی با حمله عراق خود را نشان داد.

موفقیت ایران در سال‌های اولیه به دلیل همین پشتوانه مردمی بود. بازی با قدرت‌های جهانی هم بدون تهدید جدی عملیاتی از طرف آنها، به این پشتوانه وابسته بود. این پشتوانه به تدریج کاهش یافت، سیاست‌های داخلی نتوانست در تداوم این پشتوانه موفق باشد، بطوری که یکی از دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ همین بود. پس از امام و انتخاب آقای خامنه‌ای، روند کاهش پشتوانه مردمی - خاصه اقشار میانی و فرهنگی جامعه - شتاب بیشتری گرفت و در سیاست‌های داخلی تکیه بیشتر به نیروهای امنیتی - اطلاعاتی و در سیاست خارجی تکیه بر شکاف‌های موجود در بین قدرت‌های جهانی و تسلیحات نظامی، در دستور کار قرار گرفت. انتخابات ۱۳۷۶ و ۱۳۸۸ نشان داد که رهبری جمهوری اسلامی و حامیان ایشان در حاکمیت، اقشار متوسط جامعه را از دست داده‌اند چون آنها طرفدار تغییر و اصلاحات هستند. [۳۵] به همین دلیل پس از ۱۳۷۶ محدودیت‌های حاکمیت بر

علیه اقشار میانی تشدید شد. وجه غالب حاکمیت اولاً پروژه خاتمی را که زنده کردن قانون و رشد دموکراسی و جامعه مدنی در چارچوب قانون اساسی بود را با شکست مواجه کرد و ثانیاً فعالان حوزه فرهنگ و سیاست سرکوب شدند. [۳۶] در انتخابات ۱۳۸۰ هنوز اقشار متوسط اندک امیدی به آقای خاتمی داشتند که در چهار سال بعد، همه از توهم خارج شدند. انتخابات ۱۳۸۴ و آمدن احمدی نژاد اقشار پایین و متوسط پایین را امیدوار کرد تا شاید مبارزه‌ای با فقر و فساد شروع شود چهار سال احمدی نژاد هم نتیجه‌ای نداد در ۱۳۸۸ مقدمات انتخابات بسیار زیبا، دمکراتیک و امیدوار کننده بود. عملکرد حاکمیت پس از انتخابات تردیدی باقی نگذاشت که یک کودتای انتخاباتی تحقق یافته، به خصوص بعد از انتشار فایل صوتی سردار مشفق. عکس‌العمل اقشار متوسط شهری می‌توانست حاکمیت را هشدار دهد که برای مدیریت تحولات جامعه فکری کند که انجام نشد و باز سرکوب، کشتار، تجاوز، زندان... در دستور کار کودتاچیان قرار گرفت. عملکرد دستگاه اطلاعاتی، امنیتی جمهوری اسلامی با اقشار معترض در نامه شماره‌ی دهم آقای نوری‌زاد به رهبری به درستی و ظرافت و دقت ترسیم شده است.

سردار مشفق در نوار صوتی فوق‌الذکر، آنچنان بی‌محابا مسئولان سی‌ساله جمهوری اسلامی را وابسته به سرویس‌های جاسوسی غرب معرفی می‌کند که گویی این یاران امام خمینی از اول انقلاب جاسوس و ضدجمهوری اسلامی بوده‌اند و آنچنان آنها را برای سرنگونی جمهوری اسلامی وابسته به پول عرب‌ها و غربی‌ها قلمداد می‌کند که آدم می‌ماند که چرا یک دادگاه علنی و بی‌طرف برای روشن شدن نقش این آقایان تشکیل نمی‌دهند؟! آیا این است قواعد بازی، که یک مسئول اطلاعاتی در یک جلسه‌ی کاری عمومی هر چه بتواند به مسئولان سی‌ساله جمهوری اسلامی؛ اتهام، تهمت، افترا و دروغ، نسبت دهد و وقتی هم که هفت نفر از متهم‌شوندگان رسماً شکایت می‌کنند، گوش شنوایی برای رسیدگی، وجود نداشته باشد؟! [۳۷]

در سیاست خارجی پس از ۱۳۶۸، پروژه هاشمی رفسنجانی که نزدیکی به غرب بود، موفق نشد. آقای هاشمی با آزادی‌گروگان‌های امریکایی در لبنان همکاری سخاوتمندانه‌ای با امریکا کرد ولی بوش پدر امتیازات را گرفت ولی پاسخ مناسب آن را نداد و در دوران ریگان در پروژه مک‌فارلین باز هم جمهوری خواهان به ایران کلک زدند و با دادن اطلاعات میدان جنگ به عراق نشان دادند که طرفدار مصالحه با ایران و پیروزی آن در جنگ نیستند، [۳۸] نزدیکی به اروپا هم در دستور کار آقای هاشمی بود ولی وزیر خارجه

هاشمی - دکتر ولایتی - یک بار گفت که: هر وقت بین ما و غرب نزدیکی ایجاد می‌شد با یک ترور در اروپا، عقیم می‌ماند. این گفته‌ی آقای ولایتی نشان می‌دهد که یک قدرت قوی در حاکمیت مخالف نزدیکی هاشمی با غرب و حل مشکل بوده است. هاشمی قادر به یک ابتکار تعیین‌کننده نبود، عقب‌نشینی می‌کرد و تابع حاکمیت غالب می‌شد. در دوران خاتمی به علت رشد نسبی دموکراسی و شیوه رفتار او پیشرفت‌هایی در روابط با غرب صورت گرفت ولی باز هم جناح غالب حاکمیت نگذاشت که به نتیجه نهایی برسد. ابتکار خاتمی در «گفتگوی تمدن‌ها» به جای «برخورد تمدن‌ها» هر چند با استقبال سازمان ملل متحد و جنبش عدم تعهد روبرو شد ولی جناح غالب حاکمیت آن را تحلیل برد و عملاً نتیجه‌ی خوبی از آن گرفته نشد و برای جهانیان مشخص شد که قدرت در ایران در کجا متمرکز است. چون خاتمی «حق» نداشت در عکس دسته جمعی رهبران کشورهای عضو سازمان ملل، شرکت کند. مسخره بود که مبتکر گفتگوی تمدن‌ها، خود نتوانست در فضای تبلیغاتی سازمان ملل از ابتکار خود دفاع کند. بعداً هم که بوش پسر به قدرت رسید، موضع آشکار ضدایرانی داشت. در داخل کشور هم که از همان اول آن را عقیم کردند. قبل از خاتمی دادگاه‌های ترورهای اروپا و به ویژه میکونوس در جریان بود و دخالت نظامی امریکا می‌توانست توجیه داشته باشد ولی پس از انتخاب خاتمی گرچه حمله موقتاً متفی شد ولی غرب بر برنامه هسته‌ای ایران متمرکز شد، خاتمی از اختلاف بین اروپا و امریکا استفاده معقول کرد و تا حدودی شرایط را آرام کرد. آقای حسن روحانی اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است که «زمانی که من مسئولیت مذاکرات اتمی را داشتم (دوران خاتمی) آقای فیشر (وزیر خارجه وقت آلمان) که کتابی از خاطرات خود به زبان آلمانی نوشته، تأکید می‌کند که در آن مقطع زمانی، امریکایی‌ها مصمم به حمله نظامی به ایران بودند. او تصریح می‌کند که من به واشنگتن رفتم و صحبت کردم و به من گفتند هیچ راهی وجود ندارد، جز حمله نظامی به ایران. آقای استراو (وزیر خارجه وقت انگلستان) هم در مصاحبه‌ای که با BBC داشت گفت که من فهمیدم امریکایی‌ها می‌خواهند به ایران حمله اتمی کنند. من دیدم هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه در یک مصاحبه بگویم این کار احمقانه است. سه وزیر اروپایی را دعوت کردیم و موافقت‌نامه سعدآباد، تنظیم شد.» [۳۹]

با آمدن احمدی نژاد؛ اولاً برنامه هسته‌ای ایران بزرگنمایی شد [۴۰] و غرب آن را بطور جدی یک تهدید ارزیابی کرد و یا چنین وانمود کرد. از طرف دیگر ایران شعار «نگاه به شرق» را در پیش گرفت که در نهایت، عملاً با شکست مواجه شد و تحریم‌ها و بیانیه‌های

شورای امنیت و آژانس اتمی پشت سر هم صادر و مشکلات بیشتر و انزوای ایران جدی‌تر شد. و چندماه پیش مسئولین هسته‌ای ما از غرب می‌خواهند که نظارت غرب را کاملاً برای ۵ سال می‌پذیرند به شرط حذف تحریم‌ها! در رابطه با روابط خارجی امروز در کجا قرار داریم؟ دولتی در ایران سر کار هست که ظاهراً به پشتوانه ظهور امام زمان سخنان تحریک‌آمیزی در هفت سال گذشته در رابطه با غرب و اسرائیل گفته است. توهم این دولت یا اراده‌اش باعث منزوی شدن ایران در جهان غرب و با شدت کمتری در روسیه و هند و چین شده است، نظرسنجی اخیر در مورد کشورهای عربی هم گفته شد که ایران با بهار اعراب و حمایت از سوریه و وجهه قبلی خود را از دست داده است. تا امروز مدارکی منتشر شده که بوش پسر عمداً و آگاهانه با جناح‌های مخالف خاتمی در داخل هم‌نوا شد تا طرح خاتمی را با شکست مواجه کند. [۴۱] جانانان پاول (Jonathan Powel) رئیس دفتر تونی بلر بعداً فاش ساخت که وقتی بلر به بوش پسر اطلاع داد که در یک مکالمه تلفنی با خاتمی موافقت همکاری او را در حمله به افغانستان کسب کرده است. بوش از او پرسیده است که: «چرا با تروریست‌ها صحبت کردید؟» [۴۲] نتیجه‌ی همکاری‌های گسترده ایران با امریکا در سرنگونی طالبان و پس از آن، این شد که بوش؛ ایران را جزء «محور شرارت» قرار داد. و وقتی در سال ۱۳۸۲، پیشنهاد مصالحه توسط سفیر ایران در فرانسه (صادق خرازی) داده شد و کالین پاول وزیر خارجه با آن موافقت کرد، جنگ‌طلب معروف نئوکان‌ها، جان بولتون، با آن مخالفت کرد و عملاً بلاجواب ماند. جنگ‌طلبان امریکایی در یک توافق نانوشته با جنگ‌طلبان داخلی، آنقدر در نزدیکی امریکا به ایران کارشکنی کردند تا دوره آقای خاتمی پایان یافت. [۴۳]

برنامه هسته‌ای گرچه با تکنیک‌هایی چون استاکس‌نت، Flame و مهدی و... و فروش قطعات دستکاری شده و خراب و مخرب، موقتاً از شدت و حدت افتاد ولی همچنان در دستور کار قرار دارد تا غرب بتواند روی آن مانور دهد. دفاع از حقوق بشر، با حمایت ایرانیان مقیم غرب و عملکرد حاکمیت در افکار عمومی مردم غرب، به موضوع اصلی تبدیل شده. چیزی که در ایران نیز پشتوانه جدی دارد. ده‌ها نوع تحریم تصویب و یا عملیاتی شده است که در سطور آینده به آن خواهیم پرداخت.

بهار اعراب، ندای دموکراسی‌خواهی درمی‌دهد. یک کشور نفت‌خیز در ۲۰۰۳ اشغال شده و زیرساخت‌های آن تقریباً به نقطه صفر رسیده‌اند. کشور نفتی دیگری، لیبی، کاملاً اشغال شد و تحت کنترل قرار گرفت (سقوط قذافی) و ۳۵ درصد سازندگی آن هم سهم

فرانسه شد و حدود ۸۰۰ میلیارد دلار هزینه بازسازی خواهد داشت. سوریه، متحد دیرپا و استراتژیک ایران، در آستانه تغییرات جدی قرار دارد بطوری که حفظ بشار اسد غیرممکن می‌شود و او در روند سرنگونی و سوریه در فرآیند اغتشاش قرار دارد.

جنبش سبز، علیرغم میل باطنی حاکمیت و با شعارهای کاذب سرکوبی و نفی آن، همچنان در حال گسترش در زیر پوست جامعه و عمیق‌تر شدن است. حاکمیت با نیروهای تشکیلاتی خود و پول هنگفت نفت آن را موقتاً کنترل می‌کند. کنترلی که بدون تردید تداوم آن مشکل خواهد بود. رشد محتوایی و عمیق‌تر شدن جنبش سبز را در سرودن اشعار شاعران و فیلم‌های فیلم‌سازان و ساختن صدها آهنگ و شعر و ترانه هنرمندان داخلی و خارجی می‌توان دید. یک جمله میرحسین موسوی در ملاقات با دخترانش که «اگر وضع ما را می‌خواهید بدانید، کتاب گزارش یک آدم‌ربایی مارکز را بخوانید» بلافاصله کتاب در بازار ایران نایاب می‌شود و به چاپ‌های بعدی می‌رسد و نسخه الکترونیکی آن به همه جا ارسال می‌گردد و نویسنده کتاب در فیس بوک خود ضمن تجلیل از میرحسین، خبر آن را منتشر می‌کند. پدیده‌های جدیدی چون؛ آب‌بازی جوانان، هندوانه‌خوری، تجمع چپ‌دست‌ها، اعتراض به دریاچه ارومیه، اعتراضات کارگری و... نمودهای تعمیق یافته‌ای از جنبش سبز هستند.

مشکلات اقتصادی به آستانه بحران نزدیک می‌شوند، پدیده‌ی گرانی ارز و سکه پیش از آنکه اقتصادی باشد؛ سیاسی - روانی است و مبین ناامنی احساس شده توسط شهروندان است. درآمد نفت برای حاکمیت کارساز هست ولی در عین حال شکننده استفاده از این پول و تبادل کالا - ارز مختل شده و تشدید هم خواهد شد. صرف نظر از اینکه صادرات نفت، به نصف هم کاهش یافته (مانند صدام در عراق). امنیت ملی به شدت تهدید می‌شود. معمولاً امنیت ملی چهارپایه دارد تا بر دوش تمامی اقشار جامعه حفظ شود. این چهارپایه عبارتند از:

الف - توسعه سیاسی (دمکراسی، آزادی احزاب، نهادهای مدنی، مطبوعات، سندیکاها...) تا پیشرفت حقوق انسانی را تأمین کند و مردم در کشورشان احساس آزاد بودن و مشارکت محسوس کنند.

ب - توسعه اقتصادی (علمی، فنی، تکنولوژیک) تا ایجاد اشتغال، اعتلای جامعه، رفاه جامعه و پیشرفت فیزیکی را تأمین نماید و مردم به زیست آینده خود مطمئن شوند.

ج - ارتباط خلاق با مردم جهان، از طریق روابط فرهنگی، توریسم... تا پایگاه در دل مردم همسایه و جهان ایجاد کند و عامل بازدارنده‌ای در حمله دولت‌ها و جنگ شود.

د - پیشرفت نظامی (به لحاظ تکنولوژیک، انسانی، تجهیزات، سلاح...) تا قدرت سخت‌افزاری دفاعی جامعه ارتقاء یابد و کشوری هوس حمله نکند. در جمهوری اسلامی فقط به پایه چهارم توجه شده است و تا حدودی هم موفقیت‌هایی داشته ولی از این به بعد به دلیل تحریم‌های گسترده این پایه هم با مشکل مواجه است.

دفتر مطالعات سیاسی پژوهش‌های مجلس در تاریخ ۱۳۹۰/۵/۵ با انتشار گزارشی مستند، تحریم‌های امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را واکاوی کرده است. در این گزارش تحریم‌ها در قالب گفتمان حمایت از حقوق بشر، مقابله با تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم، بررسی شده است. در مقدمه این گزارش به درستی آمده است که دولتمردان امریکا اگرچه «در اظهارات خود مدعی حمایت از حل تعارض با جمهوری اسلامی ایران در یک بسته پیشنهادی [می‌باشند] ولی در عمل حامی گسترش دامنه تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران هستند» این گزارش تضاد سیاست‌های اعلانی و اعلامی ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی را چنین تقسیم‌بندی می‌کند:

سیاست‌های «گفتاری و تبلیغاتی» تنش‌زدایی را تحت عناوینی به تمایل برای گفتگو و ادعای تغییر رفتار بیان می‌کنند در حالیکه سیاست‌های «اعمالی و عملیاتی»، تنش‌زا هستند و به صورت «تصویب تحریم‌های جدید» و «تهدید به احتمال به کارگیری گزینه حمله نظامی» می‌باشند. و باز این گزارش اهداف تحریم‌های هوشمند ایالات متحده علیه ایران را با «فلج‌سازی اقتصاد ایران»، «تضعیف توان دفاعی (تحریم تسلیحاتی، مالی و بانکی نهادهای نظام جمهوری اسلامی)»، «ایجاد ناامنی و نارضایتی عمومی (تحریم ساختارهای انتظامی - امنیتی و یا واردات بنزین)» بیان کرده است. گزارش تصریح دارد که تحریم‌های مربوط به حقوق بشر پس از انتخابات ۱۳۸۸ تشدید شده است در این گزارش علاوه بر قالب‌های سه‌گانه فوق‌الذکر که مصوب نهاد قانون‌گذاری امریکا می‌باشد، تحریم‌های چهارمی هم تحت قالب «فرامین اجرایی روسای جمهور امریکا» آمده‌اند که روسای جمهوری امریکا در ۳۳ سال گذشته با استفاده از اختیارات قضایی و تقنینی خود این تحریم‌ها را بر علیه ایران اعمال کرده‌اند. در این قالب، ده‌ها نهاد و شرکت و سازمان و افراد ایرانی تحریم شده‌اند و مسافرت آنها به امریکا ممنوع و حساب‌های بانکی آنها مسدود گردیده‌اند.

در پایان این گزارش ابعاد تحریم‌های اعمالی و بالقوه فرا روی جمهوری اسلامی در چهار مقوله زیر دسته‌بندی شده‌اند:

- تحریم‌های یک جانبه ایالات متحده

- تحریم‌های ائتلافی (تحریم‌های ژاپن، کره جنوبی، امارات و استرالیا در اوت ۲۰۱۰)

- تحریم‌های منطقه‌ای اتحادیه اروپا (۲۶ جولای و ۲۵ اکتبر ۲۰۱۰)

- تحریم‌های جهانشمول شورای امنیت سازمان ملل (صدور قطعنامه ۱۹۲۹ نهم ژوئن ۲۰۱۰)

گزارش شمای کلی سیاست‌های تحریمی امریکا، در قالب گفتمان‌های فوق‌الذکر و همچنین قالب گفتمان‌های حاکم بر روابط بین‌الملل علیه جمهوری اسلامی را با اهداف زیر جمع‌بندی می‌کند:

۱- وادارسازی جمهوری اسلامی ایران به پذیرش مذاکرات سیاسی تحت فشار با رویکرد امتیازگیری در حوزه‌های راهبردی (همسو سازی رفتار خود با سیاست امریکا)

۲- کاهش عمق اقتدار نظام در عرصه داخلی و تضعیف قدرت منطقه‌ای (توقف، مهار یا ایجاد تأخیر در توسعه بومی دانش هسته‌ای صلح‌آمیز، اخلال در سیاست‌های منطقه‌گرایانه جمهوری اسلامی و بی‌ثبات‌سازی امنیت داخلی و نظم عمومی) [۴۴]

متأسفانه این گزارش هیچ راه‌حلی را ارائه نمی‌دهد. ولی به‌عنوان یک کار تحقیقاتی و توصیف موضوع کار ارزنده و مثبتی می‌باشد. شاید جرأت ارائه راه حل را نویسندگان آن نداشته‌اند!

ادعای «دورزدن تحریم‌ها»، اگر هم در گذشته، تا حدودی، عملی بوده‌اند ولی هزینه‌های این دورزدن‌ها بسیار بالا بوده ولی کم‌کم با جدی‌تر شدن اعمال مصوبات تحریم، این دورزدن‌ها هم مشکل‌تر و بسیار پرهزینه خواهند شد و عملاً رشد فساد، پول‌شویی، قاچاق و... را به دنبال خواهد داشت که نتیجه‌ای جز تخریب اقتصاد ملی ندارد. آقای احمدی‌نژاد در روز استیضاح وزیر اقتصاد در مجلس بر تأثیرگذاری جدی تحریم‌ها برای اولین بار اقرار کرد و وزیر جدید نفت هم سخن از کمبود یکصد میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت در برنامه ۵ ساله پنجم، گفته و تحریم‌ها را موثر دانسته است. [۴۵] امروز با تحریم‌های بانکی و گسترش مؤثر و فعال بازرسی‌ها و جریمه‌ی نهادهای اقتصادی غرب که با ایران همکاری می‌کرده‌اند، «اقتصاد مقاومتی» مطرح شده است. از هم‌اکنون معلوم است که مجموعه شرایط اقتصادی و مدیریت ایران قادر به مقابله

با این بحران نخواهد بود.

اگر جمهوری اسلامی به سه پایه اول تقویت امنیت ملی هم که در سطور بالا ذکر آنها رفت توجه می‌کرد، حتی می‌توانست علناً اعلام کند که قصد ساخت سلاح هسته‌ای دارد، مگر اینکه خلع سلاح هسته‌ای در منطقه اجرا شود. تسلیح هسته‌ای اسرائیل، پاکستان، هند، قزاقستان و... منطقه را تهدید می‌کند و ایران حق دارد که توان خود را به مرحله‌ای از بازسازی ارتقاء دهد.

امنیت ملی، برخلاف شعارهای احمدی‌نژاد، به مراتب از دوران آقای خاتمی کاهش بیشتری یافته و خطر هر روز به جمهوری اسلامی نزدیک‌تر می‌شود.

انتقال پول نفت از کشورهای چین، هند، کره جنوبی و... با مشکل جدی روبروست و چین بیشترین سود را از این تحریم‌ها می‌برد تا کالاهای کم‌کیفیت خود را به ایران صادر کند. هم‌اکنون ده‌ها میلیارد دلار ایران در بانک‌های چین نگهداری می‌شود ولی انتقال آن مشکل دارد. [۴۶] توسعه‌ی میدان‌های نفتی و گازی با خروج شرکت‌های بزرگ نفتی جهان از ایران از تمامی کشورهای منطقه عقب‌افتاده [۴۷]، عراق و عربستان به سهولت در آینده خلاء ایران را پر خواهند کرد. نارضایتی از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها از شهرهای بزرگ به سمت شهرهای کوچک و حاشیه شهرها سرایت می‌کند و فقط ساکنان روستاها (حدود ۳۰ درصد جمعیت) از آن تاکنون منتفع هستند. در این مقطع زمانی، هرچند این شیوه پرداخت سوبسید عوارضی دارد که از حوصله این نوشتار خارج است. دولت رسماً اعلام کرد که مرحله دوم طرح را اجرا نخواهد کرد. آنچه در نیشابور در اعتراض به قیمت مرغ اتفاق افتاد، باید زنگ خطری باشد. اختلاف طبقاتی، بیکاری، فساد اخلاقی، اعتیاد و... رو به گسترش هستند. قشر متوسط شهری که در هر جای دنیا ماشین اجرایی دولت می‌باشد، ناراضی و بریده از حاکمیت است چون تحقیر شده و رأی او به حساب نیامده است. عملکرد احمدی‌نژاد، شکست پروژه‌های او را فریاد می‌زنند. آوردن او در سال ۱۳۸۴ و حمایت واضح رهبری در نماز جمعه سال ۱۳۸۸ بعد از انتخابات و تصریح بر اینکه در مورد عدالت و توسعه به رهبری نزدیک است و بعداً نفی تحقق عدالت، کاهش تورم و ایجاد اشتغال این دوران توسط مقام رهبری تأیید شده است و این تأیید صریح رهبری در شکست برنامه‌های احمدی‌نژاد، اқشار میانی تحصیلکرده و فرهنگی جامعه را نسبت به جناح اصولگرا و رهبری بدبین‌تر ساخته و دیگر انفعال این قشر مشهود است. انفعال در مشارکت جدی در ساختن جامعه. به قول یکی از

نمایندگان مجلس، «مجلس به شعبه‌ای از بیت رهبری تبدیل شده» [۴۸]، قوه قضاییه که از سال‌ها پیش چنین وضعی داشته است، نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی هم که عریان در اداره‌ی جهت‌گیری شده امور، از طرف جناح غالب مملکت، دخالت می‌کنند. حمایت رئیس مجلس از کاندیدای سپاهی وزارت نفت و برخورد غیرعلمی او به حرف‌های علمی و مهم آقای مطهری، شکی باقی نگذاشت که حاکمیت ایران قصد گسترش مدیریت نظامی نهادهای غیرنظامی و کنترل نظامی - امنیتی داخل را دارد و اخیراً هم زمزمه حذف فرآیند انتخاب مستقیم ریاست جمهوری از قانون اساسی است تا دیگر حاکمیت با «هیجانی» در کشور به هنگام انتخابات ریاست جمهوری روبرو نشود. محسن غریبان از شاگردان مصباح یزدی می‌گوید: «انتخاب رئیس جمهور به شیوه کنونی، هزینه زیادی برای ما دارد، اعم از هزینه‌های مالی و اخلاقی، ما می‌توانیم از مدل دموکراسی غیرمستقیم استفاده کنیم. این روش کارشناسانه‌تر است.» دفاع رئیس مجلس از این پیشنهاد به نظر می‌رسد که در آینده این طرح قانونی خواهد شد. با نظارت استصوابی شورای نگهبان، افراد مطیع و گوش به فرمانی به مجلس خواهند آمد که در تبعیت کامل با جناح رهبری، فرد مطیع و گوش به فرمانی را به نام رئیس جمهور انتخاب خواهند کرد. سوال اصلی این است که آیا کشور وسیعی مانند ایران را می‌توان با شرایط امنیتی - نظامی اداره کرد؟ جواب حتماً منفی است. تجربه شوروی، عراق، یوگسلاوی، لیبی و... تأیید این نفی است.

غرب در افغانستان و عراق به تدریج خود را از درگیری‌های مستقیم داخلی در این کشورها، کنار کشیده و خواهد کشید [۴۹] و نیروهایش را به پادگان‌ها و ناوهای خود در منطقه، برای روزهای ضروری، منتقل خواهد کرد. درگیری‌های خونین داخلی در این کشورها از این به بعد متوجه نیروهای غرب نخواهد بود و غرب مستقیماً از آن زیانی نخواهد دید. غرب به اهداف خود در این دو کشور رسیده است. غرب به خوبی می‌داند که دموکراسی در این کشورها، دموکراسی کاغذی است. در خوشبینانه‌ترین حالت ده‌ها سال طول خواهد کشید تا شاید یک تعادل شبه‌دموکراتیک در این کشورها ایجاد شود ولی علیرغم این مشکلات غرب به رهبری امریکا در هر دوی این کشورها مسلط شده است. نفت عراق به کنترل غرب درآمده. پنج شرکت؛ Shell، Total، BP، Chevron و ExxonMobil چاه‌های نفت عراق را تقسیم کرده‌اند (The Provinces of Iraq) و منابع افغانستان هم همین وضع را خواهد داشت. کشتار مردم این دو کشور توسط خودشان ضرری متوجه غرب نمی‌کند. زهر طرف که شود کشته به سود غرب است. تبلیغ این مطلب که امریکا شکست

خورده است، حرف غلطی است و ما را از درک درست تحولات بازمی‌دارد. غرب هدفی جز همین دستاوردها را نداشته است. به قول یک کارشناس غربی این جنگ‌ها برای؛ انرژی، اسرائیل و هالیبرتون (شرکت نفتی آقای چنی معاون بوش پسر) بوده است.

تجربه لیبی تا هم‌اکنون نشان می‌دهد که غرب در آن کشور دنبال چیست. تخریب زیرساخت‌های یک کشور نفتی این حُسن را برای غرب دارد که صدور نفت و آب از آن کشور تا ده‌ها سال تضمین می‌شود تا «بازسازی» آن کشور محقق شود. گزارش اخیر مربوط به بازسازی عراق توسط امریکائی‌های تصریح دارد که استفاده مردم عراق از انرژی برق به سی درصد زمان صدام رسیده است!؟ وضع بهداشت و درمان و شبکه آب‌رسانی و کشاورزی و صنعت عراق هم که به کمتر از ۲۰ درصد زمان صدام رسیده است. [۵۰]

این ماجرا در لیبی هم تکرار خواهد شد با این تفاوت که در لیبی غرب احتیاجی به پیاده کردن نیروی زمینی برای درگیری با قذافی نداشت. قذافی از صحنه‌ی سیاسی لیبی حذف شد و دولت بعدی مجبور خواهد شد که در چارچوب اهداف غرب کار کند. شواهد به خوبی این را نشان می‌دهند. ساختار قبیله‌ای لیبی هم خود مشکل دیگری برای ایجاد دموکراسی است. ولی دموکراسی کاغذی همچنان تبلیغ خواهد شد.

در سوریه، اگر غرب علیرغم خشونت عریان اسد در سرکوب مردم بی‌گناه، تاکنون با احتیاط عمل می‌کند به دلیل رضایت نسبی اسرائیل و امریکا از حاکمان علوی این کشور است و با شکل‌گیری و شناخت اپوزیسیون این احتیاط محو خواهد داشت و به تدریج لحن سیاست‌سازان امریکا در مورد سوریه تغییر کرده و در نهایت سعی غرب به رهبری امریکا تغییر جایگاه لیبی و سوریه از کشورهای نسبتاً مستقل به کشورهای حامی امریکا است. همراه با تمام مناقشات داخلی و کشت و کشتارهای آینده در این کشورها.

همانطور که در این نوشتار آمد و گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس هم به همین نتیجه رسیده است، اهداف حداقلی امریکا در ایران تبدیل انقلاب و اهدافش به یک کشور وابسته به غرب یا به یک کشور سازگار با غرب و اهداف حداکثری آن تبدیل ایران به عراق کنونی است. چیزی که علائم آن هر روز مشخص‌تر می‌شود.

یازدهم - استراتژی ایران در مقابله با تهدید خارجی

به نظر می‌رسد که مسئولین مملکتی ایران و مراکز تحقیقاتی آنها به اهداف امریکا واقف هستند و نگران آن می‌باشند. حال سوال اصلی این است که آیا برای مقابله با تحقق این اهداف اقدام درستی انجام شده است؟ آیا روش دیگری برای مقابله با این تهدیدها در قاموس سیاست و

تجربه وجود نداشته است؟

آیا اگر استراتژی‌های جمهوری اسلامی اشتباه بوده است راهی برای تصحیح آن وجود نداشته؟ و ندارد؟

مروری گذرا بر عملکرد ۳۳ سال گذشته تا حدودی مطلب را روشن خواهد ساخت:

الف - دهه اول انقلاب

در دهه اول انقلاب علیرغم اشتباهات زیادی همچون، طولانی کردن قضیه گروگان‌های امریکایی، حذف بنی‌صدر، درگیری با سازمان مجاهدین خلق، درگیری نظامی در کردستان، حذف آیت‌اله منتظری، حذف نیروهای دگراندیش از عرصه‌ی سیاسی، کشتارهای زندانیان در سال ۱۳۶۷، ایجاد خفقان و انسداد سیاسی، ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر، تسلط مطلق روحانیون بر ماشین سیاسی جامعه و تشدید اختلافات با همسایگان و جهان و... ولی در حساس‌ترین مقطع که خطر جدی برای جمهوری اسلامی پیش آمد، آیت‌اله خمینی بهترین تصمیم ممکن را اتخاذ کرد و قطع‌نامه ۵۹۸ را پذیرفت و خطر انهدام جمهوری اسلامی را دفع کرد. ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران علامت هشداردهنده بود و امام آن را خوب دریافت و شجاعانه عمل کرد. البته نقش مشاوران نظامی و غیرنظامی که شرایط را به خوبی برای آقای خمینی بیان می‌کردند را نباید فراموش کرد. از دست دادن فاو و جزایر مجنون که با همکاری امریکا با عراق، فراهم شده بود نیز از پیش هشدارهایی بودند که امام را قانع به پذیرش قطعنامه کرد.

به نظر می‌رسد که در آن دوره یک انسجام کلی و وحدت رویه‌ای با حضور آیت‌اله خمینی در بین مسئولین وجود داشت. نیروهای آنها به تقابل و تضاد با یکدیگر کشیده نمی‌شدند، عدم رضایت هر کدام با سکوت همراه می‌شد. مدیریت، کاریزما و خودجوشی رهبری امام این کارکرد را داشت.

قوه‌ی مجریه، به ریاست میرحسین موسوی و حمایت امام خمینی و مشاورت اقتصادی عالی‌نسب؛ با همه‌ی مشکلات و مضایق به خوبی از عهده‌ی اداره‌ی مملکت و حفظ قدرت خرید اقشار کم‌درآمد و تأمین مایحتاج مردم و در حد معقول، برآمد. سیاست‌های این قوه، علاوه بر شور و همدلی مردم در اوایل انقلاب، هم نقش تعیین‌کننده و خلاقیتی در اداره مملکت و حفظ امید برای آینده‌ی بهتری را بازی می‌کرد.

میرحسین، در مجموع، تربیت شده محافل نواندیشان دینی بود که محضر شریعتی‌ها و بازرگان را درک کرده بود. تحصیلات مدرن و تجربه کاری هم به او کمک کرد که در

دوران ۸ ساله مدیریت اجرایی مملکت، بتواند به‌طور نسبی از آرمان‌های انقلاب - در محدوده‌ی قوه مجریه - دفاع کند.

ب - ۸ ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی

پس از آیت‌اله خمینی و تغییر قانون اساسی، علیرغم قدرت آقای هاشمی، وی دچار مشکل شد. سیاست‌های مثبت و منفی او با هم مطرح شدند. او نتوانست رابطه با تمام جهان را بهبود بخشد، هرچند رابطه با برخی از کشورهای منطقه و همسایه را از حالت تشنج و تهدید خارج ساخت و با جا خالی دادن از درگیری مستقیم با امریکا فرار کرد ولی برای غرب مشخص شد که هاشمی قدرت بهبود رابطه را ندارد. برنامه‌های اقتصادی او به گل نشست و ترورهای سیاسی ادامه یافت و فضای سیاسی جامعه، نیم‌بسته باقی ماند و سرکوب فعالان سیاسی غیرخودی ادامه داشت. فساد مالی - اداری، با توجیه آن در دوران سازندگی گسترده و تعمیق و خودکفایی اقتصادی نهادهایی دولتی در این دولت مطرح شد تا حدی که وزارت اطلاعات هم یک فعال اقتصادی گردید. پای سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی به فعالیت‌های اقتصادی باز شد. اخلاقیات جامعه و مسئولان از اخلاقیات انقلاب و دوران جنگ به اخلاقیات دوران نظام و بهره‌برداری از انقلاب تغییر یافت. کارهای صنعتی متعددی با برنامه‌ریزی عجولانه و هزینه‌های زیادی انجام شد که رونقی به مملکت داد ولی اختلاف با رهبری، مشخص و جهت‌دار شد. آقای هاشمی با تکیه بر تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها برنامه‌هایش را پیش می‌برد و مقام رهبری با تکیه بر نظامی‌ها، امنیتی‌ها و اطلاعاتی‌ها. جناح بازار که قدرتمند و مجرب بودند در بین این دو در نوسان و بازی‌گری بودند. آنچه مشهود است، جهت‌گیری متفاوت این دو؛ شروع زاویه اختلاف بین رهبری و هاشمی می‌باشد. هاشمی قصد همکاری با غرب را داشت و از قول دکتر ولایتی نقل کردیم که ترورهای انجام شده در اروپا، از این همکاری جلوگیری می‌کرد.

حذف فیزیکی روشنفکران و دگراندیشان در داخل و توطئه کشتن دستجمعی نویسندگان در مسافرت به آسیای میانه، بازداشت و شکنجه، برنامه هویت و... مواردی هستند که برنامه توسعه‌ی اقتصادی هاشمی را با مشکل روبرو می‌کنند ولی آنچه مبهم است و ما نمی‌دانیم که آیا هاشمی از اول در جریان این وقایع بوده است و یا پس از وقوع از آنها مطلع می‌شده است؟ آنچه مسلم است اینکه هاشمی از خود اعتراض محسوسی نشان نداده است. گفتمان رهبری تأکید بر «مبارزه با تهاجم فرهنگی» و بعد تأکید بر «مبارزه با شیخون فرهنگی» دارد به جای هاشمی که تأکید بر گفتمان توسعه داشت.

باز آنچه مشهود بوده است، سازماندهی نیروهای مصمم و تشکیلاتی در پایان دوره هاشمی با امکانات وسیع می‌باشد که در دوران مبارزات انتخاباتی خاتمی - ناطق نوری، بر علیه خاتمی و به نفع ناطق، خود را نشان دادند. و این حکایت از ایجاد یک «حلقه ذی‌نفوذ» ضداصلاحات با حمایت رهبری داشت.

هاشمی قصد «تغییر روش»ها را داشت تا از «تغییر نظام» جلوگیری کند ولی از آنجایی که اولاً تغییر روش‌ها جامعیت نداشتند یا نگذاشتند، عملاً هاشمی در برنامه‌های خود ناکام ماند.

نکنه‌ی بسیار مثبت این دوره، ظهور یک جریان اطلاع‌طلب لیبرال در مجلس پنجم بود که بعداً در خرداد ۱۳۷۶ به صورت یک طیف گسترده و مردمی خود را عیان ساخت. هاشمی در آخرین ماه‌های حکومت خود از این جریان حمایت کرد و نگذاشت که نتایج انتخابات تغییر کند و با قدرت قانونی و اجرایی خود از حقوق مردم دفاع کرد و شاید اگر هاشمی نبود اتفاقات ۸۸ در سال ۷۶ می‌افتاد.

ج - ۸ ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی

خاتمی اگر چه از درون حاکمیت آمده بود ولی محصول یک جنبش اجتماعی هم بود که در فرآیند دوران تبلیغات انتخاباتی، او توانست با ایجاد فضای اصلاح‌طلبی و قانونگرایی، فضای انتخاباتی را به عرصه‌ی یک جنبش مدنی تبدیل کند، خاتمی با رویکرد دیگری به مسائل جامعه بروز داشت. انتخاب خاتمی برای همه‌ی نیروهای سیاسی جامعه غیرمترقبه بود خاصه برای جناح مقابل اصلاحات که آنها را شوکه کرد. شایع بود که بعضی از آقایان سکنه هم کرده‌اند. پس از مدتی جناح راست از شوک خارج و با رهبری، رهبر جمهوری اسلامی تمام قد در مقابل اصلاحات ایستادند. این اقدام با «خشونت قانونی» و به کارگیری دستگاه قضایی، باندی در وزارت اطلاعات و نیروهای اطلاعاتی سپاه و دادگاه انقلاب و نیروی انتظامی به منصفه ظهور رسید. آنها در برابر هر اقدام دولت، مانعی ایجاد می‌کردند تا اینکه خاتمی ادعا کرد که هر ۹ روز یک توطئه بر علیه او و جنبش اطلاع‌طلبی خلق شده است. از مقاله طنز یک دانشجوی در مورد امام زمان تا قتل‌های زنجیره‌ای، کنفرانس برلین و بازداشت فله‌ای مطبوعات و زندانی فعالان سیاسی، مطبوعاتی و مدنی. گویی اطلاع‌طلبان خوارجی بودند که به جنگ آمده بودند. اگر در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی، مانع کارهای او می‌شدند ولی تا حدودی حرمت‌ها را نگه می‌داشتند و خیلی اختلافات را علنی نمی‌کردند ولی در دوران خاتمی، علناً شمشیرها را از رو بسته بودند. با پروژه «بولتن‌سازی» اذهان روحانیون،

فرماندهان نظامی، بازاریان و سایر اقشار حاکمیت را به اصلاح‌طلبان بدبین می‌کردند. با قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه و بازداشت دانشجویان، فعالان سیاسی — به‌طور وسیع ملی — مذهبی‌ها — روزنامه‌نگاران، ترور حجاریان و... وانمود می‌کردند که قدرت تعیین‌کننده در جامعه هستند و با تشکیل «اطلاعات موازی»، نهادی مستقل از وزارت اطلاعات، برای اجرایی کردن اهداف خود، به‌طور علنی دست به اقدام زدند. اگر در سال ۱۳۷۱ خاتمی را به جرم اشاعه تهاجم فرهنگی از وزارت انداختند در دوران ریاست جمهوری او، در تمامی عرصه‌های مملکتی جلوی او و جنبش اصلاح‌طلبی سد ایجاد کردند.

عبدالله نوری در دادگاهی که به جرم افشاگری در زمینه قتل‌های زنجیری، در روزنامه خرداد، تشکیل شده بود گفت: «تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریان‌ها بر آن است که مسأله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتل‌ها محدود به چهار قتل پاییز ۱۳۷۷ باقی بماند.» او در جای دیگر دفاعیه خود گفت که: «آیا مردم حق ندارند سوال کنند به راستی چه کسی پشت این افراد (حسینیان) است که نه تنها وقتی دادرسی نظامی آنها را احضار می‌کند، تمکین نمی‌کنند، بلکه خود عضو هیأت منصفه دادگاه من، به اتهام افشای چهره واقعی قاتلان، نیز هستند.» [۵۱] و [۵۲]

محفل ذی‌نفوذ اعلام کرد که در قتل‌های زنجیره‌ای «متهمان نیروهای فاسدی بودند که از خارج خط گرفته‌اند.» و عملاً هم با فدا کردن سعید امامی، ریشه‌یابی قتل‌های زنجیری مقدور نشد. سازمان قضایی نیروهای مسلح در اطلاعیه‌ای که صادر کرد، تصریح نمود که «متهمین در ابتدا مسئولان عالی‌رتبه و مسئولان وزارت اطلاعات را به عنوان آمرین معرفی کردند، اما سپس به نقش امامی اشاره کردند» در همین اطلاعیه باز آمده است که «دو تن از عوامل اجرایی، وزیر اطلاعات را تهدید می‌کنند... وزیر اطلاعات هم موارد را به مقامات عالی‌رتبه گزارش می‌کند.» [۵۳]

این اطلاعیه نشان می‌دهد که «عوامل اجرایی» آنقدر قدرت، نفوذ و پشت گرمی داشته‌اند که حتی وزیر اطلاعات را هم تهدید کرده‌اند! به هر حال ذهنیت رهبری را در مورد اصلاح‌طلبان به جایی رساندند که جنبش اصلاحی مردم در خرداد ۱۳۷۶، برای مقام رهبری ضدانقلاب و طرفدار امریکا نمود پیدا کرد و ایشان مصمم شد تا از اصلاحات جلوگیری کند. انتظار داشتند که با اقدامات انجام شده خاتمی از کاندید شدن در سال ۱۳۸۰ منصرف شود و از آن بدتر، شش ماه بیشتر دوام نیاورد.

وقتی نتوانستند خاتمی را از کاندیدا شدن در سال ۱۳۸۰ منصرف کنند با به خدمت

گرفتن اطلاعات موازی (اطلاعات سپاه و حفاظت اطلاعات سپاه)، نیروی انتظامی (اداره اماکن و پلیس امنیت)، صدا و سیما (معاونت سیاسی صدا و سیما)، شورای نگهبان (سیصد هزار ناظر) درصدد جلوگیری از انتخاب اصلاح‌طلبان در مجلس و ریاست جمهوری در دوره‌های بعدی، شدند. کم‌کاری و اهمال‌کاری و تا حدودی تسلیم اصلاح‌طلبان در این مقطع و سکوت کسانی چون آقای هاشمی، در توفیق اقتدارگرایان تأثیر داشته است.

خاتمی هم، مانند هاشمی، به دنبال «تغییر روش‌ها»ی جمهوری اسلامی بود تا از تغییر رژیم جلوگیری کند. البته روش و منش خاتمی از هاشمی عمیق‌تر و تا حدودی همه‌جانبه‌تر بود و به خوبی اصلاحات سیاسی و فرهنگی را تئوریزه کرده بود. علیرغم ناکامی‌های بسیار خاتمی در دوره اول، او با احساس مسئولیت و اصرار دوستان، وارد انتخابات دوره دوم خود شد. دوران خاتمی، اوج شکوفایی فعالیت‌های فرهنگی و انتشار کتب و نشریات بود تا اینکه در اردی‌بهشت ۷۹ بستن فله‌ای مطبوعات، پیش آمد. معهداً چاپ کتاب‌های خوبی حتی تا ۱۳۸۴، ادامه داشت. صدها NGO تشکیل شد و یک تحریک همه‌جانبه فرهنگی در عرصه هنر، ادبیات و... واقع شد.

د - دوره ۱۳۸۰-۱۳۸۴

حلقه ذی‌نفوذ که تا حدودی موفق شده بود مردم را از اصلاحات ناامید کند، در این دوره با این شعار به میدان آمد که: «اصلاح‌طلبان را از طریق صندوق‌های رأی باید پایین کشید.» لذا، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» را تشکیل دادند تا با رویکردی جدید وارد مبارزات انتخاباتی شوند. در دومین دوره انتخابات شوراهای شهر با تابلوهای جدیدی در شهرهای بزرگ وارد میدان شدند تا ذهنیت منفی مردم از محافظه‌کاران را، منحرف سازند. در تهران به نام آبادگران و در شیراز و اصفهان به نام‌های خورشید و آفتاب و... نیروهای بسیج که بعداً به «حزب پادگانی» معروف شدند طوری سازماندهی شده و آموزش‌های لازم را دیده بودند که برعلیه اصلاح‌طلبان و به نفع مخالفان آنها، عمل کنند. با شعار «پایین آوردن اصلاح‌طلبان از طریق صندوق‌های رأی».

انتخابات شوراهای دوم، آزادترین و دمکراتیک‌ترین انتخابات، جمهوری اسلامی بود. چون شورای نگهبان در آن دخالت نداشت و کمیسیون شوراهای مجلس متولی بود. رهبری در روز انتخابات به کنارک چابهار رفت و تلویحاً در یک گفتگو تلویزیونی راه را برای دخالت خود، در صورت انتخاب اصلاح‌طلبان، بازگذاشت. به علت اشتباهات متعدد

اصلاح‌طلبان در اداره شورای اول - مخصوصاً در تهران - و کاندیداهای متعدد و دخالت حزب پادگانی و عدم شرکت گسترده‌ی مردم، در بیشتر شهرهای بزرگ طیف محافظه‌کاران برنده انتخابات شدند و رهبری هم از دخالت مستقیم منصرف شدند. به عنوان مثال در تهران، نفر اول شورای شهر فقط دو درصد رأی مردم واجد شرایط تهران را کسب کرد.

مجلس ششم نشان داد که قصد قانون‌گرایی دارد ولی جناح مقابل قصد نفی قانون و تسلط کامل بر همه چیز را داشت. مجلس ششم اقدامات مؤثری در اعمال قانون و دفاع از حقوق شهروندی، انجام داد. تحقیق در مورد زندان‌های غیرقانونی، دفاع از حقوق زندانیان، تحقیق در مورد مراکز انتشار پارازیت‌های ماهواره‌ها و از همه مهم‌تر کمیسیون اصل ۹۰ و رئیس شجاع و فرهیخته آن آیت‌الله انصاری راد؛ کوشش زیادی در مبارزه با رفتار و اعمال غیرقانونی جناح راست، انجام دادند. مجلس ششم، بعد از مجلس اول، نشان داد که حتی در چارچوب خودی‌ها هم اگر آزادی انتخابات باشد خانه‌ی ملت رنگ و بوی مردمی خواهد گرفت. اطلاع‌طلبان زمین‌گیر شدند، اشتباهات خودشان هم بود که در جایی دیگر باید به آن پرداخت. در موقع مناسب عکس‌العمل نشان ندادند (مثلاً در اردیبهشت ۷۹ و بستن فله‌ای مطبوعات و بازداشت گسترده ملی - مذهبی‌ها در اسفند ۷۹ و فروردین ۸۰) و موقعی که عکس‌العمل نشان دادند - استعفا از نمایندگی و تحصن در اعتراض به رد صلاحیت‌شان - دیگر دیر شده بود و جامعه حساسیتی از خود نشان نداد. انتخابات مجلس هفتم در سال ۱۳۸۲ برگزار شد. شورای هماهنگی نیروهای انقلاب، حزب پادگانی، لشکر نظارتی شورای نگهبان و کارشناسان ویژه بررسی صلاحیت‌ها که از منابعی غیر از آنچه قانون تعیین کرده هم استعلام می‌کردند، متحداً شرایطی فراهم کردند که شورای نگهبان به رد گسترده اصلاح‌طلبان پرداخت. روسای قوای مقننه و مجریه اعتراض کردند و نامه‌ای اعتراضی به رهبری نوشتند. رهبری نامه را پی‌نوشت کردند که: «نظر آقایان تأمین شود و نظر وزارت اطلاعات ملاک قرار گیرد.» شورای نگهبان به این دستور مقام رهبری هم توجهی نکرد و نوشت که «حجت شرعی برای تأیید صلاحیت رد صلاحیت‌شدگان ندارد». آیا شورای نگهبان این قدر مستقل شده بود که حرف رهبری را هم نخواند؟! یا یک نوع تقسیم کار بود؟

اشتباه استراتژیک اصلاح‌طلبان، برگزاری انتخابات مجلس هفتم بود به طوری که مهدی کروبی گفت که: «ترکیب مجلس هفتم را پیش از انتخابات تعیین کردند.» دستگیری وسیع هنرمندان، سینماگران، زنان، فعالان NGOها، وبلاگ‌نویسان، اشغال نظامی فرودگاه

امام خمینی توسط سپاه و لغو مناقصه مربوط به فاز ۲ این فرودگاه که یک شرکت خارجی برنده شده بود و بعد هم اعمال فشار برای لغو مناقصه مخابراتی که «ترک سل» برنده شده بود توسط حلقه‌ی ذی‌نفوذ. حلقه ذی‌نفوذ که حمایت رهبری را هم داشت، دیگر یک‌تاز میدان شده بود. خاتمی در خیلی از این موارد سکوت کرد!

خاتمی بر خلاف هاشمی، قصد قانون‌گرایی داشت و قلباً به آن معتقد بود ولی خشونت قانونی علناً علیه، قانون‌گرایی بود. اصلاح‌طلبان در حیطه‌ی اختیارات خود، دچار اشتباهات زیادی شدند. از جمله بی‌توجهی به توسعه‌ی عدالت، خانواده‌های شهدا و معلولان جنگی و انقلاب، کارگران، کشاورزان و عنان گسیختگی بعضی از مطبوعات، مقابله بی‌مورد با هاشمی، شعار فشار از پایین چانه‌زنی از بالا (در حالیکه به جز دانشجویان نیروی دیگری در پایین نداشتند و دانشجویان هم پس از مدتی از آنها روی برگرداندند) و... ولی اصلاح‌طلبی راه نجات روحانیت بود. اگر رهبری با خاتمی همکاری و همراهی می‌کرد، هم می‌توانستند اصلاحات را پیش ببرند و هم آن را قانونمند و منضبط کنند. خاتمی تشنج‌زدایی در خارج را پیش برد و کمی فضا را تلطیف کرد تا مرحله‌ای که وزیر خارجه امریکا مسئولیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را پذیرفت و عذرخواهی کرد. اروپا از موفقیت خاتمی استفاده کرد و در اختلاف با امریکا سعی کرد رابطه با ایران را بهتر کند، مسئله هسته‌ای را در یک مسیر تفاهمی قرار داد. ولی جناح مقابل به اهمیت این اقدامات توجهی نداشت. خاتمی در سال‌های آخر زمام‌داری‌اش، دست بسته و زمین‌گیر شد سیاست‌های بوش پسر هم به کمک محافظه‌کاران آمد تا مجلس ششم تمام شد و همانطور که گفته شد، مجلس هفتم در ترکیب دیگری با شمشیر تیزتر نظارت استصوابی انتخاب شد. خاتمی در چارچوب قانون‌گرایی خود یک کار ارزشمند کرد. او سند چشم‌انداز ۲۰ ساله و برنامه‌ی توسعه‌ی چهارم را در یک فرآیند قانونی و در حضور رهبری، تنظیم و به تصویب رهبری، مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان و دولت رسانید. مقام رهبری آن را امضاء و ابلاغ کرد. بعد که احمدی‌نژاد، هر دوی آنها را نپذیرفت و حتی آنرا امریکائی خواند، رهبری اعتراض جدی و تأثیرگذاری نکرد. اصلاح‌طلبان دیگر از حاکمیت رانده شده بودند. در انتخابات ۱۳۸۴ دل‌سردی مردم متوسط شهری از توانایی و تأثیر اصلاح‌طلبان و تشکیلات منسجم طرف مقابل که در انتخابات شورای شهرها و انتخابات مجلس هفتم در ۱۳۸۲ ضربات اولیه را زده بود، همراه با اشتباه اصلاح‌طلبان در معرفی چند کاندیدا، ضربه نهایی را وارد کردند و احمدی‌نژاد وارد میدان اجرایی کشور شد.

هـ - دوران احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۸۸)

پیروزی در انتخابات شوراهای دوم و مجلس هفتم، حلقه‌ی ذی‌نفوذ را از مشارکت محافظه‌کاران سنتی بی‌نیاز کرده بود. لذا، برای انتخابات ریاست جمهوری نهم دست به اقدامات زیر زدند:

- ۱- گسترش شورای هماهنگی نیروهای انقلاب
- ۲- تشکیل جلسات اصلی انتخابات بدون حضور سیاسیون شناخته شده جناح راست
- ۳- جذب نیروها و احزاب درجه ۲ محافظه‌کاران که کاملاً مطیع باشند.
- ۴- جدی نگرفتن کسانی چون ناطق نوری، لاریجانی، باهنر، توکلی، عسکراولادی و...
- ۵- بازی با دو مهره (احمدی‌نژاد برای جذب طبقات پایین و قالیباف برای جذب طبقات متوسط) تا با بررسی و تحلیل عکس‌العمل طبقات و اقشار جامعه در مرحله نهایی، یکی از این دو را کاندیدای اصلی، معرفی کنند. به همین دلیل بود که ذوالقدر گفت که: «با اجرای طرحی چندلایه انتخابات را بردیم.»

منظور او از چندلایه این بود که اصلاح‌طلبان را به بازی صوری «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» مشغول کردند، قالیباف رأی معین و هاشمی را شکست. او ۴ میلیون رأی آورد. اگر دو میلیون از رأی او به معین و یا یک میلیون به کروبی تعلق می‌گرفت، یکی از این دو به مرحله دوم می‌رفتند و احمدی‌نژاد حذف می‌شد. تأیید صلاحیت دو نامزد اصلاح‌طلب با حکم حکومتی (مهر علیزاده و معین) و عملاً محروم کردن هاشمی و کروبی از ۵/۵ میلیون رأی این دو نفر. و در نهایت شیفت ناگهانی ماشین رأی‌گیری (حزب پادگانی و لشکر ناظران) به سمت احمدی‌نژاد. در این ماجرا اصلاح‌طلبان و قالیباف فریب خوردند. قالیباف علیرغم شیفت حلقه‌ی ذی‌نفوذ به سمت احمدی‌نژاد، همچنان در رقابت باقی ماند و اصلاح‌طلبان با کاندیداهای متعدد، در مرحله اول، رأی‌ها را تقسیم کردند و در نتیجه احمدی‌نژاد به مرحله دوم آمد. هاشمی و کروبی، هر دو، به دخالت نظامیان در انتخابات، اعتراض کردند و حتی کروبی از حمایت آقامجتبی خامنه‌ای از احمدی‌نژاد هم نام برد، ولی دیگر فایده‌ای نداشت.

احمدی‌نژاد هر چه بود فقط با حمایت مقام رهبری و جناح نزدیک به ایشان به قدرت رسید. شهرداری او سکوی پرش به ریاست جمهوری بود. احمدی‌نژاد چک سفید از رهبری داشت. هر کاری کرد، بازخواست نشد. مصوبات مربوط به برنامه ۲۰ ساله و پنج ساله چهارم را زیر پا گذاشت. نهادهای قانونی تاریخی و مؤثر در امر توسعه را منحل کرد.

تصمیم‌گیری را بسیار متمرکز و فردی کرد. رهبری، مجلس و شورای نگهبان سکوت و تأیید کردند. او همه‌ی عملکرد جمهوری اسلامی را تا ۱۳۸۴ زیر سوال برد. او به عنوان ناجی جمهوری اسلامی مطرح شد. طیف وسیع راست یا تأییدش کردند یا با سکوت خود به او رضایت دادند. هیچ چیز جلودارش نبود. تقریباً همه اقدامات او: قانون‌شکنی، قانون‌گریزی، فساد مالی - اداری، تخریب روابط خارجی، دروغ‌گویی، اغراق‌نمایی، فحاشی، خرافه‌پرستی، نفی منافع و مصالح ملی، تحقیر مردم و شخصیت‌های جمهوری اسلامی، مورد حمایت قرار می‌گرفت. کم‌کم، مجلس و نمایندگان را به تمسخر و بی‌اعتنایی گرفت. انتخاب او از میان افراد مورد تأیید و اعتماد رهبری، هنوز هم مسئله‌ای مبهم و ناشناخته‌ای است. معلوم نیست که وی چه چیزی داشت که از سایرین، برجسته‌اش می‌ساخت؟

در انتخابات ۱۳۸۴، خیلی از اقشار میانی شهری متوجه خطر احمدی‌نژاد شدند و به همین دلیل ائتلافی بی‌سابقه بین آنها در حمایت از هاشمی - در مرحله دوم - تحقق یافت و این علیرغم مخالفت آنها با سیاست‌های گذشته آقای هاشمی بود. آنها به درستی دریافته بودند که خطر احمدی‌نژاد آن چنان فاجعه‌بار خواهد بود که انتخاب هاشمی می‌تواند مثبت باشد و باید از آن حمایت کرد. در پایان دوره اول احمدی‌نژاد، خیلی از اقشار میانی جامعه و حتی گروه‌هایی از جناح راست حاکمیت هم متوجه خطر تداوم حکومت احمدی‌نژاد شدند. آنچنان این استنباط خطر؛ جدی برای این گروه‌ها بود که چهره انتخابات ۱۳۸۸ کاملاً متفاوت شد. میرحسین موسوی که ۲۰ سال حاشیه‌نشینی و سکوت را پذیرفته بود، احساس خطر و وظیفه کرد و با رویکردی جدید به میدان آمد. میرحسین که از ۱۳۶۸ به هاشمی و خاتمی مشورت داده بود و با شکست برنامه‌های این دو نفر دیگر حاضر به محدودیت نقش خود در مشورت دادن نبود، قصد تصاحب مسئولیت مستقیم را داشت تا شاید از انحراف خطرناکی که احساس کرده بود، جلوگیری کند. اصلاح‌طلبان کمربندها را محکم بستند و به امید پیروزی به میدان آمدند.

و - انتخابات ۱۳۸۸

در دوران تبلیغات انتخاباتی، علی‌الخصوص مناظره‌های تلویزیون؛ فضایی از همدلی ملی، دموکراسی‌خواهی، مدنیت، تسامح، تساهل، تحمل مخالف، رقابت سالم، بلوغ شعور سیاسی و...، علی‌رغم تمامی بی‌انضباطی‌ها و پرده‌دری‌های احمدی‌نژاد، در مردم ایجاد شد که همگان امید پیدا کردند که ایران دارد وارد مرحله جدیدی از روند تکاملی سیاسی خود می‌شود. یکی از محققان دانشگاهی ایرانی آن را ظهور فرهنگ جهان شهری، نامید. [۵۴]

میرحسین خلیلی خوب درخشید و نشان داد که آرمان‌های انقلاب تحقق‌پذیر بوده‌اند و اگر محقق نشده‌اند، تقصیر از مدیریت جامعه بوده است. او، هشدارهای جدی داد و عزم خود را برای جلوگیری از سقوط جامعه بیان داشت. او چیزهایی پیش‌بینی کرد که بعداً تحقق یافت. حملات احمدی‌نژاد، میرحسین را مقاوم‌تر و مصمم‌تر کرد.

آقای کروبی که با تشکیل یک حزب قبلاً وارد جامعه مدنی و عرصه عمومی شده بود، عزم خود را در زمینه دفاع از حقوق مردم و اصلاح امور نشان داد، هر چند همکاران مناسبی برای این کار انتخاب نکرد. شعارهای تحقق‌ناپذیر داد ولی صداقت و شهامت کروبی خلیلی‌ها را جذب کرد و مشخص شد که آقای کروبی خطر را احساس کرده است و قصد مقابله با انحرافات را دارد.

اگر آقای کروبی کاندیدا نمی‌شد و همچون سال ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰ که از خاتمی دفاع کرد، از میرحسین دفاع می‌کرد؛ فضای انتخاباتی این قدر جناح راست را نمی‌ترسانید و اصلاح‌طلبان قدرتمندتر و توانمندتر، ظاهر می‌شدند.

بعد از انتخابات ۱۳۷۶ این دومین باری بود که شانس در خانه‌ی حکومت اسلامی را زد. اما باز هم کسی به آن توجه نکرد. شاهین اقبال از بام رهبری و نظام جمهوری اسلامی پرید. چگونگی اعلام نتایج انتخابات، تعداد رأی‌های کروبی و رضایی، بازداشت فعالان سیاسی و رسانه‌ای در شب اعلام رأی و با احکام امضاء شده در ۸۸/۳/۱۹، خطبه‌های نماز جمعه رهبری در ۲۹ خرداد ۸۸، سرکوب، کشتار، بازداشت، شکنجه و تجاوز به فعالان انتخاباتی موسوی و کروبی در پاسخ اعتراض مدنی، آرام، متمدنانه و فرهیختگی اқشار میانی جامعه‌ی شهری، عملیاتی شد که تا ۸۸/۳/۲۹ فقط گفته بودند: «رأی من کو؟»

بدون تردید با این عمل، حاکمیت، انقطاع تاریخی ایجاد کرد. مانند کودتای ۱۲۹۹، کودتای ۱۳۳۲، کشتار ۱۵ خرداد ۴۲. شکاف بین مردم و حاکمیت عمیق شد. ایران را وارد مرحله‌ی دیگری کرد. مرحله‌ی تقابل اқشار فرهیخته و میانی شهری با حاکمیت غیردمکراتیک، سلطه‌طلب و هژمون‌خواه. و باز بدون تردید وقایع سه سال اندی، پس از آن نشان داد که تحولات آینده ایران دیگر در دست حاکمیت ایران، هر چند مقتدر، نخواهد بود. تحولات جامعه، چون اتاق کنترل یک کارخانه نیستند که بتوان با چند دکمه و سوویچ و پانل آن را کنترل و اداره کرد. اراده‌گرایی چون: رضا شاه و محمدرضا شاه، هیتلر، استالین، برژنف و هزاران نفر در تاریخ مدون بشری قادر به انجام این کار نبودند. مطمئناً تحولات آینده جامعه ایران هم مستثنی نخواهد بود. ایران آستن حوادثی پیش‌بینی نشده و

غیرقابل کنترل و در عین حال خطرناک توسط حاکمان از یک طرف و عوامل خارجی از طرف دیگر می‌باشد.

ز - پدیده‌ی احمدی‌نژاد

تحلیل و تفسیر ویژگی‌های احمدی‌نژاد در جامعه، کاری عبث و بی‌فایده است. بلکه رفتار و اعمال کسانی را باید تحلیل کرد که احمدی‌نژاد را برکشیدند و بر دیگران ترجیح دادند. احمدی‌نژاد، فردی ناشناس در سلسله مراتب حکومتی و دون‌پایه بود. گمنامی او گویا برای آقایان مزیت بود. کسانی که او را کشف کردند و ارتقاء دادند و بر افراد شناخته شده خودشان مرجح دانستند، باید تحلیل شوند. و آلا مانند احمدی‌نژاد ده‌ها هزار نفر در ایران هستند که اگر رئیس‌جمهور می‌شدند تقریباً همین رفتار را می‌داشتند. طرز تفکر و خصوصیات فردی احمدی‌نژاد چیز غریب و عجیبی در میان افراد حزب‌اللهی جمهوری اسلامی نیست. کسانی که هاشمی رفسنجانی، کروبی، میرحسین، خاتمی، موسوی خوئینی‌ها و در میان افراد مورد اعتماد رهبری کسانی چون، محسن رضایی، علی لاریجانی، محمدجواد لاریجانی، احمد توکلی، قالیباف و... را نادیده می‌گیرند و احمدی‌نژاد را انتخاب و انتصاب می‌کنند و گروه دوم کسانی که علیرغم عدم رضایت در این انتخاب و انتصاب، سکوت کردند، باید تحلیل شوند. این دو گروه جداگانه باید تحلیل شوند. در میان حامیان احمدی‌نژاد، افراد پخته و با تجربه‌ای هستند که ده‌ها سال تجربه کار سیاسی و تشکیلاتی دارند، چگونه نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند، احمدی‌نژاد را بشناسند؟!

آیا کسانی چون آقای اسکراولادی و... با ۶۰ سال سابقه مبارزات سیاسی - تشکیلاتی نتوانسته‌اند، احمدی‌نژاد را بشناسند؟ آیا روحانیون با سابقه‌ای چون مهدوی کنی، ناطق نوری و... با ده‌ها سال سابقه کار سیاسی - تشکیلاتی و برخورد با افراد متفاوت قادر نبوده‌اند احمدی‌نژاد را ارزیابی کنند؟

آیا جوانترهای این جناح که در سی سال گذشته وکیل و وزیر و مدیر کل... بوده‌اند، همچون باهنر، توکلی و... توانایی شناسایی احمدی‌نژاد را نداشته‌اند؟ اساتید دانشگاه، چون افروغ و خوش‌چهره که تمام قد در دفاع از احمدی‌نژاد برآمدند و در مناظرات و مصاحبات تلویزیونی آنچنان سخن می‌گفتند که گویی؛ راهی نوین و شخصیتی استثنایی یافته‌اند و بعد از چند ماه به اپوزیسیون صریح‌الهیجه او تبدیل شدند، قادر نبودند از او یک ارزیابی داشته باشند؟ آیا رهبران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و روحانیت مبارز با این همه سابقه و تجربه و ادعا، نتوانسته‌اند این شخصیت را بررسی کنند؟ به هر حال چه

منتخبین مستقیم احمدی‌نژاد و چه سکوت‌کنندگان، مجموعاً مسئول خسارت‌هایی هستند که این فرد به لحاظ مادی، معنوی، استراتژیک و حیثیتی به منافع ایران وارد کرده است. آیا قانع‌کننده و کافی است که بعد از ۶ سال آقایان کشف کنند که جریانی منحرف در اطراف احمدی‌نژاد شکل گرفته است؟!

آیا نمایندگان مجلس هفتم و هشتم قدرت تشخیص این آدم را نداشته‌اند؟ و حالا پس از سال‌ها از او به قوه قضاییه شکایت می‌کنند و از او سوال می‌کنند؟ و او هم آنچنان مجلس را به سخره می‌گیرد. فاجعه، شخص احمدی‌نژاد نیست. فاجعه جریانی است که این چنین به سادگی کلاه سرش می‌رود و به راحتی یک فرد معمولی و خطرناک مانند احمدی‌نژاد می‌تواند آنها را بفریبد و فاجعه آن مکانیسم و روابطی است که چنین آدم گمنام و ناشناخته‌ای را تا این حد بالا می‌کشد و به ریاست جمهوری می‌رساند. گفتیم که احمدی‌نژاد نه پدیده نادری است و نه نابغه‌ای منحصر به فرد. هزاران نفر در ایران مثل او را می‌توان پیدا کرد. فاجعه آنجاست که احمدی‌نژاد ناجی ایران معرفی می‌شود تا اشتباهات و خلاف‌کاری‌های هاشمی و خاتمی و دیگران را جبران کند! و امروز هیچکس هم خود را مسئول نمی‌داند و شهادت یک عذرخواهی از مردم را هم ندارد. چگونه در مرحله دوم انتخابات ۱۳۸۴، میلیون‌ها نفر از اقشار میانی جامعه - و البته فرهیخته و فرهنگ‌مدار - خطر احمدی‌نژاد را درک کردند و از هاشمی دفاع نمودند؟! ولی آقایان با این همه وسواس و تجربه و دقت و فیلتر و دستگاه‌های عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی یک آدم گمنام را برکشیدند و شهردار تهران کردند و بعد هم رئیس‌جمهور؟! و دغدغه منافع ملی را نداشتند؟!

حداقل توکلی، قالیباف، برادران لاریجانی، محسن رضایی و... که یک تجربه کاری و خصوصیات اخلاقی و فردی از خود نشان داده بودند و آقایان اصول‌گرایان از آنها تحلیل برداشت داشتند و با آنها کار کرده بودند. امروز، پس از ۹ سال عملکرد احمدی‌نژاد در شهرداری و ریاست جمهوری، حرفی نیست که در مورد او گفته نشده و پرونده‌ای نیست که برای او تنظیم نگردیده باشد. رهبری که در مورد عدالت و توسعه نظراتشان به او نزدیک بوده در حضور مسئولان مملکتی علناً اعلام می‌کنند که برای عدالت و تورم و اشتغال کاری نشده و این در حالی است که احمدی‌نژاد ادعا می‌کند که در سال ۱۳۸۹، ۱/۶ میلیون شغل ایجاد و در سال ۱۳۹۰، ۲/۵ میلیون شغل!

طرفه آنکه احمدی‌نژاد برای مبارزه با فساد و فقر به میدان انتخابات آمد. این دو؛

واقعیت‌های جامعه ما بودند و احمدی‌نژاد و حامیان او خوب شکاف موجود را شناخته بودند که تبلیغات خود را بر آن متمرکز کنند ولی تا ۱۳۸۸ که خیلی از خصوصیات و توانایی‌های احمدی‌نژاد مشخص شده بود، ادامه کار او را چرا آقایان تأیید کردند؟ چرا آن همه مهندسی کردند که باز او انتخاب شود؟

اینکه احمدی‌نژاد چه درس داشت و چه اهدافی را دنبال می‌کرد و آیا قصد حذف روحانیت و ولایت را داشت مهم نیست، مهم این است که آقایان با این همه امکانات اگر دید و بینش سیاسی - اجتماعی - روان‌شناسی - اخلاقی می‌داشتند باید در دو سال شهرداری و حداکثر پس از چهار سال ریاست جمهوری او را می‌شناختند. به هر حال، ما نباید تأکید روی ویژگی‌ها و اهداف احمدی‌نژاد داشته باشیم، بلکه حامیان، برکشیده کنندگان، منتخب‌کنندگان و منتصب‌کنندگان احمدی‌نژاد را مقصر بدانیم و آنها هستند که باید به مردم ایران و نسل‌های آینده پاسخ دهند که چرا چنین کردند و این همه هزینه به مردم تحمیل کردند. آیا آقایان نمی‌دانستند که قدرت وسوسه‌گر می‌باشد و هرکس ظرفیت تحمل قدرت را ندارد؟

احمدی‌نژاد پس از انتخاب در سال ۱۳۸۴ خطاب به جناح راست سنتی گفت که: «نه امتیازی به شما می‌دهم و نه به رأی شما نیاز دارم». این صراحت و قدرت کلام حکایت از آن دارد که احمدی‌نژاد به پشتوانه حلقه ذی‌نفوذ و موفقیت این حلقه در انتخابات شوراهای دوم، مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم، این چنین جسورانه سخن می‌گوید. پس از انتخاب احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴، طرح «تعالی ایران» در دستور کار حلقه فوق‌الذکر قرار گرفت و «نقشه راه جمهوری اسلامی در دهه چهارم» توسط مرکز «راهبردهای عمومی سپاه»، تدوین شد. و گفتمان تعالی با پیشرفت توأم با معنویت و عدالت، نتیجه این تدوین بود. در بخش مقابله با تهدیدات دهه چهارم انقلاب، به جای تهاجم فرهنگی؛ «جنگ نرم» گفتمان غالب گردید. آنچه در مطبوعات ظاهر گردید، این بود که سپاه و بسیج عامل و محور تحولات ساختاری کشور هستند. جعفری فرمانده سپاه اعلام کرد که: «بسیج به دستور رهبری مأمور مقابله با تهدیدات نرم شده است.» و طرح با عنوان «دهه چهارم انقلاب اسلامی، چشم‌اندازها، آسیب‌ها، تهدیدها و راهکارها»، مجموعه اقدامات آینده را مشخص می‌کرد. متعاقباً، بیش از سه هزار گردان ضدشورش تشکیل شد و اکثر افراد بسیج در نیروی زمینی سپاه ادغام شدند و در سی استان، سازماندهی گردیدند. برنامه بسیج چند ده میلیونی برای تمامی اقشار جامعه (هنرمندان، دانش‌آموزان، معلمان

و... در دستور کار قرار گرفت. راهکار این طرح بر دو اصل استوار شد:

- ۱- تمرکز قدرت و در اختیار گرفتن زمام کلیه امور و با بهره‌گیری از اصل ۱۱۰ - علیرغم عدم اعتقاد آقایان به محدودیت‌های قانون اساسی - بر پایه نظریات فقهی آقای مصباح یزدی برای جلوگیری از حمله خارجی و تغییرات دمکراتیک داخلی.
- ۲- طراحی مکانیسمی برای «کشف و نصب»، رهبری سوم جمهوری اسلامی که تداوم‌دهنده مدیریت رهبری دوم باشد.

حلقه‌ی ذی‌نفوذ اعتقاد داشت که تغییر نظام در کوتاه مدت و حمله نظامی منتفی است [۵۵]. مهار انقلاب توسط نظام سلطه (امریکا و متحدانش) از طریق نیروهای انقلاب طراحی شده است. لذا بسترهای تهدیدهای جنگ نرم از دید حلقه عبارت هستند از: دانشگاه، بخش خصوصی فعال در اقتصاد، فرهنگ، احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی، روشنفکران، هنرمندان، دگراندیشان، مخالفان و منتقدان سیاسی، اصلاح‌طلبان، روزنامه‌نگاران و... چیزی که از سال ۱۳۷۸ هم کم‌کم بر زبان می‌آوردند و سرکوب این نیروها را هم شروع کرده بودند. [۵۶]

مجری اصلی طرح، فرماندهی سپاه پاسداران و نهادهای همسو - و در رأس آنها قوه مجریه - می‌باشد. حامیان این طرح؛ نیروهای متخصص مدافع نظام، بخشی از فرماندهان جنگ و طرفداران ارزش‌ها نظام می‌باشند. پایگاه توده‌ای نظام ده درصد افراد جامعه هستند که به ارزش‌ها معتقدند و در نهادهایی چون سپاه، بسیج، بنیاد شهید، کمیته امداد و... سازماندهی شده‌اند. این حلقه معتقد بود که با حمایت ده درصد مردم می‌شود حکومت کرد. مخالفان را سرکوب نمود و افراد بی‌طرف را مرعوب نمود. مشروط بر آنکه امکان تشکل‌یابی در جامعه به شکل وسیع، سیستماتیک و متمرکز منتفی شود [۵۷]. به منظور تحقق اهداف مشخص شده باید کنترل‌های وسیعی انجام شوند. این کنترل‌ها عبارتند از:

- ۱- کنترل فضای سیاسی (حذف غیرخودی‌ها، اصلاح‌طلبان و تشکیل احزاب و نهادهای مدنی فرمایشی خودی)
- ۲- کنترل فضای اقتصادی (اضمحلال بخش خصوصی از طریق راهکارهای فرار سرمایه، ناامنی سرمایه‌گذاری، برخورد امنیتی با بخش خصوصی اقتصاد، به خدمت گرفتن شکل دگرگون شده‌ی اصل ۴۴ قانون اساسی، کنترل شرکت‌های دولتی و بودجه عمومی)
- ۳- کنترل فضای فرهنگی (سانسور، انحصار رسانه‌ای، توقیف رسانه‌ها، برخورد امنیتی با اصحاب فرهنگ و...)

- ۴- کنترل فضای دانشگاه (از طریق نهادهای وفادار، اخراج اساتید، ستاره‌دار کردن دانشجویان، گزینش و برخورد امنیتی در دانشگاه)
- ۵- کنترل فضای اداری و ماشین بوروکراسی کشور (احیای گزینش‌ها، توسعه‌ی ساختار بسیج به عنوان نردبان ترقی شغلی و...)
- ۶- کنترل فضای ذهنی مردم (گسترش فقر مخصوصاً در اقشار میانی و جیره‌خوار کردن مردم به دولت)
- ۷- کنترل فضای عمومی جامعه (با حضور فیزیکی انواع نیروهای انتظامی، نظامی، شبه نظامی در فضای عمومی شهرها)
- ۸- کنترل نهاد روحانیت (از طریق دولتی کردن حوزه‌ها و برخورد امنیتی با روحانیون منتقد)

در بخش اقتصادی؛ توسعه‌ی قرارگاه خاتم‌الانبیاء و نهادها و شرکت‌های وابسته، تشکیل و تقویت مؤسسه‌های مالی - اعتباری، تشکیل بانک، خرید سهام بانک‌های گمنام در خارج کشور، تشکیل هلدینگ‌های بزرگ در دستور کار قرار گرفت. در جریان خصوصی‌سازی؛ مدیریت و کنترل شرکت‌های بزرگ دولتی در حوزه مخابرات، راه، نیرو، پتروشیمی و...، گروه‌های صنعتی، تصاحب شرکت‌هایی که طبق تفسیر جدید از اصل ۴۴ باید به بخش خصوصی واگذار می‌شد بخش دیگری از کار شد [۵۸]. ستاد اجرایی فرمان امام که در بیت رهبری اداره می‌شود به عنوان یک کارتل بزرگ در بازار سهام و بازار مالی و... وارد شده و خیلی از شرکت‌های بورس را در اختیار دارد، مکمل اقدامات دیگر شد. حذف یارانه‌ها، تحت عنوان هدفمندسازی یارانه‌ها به شکلی هدف‌گذاری شد که اقشار میانی شهری فقیر و روستاییان و ساکنان شهرهای کوچک و حاشیه شهرها منتفع گردند. [۵۹]

در بخش مالی طبق گفته تعدادی از نمایندگان مجلس و کارشناسان اقتصادی با محاسبه اختلاف درآمدهای ارزی و مصارف آنها در سال ۱۳۹۰، رقمی حدود یکصد میلیارد دلار باید در حساب ذخیره ارزی موجود باشد، در حالی که مسئولان اعلام کرده‌اند که پولی در صندوق ذخیره ارزی موجود نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که یک خزانه مستقل این جریان برای خود ایجاد کرده است. در بخش نوسازی فضای سیاسی، بازنشسته کردن نسل اول انقلاب در دستور کار قرار گرفت که حتی شامل حال آقای ناطق نوری و رهبران مؤتلفه هم شد. نزدیکی مؤتلفه و جناح‌هایی از محافظه‌کاران در سال ۱۳۹۰ به هاشمی رفسنجانی و اقتدا به حسن خمینی [۶۰]، علیرغم همه خطرات، از ترس این بازنشستگی

است. تصفیه‌های وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و... در این راستا بوده است. برکشیدن نسل جوان‌تر (احمدی‌نژاد، صادق لاریجانی، جلیلی و...) هم جزء نوسازی فضای سیاسی است. حمله به بیت امام و آنچه در ۱۴ خرداد ۸۹ برای آقای سیدحسین خمینی اتفاق افتاد جزء این طرح است قبلاً هم آقای حسین طائب گفته بود که: «مؤسسه نشر آثار امام فقط حافظ کاغذها بوده.»

در ادامه‌ی نوسازی سیاسی، تربیت نیروهای جوان در دانشگاه‌ها و نهادهای وابسته به این جریان می‌باشد. یکی از آقایان گفته بود که مدیران آینده کشور باید از میان بسیجیان باشد.

به منظور «کشف و نصب» رهبری سوم جمهوری اسلامی، جهت تداوم رهبری دوم، باید به هاشمی رفسنجانی حمله می‌شد و حتی‌المقدور از ریاست خبرگان حذف می‌گردید. هاشمی، طبیعی‌ترین فردی بود که می‌توانست پس از آقای خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی شود. حمله احمدی‌نژاد در مناظره تلویزیونی با میرحسین، به هاشمی رفسنجانی و در نهایت کنار گذاشتن وی از ریاست مجلس خبرگان، در این راستا ارزیابی می‌شود.

در چارچوب طرح «دهه چهارم انقلاب...» و راهکارهای تعیین شده حلقه‌ی قدرتمند ذی‌نفوذ، وارد انتخابات ۱۳۸۸ شد. با این اهداف که:

۱- دولتی هماهنگ با نظام جهت ادامه طرح «دهه چهارم انقلاب...» تشکیل شود تا بازدارندگی دوگانه فوق‌الذکر (منتفی کردن تغییر رژیم از طریق حمله خارجی و منتفی کردن اصلاحات سیاسی دمکراتیک از طریق جنبش‌های اجتماعی، مانند سال ۷۶)، دچار مشکل نشود.

۲- حذف طیف گسترده اصلاح‌طلبان اعم از کارگزاران، دوم‌خرادی‌ها، ملی - مذهبی‌ها و... و یکسان‌سازی کامل حکومت.

۳- تضعیف هاشمی - حداقل - و یا حذف او - حداکثر - به عنوان مانع تصاحب رهبری سوم جمهوری اسلامی توسط او. همراه هاشمی، حذف مجموعه‌ای از مدیران بروکرات و تکنوکرات سی سال گذشته جمهوری اسلامی.

با توجه به عملکرد احمدی‌نژاد در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۸۸ و تبعیت او از حلقه ذی‌نفوذ، مناسب‌ترین فرد این سناریو، او، بود. احمدی‌نژاد یک انتخاب آگاهانه و مطالعه شده بود، نه یک اتفاق یا یک تحمیل. احمدی‌نژاد همچون هنرپیشه‌ای متبحر، نقش خود را خوب بازی کرد.

دوازدهم - جنبش سبز

مجموعه عملکرد اصول‌گرایان از انتخابات ۱۳۸۴ تا ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ که رهبری در خطبه‌های نماز جمعه موضع خود را علنی ساخت همراه با عملکرد احمدی‌نژاد و مناظره‌های تلویزیونی کاندیداها، نقیض احمدی‌نژاد و اصول‌گرایان را خلق کرد. و آن جنبش سبز بود. هر جنبشی، تولد، رشد، بلوغ، تداوم (و یا مرگ) دارد. جنبش سبز، عکس‌العمل طبیعی اشناری از جامعه بود که بیشتر از دیگران فهم و درک داشتند و بیشتر از دیگران به سرنوشت مملکت حساس بودند و زودتر از دیگران تحولات را فهمیدند.

تظاهرات از ۲۳ خرداد تا ۲۸ خرداد ۱۳۸۸، بدون شعار، بدون خشونت، آرام، مدنی و متمدانه؛ نه ضد نظام بود و نه ضد قانون اساسی، نه ضد ولایت فقیه و نه ضد مقام رهبری. مردم پیگیر حق خود بودند. «رأی من کو؟» حاکمیت نتوانست به مردم بگوید که رأی آنها کجاست. حاکمیت نتوانست مردم را قانع کند که رأی آنها کجاست. به عبارت دیگر، حاکمیت قادر نبود که چنین کند. علاوه بر این دست به سرکوب، خشونت و کشتار زد. میدان بازی را حکومت عوض کرد. رهبری در ۲۹ خرداد ۸۸ موضع خود را صریح و روشن، اعلام کرد و آن این بود که نتیجه انتخابات درست است! سه میلیون نفر از اشنار میانی جامعه در شهر تهران با سکوت مدنی خود تقاضای رسیدگی به محل رأی خود داشت و رهبری گفت که آنچه اعلام شده درست است و در ضمن مردم تهدید شدند که حضور بعدی آنها در خیابان‌ها، عواقب خواهد داشت.

وقایع بعدی هم شعارهای تظاهرات را تغییر داد و هم عکس‌العمل حکومت را تشدید کرد. دیگر حاکمیت عزم خود را جزم کرده بود که با سرکوب و کشتار قادر خواهد بود که اعتراضات را مهار کند. امروز روشن شده است که شعارهایی چون «فتنه از بین رفته است» نادرست می‌باشد بلکه برعکس جنبش سبز عمق می‌گیرد و پخته‌تر می‌شود. سرکوب معترضان و بسیج نیروهای نظامی و امنیتی در روزهای ۹ خرداد و ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ بر عکس تبلیغات، حمایت مردم از حکومت نبود، اشغال خیابان‌های تهران توسط نیروهای تشکیلاتی نظام بود که فرصتی به دست سبزه‌نیافتند. در این مانور حکومت موفق بود ولی این، به معنی پایان ماجرا نبود. صحبت‌های وزیر اطلاعات و نگرانی‌های او از دانش‌آموزان و اخبار جسته و گریخته‌ای که از درون نظام نشست می‌کند، خود گویای این واقعیت است که جنبش سبز تمام نشده است، خود را با شرایط تطبیق داده و تظاهرات ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ همراه با سرکوب شدید حاکمیت؛ چیز دیگری هم نشان داد که حامیان جنبش سبز منتظر

فرصت هستند. ممکن است این فرصت تا چند سال دیگر هم فراهم نشود ولی نبودن فرصت در این مقطع، پایان آن نیست. برگزاری کنفرانس سران عدم تعهد در دهه اول شهریورماه و تمهیدات امنیتی وسیعی که برای آن تدارک شده که حتی شهر تهران را هم تعطیل اعلام کرده‌اند اگر با برگزاری سران کشورهای اسلامی در اوایل کار خاتمی، مقایسه شود به خوبی قدرت و منزلت جمهوری اسلامی را در دوران خاتمی نشان خواهد داد. آنچه امروز در خارج کشور تحت عنوان جنبش سبز می‌گذرد چیز کم‌اهمیتی نمی‌باشد. نیرویی در خارج کشور دارد شکل می‌گیرد که دیگر نمی‌توان آن را با زندان و شکنجه و تهدید و تحدید خنثی کرد. ریشه جنبش سبز در ناتوانی حکومت در سال‌های گذشته است نه در چیز دیگری. آیا طور دیگری می‌شد با پدیده اعتراض مردم برخورد کرد؟ اگر فرض کنیم که طراح و سناریوی در کار نبوده است! اجازه دهید یک سناریوی تخیلی در اینجا معرفی شود. تا ۸۸/۳/۲۹ این واقعیت‌ها خود را نشان داده بودند:

- حدود ۱۴ میلیون نفر به میرحسین و کروبی رأی داده بودند.

- رأی اعلام شده برای کروبی و محسن رضایی، کاملاً مسخره و غیرقابل قبول بود.

- طبق برآورد شهردار تهران در روز ۲۵ خرداد، ۳ میلیون نفر در تهران آرام و مدنی با سکوت خود (که احیاناً شعاری علیه رهبری داده نشود. چیزی که در جنبش دانشجویی پس از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ اتفاق می‌افتاد) به خیابان‌ها آمدند و فقط با نوشته گفته بودند: رأی من کو؟

- میرحسین، کروبی و محسن رضایی به نتیجه انتخابات معترض بودند. رهبری به جای تأیید درستی انتخابات و رأی احمدی‌نژاد می‌توانست در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ خود چنین بگوید:

- ای مردمی که اعتراض کردید، من صدای اعتراض شما را شنیدم و وظیفه خود می‌دانم که به این اعتراض رسیدگی کنم تا هم خود و هم شما قانع شویم.

- من می‌دانم شورای نگهبان مورد تأیید شما نیست و ۵ نفر از ۱۲ نفر آن قبل و در حین انتخابات از احمدی‌نژاد حمایت کرده‌اند که آنها را از موضع ناظر بی‌طرف خارج کرده است.

- من یک هیأت قابل اعتماد و بی‌طرف که مورد تأیید من و سه نفر کاندیدای معترض باشند انتخاب خواهم کرد تا با حوصله، دقت و حساسیت به این قضیه رسیدگی کنند و در مناظرات تلویزیونی سخنان هر دو طرف را بشنوند و نتیجه کار را به من و شما

گزارش دهند.

- شما مطمئن باشید که شخصاً این قضیه را تا پایان پی‌گیری خواهم کرد. لطفاً تظاهرات خیابانی را متوقف کنید و منتظر نتیجه باشید.

رهبری این هیأت را با صلاح‌دید کاندیداها، هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و... انتخاب و مأمور رسیدگی به این انتخابات می‌کرد. با مناظرات تلویزیونی و گفتگوهای همچون دوران تبلیغات انتخاباتی فضای جامعه را از درگیری و کشتار و کهریزک و تجاوز و توهین و تحقیر ۱۴ میلیون رأی دهنده و ۳ میلیون تظاهرکننده تهرانی و بازداشت مسئولان سی ساله جمهوری اسلامی و حبس خانگی یاران نزدیک بنیان‌گذار انقلاب، به فضایی مدنی، زیبا، بالغانه در حل اختلافات سیاسی با گفتمانی مدنی تبدیل می‌شد و در نهایت تمامی طرف‌های دعوا قانع می‌شدند. هر نتیجه‌ای به دست می‌آمد به تقویت رهبری ختم می‌شد. چرا تأکید بر حل قضیه از طریق شورای نگهبان می‌شد؟ آنهم شورای نگهبانی که در میان اقشار میانی شهری جایگاه مورد اعتمادی نداشت. با شرایطی که پیش آمد و صدمات و لطماتی که به وجهه ایران در سطح جهانی وارد شد به این سوال نه تنها رهبری که تمامی جناح‌های اصول‌گرا باید پاسخ دهند و مسئولیت عواقب آن را بپذیرند. آیا به این، می‌ارزید؟! آیا شرایط بحرانی داخلی و خارجی کنون، نتیجه تبعی آن عملکرد نیست؟! گفتیم که جنبش سبز در میان اقشار میانی جامعه پایگاه دارد و این اقشار کسانی هستند که مملکت را اداره می‌کنند یا در آینده اداره خواهند کرد. ماشین عظیم دولتی و بخش خصوصی توسط این اقشار هدایت می‌شود. هنر، دانشگاه، تولید، فرهنگ، صنعت، تحقیقات، اختراعات، اشتغال‌زایی، کارآفرینی، و... در دست این اقشار است و جوانان اهمیت ویژه‌ای در میان آنها دارند. این اقشار با حاکمیت قهر بودند و پس از ۲۹ خرداد ۸۸ قهر به جدایی تبدیل شد. دیگر مرجع این اقشار، روحانیت و حوزه و ولی فقیه و حاکمیت دینی، نیست. جامعه به انشقاق افتاده و به دو گروه تقسیم شده، گروه حامی حاکمیت روحانی (روستائیان، حاشیه بعضی از شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک البته با ریخت و پاش‌های غیرعلمی و ضد توسعه‌ای احمدی‌نژاد) و گروه‌های معترض سبز (اقشار میانی، فرهیخته، فرهنگی، کتاب‌خوان، جامعه شهری - خاصه شهرهای بزرگ و خیل مهاجران انبوه در خارج کشور).

حاکمیت اصولگرا توانسته است با موفقیت یک مثلث محکم «نفث - مذهب - قدرت» را تشکیل دهد. اگر این مثلث بر علیه دشمنان ایران و طماعان جهانی می‌بود، امری مثبت و قابل

گسترش به تمامی ایرانیان بود. ولی امروز بخش اعظم این مثلث بر علیه اقشار میانی و فرهیخته جامعه بکار می‌رود. هرچند این مثلث مستحکم باشد در مقابل اقشار معترض از یکطرف و دشمن خارجی از طرف دیگر، شکننده خواهد بود. اگر جمهوری اسلامی در ۳۳ سال گذشته از حمله نظامی آمریکا و متحدانش مصون بوده است حمایت گسترده مردم در اوایل انقلاب و جنبش اصلاح‌طلبی ۷۶ بوده است ولی با شکل‌گیری جنبش سبز مصونیت حاکمان از بین رفته است. سرکوب جنبش سبز هر سه ضلع را سست کرده است و آمریکا و متحدانش هم این موضوع را فهمیده‌اند؛ تحریم‌ها، نفت را هدف قرار داده و تا حدودی قدرت را. یک کارشناس غربی چند سال پیش در یک طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسید که جلوگیری از سرمایه‌گذاری در بخش نفت، جمهوری اسلامی را از پا در خواهد آورد. [۶۱] بعد از مقاله‌ی آقای Roger Stern بود که آمریکا جلوی سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی را در ایران به تدریج سد کرد و در ماه‌های اخیر با تحریم‌های بیمه‌ای، بانکی و حمل و نقل هم جلوی فروش نفت ما را گرفته است و هم جلوی انتقال مطالبات و ورود کالاهای اساسی را. جنبش معترض داخلی، دین دیگری و اهداف دیگری را معرفی می‌کند که با دین و اهداف آقایان متفاوت و به تدریج آثار آن ظاهر خواهد شد. پدیده‌هایی چون اعلام مواضع آقایان نوری‌زاد، دکتر مهدی خزعلی، استاد شجریان و حسین زمان، علی کریمی، همسران شهدای محبوب جامعه، (همت، رجایی، باکری) و... سبب یک جریان قوی هستند که ریزش نام گرفته است. تبلیغ اینکه «زایش بیش از ریزش است» شعاری غیرواقعی است. می‌توان صدها هزار جوان بیکار روستاهای دورافتاده و عشایر و حاشیه‌نشین‌ها را استخدام کرد و با تامین معاش آنها، آنها را به جان فرهیختگان جامعه انداخت. ولی میلیون‌ها از آنها جای یک نوری‌زاد و یک دکتر مهدی خزعلی و یک استاد شجریان و یک علی کریمی را نخواهد گرفت. تبدیل موسوی، کروب‌ی و خاتمی به اپوزیسیون و خنثی کردن هاشمی رفسنجانی دیگر ضایعه‌ای است که میلیون‌ها «زایش» نمی‌تواند آن را جبران کند. خلق پدیده‌ی احمدی‌نژاد در مقایسه با ریزش‌ها، نازلترین ناقص‌الخلقه‌ی این زایش است.

سیزدهم - نقش رهبری در ۲۲ سال گذشته

طبیعی است که مسئول تمامی نابسامانی‌های ۲۳ سال گذشته رهبری نیست. روسای جمهوری، مسئولان، وزراء، نمایندگان مجلس، کارگزاران، اصلاح‌طلبان گروه‌های اپوزیسیون و... در این سال‌ها در این نابسامانی‌ها نقش داشته‌اند ولی رهبری هم به لحاظ جایگاه و قدرت قانونی و هم به لحاظ عملکرد و بسیج تشکیلات خود، مسئولیت خاص

خود را دارند که ما در اینجا به اهم آنها می‌پردازیم و مسئولیت ایشان با کس دیگری قابل مقایسه نیست:

۱- انتخاب رهبری در دورانی صورت گرفت که قانون اساسی جدید تصویب نشده بود و هنوز قانون اساسی قبلی نافذ بود. خیلی از حقوقدانان و فقها نقض قانون اساسی در این انتخاب را بیان کرده‌اند. ولی چیزی که مهمتر از نحوه انتخاب است، عملکرد رهبری می‌باشد. طبق قانون اساسی و عرف جهانی رهبری باید تابع مجلس خبرگان باشد و نه خبرگان تابع رهبری در حالی که عملکرد ۲۳ ساله گذشته نشان می‌دهد که سعی شده است که مجلس خبرگان را مطیع و تابع رهبری سازند. تقریباً به اکثریت اعضاء خبرگان از طرف رهبری شغل و پست واگذار شده است. از همه بدتر؛ انتخاب فقهای شورای نگهبان توسط رهبری است که همین فقها صلاحیت سایر اعضای خبرگان را تأیید می‌کنند و خود آنها هم عضو خبرگان هستند! صلاحیت رهبری با آن همه اختیارات احتیاج به تخصص‌های متنوعی دارد که از عهده‌ی تنها فقها ساخته نیست و متخصصان دیگری هم باید عضو آن باشند. به جای اینکه رهبری در اجلاس خبرگان شرکت کند و به آنها گزارش دهد، خبرگان به دیدار رهبری می‌آیند و گزارش می‌دهند. و کار به جایی رسیده است که مرحوم آقای مشکینی، رئیس خبرگان، در آغاز یکی از جلسات آن گفتند: «همه ما در برابر خدا و مقام معظم رهبری مسؤولیم!» [۶۲] و اخیراً آقای مهدوی کنی، وظیفه خبرگان را «نظارت حراستی» بر رهبری اعلام کردند. یعنی خبرگان موظفند که از رهبری حفاظت و حراست کنند! علی‌القاعده اعضای چنین مجلس مهمی - در چارچوب فقیه بودن آنها - باید به لحاظ سلسله مراتب حوزوی برتر از رهبر باشند و می‌بایست کلیه آیات عظام عضو این مجلس باشند، در حالی که چنین نیست و آنها کاندید این پست نشده‌اند! پست رهبری در عین حالی که انتخابی است، به مادام‌العمری تبدیل شده و امکان رقابت در آن از بین رفته است. این عملکرد رهبری و اطرافیان باعث تقویت قدرت رهبری شده ولی نظام را تضعیف و حتی غیرکارا کرده است و این بحران جدی را به وجود آورده که در تعاریف مرسوم حکومت‌ها سیستم ایران عملاً یک سیستم دیکتاتوری و قدرت مطلقه معرفی می‌شود.

۲- ۲۵ سال از پایان جنگ می‌گذرد در دوران رهبری آقای خامنه‌ای هیچ اقدامی برای گرفتن غرامت جنگ صورت نگرفته و رهبری هیچ حساسیت علنی نشان نداده‌اند. کویت تا بحال ۳۷ میلیارد دلار غرامت گرفته و هنوز ۱۵ میلیارد دلار دیگر هم خواهد گرفت.

طرفه آنکه بعضی از مسئولان و نمایندگان مجلس عراق از ایران غرامت طلب می‌کنند! آن هم ۷۰۰ میلیارد دلار. عالم و آدم می‌دانند که شروع‌کننده جنگ صدام بوده است، هرچند تداوم جنگ پس از قبول قطعنامه توسط صدام ممکن است بحث حقوقی داشته باشد. با دیپلماسی ضعیف ایران، مردم خسارت‌دیده ایران بدهکار هم شده‌اند! حتماً این اغماض در مقابل عراق، دلیل امنیتی و استراتژیک دارد که با بخشش این جریمه، عراق متحد ایران باقی بماند، چیزی که خیلی شواهد بر آن مترتب نیست.

پس از فروپاشی شوروی، حقوق ایران در دریای خزر توسط کشورهای حاشیه‌ی این دریا مورد نقض قرار گرفته و قوه‌ی دیپلماسی ایران کاملاً انفعالی عمل می‌کند و هنوز پس از ۲۰ سال رژیم حقوقی این دریا، تعیین نشده و سهم ایران از این دریا در مواضع کشورهای دیگر حاشیه خزر تا ۱۳ درصد هم کاهش یافته. همچنین، امارات متحده در مورد سه جزیره ایرانی خلیج فارس موضع تهاجمی گرفته و مرتباً در جلسات شورای همکاری خلیج فارس و حتی جامعه‌ی عرب، تقاضای بازگرداندن آنها به امارات را دارند.

۳- ملوث کردن شخصیت‌های فرهیخته جامعه توسط «تک‌تیرانداز» حاکمیت، مدیرمسئول کیهان و در سال‌های اخیر توسط نشریاتی از این دست. در دوران آقای خامنه‌ای شخصیت‌هایی چون مهندس بازرگان، آیت‌اله منتظری، موسوی خویینی‌ها، مهدی کروبی، میرحسین موسوی، مهندس عزت‌اله سبحانی، محمد خاتمی و در مرحله بعدی هزاران نفر؛ متهم به جاسوسی، صهیونیستی، فتنه، غرب‌زده، عامل امریکا... معرفی شدند و از چرخه تاثیرگذاری حذف شدند. این شیوه مختص استالین در شوروی سابق و در میان سازمان‌های سیاسی مختص مسعود رجوی است. در این دیدگاه‌ها، فقط یک نفر صالح است و بقیه فاسد. این ترجیع‌بند تمامی نظام‌های دیکتاتوری در تاریخ بوده است.

فقط به عنوان نمونه رفتار رهبری با آیت‌اله منتظری را کمی باز کنیم. حصر ایشان برای مدتی بیش از ۵ سال، تخریب حسینیه و غارت آرشیو شخصی ایشان و مصادره اموال و اماکن مربوط به این فقیه و محروم کردن جامعه از تجربه، دانش، تقوا و عرفان منحصر به فرد ایشان، ضایعه‌ی عظیمی در دوران رهبری آقای خامنه‌ای بود در حالیکه آیت‌اله خمینی هم معتقد بودند که آقای منتظری باید به «حوزه گرمی» ببخشند. تشییع جنازه یک میلیون نفری خودجوش و خودانگیخته‌ای که مردم ایران از این روحانی فرهیخته کردند، نشان نفوذ عمیق وی در دل این مردم بود. به عبارت دیگر عملکرد حاکمیت رابطه‌ی آقای منتظری با مردم را به هم نزد، ولی خسارت اجتماعی به بار آورد و مردم را از تجربه ایشان

محروم کرد و حاکمیت قانونی ایران را تضعیف کرد.

۴- ترورهای سیاسی: در دو دهه‌ی گذشته در داخل و خارج ترورهای سیاسی شروع شد و رهبری در مقابل آن عکس‌العمل بازدارنده علنی نشان ندادند. فقط قتل‌های زنجیره‌ای دوران خاتمی بود که نصفه و نیمه افشاگری شد ولی کُنه قضیه روشن نگردید و حتی خاتمی هم جرات نکرد، بیش از چهار قتل را پی‌گیری کند! لطماتی که این ترورها به حیثیت جمهوری اسلامی وارد کرد زمینه‌ساز ضایعات مهمی شد و بسیار بیش از این، خواهد شد. در سطور گذشته ابعاد تحریم‌های امریکا را در این مورد گوشزد کردیم. می‌دانید که ترور ظاهراً پلیدترین روش حذف رقیب می‌باشد و این شیوه مختص نظام‌های ضعیف و ترسان از رقیب است. این درست است که سازمان‌های تروریستی مخالف جمهوری اسلامی لطمات زیادی به ایران زدند ولی حاکمیت که خود مقابله‌کننده با ترور باید باشد نباید به ترور دست بزند بلکه با روند قانون‌گرایی و فرهنگ‌سازی با آن مقابله کند.

۵- در دوران آقای خامنه‌ای چندین بار به خوابگاه دانشجویان حمله شد که مهمترین آنها حمله ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ بود. رهبری اولی را محکوم کردند ولی قوه قضاییه مقصرین این دو واقعه مهم ضد‌دانشجویی را، مشخص نکرد و قضیه کاملاً لوث شد. دشمنی با دانشگاه و دانشجو رویکرد ضدتوسعه و ضدپیشرفت می‌باشد و یکی از عوامل مهمی است که اقشار میانی را از جمهوری اسلامی بریده است. دانشگاهیان؛ محکومیت لفظی رهبری از این حملات را، صوری و حساب‌شده ارزیابی می‌کنند.

۶- در دوران آقای خامنه‌ای «فقر و فساد و تبعیض» گسترش پیدا کرد و رهبری در اردیبهشت ۸۰ اعلامیه‌ای صادر کردند که سران سه قوه با آن مبارزه کنند. ولی این پدیده شوم رو به گسترش بوده و اعلامیه رهبری عملاً نتیجه نداشته است. حتی دار و دسته احمدی‌نژاد هم که با رویکرد مبارزه با فساد به میدان آمدند خود در آن غرق شدند. افشای اختلاس اخیر به مبلغ سه هزار میلیارد تومان نمونه‌ای از این فساد گسترده می‌باشد. عبرت‌انگیز آن است به گزارش ایسنا (شرق ۹۰/۶/۲۷)، در سال ۱۳۹۰، ۱۳ بار زنگ خطر اختلاس توسط پلیس آگاهی، قوه قضاییه و نیروی انتظامی به صدا درآمده بود که در بانک‌ها اختلاس، گسترده است ولی مدیران، مطمئن از مصونیت خود بدان توجه نکرده‌اند! از ۱۳۷۶ تاکنون دو پرونده فساد مالی بطور علنی رسیدگی شد. پرونده آقای کرباسچی و آقای شهرام جزایری که در آنها هم شائبه رقابت جناحی بود. هم‌چنانکه در محاکمه جدید

هم بین احمدی‌نژاد و قوه قضائیه بحث و جدل انگیزه‌هاست. بقیه پرونده‌ها معمولاً در دادگاه‌های غیرعلنی برگزار شدند و هیچ کوششی جهت آموزش به جامعه و فرهنگ‌سازی در مبارزه با فساد مالی - اداری، صورت نگرفت. اخیراً هم که مجلس به دستور رهبری برای کنترل نمایندگان، مصوبه‌ای را گذرانند، خیلی‌ها به آن به دیده رقابت و حذف نمایندگانی که از فیلتر شورای نگهبان بگذرند، نگاه می‌کنند. راه مبارزه با فساد مالی - اداری، رسانه‌های آزاد، مستقل و جستجوگر و قوه قضائیه مستقل و نفوذناپذیر از طرف مراکز قدرت است. یک بروکراسی شفاف و سیال لازم است تا با اعلام آمار و ارقام و تحولات مالی و اقتصادی هم رسانه‌ها را تغذیه کند و هم مددکار قوه قضائیه باشد.

در اختلاس اخیر سه هزار میلیارد تومان، روزنامه دولتی ایران و شبکه ایران نیوز مدعی شده‌اند که رئیس دولت ۱۴۰ هزار سند از ۳۱۴ مقام کشور را در اختیار دارد که آنها را در زمان مناسب افشا خواهد کرد. این ادعا عضو کمیسیون اصل ۹۰ را بسیار هراسان کرد که این خبر را به اطلاع رئیس قوه قضائیه رسانده و از وی خواسته است که «جلوی انتشار اسنادی که روزنامه ایران تهدید به انتشار آن کرده است را بگیرد که مملکت به هم می‌ریزد» رئیس قوه قضائیه، آقای سیدفاضل موسوی را مطمئن ساخته است که «آنها جرأت نمی‌کنند سندی را منتشر کنند.» (آرمان ۹۰/۷/۱۲). مقام رهبری هم تصریح کردند که: «رسانه‌ها بیش از این نباید به جنجال و هیاهو درباره این ماجرا ادامه دهند، بلکه باید به مسئولان اجازه دهند تا عاقلانه، مدبرانه، قوی و با دقت قضایا را پیگیری و بررسی کنند.» رهبری تأکید کردند که: «ادامه هیاهو و جنجال، بخصوص اگر عده‌ای به دنبال استفاده‌های دیگر از این مسائل باشند، به صلاح نیست و همه باید مراقب باشند» (آرمان ۹۰/۷/۱۲). بعد از این هشدار رهبری، یازده نفر از نمایندگان مجلس، سوال خود از احمدی‌نژاد را پس گرفتند! تعجب آن است که رسانه‌ها که می‌توانند کمک کار قوه قضائیه در مبارزه با فساد باشند، از اقدام منع می‌شوند و تنها در مجلس ۲۹۰ نفری فقط آقای مطهری است که پی‌گیر قضیه بوده است.

به توصیه رهبری، نمایندگان، استیضاح وزیر اقتصاد را تصویب نکردند تا هدیه‌ای به احمدی‌نژاد باشد، شاید از افشاگری بیشتر دست بکشد و بعد از این دکتر مهدی خزعلی به درستی نوشت که: «اختلاس رأی آورد.»

۷- در دوران آقای خامنه‌ای جرم، جنایت، دعوا، اعتیاد... آنقدر زیاد شد که زندان‌ها به گفته مسئولین در بعضی از موارد چندین برابر ظرفیت خود زندانی دارند و در کل سه برابر

ظرفیت خود. سالی ۱۲ میلیون پرونده در قوه قضائیه تشکیل می‌شود. هر ساعت ۷۲ نفر به پزشکی قانون مراجعه می‌کنند (۶۳۰ هزار نفر در سال) و هر ساعت ۷۰ نفر وارد زندان‌ها می‌شوند (هر سال ۶۱۳ هزار نفر) تراکم جمعیت در زندان‌ها و گسترش اعتیاد چنان است که بعضی از ناظران معتقدند که اگر مواد مخدر وارد زندان‌ها نشود، کنترل این جمعیت زندانی عملاً مقدور نخواهد بود! به هر حال مواد مخدر به علت تاثیر بر اعصاب این زندانی‌ها جلوی عصبانیت و کشت و کشتارهای بیشتر در زندان را می‌گیرد! یک زندانی سیاسی، ارژنگ داوودی، علیرغم همه خطراتی که برای او داشته در یک گزارش محاسبه کرده است که در زندان رجایی‌شهر واردکنندگان مواد مخدر به زندان، ماهانه یک میلیارد و دو بیست میلیون تومان سود می‌برند (اختلاف قیمت فروش این مواد در داخل و خارج زندان). سن اعتیاد به ۱۳ سال کاهش یافته و سالی ۱۰۹۵ نفر با چاقو کشته می‌شوند و طبق اعلام پزشکی قانونی روزی ده نفر خودکشی می‌کنند. [۶۳]

۸- در دوران رهبری آقای خامنه‌ای، از منابع ملی صیانت نشد. به عنوان مثال میدان مشترک پارس جنوبی با قطر را اگر در نظر بگیریم؛ اولاً ایران ۱۱ سال بعد از قطر بهره‌برداری را شروع کرد و در حال حاضر قطر روزانه ۷۴۰ میلیون متر مکعب گاز برداشت می‌کند و ایران بین ۲۲۰ تا ۲۴۰ میلیون متر مکعب. در سال ۱۳۹۱ قطر برداشت خود را سه برابر خواهد کرد، یعنی ۲۲۴۰ میلیون متر مکعب و در برداشت ایران تغییری حاصل نخواهد شد (روزنامه آرمان ۹۰/۵/۱۸). به قول نماینده دیروکندگان تا ایران به برداشت گاز از پارس جنوبی برسد، قطر تمامی گاز مخزن را برداشت خواهد کرد. طبق گزارش بانک مرکزی قطر (آرمان ۹۰/۸/۱۱) درآمد قطر از فروش گاز مایع و فرآورده‌های آن در سال ۲۰۰۹، ۲۵/۹ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۰، ۱۴۲ میلیارد دلار بوده است. از ۴۱ شرکت نفتی معتبر بین‌المللی که در ایران فعال بوده‌اند، ۲۰ شرکت در سال گذشته ایران را ترک کرده‌اند و بقیه هم تحت فشار امریکا مجبور به این کار خواهند شد. در یک محاسبه کارشناسی تا اکتبر ۲۰۱۰، عدم النفع ایران به دلیل تاخیر زمانی در اجرای فازهای ۶ تا ۲۴ و تاخیر در اجرای پالایشگاه‌های پارس جنوبی و تاخیر در پروژه‌های پتروشیمی در پارس جنوبی و ضرر حاصل از بالا رفتن قیمت اجرای پروژه‌ها، معادل ۲۰۴ میلیارد دلار بوده است. [۶۴]

گازهای همراه نفت خام سوزانده شده در ایران بیش از کشورهای عراق، الجزایر، لیبی، عربستان، قطر، عمان و کویت است و معادل ۱۶ میلیارد متر مکعب یعنی با قیمت‌های

کنونی معادل ۱/۶ میلیارد دلار در سال می‌شود (مجله اقتصاد انرژی شماره ۱۳۳ آذر ۸۹).
در وزارت نفت که تامین‌کننده درآمد کشور می‌باشد، کار به جایی رسیده است که معاون اسبق وزارت نفت، نژادحسینیان، گفته است که «این دولت، صنعت نفت را شخم زد و بهترین فرصت‌ها را از دست داد» و هیچ‌کس عکس‌العملی علنی و تاثیرگذار انجام نداد. اعراب از ۲۸ میدان مشترک نفتی با ما، به مراتب بیش از ایران برداشت می‌کنند:

قطر از لایه نفتی پارس جنوبی ۴۵۰ هزار بشکه در روز نفت استخراج می‌کند در حالی که ایران برداشتی ندارد. عراق از ۱۲ میدان مشترک با ایران روزانه ۲۹۵ هزار بشکه و ایران ۱۳۰ هزار بشکه و امارات از ۷ میدان مشترک روزانه ۱۳۶ هزار بشکه و ایران ۵۶ هزار بشکه و عربستان از ۴ میدان مشترک روزانه ۴۵۰ هزار بشکه و ایران ۲۲ هزار بشکه (منبع: مهر ۹۰/۴/۲۸). می‌دانید که طبق مصوبات برنامه پنجم توسعه در بخش نفت و گاز و پتروشیمی جمعاً باید ۲۲۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود، چیزی که با سیاست‌های کنونی عملاً مقدور نخواهد بود و وزیر جدید نفت که یک سپاهی است ضمن تأیید تأثیر تحریم‌ها از کمبود یکصد میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در برنامه ۵ ساله پنجم، سخن می‌گوید [۶]. رئیس دیوان محاسبات در ۹۰/۶/۲۶ تخلفات سال ۱۳۸۹ احمدی‌نژاد را به این شرح اعلام کرد:

- عدم واریز بیش از ۱۲۱ هزار میلیارد ریال از فروش نفت به صندوق ذخیره ارزی
- معاوضه غیرقانونی نفت بیش از ۵۴ هزار میلیارد ریال
- برداشت غیرقانونی از درآمد نفت برای یارانه‌ها ۳۰ هزار میلیارد ریال
- برداشت‌های بی‌ضابطه و بی‌بازگشت ۵۰ هزار میلیارد ریال
- برداشت غیرقانونی از سپرده‌های مردم در بانک مرکزی ۴۰ هزار میلیارد ریال
- عدم تحقق درآمد ۵۰ درصدی از محل درآمد هدفمندی یارانه‌ها
- کاهش تولید نفت و عدم تخصیص ۷/۷ میلیارد دلار بودجه مصوب، برای حفظ سقف تولید نفت
- عدم واریز ۶ هزار میلیارد ریال پول به صندوق توسعه ملی از محل فروش و صادرات گاز. مجموع تخلفات قانونی احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۹ حدوداً معادل ۳۸ میلیارد دلار بوده است. جمع بدهی دولت احمدی‌نژاد به بانک‌ها، سازمان تأمین اجتماعی، بخش خصوصی و... ۱۱۰ هزار میلیارد تومان و بدهی خارجی او، ۲۲ میلیارد دلار است.
- فرار ده‌ها نفر از مسئولان جمهوری اسلامی به خارج کشور و بردن سرمایه با خود،

نمود دیگری از فساد گسترده در ماشین دولتی است. فرار مدیرعامل بانک ملی به کانادا، در اختلاس جدید و افشاء خرید یک خانه ویلایی به مبلغ سه میلیون دلار، و یک خانه به نام همسرش به قیمت ۶۰۰ هزار دلار و گرین‌کارت امریکایی معلم اخلاق کابینه خود حکایت از گستردگی این فساد است. این دولتمرد چقدر دزدی کرده است که فقط سه میلیون دلار آن راه، خانه خریده است؟ و چندین شرکت در کانادا تأسیس کرده است؟ تعداد زیادی از مدیران دستگاه‌های دولتی، چنین شرایطی دارند.

مقامات ترکیه و مطبوعات آن کشور اعلام کردند که ۱۸/۵ میلیارد دلار طلا و پول نقد که از ایران و از طریق ترکیه قاچاق می‌شده است را توقیف کرده‌اند. هیچ نهاد رسمی با این خبر برخورد نکرد فقط احمدی‌نژاد با شیوهی خاص خود آن را به مسخره گرفت! یکی از بازداشتی‌های بعد از انتخابات ۱۳۸۸ فردی که ادعای مالکیت این مبلغ را داشته است را در زندان شناسایی می‌کند. آن فرد به شوخی و جدی می‌گوید که «این مبلغ از هضم رابع هم گذشته است!» رهبری در ملاقات خود با فعالان اقتصادی گفته‌اند که: «ارقام و هدف ذکر شده در سند چشم‌انداز یک هوس نیست، یک ضرورت ملی است که امنیت و حیات ما بدان بسته است» (آرمان ۹۰/۶/۳۰). آیا با عملکرد ۷ سال گذشته احمدی‌نژاد و عدم اعتراض رهبری تا امسال - علیرغم هشدار متعدد و مکرر کارشناسان اقتصادی و آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خاتمی - می‌توان امید داشت که ایران ۱۴ سال دیگر به اقتصاد اول منطقه تبدیل شود؟!!

اختلاف قیمت دلار رسمی و بازار آزاد در تاریخ (۹۰/۱۱/۱۰) ۵۰۰ تومان بوده است. اگر سالی ۸۰ میلیارد دلار را دولت به قیمت رسمی بفروشد، رانت‌خواران مبلغی حدود ۴۰ هزار میلیارد تومان منتفع خواهند شد. این رقم در شرایط فعلی (۹۱/۶/۱) معادل ۸۰ هزار میلیارد تومان می‌شود.

۹- طبق قانون اساسی آموزش باید تا دوره دیپلم و در آموزش عالی تا حد خودکفایی مجانی باشد. در دوران پس از جنگ «مدارس غیرانتفاعی» باب شدند و بعد آموزش عالی در خیلی از موارد پولی شد و امروز تقریباً تمامی دانشگاه‌های دولتی دوره‌های پولی هم تأسیس کرده‌اند، و رهبری سکوت کرده‌اند. به هم‌ریختگی و مشکلاتی که این دوره‌ها در دانشگاه‌ها ایجاد کرده‌اند و سطح علمی را کاهش داده‌اند موضوع این نوشته نمی‌باشد.

۱۰- احمدی‌نژاد در دوره شهرداری و ۶ ساله ریاست جمهوری هرچه خلاف کرد رهبری سکوت کردند ولی به محض «بی‌احترامی» به رهبری، چراغ سبز روشن شد که

مجلس و قوه قضاییه و سایرین بر علیه او سخن گویند و پرونده تشکیل دهند و چه بسا که او را حذف کنند و یا تا آخر دوره‌اش یک احمدی‌نژاد ضعیف و زمین‌گیر را نگهدارند. در اسفند ۱۳۸۸، چهار نفر از فعالان سیاسی با سابقه‌ی ایران در یک متن مفصل تخلفات احمدی‌نژاد را در چهار محور؛ تخریب مدیریتی (زیر پا گذاشتن قانون)، تخریب اخلاقی (دروغ‌گویی، خودمحوری، استبداد رأی و رویه‌های غیراخلاقی)، تخریب اقتصادی (ایجاد تزلزل در ساختار اقتصادی، سرمایه‌های انسانی و مدیریتی کشور) و تخریب سیاست خارجی (ماجرای جوی، فدا کردن منافع و مصالح ملی و رویکرد تفرقه‌افکنانه و جنگ‌افروزانه مذهبی)، تحت عنوان «فکری به حال ایران کنید»، گزارش کردند و از «مقامات کشور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی» خواستند که فکری به حال ایران کنند. متأسفانه توجهی به این گزارش نشد و حالا پس از ۸ سال مدیریت احمدی‌نژاد در شهرداری تهران و ریاست جمهوری و با این همه دستگاه‌های متعدد اطلاعاتی و امنیتی، کشف کرده‌اند که منحرفینی در اطراف او هستند! پس از قهر یازده روزه احمدی‌نژاد، فرایند جدیدی بر علیه او شروع شد. محسن غروی‌ان از شاگردان مصباح یزدی، تغییر قانون اساسی که از طرف رهبری اعلام شد را در رابطه با اصطکاک دولت و رهبری می‌داند. علی اصغر زارعی نماینده اصول‌گرای مجلس می‌گوید: «جبهه پایداری به این دلیل تشکیل شد که اگر احمدی‌نژاد پرچم را در دست گرفته در کنار جاده و در خاکی ماند، این پرچم توسط خود مردم به دست گرفته شود.» او تصریح می‌کند که «احمدی‌نژاد با ایستادگی در مقابل حکم رهبری حجمی از ظرفیت اجتماعی را سرخورده کرد و لذا جبهه پایداری برای این تشکیل شد که اجازه ندهد ظرفیت موجود، معطل باقی بماند یا توسط گروه منحرف یا جریان‌های ضدانقلاب جذب شود». آقای زارعی انتخاب احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۸ را همچنین توجیه می‌کند: «احمدی‌نژاد با طرح بحث‌هایی مانند هولوکاست برای غرب و امریکا بی‌آبرویی ایجاد کرده بود... موجب تحریک افکار عمومی علیه غرب شده بود. پس اگر دوباره احمدی‌نژاد رأی می‌آورد فشارهای بسیاری به غرب و امریکا وارد می‌شد.» [۶۶] کوتاه آمدن رهبری در مقابل احمدی‌نژاد را هم می‌توان با مواضع اصول‌گرایان توجیه کرد: محمد خوش‌چهره که از مبلغان احمدی‌نژاد در دور اول انتخابات او بود و خیلی سریع منتقد او شد، خبر می‌دهد که «تیم احمدی‌نژاد پرونده‌های ویژه مقام‌های جمهوری اسلامی را از وزارت اطلاعات خارج کرده و باید در آینده منتظر سناریوهای افشاگری عباس پالیزدار ۲ و ۳ تحت عنوان افشاگری‌های جدید بود.» [۶۷] احمدی‌نژاد و دوستانش چند

هشدار علنی به طرف مقابل دادند، مانند «برادران قاچاقچی» و یا داشتن ۱۴۰ هزار سند از ۳۱۴ نفر از مسئولین مملکتی. محصولی هم برای اینکه جبهه پایداری و خود را مشروع نشان دهد در مصاحبه‌ای گفت که «رهبری بیشترین کمک را به مؤسسه مصباح یزدی می‌کنند.» [۶۸] حداد عادل به وحشت افتاد و گفت که: «در شرایط حاضر بهتر است پرونده‌های یکدیگر را رو نکنیم.» [۶۹] به همین دلیل بود که آقای محمد نوری زاد در نامه‌ای به رهبری نوشت که «احمدی‌نژاد با زیرکی به اختفای اسرار شما دست برده و اسناد غیرقابل انکاری از خطاکاری برادران قاچاقچی و دوستان و حامیان شما را از وزارت اطلاعات بیرون کشیده است. لذا، جنازه این دغلكار را تا پایان دوره‌اش باید به دوش بکشید» و باهنر هم گفت که بزرگان نظام، کش دادن ماجرای سوال از احمدی‌نژاد را صلاح ندانستند. باید تلاش کرد تا کار این دولت به صورت طبیعی و عادی تمام شود و یک کار پرهزینه غیرمعمول انجام نشود. [۷۰]

با روحیاتی که احمدی‌نژاد، تاکنون، از خود نشان داده و با جرأتی که در دروغ گفتن و اغراق‌گویی دارد، بعید به نظر می‌رسد که پروژه کنترل و ساکت نگهداشتن احمدی‌نژاد، جواب بدهد. احمدی‌نژاد رهبری و سایرین را تهدید کرد که ده درصد مطالب را گفته و شاید ۲۵ درصد دیگر را بگوید ولی مابقی را هیچگاه نمی‌تواند به دلایل مصالحی و حفظ نظام و انقلاب بیان کند. این ۶۵ درصد چه چیزی هستند که او نمی‌تواند، بیان کند؟

۱۱- مجلس هشتم آنچنان وابسته به رهبری شده است که آقای مطهری نماینده تهران گفت که «مجلس شعبه‌ای از بیت رهبری شده است» و نمایندگان سعی می‌کنند در هر تصمیمی نظر رهبری را جویا شوند! و این روندی خلاف قانون اساسی بود که در دوران آقای خامنه‌ای با نظارت استصوابی شروع شد و بخش اعظم جامعه را از کاندیدا شدن محروم کرد و خودی و غیر خودی را تحکیم بخشید و گسترده ساخت و افراد کاملاً مطیع را وارد مجلس کرد. دایره‌ی خودی‌ها هم هر روز محدودتر شد و مطهری می‌گوید که عده‌ای با انتخاب احمدی‌نژاد مخالف بودند ولی چون رهبری موافق بود سکوت کردند. او می‌پرسد که «واقعاً مقصود از ولایت فقیه چیست؟ مقصود از آزادی چیست؟» [۷۱]

۱۲- بیت آیت اله خمینی تعداد معدودی پرسنل داشت ولی نهاد رهبری دوران آقای خامنه‌ای بسیار گسترده و وسیع شد و واحدهای مختلفی در آن ایجاد گردید و بودجه رسمی آن افزایش یافت و دخالت در سایر نهادهای مملکتی گسترش یافت ولی از این اقدام نتیجه ملموسی به نفع مملکت و مردم به دست نیامد. در بعضی از رسانه‌ها تعداد

کارمندان و مشاوران بیت را تا ۴ هزار نفر هم گفته‌اند که عملاً بیت رهبری از یک نهاد نظارتی به یک نهاد اجرایی و سیاست‌گذار تبدیل شده است و با تغییر قانون اساسی دخالت آن گسترده‌تر هم خواهد شد.

۱۳- رهبری دوستانشان را هم از هویت شخصی آنها تهی می‌کنند، به عنوان مثال محسن رضایی چندین سال پیش لباس نظامی را درآورد تا شخصیت سیاسی شود. در وقایع اخیر انتخابات هم به نتیجه انتخابات با دلایل عقلی و علمی معترض بود. او پس از مدتی از اعتراض قانونی خود دست کشید و حتی در یک مراسمی لباس نظامی پوشید! کم‌استعدادترین افراد در دوران بیست ساله گذشته برکشیده می‌شوند و بر صدر می‌نشینند و فرهیخته‌ها از رهبری دور می‌شوند.

۱۴- روزانه ۱۶ هزار برگ چک برگشت می‌خورد و این در سال حدود ۵ میلیون طغر ی^۱ چک به مبلغ ۲۸ هزار میلیارد تومان می‌شود و اگر هر چک فقط بین دو نفر (حقیقی و حقوقی) رد و بدل شود حدود ده میلیون نفر درگیر این چک‌های برگشتی هستند (آرمان ۹۰/۳/۸). عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، آقای مصباحی مقدم، اعلام کرد که ۵۰ هزار میلیارد تومان سرمایه مردم در دست ۱۰۰ نفر می‌باشد، این رقم معوقه‌های بانک‌ها است که آدم‌های با نفوذ وام گرفته‌اند و حالا آن را بازپس نمی‌دهند (آرمان ۸۹/۱۲/۲۶) و مردم عادی برای یک وام ضروری و حل مشکل خود در مضیقه بوده و با در بسته مواجه می‌شوند.

۱۵- مدیر کل امور دستگاه‌های اقتصادی و پیشگیری ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز اعلام کرد که سالانه ۱۶ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد کشور می‌شود که فقط ۵۰ هزار تن آن چای می‌باشد و آقای پورمحمدی آن را تا ۲۰ میلیارد دلار هم گفتند، سیر و گوشت خرچنگ و خوک هم جز این کالاهای قاچاق می‌باشد (Iran Emrooz 5/17/2011). اسکله‌های غیرقانونی واردات قاچاق در دوران آقای خامنه‌ای شکل گرفتند و حجم عظیم واردات نمی‌توانست بدون پشتوانه و رضایت نهادهای قدرت، صورت گیرد. مسئول گمرگ هم اعلام کرد که اسکله قاچاق وجود دارد ولی نمی‌دانیم در کجاست. تردیدی نیست که این اسکله‌ها و ورود کالاهای قاچاق سبب تخریب تولید داخلی و گسترش فقر و فساد و... شده‌اند. مصطفی مطورزاده، نایب رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس، حجم واردات کالای قاچاق را ۱۹ میلیارد دلار اعلام کرد (سایت خانه ملت اول آذر ۱۳۹۰) و باز آقای مصطفی پورمحمدی، رئیس سازمان بازرسی کل کشور کالاهای قاچاق وارداتی را ۲۰

میلیارد دلار اعلام کرد (سایت عماریون ۱۹ آبان ۱۳۹۰).

رئیس سازمان امور مالیاتی، علی عسکری، در همایش «تبیین طرح تحول نظام مالیاتی» گفت که ۶۰ درصد اقتصاد کشور زیر چتر مالیات نیست (روزنامه آرمان ۹۰/۹/۱۲). معاون وزیر امور اقتصادی، محمدرضا فرزین، در همایش فوق‌الذکر اعلام کرد که «از ۴۱ درصد اقتصاد خبر نداریم.» (پیشین). رئیس کل بانک مرکزی در مراسم روز ملی صادرات گفت «زیر بار تأمین ارز قاچاقچیان نمی‌روم» وی افزود که «سال گذشته ۲۴ میلیارد دلار بیشتر از واردات ارز فروش رفته است.» وی افزود بی‌انصافی است که ما برای تأمین ارز کالای قاچاق بخواهیم با کامیون ارز در کف بازار بریزیم. (خبرگزاری پارس ۳۰ مهر ۱۳۹۰)

توکلی، رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس گفت: «با برآورد سازمان شفاف‌سازی بین‌المللی تنها در یک سال، فساد ۳۴ میلیارد دلار برای اقتصاد ایران هزینه داشته است.» (خبرنگار پارلمانی مهر، ۲۷ آذر ۱۳۹۰)

سید فاضل موسوی، نماینده خدابنده و دبیر کمیسیون اصل نود در روز چهارشنبه ۷ دی‌ماه ۱۳۹۰ گفت که «دولت احمدی‌نژاد با ۱۴۰۰ میلیارد دلار درآمد چه کار کرده است.» (خبرگزاری خانه ملت)

۱۶- ۳۰ درصد فعالان، شغل زیرزمینی دارند. این مشاغل که غیررسمی نامیده می‌شوند نه حقوق کافی دارند و نه بیمه. حداقل ۲/۵ میلیون نفر هم بیکار رسمی هستند (آرمان ۹۰/۳/۸) گزارش مرکز آمار ایران (روزنامه ایران ۹۱/۶/۸) اعلام کرد که در سال ۱۳۸۹، ۵۷/۴۹ درصد از کل خانوارها یک نفر شاغل داشته‌اند و ۲۴/۳۹ درصد آنها بدون فرد شاغل بوده‌اند و متوسط افراد شاغل خانوارهای نمونه‌گیری شده کمتر از یک نفر (۰/۹۹) بوده است.

۱۷- در ماشین جستجوگر گوگل ده کشوری که بیشترین جستجو در دو واژه «معنویت» و «سکس» انجام شده به شرح زیر مشخص نموده است. در واژه معنویت به ترتیب فیلیپین، استرالیا، آفریقای جنوبی، هند، نیوزلند، کانادا، ایالات متحده، ایرلند، انگلیس و هلند بوده‌اند و در واژه سکس به ترتیب ایران، کویت، امارات متحده عربی، کانادا، انگلیس، آمریکا، آلمان... قرار داشته‌اند و در ایران شهرهای قم و مشهد به ترتیب بیشترین جستجو را داشته‌اند.

۱۸- در خودکشی زنان، ایران رتبه سوم را در جهان دارد و در اعدام (به نسبت جمعیت) رتبه اول را، فرار مغزها شگفت‌انگیز است، ۱۸۰ هزار تحصیل‌کرده دانشگاهی در سال معادل

حداقل ۷۰ میلیارد دلار با معیارهای کشورهای پیشرفته که هزینه ملی هر تحصیل کرده را محاسبه کرده‌اند.

۱۹- سخنگوی شورای شهر تهران در ۸۹/۱۱/۲۶ ادعا کرد که در تهران ۱۶۰۰ میلیارد تومان تراکم فروخته شده، بدون ثبت در بودجه (واحد مرکزی خبر)

۲۰- رئیس دیوان محاسبات گفت که: «هیچکس نمی‌داند کشور چقدر درآمد دارد» و «در هیچ کالایی قدرت رقابت در عرصه بین‌المللی را نداریم.» (آرمان ۸۹/۱۱/۹).

۲۱- درآمدهای ارزی به کار گرفته شده توسط دولت‌های نهم و دهم در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۰، ۶۰۰ میلیارد دلار بوده است. بنا بود در برنامه چهارم با ۸۱/۶ میلیارد دلار به اهداف چشم‌انداز نزدیک شویم در حالی که در ۷ سال گذشته با ۶۰۰ میلیارد دلار بسیار از آن دور شده‌ایم. رشد اقتصادی در ۸۹ در حد صفر بوده است. نتیجه این عملکرد در مورد اشتغال، عدالت و تورم را هم که رهبری در جلسه علنی گفتند.

۲۲- در دوران رهبری آقای خامنه‌ای برخلاف وصیت و توصیه‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی سپاه پاسداران وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی شد. فعالیت‌های اقتصادی سپاه آنقدر گسترده شد که یک اولیگارش‌ی «مالی - تجاری - صنعتی - نظامی» همه جانبه شکل گرفته است و ورود آنها به این دو عرصه مهم جامعه مخصوصاً در انتخابات ۸۴ و ۸۸ آنچنان واضح و علنی بود که حکایت از این واقعیت می‌کرد که حفظ حاکمیت جناح راست بر هر اصول و توصیه و وصیتی ارجحیت دارد. امروز کار به جایی رسیده است که فرماندهان سپاه دائماً به جای مسئولان سیاسی مملکت در مورد مسائل داخل و خارج کشور اظهارنظر تحکم‌آمیز می‌کنند. موقعی که فرماندهان نظامی، ترکیه را تهدید می‌کنند و وزیر خارجه در جواب اعتراض ترک‌ها، تأکید می‌کند که موضع جمهوری اسلامی را قوهی دیپلماسی ایران، اعلام می‌کند، ترک‌ها قبول نمی‌کنند و آن را جدی نمی‌گیرند. همین امر عامل مهمی شده است که امریکا سپاه قدس را یک گروه تروریستی اعلام کند. اعلام سپاه قدس به عنوان یک گروه تروریستی پیش درآمد برنامه‌هایی است که امریکا برای آینده ایران دارد. بعداً به آن اشاره خواهد شد.

۲۳- امروز، برگزاری یک تشییع جنازه، مجلس ختم، مهمانی افطار، نماز عید فطر، دعای کمیل، مهمانی خصوصی خانوادگی ضدامنیت ملی ارزیابی می‌شود و از آن جلوگیری می‌نمایند. می‌دانید که تشییع جنازه مهندس سحابی، آن هم در یک منطقه دورافتاده و کم‌جمعیت، با حضور نیروهای امنیتی آنچنان به تشنج کشیده شد که دختر

وی، هاله سحابی، با ضربیه مستقیم یک مأمور، شهید گردید و آقای علی مطهری از قول وزیر اطلاعات در کمیسیون مجلس تأیید آن را اعلام کرد، هرچند وزیر اطلاعات در میان خبرنگاران چیز دیگری گفت. فاجعه آن است که مأموران؛ تسغیل، تشییع و تدفین این زن را شبانه و در نبود روشنایی عادی، به بازماندگان تحمیل کردند. این مراسم برای همه شرکت‌کنندگان و دوستان، یادآور داستان تدفین حضرت زهرا بود. مظلومیت این پدر و دختر از زندان به مراسم تدفین هم کشیده شد و وزیر اطلاعات پس از سه ماه به کمیسیونی در مجلس گفت که: «این اتفاق به صورت طبیعی رخ داده و هاله سحابی پس از انتقال به بیمارستان جان باخته است.»!! موقعی که یک وزیر روحانی مجتهد این چنین با صراحت چندین دروغ در یک جمله می‌گوید، آدم می‌ماند که در ایران چه خبر است؟ اولاً صدها نفر شاهد درگیری مأموران امنیتی با تشییع‌کنندگان مهندس سحابی بوده‌اند و ده‌ها نفر در این مراسم بازداشت شده‌اند. ده‌ها نفر شاهد درگیری یک مأمور با هاله سحابی بوده‌اند که با ضربیه او، هاله، به زمین افتاده است. چند پزشک حاضر در مراسم شاهد مرگ بلافاصله‌ی او بوده‌اند. چه ضرورتی برای این دروغ وجود دارد؟ بیش از ده دوربین مقامات امنیتی مراسم را فیلم‌برداری می‌کرده‌اند. آیا بخش این فیلم‌ها نمی‌تواند واقعیت را بیان کند؟ آیا مسئولان امنیتی و وزیر اطلاعات امکان حمله‌ی کسان دیگری را به هاله منتفی می‌دانند؟ تا این هزینه سنگین را باگفتن دروغ بین به گردن حاکمیت بیاندازند. اگر وزیر اطلاعات دخالت غیر را احتمال می‌داد، به این واقعه رسیدگی جدی می‌کرد نه اینکه با یک دروغ؛ تناقض بین واقعیت و مصلحت خود را حل کند! خانواده هم خواستار تشکیل دادگاه شده‌اند تا شهود این واقعه را به دادگاه بیاورند. در سال‌های اخیر خانواده‌های شهدای معروفی چون، قدوسی، بهشتی و... هم نمی‌توانند مراسم یادبود برگزار کنند تا چه رسد به خانواده‌های شریعتی، طالقانی، بازرگان، مصدق و... که از قبل مورد غضب بوده‌اند!

از همه مهمتر رهبری در عید فطر انتخابات مجلس نهم را برعکس تمامی انتخابات گذشته، ضدامنیت ملی ارزیابی کردند و هشدار دادند که مواظبت‌های لازم در این خصوص به عمل آید. انصافاً دیگر چه چیزی از جمهوریت نظام باقی مانده است که کسی از آن حفاظت کند. چه اتفاق مهمی افتاده است که رهبری که همیشه انتخابات و مشارکت حداکثری مردم را تقویت امنیت ملی ارزیابی می‌کردند اما انتخابات آینده را ضدامنیت ملی، پیش‌بینی کردند؟!!

۲۴- انرژی هسته، بدون توجیه اقتصادی (چنانکه احمدی‌نژاد هم به آن تأکید داشته است) در حیطه غنی‌سازی اورانیم آنچنان بزرگ‌نمایی شد که می‌تواند امنیت ملی را تهدید کند. در یک گزارش مشترک بین امریکا و روسیه که متخصصان تکنولوژی هسته‌ای و موشکی آنها در ۲۰۰۹ تهیه کرده‌اند. (East West Institute-www.ewi.info) تحت عنوان Iran's Nuclear and Missile Potential-May2009 آمده است که:

- اجماعی بین امریکا، اروپا و روسیه وجود دارد که ایران نباید سلاح هسته‌ای به دست آورد.

- اگر ایران سلاح هسته‌ای به دست آورد دیگر کشورهای منطقه (عربستان سعودی، مصر و سوریه به عنوان مثال) به سمت سلاح هسته‌ای خواهند رفت و این منطقه که هم‌اکنون مشکل دارد را ناامن‌تر خواهد کرد.

- سخنان احمدی‌نژاد و سایر رهبران ایران، نشان می‌دهد که ایران دارای سلاح هسته‌ای، برای اسرائیل، خطرناک خواهد بود و اگر به موشک‌های دوربرد مجهز شود در آینده دورتر برای روسیه، اروپا و امریکا هم تهدید هسته‌ای خواهد بود.

- ایالات متحده و روسیه در مورد برخورد با ایران اختلاف نظر دارند. امریکا به دنبال تحریم‌های شدیدتر و در نهایت استفاده از نیروی نظامی است در حالی که روسیه طرفدار تحریم و مخالف عمل نظامی است و طرفدار ارتباط بیشتر - مانند نیروگاه بوشهر - می‌باشد.

- ایران تا اولین آزمایش هسته‌ای خود ۵ سال فاصله دارد و هیچ دلیلی برای آزمایش هسته‌ای انجام شده در ایران وجود ندارد.

- ساخت یک موشک بالستیک که قادر به حمل کلاهک هزار کیلوگرمی باشد و دوهزار کیلومتر برد داشته باشد بین ۶ تا ۸ سال برای ایران وقت خواهد برد.

- ایران بین ده تا ۱۵ سال وقت لازم دارد تا مستقلاً به «تکنولوژی‌های بحرانی» ساخت موشک‌های بالستیک متوسط و دوربرد، مجهز شود.

- ایران ۵ سال وقت نیاز دارد تا از تکنولوژی یک بمب هسته‌ای ساده به یک کلاهک هسته‌ای قابل حمل با موشک بالستیک، دست پیدا کند.

ملاحظه می‌شود که علیرغم تبلیغات سوء اسرائیل از دهه ۱۹۸۰ و جنگ‌طلبان امریکا که ایران به زودی به سلاح هسته‌ای دست پیدا خواهد کرد، کارشناسان مشترک امریکا و روسیه، ارزیابی دیگری دارند.

بارها کارشناسان بی‌طرف گفته‌اند که انرژی هسته‌ای برای ایران با این همه منابع هیدروکربوری و آفتاب و باد، اقتصادی نیست، چیزی که دولتمردان غرب هم به آن توجه دارند ولی مسئولان همچنان بر ضرورت آن تأکید دارند. یکی از کارشناسان اقتصادی جامعه اروپا اعلام کرد که جمهوری اسلامی تاکنون ۱۹ میلیارد یورو خرج تأسیسات هسته‌ای خود کرده است [۷۲]. و می‌داند که قذافی در یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای تمامی مدارک محرمانه مربوط به انرژی هسته‌ای لیبی و سایر کشورها را به امریکایی‌ها تحویل داده است و آنها از تمامی اقدامات قدیرخان مطلع هستند. کارشناسان مستقل غرب به درستی می‌دانند که ایران بالفرض اگر مسلح به سلاح هسته‌ای شود، قصد استفاده از سلاح هسته‌ای در مورد اسرائیل را ندارد، چون امکان استفاده از آن وجود ندارد بلکه آن را به عنوان یک عامل بازدارنده، می‌بیند. ولی سیاستمداران غرب و اسرائیل موزیانه روی آن تبلیغ می‌کنند تا اهداف خود را که تخریب زیرساخت‌های ایران است، تحقق بخشند. سال گذشته هم که به نوشته مطبوعات امریکا، دولت اوباما بمب‌های «سنگرشکن» به اسرائیل و حتی امارات تحویل داده است که می‌تواند تا ۳۰ متر در ساختمان‌ها نفوذ کنند، بعضی‌ها آن را مقدمه‌ای برای تخریب تأسیسات هسته‌ای ایران می‌دانند. امروز تأکید ایران بر غنی‌سازی برای انرژی برق، عملاً به تهدید امنیت ملی تبدیل می‌شود، در حالی که اگر ما به جای تأکید بر غنی‌سازی بر تحقیقات هسته‌ای مجاز از نظر آژانس متمرکز می‌شدیم، منافع ملی، بدون دادن بهانه به جنگ‌طلبان غربی، تأمین می‌شد. گزارش اخیر آژانس، تهدید را نزدیک‌تر کرده است.

البته این نکته را باید با تأکید بیان کرد که استفاده از سلاح هسته‌ای برای کشورهایمانند ایران نه مقدور است و نه به مصلحت. چون نوع و تعداد سلاح هسته‌ای که در اختیار کشورهای غربی می‌باشد قابل مقایسه با سلاح هسته‌ای محدود و معدود این کشورها نمی‌باشد. پاکستان را می‌بینیم که سلاح هسته‌ای برای آن، امنیت و آرامش و توسعه، نیاورده است و یا مهم‌تر از آن شوروی سابق با آن زرادخانه هسته‌ای خود، چگونه به دلیل فقدان پشتوانه مردمی، فرو ریخت.

علاوه بر سلاح‌های هسته‌ای موجود، تحقیقات گسترده‌ای در امریکا بر روی سلاح‌های جدید هسته‌ای انجام می‌شود که به مراتب خطرناک‌تر و نابودکننده‌تر خواهند بود. یک پزشک فرهیخته امریکایی خانم کالدیکوت، هلن (Caldicott, Helen) در کتاب معروف خود «خطر نبرد هسته‌ای نوین» - (The New nuclear danger: George W. Bush's military

industrial complex) که به فارسی هم ترجمه شده است (انتشارات قلم)، ابعاد و خطرات سلاح نوین هسته‌ای را کاویده است. لذا، همانطور که جای دیگر هم گفته شده، میدان بازی ما با امریکا، سلاح هسته‌ای و غیر هسته‌ای، نمی‌باشد. بلکه جذب افکار عمومی جهان و دمکراسی داخلی و وحدت ملی است. سلاح تهاجمی خطرناک‌تری که مراحل تحقیقاتی خود را می‌گذراند، HAARP، در راه است که می‌تواند سونامی، زلزله، طوفان... ایجاد کرده و مناطق وسیعی را کاملاً نابود سازد، بدون اینکه بتوان کسی را متهم ساخت [۷۳]. به این موضوع باز هم خواهیم پرداخت.

۲۵- اظهارنظر بر پایه‌ی اطلاعات غلط: اطرافیان رهبری با دادن اطلاعات غلط، آقای خامنه‌ای را وادار به اظهاراتی می‌کنند که در بین اهل اطلاع دروغ، غلط و بی‌پایه است. رهبری در جلسه علنی گفتند که «تحریم‌ها را دور می‌زنیم»، امروز رئیس جمهور و وزیر نفت علناً می‌گویند که تحریم‌ها تأثیرگذار بوده‌اند و فردا همه و شاید خود رهبری هم خواهند گفت. رهبری یک بار دیگر گفتند که «ما ده درصد علم جهان را تولید می‌کنیم»، چیزی که همگان می‌دانند که غلط است. از این موارد آنقدر در سخنان رهبری می‌باشند که فرصت بیان آنها نیست. تردیدی نیست که مقصر اصلی، مشاوران و افراد مورد اعتمادی هستند که این اطلاعات غلط را برای خوشایند ایشان همراه با چاپلوسی و تملق، بیان می‌کنند. در اینجا شاید مناسب باشد که قضاوت اردشیر زاهدی - یار غار محمدرضاشاه - از علت سرنگونی رژیم شاه بیان شود. اردشیر زاهدی در خاطرات خود می‌گوید: «همه ساله به دستور اعلیحضرت بودجه هنگفتی در اختیار ساواک قرار می‌گرفت و ساواک هم برای آنکه نشان بدهد لایق دریافت این بودجه عظیم است، داستان‌های عجیب و غریب جاسوسی درست می‌کرد و طی گزارشاتی به عرض شاه می‌رساند.» «ساواک حتی یک بار مدعی شده بود که در دفتر نخست وزیر انگلستان شنود گذاشته است. اعلیحضرت از این مطالب خوششان می‌آمد.» «اشکال دیگر ساواک (در زمان نصیری) این بود که با هویدا ساخته بود و مطابق میل نخست وزیر گزارشات مثبت به شاه می‌دادند.» [۷۴] جالب است که احمدی‌نژاد هم در جلسه دوستانش می‌گوید که: «گزارش‌های ارسالی برای رهبری خلاف واقع است.» [۷۵] به اقرار اردشیر زاهدی، محمدرضاشاه، چهل میلیارد دلار در خارج ثروت داشت که از منابع عمومی دزدیده و به خارج منتقل شده بود، هیچ اقدام مؤثری برای بازپس گرفتن یک ثروت ملی نشده است. [۷۴] و این روزها شرایط طوری شده است که پسر شاه از ۶۲ میلیون دلار ماترک پدرش می‌گوید و زنش از ۵۰ میلیون دلار

که بین ورثه تقسیم شده است!

۲۶- هزینه‌های ملی برای جمهوری اسلامی ایران: با نگاه کلان می‌توان هزینه‌های انجام شده - هزینه‌های انسانی و هزینه‌های مادی - در ۳۳ سال گذشته را احصاء کرد تا روشن شود که در این ۳۳ سال حفظ جمهوری اسلامی چقدر برای این ملت، تمام شده است. و این بیلانی خواهد بود - هرچند ناقص - از عملکرد ما و بیلان کامل و دقیق آن که به مراتب بیش از این خواهد بود، احتمالاً ممکن و مقدور هم نخواهد شد.

۱- نیروی انسانی:

- ۱-۱- شهدای جنگ تحمیلی بیش از دویست و سیزده هزار نفر [۷۶]
- ۲-۱- معلولین و صدمه‌دیدگان جنگ حدود یک میلیون نفر [۷۷]
- ۳-۱- ترور شده‌های گروه‌های تروریستی بیش از هفده هزار نفر [۷۸]
- ۴-۱- اعدام‌شدگان سازمان مجاهدین خلق حدود بیست هزار نفر [۷۹]
- ۵-۱- کشته‌شدگان در تصادفات رانندگی هشتصد هزار نفر [۸۰]
- ۶-۱- معتادان مواد مخدر: براساس اظهار فردی مصرف‌کنندگان جاری مواد افیونی ۳ میلیون و ۷۶۰ هزار نفر و معتادان به الکل یک میلیون و هشتصد هزار نفر [۸۱]
- ۷-۱- زنان خیابانی: بین دو هزار تا سیصد هزار نفر [۸۲]
- ۸-۱- کودکان خیابانی [۸۳]
- ۹-۱- کاهش ضریب هوشی در ایران به علت مهاجرت نخبگان: براساس آمار صندوق بین‌المللی پول، ایران با ضریب مهاجرت ۱۵ درصد، رتبه اول را در میان ۶۱ کشور توسعه نیافته و در حال توسعه دارا می‌باشد. مهاجرت نخبگان، نه تنها خروج آنها مستقیماً جامعه را متأثر می‌کند، بلکه در درازمدت ذخیره ژنتیکی کشور را نیز فقیرتر می‌کند و در نسل‌های آتی، روند انتقال ضرایب هوشی به نسل‌های آینده، با اختلال مواجه می‌شود. با توجه به اختلاف ضریب رشد تولیدمثل در بخش پرهوش و کم‌هوش جامعه، ضریب هوش هر نسل، ۱/۲ امتیاز از میانگین ضریب هوش نسل قبل کمتر می‌شود. با توجه به مهاجرت نخبگان؛ ضریب هوش هر نسل در ایران به مراتب کاهش بیشتری خواهد یافت. میانگین ضریب هوش در ایران ۸۴ در امریکا و انگلیس حدود ۱۰۰ در ژاپن، چین، کره، هنگ‌کنگ و تایوان، ۱۰۵ و در کشورهای خاورمیانه و جنوب آسیا بین ۷۸ و ۹۰ و برای کشورهای آفریقایی پایین‌تر از صحرای آفریقا بین ۶۵ تا ۷۵ است. ایران با ضریب هوشی متوسط ۸۴ رتبه ۹۷ را بین ۱۸۵ کشور جهان دارا می‌باشد. [۸۴]

۱-۱۰- اعدامی‌ها، زندانی‌ها، افسردگی‌ها، خودکشی‌ها، طلاق‌ها، زودمرگی‌ها و...

۲- منابع مادی:

۱-۲- هزینه‌های جنگ تحمیلی یک هزار میلیارد دلار [۸۵]

۲-۲- عدم نفع تحریم‌های کشورهای غربی حدود نهمصد میلیارد دلار [۸۶]

۲-۳- فرار سرمایه تا سال ۱۳۸۲ معادل ۳۸۰۰ میلیارد دلار [۸۷]

۲-۴- فرار مغزها، حداقل هزار میلیارد دلار [۸۸]

۲-۵- فروش نفت خام در بعد از انقلاب هزار میلیارد دلار [۸۹] ذخیره ارزی از زمان

شاه ۳۵ میلیارد دلار.

۲-۶- صادرات غیرنفتی ۱۸۰ میلیارد دلار [۹۰]

۲-۷- تخریب محیط زیست: نابودی جنگل‌ها، مراتع، خاک‌های زراعی، دریاچه‌ها،

تالاب‌ها، رودخانه‌ها و آلودگی هوای شهرها و منابع آب‌ها...

۲-۸- نابودی منابع ژنتیک در عرصه گیاهی، حیوانی و نابودی بعضی از گونه‌ها...

۳- طرح‌های نیمه‌تمام:

۳-۱- طرح‌های در حال اجرای وزارت نیرو ۵۳ هزار میلیارد تومان [۹۱]

۳-۲- طرح‌های نیمه‌تمام در بخش آب و برق ۱۲۰ هزار میلیارد تومان مشکل وزارت

نیرو تأمین منابع مالی است [۹۲]

۳-۳- یازده هزار طرح در حال حاضر به وزارت راه سپرده شده و در سال جاری ۴۰۰

طرح جدید به این وزارتخانه سپرده شده. حجم اعتباری این طرح‌ها بالغ بر ۲۰۰ هزار

میلیارد تومان است [۹۳] جمع طرح‌های دو وزارتخانه نیرو و راه بیش از ۳۷۰ هزار میلیارد

تومان است، چیزی که مقدر نخواهد شد.

۳-۴- ۲۰ هزار طرح نیمه‌تمام صنعتی با پیشرفت فیزیکی بالای ۲۰ درصد در کشور

وجود دارد. هفت هزار طرح از این طرح‌های نیمه‌تمام، پیشرفت فیزیکی بالای ۵۰ درصد

را دارا هستند... عمده طرح‌های نیمه‌تمام درگیری مشکلات مالی هستند. [۹۴] هیچکس و

هیچ نهادی یک محاسبه دقیق در مورد زیان تأخیر این طرح‌ها را نکرده است.

به منظور اینکه مقایسه‌ای بین عملکرد مدیران ایران با کشورهای شبیه ایران (مانند کره

جنوبی، ترکیه...) انجام شود جدول تولید ناخالص ملی این کشورها با هم مقایسه شده‌اند.

قابل ذکر است که کره جنوبی در ظرف ۴۲ سال، از ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۴، جمعاً ۱۰۴ میلیارد

دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کشورهای امریکا، ژاپن، هلند، آلمان... داشته

است [۹۵] و ایران از ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۰، بیش از ۱۲۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی داشته است.

یعنی درآمد ارزی ایران در بعد از انقلاب ۱۲ برابر سرمایه‌گذاری خارجی در کره جنوبی

در ۴۲ سال بوده است. با توجه به اینکه ایران به‌طور متوسط روزانه ۲/۵ میلیون بشکه نفت

صادر می‌کرده است و ترکیه روزانه ۷۵۰ هزار بشکه نفت و کره جنوبی بیش از یک میلیون

بشکه نفت وارد می‌کرده‌اند. آیا این واقعیت‌های آماری چیزی غیر از این است که مدیریت

کلان کشورها در این کارنامه دخالت داشته‌اند؟

تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری کشورهای ایران، ترکیه و کره جنوبی

واحد: میلیارد دلار

سال	ایران	ترکیه	کره جنوبی
۱۹۷۹	۸۶/۱۶۸	۹۲/۶۰	۶۵/۵۶۱
۱۹۸۰	۹۰/۰۴۱	۶۵/۳۸۲	۶۳/۸۳۴
۱۹۸۵	۱۷۰/۶۷۳	۶۷/۴۹۱	۹۶/۶۱۹
۱۹۹۰	۱۱۶/۰۳۵	۱۵۰/۵۹۸	۲۶۳/۷
۱۹۹۵	۹۰/۸۲۹	۱۶۹/۷۰۸	۵۱۷/۱
۲۰۰۰	۱۰۱/۲۸۷	۲۶۷/۲۰۹	۵۳۳/۳
۲۰۰۵	۱۹۲/۰۱۵	۴۸۳/۹۹۲	۸۴۴/۸
۲۰۰۷	۲۸۶/۰۵۸	۶۴۷/۸۴۶	۱۰۴۹/۲

<http://data.worldbank.org/indicator>

چهاردهم - دعوای رهبری و امریکا

الف - در تاریخ شصت ساله ایران برای همگان روشن شده است که امریکا و انگلیس با

کودتای ۱۳۳۲ مسیر تاریخ ایران را عوض کردند. در آن کودتا اگر کمک امریکا نبود،

انگلیس به تنهایی قادر به انجام آن نمی‌شد. اگر آن کودتا انجام نمی‌شد مشکلات فعلی را

هم ما نداشتیم و جمهوری اسلامی و حکومت روحانیت هم تشکیل نمی‌شد. خیلی منطقی

است که همه مردم ایران نسبت به امریکا احساس دشمنی و کینه کنند. حین و بعد از

جنگ جهانی دوم، امریکا در ۵۶ کشور یا کودتا کرده یا دخالت نظامی و یا دخالت

اطلاعاتی و امنیتی و مسیر طبیعی تاریخی این کشورها را به نفع خود و متحدانش تغییر

داده است.[۹۶] از اندونزی و ویتنام و فلسطین تا یونان، اسپانیا و پرتغال، شیلی، نیکاراگوئه و گواتمالا... دست آمریکا به خون مردم این کشورها آغشته و منابع طبیعی آنها غارت و منابع انسانی آنها نابود، مصدوم و محبوس شده‌اند. این امریکایی‌ها که پدرانشان از اروپا به آمریکا مهاجرت کرده‌اند فرزندان کسانی هستند که به قول چامسکی جز کشتار و دزدی و استعمار و استثمار مردم جهان هنری نداشته‌اند. به قول چامسکی، اروپایی‌ها در اشغال قاره آمریکا؛ یکصد میلیون سرخ‌پوست را کشته‌اند تا سرزمین آنها را به اشغال خود درآورده‌اند.

در کشور ما نیز آمریکا با کودتا علیه دولت ملی ما، ۲۵ سال یک دیکتاتوری ضدایرانی طرفدار خود را مستقر ساخت که یکی از نتایج آن کودتا شرایط کنونی و گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی ۶۰ ساله و غارت منابع طبیعی و از خودبیگانگی و آوارگی نیروی‌های انسانی ماست.

ب - امریکای کنونی برآمده از نتایج جنگ جهانی دوم و پیروز از جنگ جهانی سوم (جنگ سرد) امروز درگیر جنگ جهانی چهارم (جنگ با مسلمانان)[۹۷] در دنیا است. آمریکا ابرقدرتی بود که بعد از فروپاشی شوروی به امپراطوری قدرقدرتی تبدیل شده که حتماً بر طبق سنت حاکم بر جهان سقوط خواهد کرد ولی نه به دست نسل ما و جمهوری اسلامی، ممکن است ده‌ها سال طول بکشد و تاریخ دقیق آن را کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند. روند سقوط آمریکا بیش از آنکه درگیری‌های خصمانه نظامی باشد از طریق رقابت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دمکراتیک و رسانه‌ای و با کمک ابرامپراطوری جهان، یعنی افکار عمومی، خواهد بود. امانوئل تود (Emanuel Todd) فرانسوی که سقوط شوروی را در ۱۹۷۸ پیش‌بینی کرد که در ۱۹۹۰ تحقق یافت، سقوط امپراطوری آمریکا را در ۲۰۵۰ پیش‌بینی کرده است. این سقوط به معنی فروپاشی کشور آمریکا نیست بلکه منظور قطع دخالت‌های یک‌جانبه و امپریالیستی آمریکا و به نفع خود در جهان است.[۹۸]

ج - امپراطوری آمریکا؛ قدرت امپراطوری خود را در برتری مطلق در دو زمینه اقتصاد، تکنولوژی و علم از یکطرف و سلاح نظامی (از جمله هسته‌ای، لیزری، نوترونی، موشکی، HAARP و...) از طرف دیگر تعریف و برای آن برنامه‌ریزی کرده و فاصله‌ی آن با سایر کشورها بسیار زیاد است. مثلاً تولید ناخالص ملی آن مساوی مجموع ۲۷ کشور اروپایی است و مجموعه سلاح‌های نظامی آن از تمامی کشورهای جهان، بیشتر و پیشرفته‌تر است. شوروی سابق با تأکید بر عرصه‌ی مسابقه‌ی نظامی با آمریکا شکست خورد و فروپاشید.

اروپا، ژاپن، چین، هند، برزیل و... وارد مسابقه نظامی با آمریکا نشدند ولی در مسابقه اقتصادی، فرهنگی، دموکراسی، حقوق بشر [و به جز چین] و... موفقیت‌هایی به دست آوردند و در میان کشورهای اسلامی ترکیه و مالزی در ۳۰ سال گذشته توانسته‌اند تا حدودی در این مسابقه پیشرفت‌هایی داشته باشند.

د - آمریکا قلدری است که به تدریج باید جامعه‌ی جهانی با آن به تعادل برسد. این مطلبی است که تنگ‌شیاو پینگ حدود ۴۰ سال پیش و گاندی کیبر ۶۰ سال قبل آن را فهمیدند و انگشت روی نقطه ضعف آمریکا و نقطه‌ی قدرت کشورهای خود گذاشتند. تمدن‌های بزرگ کهن چون چین و هند درک کردند که مقابله‌ی نظامی با آمریکا عاقبت خوشی نخواهد داشت. دیگر ادبیات مائو که «امریکا ببر کاغذی است» در چین منسوخ شد. پیشرفت صنعت، تکنولوژی، توسعه و... را راه کسب تعادل با آمریکا یافتند و در هند علاوه بر موارد چین، دمکراسی و رعایت حقوق بشر هم به آنها اضافه گردید تا بهانه‌ای در دست آمریکا نباشد و توان ملی هند - در مقایسه با چین - افزایش یافته است.

ویتنام که بیش از ۲۰ سال میدان اجرای اوج خباثت و وحشیگری آمریکا بود و آمریکا منابع طبیعی (جنگل‌ها، مزارع، کشاورزی و نسل‌های جدید) آن را توسط یک ماده شیمیایی خطرناک (Agent Orange) [۹۹] برای قرن‌ها تخریب و تغییر ماهیت داده بود، امروز فهمیده است که دنیا نیاز به همکاری و تعامل با آمریکا دارد تا در آینده در سراسر جهان شرایط مناسب برای تعادل با آمریکا فراهم شود. در این مقطع زمانی، چین حتی، برای حفظ اقتصاد آمریکا مازاد ذخائر ارزی خود را صرف خرید اوراق قرضه و اسناد خزانه‌داری آمریکا می‌کند. چون به خوبی می‌داند که در این شرایط اگر اقتصاد آمریکا سقوط کند، متعاقب آن اقتصاد چین و سایر گروه (BRIC)، برزیل، روسیه، هند و چین، هم سقوط خواهد کرد.

ه - انقلاب ایران بهترین شرایط را برای تعامل مثبت با آمریکا فراهم کرد. ایران وارث تمدنی کهن بود و در منطقه‌ای ژئواستراتژیک، بین آسیا، شوروی سابق، اروپا و آفریقا قرار داشت و در بین خلیج فارس و دریای خزر واقع بود که منبع منحصربه‌فرد ذخائر انرژی هیدروکربوری جهان است. جهان پیشرفته غرب و ژاپن برای مدت یک قرن به منابع هیدروکربوری این منطقه وابسته است. به عبارت دیگر، تمدن، رفاه و توسعه‌ی غرب وابسته به این منابع انرژی است.

امپراطوری آمریکا، قبل از انقلاب ایران، به جز عراق با بقیه کشورهای منطقه رابطه‌ی

دوستانه داشت و در کنترل منابع انرژی منطقه موثر بود. با سقوط شاه و استقلال ایران، نگرانی غرب از دو جهت افزایش یافت: اول - گسترش انقلاب به کشورهای اسلامی و ظهور شورش و انقلاب‌های پیش‌بینی نشده و دوم - به خطر افتادن امنیت انرژی منطقه برای غرب. پس از انقلاب ایران، نفوذ نظامی - امنیتی - اطلاعاتی آمریکا در منطقه بسیار گسترش یافت و پایگاه‌های نظامی متعددی، ایجاد شد. هژمونی طلبی آمریکا، علاوه بر اقتصاد و علم و تکنولوژی و سلاح‌های پیچیده نظامی، برای تکمیل قدرت خود به کنترل انرژی منطقه خاورمیانه برای تاثیرگذاری بر اروپا، ژاپن، چین، هند و حتی روسیه احتیاج داشت و آمریکا از دهه ۱۹۳۰ به دنبال کنترل کامل انرژی این منطقه بوده و در کودتای ۱۹۵۳ هم در این رابطه شرکت جدی داشت و از آن مهم‌تر، تشکیل اسرائیل هم در این راستا، تحلیل می‌شود. رفتار ضعیف دیپلماتیک ایران، هم جنگ را بر ما تحمیل کرد و هم باعث شد که آمریکا با تشکیل اتحادیه‌های جدید، منطقه را بر علیه ما بسیج و مسلح و متحد خود کند.

و - پس از انقلاب و به دلیل سرعت پیش‌بینی نشده آن، آمریکا و غرب تقریباً غافلگیر شدند. راه چاره را «درگیری نیروهای رادیکال ایران با آیت اله خمینی» از یکطرف و شروع جنگ از طرف دیگر دیدند. [۱۰۰] هر دو در ایران تحقق یافت، اولی وحدت ملی و دومی منافع ملی و فروپاشی جمهوری اسلامی را هدف قرار داده بودند و هر دو به منظور تضعیف فیزیکی انقلاب بود. تداوم گروگان‌گیری تا ۴۴۴ روز بدون توجیه و دلیل، خصومت با آمریکا را تشدید کرد. تا دولت موقت سر کار بود تهدید حمله نظامی تحقق نیافت، ملاقات‌های دکتر یزدی با وزیر خارجه عراق فضا را آرام نگه می‌داشت ولی در مرداد ۱۳۵۹ برژینسکی، مرد قدرتمند آمریکا، در اردن با صدام ملاقات کرد و او را مصمم به حمله به ایران ساخت. چاره سومی هم غرب اندیشیده بود که از جنس نرم‌افزاری بود و آن ساختن و پرداختن اسلامی مرتجع و ضدبشری در منطقه بود تا به بهانه مبارزه با آن در آینده بتواند ایران را هم مورد تهاجم قرار دهد. حمله شوروی به افغانستان به هر دلیل که انجام شد، شرایط را برای آمریکا فراهم ساخت. در روز حمله برژینسکی برای کارتر نوشت که «افغانستان را ویتنام شوروی خواهیم ساخت». امروزه مدارک مستند زیادی منتشر شده که آمریکا و متحدانش القاعده و طالبان را با توجه به زمینه‌های فکری بخشی از مسلمانان ساختند و پرداختند. [۱۰۱] سوال جدی این است که آیا می‌توانستیم با رعایت دموکراسی و حقوق بشر از درگیری‌های داخلی و با رعایت قواعد دیپلماتیک جهانی، از

توطئه آمریکا و عراق برای شروع جنگ جلوگیری کنیم و با هوشیاری حداقل در تشکیل «برادران مجاهد» افغانی مشارکت نداشته باشیم؟! متأسفانه در دام هر سه توطئه غرب افتادیم و هنوز پس از ۳۳ سال گرفتار آنها هستیم. [۱۰۲]

ز - در این ۳۳ سال برنامه‌ها و اهداف آمریکا و غرب در ایران پیشرفت زیادی داشته‌اند:

اولاً - با کشت و کشتارهای دهه ۶۰ که در یک مسابقه «ترور - اعدام» تحقق یافت، وحدت ملی خدشه‌دار شد و در انتخابات ۱۳۷۶ که داشت ترمیم می‌شد با عملکرد جناح راست حاکمیت، تشدید شد [۱۰۳] و در انتخابات ۱۳۸۸ که باز امکان ترمیم آن مجدداً فراهم شد با عملکرد همان جناح، تفرق اجتماعی شدت بیشتری یافت.

جامعه ما تقسیم شده است به اقشار متوسط شهری مخالف حاکمیت و روستائیان و حاشیه‌نشینان شهری و ساکنان شهرهای کوچک ساکت و ظاهراً موافق حاکمیت.

ثانیاً - علیرغم درآمدی معادل هزار و دویست میلیارد دلار از فروش نفت و صادرات غیرنفتی، شرایط اشتغال، تورم، فساد، عدالت و... در مرحله بحرانی است و روز به روز بر دامنه‌ی نارضایتی‌ها خواهد افزود. چیزی که طرح حذف یارانه‌ها، آن را تشدید خواهد کرد.

ثالثاً - به دلیل سیاست خارجی غلط و توهمی در مورد انرژی هسته‌ای و عدم رعایت حقوق بشر، انزوای بین‌المللی ایران رو به تشدید و گسترش می‌باشد. نفوذ معنوی ما در بخشی از مردم منطقه و حمایت‌های مادی ما از بعضی از جریان‌ها واقعیت است ولی انزوای بین‌المللی بر آن می‌چربد. کنفرانس اخیر تهران در مورد سوریه آن را نشان داد.

رابعاً - گسترش تحریم‌ها در سطور قبلی بیان شد که علاوه بر زیان‌های اقتصادی زمینه‌ساز حمله نظامی احتمالی آینده هم خواهند بود. مجموعه این موارد امنیت ملی ایران را به شدت تهدید می‌کند و هدف جنگ‌طلبان غرب از سرنگونی جمهوری اسلامی، تحت هر بهانه و دلیل و مدرکی که انجام شود، سناریوی عراق و لیبی در تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، سیاسی و خدماتی است. در کشورهای نفتی باید زیرساخت‌های آنها به نقطه صفر برسد تا اولاً برای بازسازی آن مجبور به تمکین به سیاست‌های انرژی غرب باشند و ثانیاً به لحاظ اجتماعی عقب‌مانده بمانند.

ح - آمریکا در یک استراتژی کلان که پس از فروپاشی شوروی تدوین کرده است و علناً آن را اعلام نموده و هزاران متخصص و کارشناس روی تحقق آن استراتژی کار

می‌کنند. این استراتژی ویژگی‌های زیر را دارد:

اولاً - امریکایی‌ها، قرن ۲۱ را «پروژه قرن نوین امریکایی» (The Project for the New American Century) می‌نامند که در سال ۱۹۹۷ نهادی به ظاهر غیرانتفاعی به همین نام و با تارنمای (www.PNAC.com) تشکیل داده‌اند. منظور این است که قرن ۲۱، قرن امریکاست و سیاست آنها عبارت است از:

- افزایش هزینه‌های دفاعی

- تحکیم روابط با متحدان

- به چالش طلبیدن دولت‌هایی که با ارزش‌های امریکایی سر ستیز دارند و

- ارتقای آرمان آزادی سیاسی و اقتصادی در ورای مرزهای امریکا.

ثانیاً - در کشورهایی که با ارزش‌های امریکایی سر ستیز دارند از روش «تخریب خلاق» (Creative Destruction) استفاده می‌کنند که مفهوم آن چیزی است که در یوگسلاوی سابق، افغانستان، عراق و لیبی استفاده کردند و الان در سوریه در حال اجراست. البته با این تفاوت که دخالت در سوریه غیرمستقیم است. معنی آن این است که ساختارهای کهنه را نمی‌توان بازسازی کرد، کاملاً آن را تخریب می‌کنیم، بعداً خلاقانه آنها را می‌سازیم. به همین منظور در سال ۲۰۰۴ و بعد از تخریب عراق در وزارت خارجه امریکا، واحد جدیدی به نام «اداره‌ی بازسازی و تثبیت» (Office of Reconstruction and Stabilization) ایجاد شده است. این اداره بابت تدوین طرح‌های بازسازی بیست و پنج کشور مختلف، از ونزوئلا تا ایران که مورد آماج حملات امریکا و متحدانش قرار خواهند گرفت و تخریب خواهند شد، به پیمانکارانی از بخش خصوصی، از هم‌اکنون، وجوهی پرداخت می‌کند.

این تخریب‌ها به روش «شوک درمانی» خواهد بود شوک‌های سیاسی، شوک‌های اقتصادی، شوک‌های نظامی، شوک‌های سایبری و... تا کشور مورد حمله چنان گیج و منگ شود که فرصت عکس‌العمل نداشته باشد. (کتاب دکترین شوک اثر خانم کلاین، ترجمه شهابی و نبوی، کتاب آمه)

پانزدهم - رهبری بر سر دو راهی

راه اول: ادامه‌ی وضع موجود

الف - در سیاست داخلی؛ سرکوب

برخورد قهرآمیز با جنبش سبز و قبل از آن با اصلاحات و یا به قول مقام رهبری «خشونت

قانونی»، با به خدمت گرفتن قوه قضاییه، نیروهای انتظامی، سپاه، وزارت اطلاعات، سازمان اطلاعات سپاه و اطلاعات نیروی انتظامی و بسیج و لباس شخصی‌ها با پشتوانه درآمد نفت و دستگاه عظیم تبلیغاتی جمهوری اسلامی بر علیه جنبش مردم معترض، مشهود است. خبرگزاری‌های غربی گزارش دادند که ایران در سال‌های گذشته از شرکت‌های غربی (Ericsson سوئد، Creativity Software بریتانیا و Adaptive Mobile Security ایرلند) فن‌آوری ردیابی تلفن همراه، فیلترینگ و شنود دریافت کرده تا شهروندان خود را وسیعاً کنترل کند و پس از اعتراضات در رسانه‌های غربی، این شرکت‌ها قصد قطع همکاری با ایران را دارند. [۱۰۴] بعد از این، ایران سراغ شرکت «هوآوی» چین رفته است تا این فن‌آوری‌ها را از آن خریداری کند. این روش در سه سال گذشته جواب نداده و مطمئناً در آینده هم جواب نخواهد داد. مقاومت جریان‌های معترض چه در زندان‌ها، چه در عرصه هنر و ادب و چه در عرصه‌ی فعالان سیاسی و طرفداران حقوق بشر، نیز مشهود است. این مقاومت که با خود دلایل قوی محق بودن را هم دارد، اگرچه در خیابان‌ها دیده نمی‌شود ولی در کلیه بخش‌های اجتماعی حضور دارد. اقشار متوسط شهری قلباً ناراضی و معترض‌اند هرچند اگر مجبور به سکوت باشند. می‌توان ربنای شجریان را از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش نکرد ولی ده‌ها کانال رادیو و تلویزیون آن را پخش می‌کنند و خانواده‌های ایرانی، حتی با پخش ویدئویی و صوتی و موبایل آن، روزه خود را افطار می‌کنند. می‌توان جلوی انتشار ده‌ها هزار کتاب و ۲۰۰ نشریه را در داخل گرفت ولی سایت‌های اینترنتی، آنها را پخش می‌کنند ولی با این تفاوت که حریم‌ها هم شکسته و ناشران غیررسمی بیشتری دارند شکل می‌گیرند. هزاران فیلم، ترانه، ویدئو کلیپ، کتاب، و... خلق شده‌اند. می‌توان هر روز از پیشرفت سخن گفت ولی آمار و ارقام اقتصادی و اجتماعی بحران‌های متعدد و گسترده مملکت از زبان مسئولان رسمی بیان می‌شوند. می‌توان جلوی تظاهرات خیابانی جوانان را گرفت ولی ابتکارات «آب بازی»، «اجتماع چپ‌دستان»، «هندوانه خوری»، «حمایت از کودکان خیابانی با پاک کردن شیشه اتومبیل‌ها»، «اقدام مردم عادی برای نجات دریاچه ارومیه»، کمک به زلزله‌زدگان آذربایجان شرقی و... ظاهر می‌شوند و این ابتکارات بی‌نهایت خواهند بود. این «هیولا هزار سر دارد» و هر روز سری از آن بلند خواهد شد. آنقدر بحران اجتماعی، اقتصادی، کارگری و... در ایران وجود دارد که هر روز از جایی سر برآورد و عملاً مبارزه نظامی - امنیتی با آن ممکن نخواهد بود. جلوی انتقال اطلاعات را نمی‌توان گرفت. جمع‌آوری تجهیزات ماهواره در تهران به شکست انجامید و

در شهر ۸۰ هزار نفری بناب در شش ماهه اول سال ۱۳۹۰، ۱۳ هزار تجهیزات ماهواره کشف شده است. [۱۰۵]

بهره‌برداری از جنبش سبز

پس از ظهور این جنبش در خرداد ۱۳۸۸ و مقابله با آن، کسان دیگری درصدد بهره‌برداری از آن برآمده‌اند. در سال ۱۳۸۹ که تبلیغات غرب روی فعالیت‌های هسته‌ای به کمک ویروس «استاکس نت» به‌طور نسبی فروکش کرده بود با تکیه بر جنبش سبز و سرکوب‌ها، کشتارها، تجاوزات، بازداشت‌ها و... مسئله حقوق بشر هم به «بحران» اضافه گردید. غرب با زیرکی در این مقطع آن را مهم تشخیص داد و روی آن سرمایه‌گذاری کرد. و این چیزی هست که با خواست مردم ایران مشترک می‌باشد. مردم ایران هم آزادی، دموکراسی و حقوق بشر می‌خواهند. هزاران نفر از طرفداران جنبش سبز، امروز در سراسر جهان با امکانات مردمی خود و با استفاده از رسانه‌های مجازی و حقیقی بر علیه نقض حقوق بشر در ایران، که گسترده هم هست، مبارزه مسالمت‌آمیز و منطقی می‌کنند. این‌ها کسانی هستند که در داخل امکان فعالیت برای آنها وجود نداشته و مجبور به مهاجرت شده‌اند. از رنج زندان و شکنجه و تهدید و تحدید به «دنیای آزاد» پناه برده‌اند تا از حقوق خود و هم‌وطنانشان دفاع کنند.

موقعی که قاضی القضاة جمهوری اسلامی می‌گوید که «در جریان فتنه تنها یک نفر کشته شده» ده‌ها مادر و همسر و خواهر و... شهدای جنبش سبز با رسانه‌ها مصاحبه می‌کنند و با مدرک و سند نشان می‌دهند که چقدر این قاضی القضاة راست می‌گوید و چقدر صلاحیت قاضی بودن را دارد؟!

همزمان با این اعتراضات مردم ایران در خارج کشور، جریاناتی از حاکمان جهان غرب که ۳۲ سال است سقوط جمهوری اسلامی را برنامه‌ریزی می‌کنند شرایط را مناسب تشخیص داده‌اند تا علم دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و حکومت سکولار را در ایران بلند کنند. بسترهای مناسب را هم پیدا کرده‌اند. به یک مورد از این بسترها در اینجا دقیق‌تر اشاره می‌شود:

یکی از بسترها، سازمان مجاهدین خلق است که از سال ۱۳۶۰ ترور بر علیه بهترین فرزندان این مملکت را شروع کرد و متأسفانه با اعدام‌های گسترده‌ی باز هم از بهترین فرزندان این ملت در اوین پاسخ خود را دریافت کرد. آن کنش و این واکنش، جنگ برادرکشی را تشدید و خسارتی بیش از جنگ تحمیلی بر این ملت تحمیل کرد. بعداً این

سازمان به صدام حسین ملحق شد و هرچه از دستش برآمد بر علیه مردم ایران و عراق (به ویژه کردها) انجام داد و در ۱۹۹۷ وارد لیست سازمان‌های تروریست آمریکا و اروپا شد. در میان شاهدان انقلاب و اقشار میانی جامعه، منفور و محکوم گردید.

بعد از جنبش سبز و اینکه رهبران ایران آن را به جای فرصت، تهدید ارزیابی کردند، این سازمان موقعیت را بهترین فرصت تشخیص داد و در سه سال گذشته ده‌ها کنفرانس در اروپا و آمریکا برگزار کرده تا خود را تنها بدیل دمکراتیک جمهوری اسلامی، معرفی کند. فاینانشال تایمز نوشت که این سازمان موسسه «اکین گامپ استراوس هاور وفلد» که یک موسسه لابی‌گری معروف آمریکایی است را استخدام کرده تا اعضای کنگره آمریکا را در راستای اهداف خود ترغیب کند. [۱۰۶]

این نشریه اعلام کرده است که این سازمان چهل مقام سابق آمریکایی را به کار گرفته تا به نفع آن سخن بگویند. در میان این چهل نفر؛ رودی جولیان (شهردار سابق نیویورک)، جیمز جونز (مشاور سابق امنیت ملی اوباما) و سلی کلارک (ژنرال بازنشسته و فرمانده ناتو در اروپا در سال‌های ۱۹۹۷-۲۰۰۰ و مسئول بمباران یوگسلاوی سابق)، پاتریک کندی (از حزب دمکرات و نماینده مجلس)، تام ریچ (نخستین وزیر امنیت داخلی آمریکا در دوران بوش پسر)، لی هامیلتون (رئیس دمکرات سابق کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان)، مایکل موکیسی (دادستان کل دومین دوره بوش پسر) و... علاوه بر این چهل نفر مسئولان سابق آمریکا صدها نفر از نمایندگان و مسئولان سابق اروپا و آمریکای لاتین، استرالیا و حتی افریقا را هم تحت عنوان دفاع از دموکراسی و حقوق بشر همراه خود کرده‌اند و از همه مهمتر این است که عده زیادی از حقوق‌دانان، اساتید دانشگاه و طرفداران حقوق بشر هم به این گروه پیوسته‌اند. مخصوصاً بعد از حمله مسلحانه عراق به پایگاه اشرف و کشتن افراد غیرمسلح این حمایت‌ها تشدید شده است. تعداد زیادی از فعالان سیاسی و حقوق بشر از کشورهای عرب و اسلامی هم از این سازمان حمایت می‌کنند.

خوب می‌دانید که این حمایت‌ها و سخنرانی‌ها هزینه دارد و گزارش فاینانشال تایمز اضافه می‌نماید که خیلی از آنها به این نشریه گفته‌اند که در ازاء سخنرانی در این کنفرانس‌ها از سازمان مجاهدین خلق پول دریافت کرده‌اند. از جمله آقای ادرندل (فرماندار سابق پنسیلوانیا) گفته است که برای یک سخنرانی ۱۱ دقیقه‌ای بیست هزار دلار گرفته است. البته این فرماندار سابق تاکید کرده است که: «حتی اگر به من ۵۰ هزار دلار هم داده

می‌شد اگر باور به این کار نداشتیم، آن را انجام نمی‌دادم.» در همین گزارش فاینانشنال تایمز آمده است که یک مقام سابق امریکا گفت «به او ۳۰ هزار دلار پول به اضافه یک بلیط هواپیما به اروپا جهت شرکت در جلسه سازمان مجاهدین خلق پیشنهاد شده است» و تعداد دیگری که با میزان پرداخت‌های این سازمان آشنا هستند به این نشریه گفته‌اند که «پرداخت‌های بین ۲۰ تا ۱۰۰ هزار دلار به انضمام بلیط هواپیما و هزینه سفر برای سخنرانی معمول است.» [۱۰۷]

در حالی که در امریکا هیچ فردی؛ از القاعده، حماس و جهاد اسلامی در سالن‌های کنگره امریکا حمایت نمی‌کند و هیچ سیاستمداری از این سازمان‌ها پول دریافت نکرده‌اند ولی سازمان مجاهدین خلق که در ظاهر مانند سازمان‌های فوق‌الذکر در گروه تروریستی وزارت خارجه قرار دارد، کاملاً برای فعالیت در کنگره امریکا و جلب و جذب سیاستمداران و برگزاری کنگره و سمینار آزاد می‌باشد. این چه مفهومی دارد؟!

و این در حالی است که اف. بی. آی در گزارش تحقیقاتی خود در مورد وقایع سال ۲۰۰۴ افشاء ساخته است که این گروه حداقل برای سه سال پس از آنکه تروریسم را محکوم کرده، همچنان به عملیات تروریستی ادامه می‌داده است!

حتماً اف. بی. آی و وزارت امنیت داخلی امریکا، سیاستمداران طرفدار مجاهدین خلق را می‌شناسند و این طرفداران سازمان از گزارش‌های دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا در مورد سازمان مجاهدین خلق مطلع هستند. پس این عملکردها برای چیست؟ این سازمان تاکنون میلیون‌ها دلار خرج کرده تا بر خانم کلینتون وزیر خارجه فشار وارد کند تا آن را از لیست تروریسم خارج کند با این منطبق که این سازمان در سال ۲۰۰۱ (زمان حمله به افغانستان) اعمال خشونت‌آمیز و عملیات تروریستی را محکوم کرده است.

این تنها امریکاییان نیستند که پس از جنبش مسالمت‌آمیز سبز این‌چنین وسیع و گسترده از مجاهدین خلق حمایت می‌کنند، در انگلستان هم این لابی‌گری فعال است. مصاحبه بی‌بی‌سی در برنامه پربیننده «به عبارت دیگر» در روز جمعه ۹۰/۶/۴ با لرد «رابین کوربت» رئیس «کمیته پارلمان بریتانیا برای آزادی ایران» بسیار هشداردهنده است. این لرد عضو مجلس لردان انگلیس در این مصاحبه گفت که: «راه نجات ایران یک حکومت سکولار است و کلید آن در دست مجاهدین خلق است.» او گفت که ما ۲۰۰ نفر در مجلس عوام و لردها از این امر دفاع می‌کنیم و باید «ملاها به مسجدها برگردند» و «سیاستمداران انتخابی، ایران را اداره کنند.» و «هیچ راه‌حل دمکراتیک در ایران جز حذف

روحانیت وجود ندارد.» او گفت که در سال ۲۰۰۷، ۳۵ نفر از ما دولت انگلیس را به دادگاه کشنده‌ایم تا مجاهدین خلق را از لیست خارج کنند. مهم این بود که هروقت مصاحبه‌کننده او را متوجه تناقضات رفتار سازمان در داخل سازمان و تناقضات مواضع این لرد می‌کرد، با کمال «بلاغت» اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد و آن را مشکل خود نمی‌دانست مسئله اصلی او حذف روحانیت و جایگزینی مجاهدین خلق بود. او جنبش عظیم سبز و شرکت ۳ میلیون نفر تظاهرکننده را اصلاً ندیده بود و معلوم بود که برای فرار از تناقض‌گویی می‌گفت از من دعوت به حمایت نکرده‌اند و اگر دعوت کنند، حمایت خواهیم کرد.

این حمایت‌ها از سازمان مجاهدین خلق، در دو سال گذشته در کشورهای فرانسه، آلمان، هلند، استرالیا، ایتالیا، اردن، مراکش، فلسطین، کویت و حتی امریکای لاتین و افریقا و سایر کشورهای اسلامی هم تشدید شده است. در جلسات افطاری که این سازمان در ماه رمضان در پاریس تشکیل می‌دهد هیأت‌هایی رسمی از کشورهای عرب و اسلامی در آن شرکت می‌کنند و از سازمان حمایت می‌نمایند و این حامیان، به جای حمایت از جنبش مردم و دفاع از شعارها و منشور دمکراتیک و غیرخشونت‌آن، از سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کنند. در هفته اول مهرماه ۱۳۹۱، وزارت خارجه امریکا، سازمان مجاهدین را از لیست تروریستی، خارج کرد. چیزی که البته از دو سال پیش پیش‌بینی می‌شد. بدون تردید، این سازمان در یکی از سناریوهای امریکایی‌ها برای سرنگونی جمهوری اسلامی، بهترین و مناسب‌ترین گزینه است. همان‌طور که گفته شد، این دستاورد سازمان به کمک امریکایی‌های قدرتمندی حاصل شده است که در دولت جمهوری خواهان، نقش تعیین‌کننده خواهند داشت. وزارت خارجه امریکا، استدلال کرده است که این سازمان ده سال است که اسلحه را کنار گذاشته، مشی خشونت را نفی کرده و در تخلیه شهر اشرف همکاری کرده ولی امریکایی‌ها به خوبی می‌دانند که این سازمان، تنها، گروهی است که به سرعت می‌تواند مسلح شود، نیرو جذب کند و در سناریوهای مانند لیبی، بی‌غازی‌سازی، و یا سوریه، کشتارگری، کند و جنگ داخلی را دامن زند. بی‌دلیل نبود که خانم رجوی در نخستین واکنش خود به این پیروزی گفت: «خروج مجاهدین از فهرست، موازنه قدرت را تغییر می‌دهد.» چرا؟ حال باید به این سؤال پاسخ داد.

شرایط مملکت

۱- جنبش سبز، جنبشی بود خودجوش، مستقل، ملی، مدنی، بدون خشونت و در

چارچوب قانون اساسی که با سرکوب و خشونت حاکمان روبرو شد و عملاً توانست در سه سال گذشته توفیقی ملموس به دست آورد و سرکوب کردن جنبش را در سطح جهانی افشا کند.

۲- رئیس جمهوری از انتخابات ۱۳۸۸ حاکم شده که تشنج‌آفرینی در خارج و داخل کار اصلی او بوده. آدمی است قانون‌گریز، بی‌اعتنا به مقررات و قوانین مملکت، دروغگو و متوهم با فساد گسترده مالی - اداری در بدنه و اطراف قوه مجریه.

۳- نظام جمهوری اسلامی، حمایت فرهیختگان و اقشار میانی جامعه - که معمولاً در هر کشوری اداره‌کننده مجموعه ماشین حکومتی هستند - را از دست داده و در سه سال گذشته با قوه قهریه و قوه قضاییه وابسته به مقامات امنیتی حضور علنی این جنبش کنترل شد.

۴- شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، روابط خارجی و... به شدت آسیب دیده و رو به بدتر شدن می‌باشد. دشمنان ایران انتظار دارند که شرایط داخلی برای اعتراض گسترده‌تر و تغییر رژیم به تدریج آماده شود.

۵- بهار عربی با پیروی از جنبش سبز با شعار دموکراسی و نفی دیکتاتورها در کشورهای مصر، تونس، اردن، مراکش و... به دستاوردهایی رسیده است که تا این مرحله در عین حال از چارچوب مدیریت و تحمل آمریکا و غرب خارج نشده‌اند. عبرت‌آموز است که احزاب اسلامی این کشورها که از حمایت‌های سیاسی و مالی ایران بهره برده‌اند، تصریح می‌کنند که حاضر به تکرار تجربه ایران نیستند و الگوی ترکیه و مالزی را ترجیح می‌دهند. [۱۰۸] در لیبی که با حمایت ناتو و تخریب زیرساخت‌ها، همچون افغانستان و عراق عمل شد، به ناچار نتیجه، در چارچوب مدیریت غرب خواهد بود. رهبران سوری راه فراری ندارند؛ اگر پیشنهاد ناتو را بپذیرند و انتخابات آزاد برگزار کنند، حذف خواهند شد و اگر به سرکوب ادامه دهند نوبت دخالت ناتو فراهم خواهد شد و باز هم حذف خواهند شد. در چندماه گذشته خشونت‌ها تشدید و سرنگونی اسد و یا فروپاشی سوریه و حتی تجزیه آن محتمل‌تر شده است.

ب - در سیاست خارجی

۶- ایران با سی سال اتهام روبروست؛ تروریسم، عدم رعایت حقوق بشر، ساختن سلاح هسته‌ای، تولید سلاح‌های کشتار جمعی و تخریب در صلح خاورمیانه. افکار عمومی کشورهای غربی را با ماشین تبلیغاتی می‌توان قانع به دخالت نظامی و سرنگونی رژیم

جمهوری اسلامی کرد. نصب رادارهای سپر ضد موشکی در ترکیه، و زمزمه دخالت نظامی ناتو یا آمریکا و ترکیه در سوریه حتماً باید هشدار جدی باشد. خبرگزاری فارس گزارش داد که سازمان‌های موساد، سیا و MI6 در نوار مرزی ۵ کشور عراق، افغانستان، پاکستان، ترکمنستان و آذربایجان، پایگاه‌های جاسوسی تشکیل داده‌اند. ارتش اسرائیل با تعدادی از کشورهای عضو ناتو مانورهای مشترکی در منطقه‌ی «ساردینای» ایتالیا و مدیترانه برگزار نموده و اشکال مختلف حمله نظامی به ایران را تمرین کرده‌اند. اس. ام. اس‌هایی ارسال می‌شوند که از قول مردم ایران می‌گوید: «اگر قرار باشد با شلیک یک سرباز بمیرم، ترجیح می‌دهم موبور باشد تا ریشو». روزنامه کیهان که معمولاً با بیت رهبری ارتباط و هماهنگی نزدیکی دارد در سرمقاله‌ی خود تصریح می‌کند که نیروهای سپاه قدس از سال ۲۰۰۱ تاکنون با نیروهای امریکایی در عراق و افغانستان، درگیر هستند و تأکید می‌کند که «نیروهای قدس و شخص حاج قاسم سلیمانی در خالی کردن باد نخوت ماشین جنگی امریکا در منطقه‌ی خاورمیانه، یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها را داشته است.»

فرمانده کل سپاه پاسداران در مهرماه ۱۳۹۰ در مراسم یکمین سالگرد ۱۸ شهید لرستانی در پادگان امام حسین خرم آباد گفت که: «اسلام قرار نیست در یک منطقه خاص باقی بماند... امروز شعارهای انقلاب اسلامی ایران نه تنها در جوامع اسلامی بلکه در جوامع غیراسلامی و در محل اروپا و امریکا به صحنه عمل گذاشته شده و انقلاب اسلامی بدون خون شهدا امکان ندارد که راهی را ادامه دهد.»

آقای احمدی‌نژاد هم در گردهمایی حامیان خود گفته است که به «لحظه برخورد نهایی نزدیک می‌شویم.» (روزنامه ایران، شنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۰).

سرتیپ پاسدار حسین سلامی در روز ۹۰/۱۰/۱۳ در دومین همایش مشترک مسئولان و هادیان سیاسی نیروهای مسلح اعلام کرد که: «موقعیت ما با دشمنان از سطوح راهبردی به سطح عملیاتی تغییر موقعیت داده. نظام موازنه جهانی در حال تغییر به نفع انقلاب اسلامی است.»

فرمانده کل سپاه پاسداران موفقیت سپاه و شکست امریکا در عراق را چنین توضیح می‌دهد: «طی این سال‌ها، در عراق فقط نیروی قدس درگیر بود و امریکایی‌ها هر اقدامی انجام دادند در نهایت شکست خورده‌اند و اینها موفقیت‌های بزرگی است که علیرغم تمام فشارها به دست آمد.» (www.rahesabz.net/print/45353)

فرمانده سپاه، در کنفرانس خبری خود که خبرنگاران داخلی و خارجی حضور داشتند، در مورد تمام مسائل مملکتی اظهار نظر کرد، از بازار ارز تا پرونده هسته‌ای، از فیلم ضداسلامی تا انتخابات ریاست جمهوری، از روابط با همسایگان تا بحران سوریه. این گونه برخورد کردن، بوی نظامی کردن حکومت را می‌دهد. سردار حاجی‌زاده، فرمانده هوا - فضای سپاه هم تاکید کرد که: «در شرایطی که آن‌ها همه چیز را آماده جنگ کنند، شاید پیش از تهاجم، کار پیش‌دستانه انجام دهیم.» وی از وقوع جنگ جهانی سوم خبر داد. حسین سلامی، جانشین فرمانده سپاه در سخنانی گفت: «فرض حاکم راهبرد و استراتژی دفاعی ایران این است که در یک نبرد گسترده با ائتلاف جهانی به رهبری امریکا وارد جنگ خواهیم شد.» (<http://melimazhabi.com/?goftogou>)

فرماندهان نظامی باید از اقتدار کشور دفاع کنند ولی از درگیری نظامی نباید استقبال کنند نمونه‌های معدودی از مواضع فرماندهان نظامی که در افکار عمومی جهان می‌تواند مؤید جنگ‌طلبی باشد، ذکر شد، آن هم درگیری با غول نظامی جهان - امریکا یا ناتو - چیزی که در این درگیری تعادلی وجود ندارد.

کارشناسان غربی اعلام کردند که امریکا درصدد تشکیل «مینی ناتوی عربی» برای مقابله با ایران است. [۱۰۹] این سازمان نظامی توسط کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و با مدیریت ناتو و امریکا تشکیل و با پیشرفته‌ترین تجهیزات امریکایی، مجهز می‌شود. این اقدام امریکا با پول این کشورهای ثروتمند عربی به مقابله با ایران خواهد رفت و جبران کمبود بودجه پنتاگون را - که تحت فشارهای داخلی، امریکا مجبور به کاهش آن بوده است - خواهد کرد. اشیگل نوشت که ماه‌هاست که «مئیرداگان» رئیس پیشین موساد هشدار می‌دهد که جلوی فاجعه حمله به ایران را بگیرد. او که ۸ سال در رأس موساد بوده است در اوایل سال ۲۰۱۱ همراه با «گابی اشکنازی»، فرمانده ارتش اسرائیل، از کار برکنار شدند تا کسانی گماشته شوند که با حمله به ایران مخالفتی نداشته باشند. در هفته‌های اخیر، اسرائیل و امریکا بسیار فعال شده‌اند. فعالیت‌هایی که جنبه تبلیغاتی تهدید ندارند، بلکه مقدمات و تمهیدات حمله و درگیری را نشان می‌دهد. این تهدیدها علیرغم مخالفت مسئولان قبلی اسرائیل صورت می‌گیرد که مسئولان فعلی را از حمله به ایران منع می‌کنند. رئیس پیشین موساد، Efraim Halevy، اظهار نگرانی کرده که دوازده هفته آینده منتهی به ماه اکتبر ۲۰۱۲ برای ایران ترس‌آور خواهد بود (www.prisonplanet.com) او تأکید کرده است که ایران در موافقتش با ادامه‌ی گفتگو با کشورها ۱+۵ خود را از حمله مصون می‌کند؛ اما

در اشتباه است، بازی تمام شده است.

ایهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل، در مصاحبه با تلویزیون CNN در ۲۰ آوریل ۲۰۱۲ برای اینکه گزارش‌های سازمان‌های اطلاعاتی امریکا در ۲۰۰۷ را مبنی بر اینکه ایران ساخت بمب هسته‌ای را متوقف کرده است، خنثی کند اظهار داشته است به این دلیل رهبری ایران دستور ساخت بمب هسته‌ای را نمی‌دهد که دستگاه‌های اطلاعاتی ما در ایران نفوذ دارند و ما از آن به زودی مطلع خواهیم شد. باراک تأکید می‌کند که: «او [رهبری ایران] در موقع مناسب این دستور را خواهد داد.» آقای «دنی یاتوم» که او هم رئیس موساد بوده است گفته است که یک «ایران اتمی» از جنگ با ایران خطرناک‌تر است. او به وعده بارک اوپاما در مورد جلوگیری از تبدیل شدن ایران به یک قدرت اتمی اعتماد دارد. او می‌گوید که: «بحث جاری بین امریکا و اسرائیل بر سر جدول زمانی است... امریکایی‌ها تسلیحات پیشرفته‌تری دارند که حتی اگر تمام تأسیسات اتمی ایران در اعماق زمین قرار بگیرد هم می‌توان آن را نابود کرد.»

حتی بعضی از رسانه‌های اسرائیل، زمان شروع حمله را هم تعیین کرده‌اند، مانند «یوسی ملمن» روزنامه‌نگار معروف ها آرتص که آن را در ماه اکتبر (مهرماه)، اعلام کرده است. «آوی الدار» رئیس شوراهای شهرها و شهرک‌های اسرائیل به رادیو اسرائیل گفته است که «مسئولان دارند ملت را برای جنگی که بسیار نزدیک است، آماده می‌کنند.»

در هفته‌های گذشته شبکه‌های تلویزیونی اسرائیل میزبان کارشناسانی بوده‌اند که از حمله به ایران اظهار نگرانی می‌کرده‌اند و عواقب حمله به ایران را بررسی می‌کرده‌اند و ها آرتص محور «نتانیا هو - اهود باراک» را «محور جنگ‌طلبان» نام نهاده است. و گوش ناشنوی این محور را نسبت به هشدارهای بلندپایگان امنیتی و نظامی، نقد می‌کرده‌اند. تغییرات در کابینه امنیتی اسرائیل را که مشتمل بر ۸ وزیر است هم نگرانی این کارشناسان را بیشتر کرده است، چون آن را کابینه‌ی جنگی ارزیابی می‌کنند.

«الوف ین» روزنامه‌نگار ها آرتص به مقامات غربی انتقاد کرده است که «خودداری سران غرب از بیان واکنش به سخنان این دو مقام [نتانیا هو - اهود باراک] اسرائیلی، ممکن است که از سوی نتانیا هو به حمایت غرب از حمله اسرائیل به ایران تعبیر شود.» حتی وزیر امور شهروندی اسرائیل طول زمان درگیری نظامی با ایران را یک ماه و تعداد کشته‌های اسرائیل را پانصد نفر پیش‌بینی کرده است. کاخ سفید به این تحولات در اسرائیل واکنش نشان داد و سخنگوی آن گفته که امریکا «چشمان» لازم برای اشراف بر برنامه

هسته‌ای ایران را دارد و «زمانی که ایران به مقطع غیرقابل بازگشت در برنامه اتمی‌اش برسد، امریکا از آن باخبر خواهد شد.» حتی رئیس بانک مرکزی اسرائیل گفته است که ارزیابی عواقب حمله به ایران بر اقتصاد اسرائیل برای وی دشوار است. در عین حال تأکید کرده است که اقدامات نخست‌وزیر و وزیر دارایی در مورد برقراری مالیات‌های بیشتر و گران شدن کالاها و برخی خدمات، اقداماتی در مسیر درست در صورت وقوع جنگ است.

«مئیر داگان»، رئیس پیشین موساد گفته که «مسئله حمله به ایران، خطرناک‌ترین تصمیمی است که در ۶۵ سال وجود کشور اسرائیل گرفته شده است.» پرز، رئیس جمهور اسرائیل، هم گفته است که «اسرائیل در حال جنگ با ایران است.» پرز در عین حال گفته که اسرائیل به تنهایی نمی‌تواند با ایران جنگ نظامی کند امریکا باید همراه باشد. حتی احمدی‌نژاد که همیشه منکر طرح حمله به ایران می‌شد «در جمع صمیمی حامیان دولت» در ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۰ گفته است که: «ناتو برای حمله به ایران له له می‌زند. داریم به لحظه برخورد نهایی نزدیک می‌شویم. اگر غفلت کنیم ضربه‌ای خواهیم خورد که تا ۵۰۰ سال نتوانیم بلند شویم.» او در عین حال اقرار کرده است که «در داخل کشور هم مشکلات و نارضایتی کم نیست» او در جای دیگری هم تصریح کرده است که اسرائیل و امریکا برای حمله به ایران آماده می‌شوند.

در مانور نظامی کشورهای روسیه، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان در بحر خزر که «مرکز ۲۰۱۱» نامیده شد، دوازده هزار نفر از نیروهای روسی، مشارکت داشتند. در این مانور نظامی؛ ابتدا حمله‌ی نظامی امریکا علیه تأسیسات هسته‌ای ایران و سپس حمله‌ی تلافی‌جویانه ایران در بخش‌های شرقی خزر علیه میدان‌های نفتی منطقه بازسازی گردید و در مرحله بعدی، نحوه‌ی مقابله با این هجوم فرضی تمرین شد. روسیه، برای متقاعد ساختن کشورهای ساحلی خزر برای دفاع از آنها و بدون نیاز به امریکا، نیروهای خود را در خزر تقویت کرده است. فرماندهی مانور با رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح روسیه بود و مدوودف در روز آخر (۲۶ سپتامبر ۲۰۱۱)، از آن بازدید کرد و عملاً آن را مخفی نکرد. [۱۱۰]

خانم کلیتون در مصاحبه با CNN گفت که: «تهران در صورتی که خروج نیروها از عراق را به عنوان نشانه‌ای از کاهش تعهدات نظامی امریکا از منطقه تلقی کند، مرتکب یک خطای محاسبه، شده است.»

در اینجا چند نقل قول از سیاستمداران، نظامیان و کارشناسان غرب را می‌آوریم که در نهایت درگیری نظامی با ایران را، ضروری می‌دانند.

- «استیون چو»، وزیر انرژی آمریکا جمهوری اسلامی را به دست زدن به «نیرنگ و خدعه، انکار و طفره‌روی» در برنامه هسته‌ای‌اش متهم کرده و می‌گوید: «انتقال بخشی از فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیم جمهوری اسلامی به تأسیسات زیرزمینی، نشانه حرکت این کشور به سمت ساخت کلاهک‌های اتمی است.»

- یوشکا فیشر، وزیر خارجه سابق آلمان در تایمز مالی آلمان در مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۱۱ مقاله‌ای زیر عنوان «بمب ساعتی ایران» نوشته است. او در مقدمه مقاله‌اش تأکید می‌کند که تاکنون تمام تلاش‌ها برای مذاکره با ایران به بن‌بست رسیده است. اگرچه او به عواقب جنگ و مخصوصاً اقدام عجولانه اسرائیل و غرب، هشدار می‌دهد ولی در نهایت جنگ را اجتناب‌ناپذیر ارزیابی می‌کند.

www.iran-emrooz.net/index.php?/news1/print/33878/

- برژینسکی که علیرغم بازنشستگی هنوز بر سیاست‌سازان امریکا نفوذ دارد نگرانی خود را از شروع جنگ اعلام می‌کند. او که در ۱۳ دسامبر ۲۰۱۱ (۲۲ آذر ۱۳۹۰) در واشنگتن در اتاق فکر «شورای اتلانتیک» سخن می‌گفت، تصریح کرد که: «ما تصور می‌کنیم که از طریق تشدید فشار بر ایران می‌توانیم از بروز جنگ جلوگیری کنیم... اگر این فشارها نتیجه‌بخش نباشد، به همان اندازه خطر جنگ افزایش پیدا خواهد کرد.»

- ژنرال «مارتین دمپسی»، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، گفته است که: «ما در حال بررسی گزینه‌های مختلف هستیم. من مطمئن هستم که گزینه‌هایی که ما خود را برای آن آماده کرده‌ایم اکنون به مرحله‌ای رسیده‌اند که در صورت لزوم قابل اجرا خواهند بود.» معلوم است که مقصود او از گزینه‌های مختلف، گزینه‌های نظامی هستند، به طوری که تصریح می‌کند که: «اگر رئیس جمهور دستور دهد، آماده درگیری نظامی با ایران هستیم.»

www.iran-emrooz.net/index.php?/news2/34014

- روزنامه معروف انگلیسی گاردین در شماره پنجشنبه ۸ دسامبر ۲۰۱۱ نوشت که: «تعداد شواهدی که نشان می‌دهد جنگ مخفی امریکا و اسرائیل علیه ایران، با حمایت بریتانیا و فرانسه، از هم‌اکنون آغاز شده، روز به روز افزایش می‌یابد. حمایت مخفیانه از گروه‌های مختلف کم‌کم به تلاش برای کشتن دانشمندان ایرانی، استفاده از جنگ‌افزار

سایبری، حمله به تأسیسات موشکی و کشتن یکی از فرماندهان ایرانی از جمله‌ی این شواهد است.» «شیموس میلن» نویسنده این مقاله می‌نویسد که ماه گذشته مقام‌های وزارت دفاع انگلیس به روزنامه گاردین گفتند که چنانچه امریکا اجرای طرح حمله به ایران را جلو بیندازد. (که به عقیده آنها همینطور خواهد شد)، در آن صورت از «نیروی نظامی بریتانیا درخواست کمک می‌کند و این کمک را دریافت خواهد کرد.»

www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/12/111208-132-gaurdian

– ها آرتض، روزنامه انگلیسی زبان اسرائیل، هم نوشته است که «جنگ علیه برنامه اتمی ایران مدتی است که شروع شده است.»

– خبرگزاری مشرق در ۱۱ شهریور ۱۳۹۰ نوشت که جنگ اسرائیل علیه دانشمندان ایرانی در ژانویه ۲۰۰۷ با مسموم شدن اردشیر حسین پور، یکی از دانشمندان هسته‌ای ایران آغاز شد. با قتل علی محمدی در ژانویه ۲۰۱۰ این عملیات سرعت بیشتری گرفت. در اواخر نوامبر همان سال اسرائیلی‌ها مجید شهریاری، دیگر دانشمند هسته‌ای را ترور کردند. (کد خبر ۶۴۳۸۶)

– روزنامه واشنگتن پست امریکا، از قول یک مقام اطلاعاتی امریکا و بدون ذکر نام نوشت که «هدف نهایی تحریم‌ها علیه ایران، فروپاشی رژیم است.»

– فرید زکریا که مسائل منطقه را در امریکا پی‌گیری می‌کند نوشته است که: به نظر می‌رسد دولت اوباما به این نتیجه رسیده است که رژیم ایران قادر به سازش استراتژیک با غرب نیست و یا آمادگی آن را ندارد. رژیم بیش از حد با بحران شکاف در قدرت و جنگ بر سر سلطه مواجه است و خامنه‌ای «قدرت مطلقه» که بیش از حد سرسخت و ایدئولوژیک است. (واشنگتن پست پنجشنبه ۵ ژانویه ۲۰۱۲ تحت عنوان «ایران حکومتی در سراشیبی یأس و ناامیدی»)

– «گیدو وستروله» وزیر خارجه آلمان در روز چهارشنبه ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲ – ۲۱ دی‌ماه ۱۳۹۰، گفته است که: «ما مدتی است که با نگرانی بسیار آنچه در ایران می‌گذرد را زیر نظر داریم و ضروری می‌دانیم که به ایران و مقامات ایرانی اخطار کنیم که خود را بیش از این در جامعه جهانی منزوی نکنند.»

– روزنامه گاردین به نقل از منابع خود گزارش داده است که ارتش بریتانیا خود را برای حمله به ایران آماده می‌کند (سحام نیوز، ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۹۰)

– ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه بریتانیا در پارلمان انگلیس گفته است که:

«ما در حال ورود به مرحله خطرناکی هستیم. ایران هرچه بیشتر بدون این که به طور کافی به درخواست‌های همه ما برای مذاکره توجه کند، به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای باشد، خطر برخورد بیشتر خواهد شد.»

www.sahamnews.net/1390/08/118162

گاردین در شماره‌ی پنجشنبه ۲۰۱۱/۱۱/۳، از برنامه وزارت دفاع بریتانیا در پشتیبانی از عملیات نظامی؛ هوایی – موشکی امریکا در داخل خاک ایران، پرده برداشت.

www.iran-emrooz.net/index.php?politic/print/32755

رادیو دویچه وله که از آلمان به زبان فارسی برنامه پخش می‌کند از قول کارشناسان روسی؛ «ساتا نوفسکی» و «پاول فلگن هاور» گفته است که «زمینه‌های جنگ اکنون فراهم شده و بروز جنگ عینی است. کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس، آمریکا و ایران اکنون آماده جنگ هستند. برای ایران جنگ علیه آمریکا و متحدانش در خلیج فارس فاجعه‌بار خواهد بود. سناریو حمله به یوگسلاوی در ایران تکرار خواهد شد... تمامی ساختارهای مدرن اقتصادی، کارخانه‌ها، پل‌ها و از جمله ساختارهای هسته‌ای ایران و صنایع تولید موشک نیز از بین خواهند رفت.»

www.pyknet.net/1390/03dey/14/page134karshenas.php

– خانم کلیتون در روز چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۰ (۲۶ اکتبر ۲۰۱۱) در دو مصاحبه با صدای امریکا و بی‌بی‌سی به صراحت گفت که اگر در آینده مردم به خیابان آمدند و از ما تقاضای کمک کنند، کمک خواهیم کرد. معلوم است که مقصود خانم وزیر، از این کمک چیست.

– «تام دانیلون»، مشاور امنیت ملی باراک اوباما طی نطقی در موسسه تحقیقاتی بروکینگز در واشنگتن گفته است که: «در حالی که رژیم به طور فزاینده در داخل منزوی شده است و مشروعیتش را از دست می‌دهد، ایران به شکل فزاینده‌ای در منطقه هم منزوی شده است. توازن قدرت در منطقه علیه ایران در حال تغییر است.»

www.bbc.co.uk/persian/rolling_news/2011/11/111122_U01_rIn_usa_iran.shtml?Print=1

وقتی این مطالب را در کنار حرف‌های فرماندهان نظامی ایران می‌گذاریم که حتی ترور ملک عبدالله سعودی را هم ممکن می‌دانند، به این نتیجه می‌رسیم که گروه‌های جنگ‌طلب در غرب و در ایران، دارند شرایط جنگ را فراهم می‌کنند.

توصیه‌های اردوغان به ایران حکایت از همراهی ترکیه با غرب در منطقه دارد و اگر غرب این حمله‌ای را علیه ایران شروع کند، ترکیه عملاً در سمت غرب قرار خواهد گرفت.

۷- دو سازمان و گروه سیاسی سابقه‌ی همکاری با غرب بر علیه ایران و مردم ایران را دارند. یکی باقی‌مانده‌های رژیم شاه که از کودتای ۱۳۳۲ نوکری آمریکا و انگلیس را پذیرفته‌اند و امروز با تاسیس کانال‌های تلویزیونی آن هم به نام «اندیشه!» و آریا قصد تطهیر دولتمردان زمان محمدرضا شاه را دارند. برنامه‌های تلویزیونی و مستنداتی که اخیراً پخش شده‌اند، مانند آنچه در «مستند»، از تهران تا قاهره، دیدیم؛ سعی دارند که دوران شاه را بهشت برین نشان دهند! و دیگری سازمان مجاهدین خلق که سابقه‌ی همکاری گسترده با دشمنان مردم ایران و از همه مهم‌تر صدام را دارد و در ۳۰ سال گذشته در چارچوب منافع طرفداران «تغییر رژیم ایران» کوشیده است. این سازمان قدرت سازماندهی، لابی‌گری و تبلیغاتی کم‌نظیری دارد و می‌تواند در اقدامات نظامی آینده آن را در یک منطقه «آزادشده» مستقر کرد و سپس «منطقه پرواز ممنوع» ایجاد کرد و بلایی سر جمهوری اسلامی و این مردم آورد که سر صدام و عراقی‌ها و قذافی، آوردند. این سازمان الان مطلوب براندازان جمهوری اسلامی است. لذا باید به جنبش سبز و رهبران ملی، مستقل و قانون‌مدار آنها حمله کرد و فقط این سازمان را «تنها بدیل دمکراتیک جمهوری اسلامی» معرفی کرد. اخیراً زمزمه‌هایی از یک سازمان دیگر، پژاک، هم می‌شود که در آینده مورد سوءاستفاده حمله‌کنندگان نظامی به ایران، قرار خواهد گرفت.

۸- آمریکایی‌ها خوب می‌دانند که ایران شرایط پیچیده‌ای دارد و این توانایی‌های نظامی، انسانی لجستیکی، تبلیغاتی و مذهبی نظام مستقر زیاد و قابل مقایسه با سایر کشورهای هدف نیست ولی چه باک. آمریکایی‌ها سی هزار هدف را در ایران شناسایی کرده‌اند. این اهداف توسط ده‌ها طرح تحقیقاتی در ۲۰ سال گذشته در حیطه هسته‌ای، نظامی، سیاسی، اقتصادی، خدماتی و... به دقت شناسایی شده و تخریب آنها توسط سلاح موشکی، لیزری و حتی هسته‌ای آمریکا و متحدانش بررسی شده‌اند. یادمان هست که اوپاما حمله‌ی هسته‌ای به ایران را هم مدنظر داشت. ترتیب فرآیند تخریب این اهداف را هم معین کرده‌اند؛ سایت‌های موشکی و ضدهوایی، مراکز نظامی سپاه، مراکز سیاسی و تصمیم‌گیری و فرماندهی، مراکز هسته‌ای، نیروگاه‌ها، پالایشگاه‌ها، واحدهای پتروشیمیایی... از آن جمله‌اند. [۱۱۱]

البته جمهوری اسلامی هم می‌تواند صدمات و خساراتی به پایگاه‌های آمریکا در منطقه و کشورهای متحد او وارد کند ولی تعادل قوا به ضرر جمهوری اسلامی بوده و در صورت تقابل، سرزمینی سوخته برجای خواهد ماند و این مطلوب غرب است. زیرا کشور نفتی -

همچون عراق و لیبی - باید به نقطه صفر نزدیک شود تا اولاً مجبور به فروش نفت باشد - که پس از فاجعه فوکوشیما ژاپن اهمیت آن افزایش یافته - و ثانیاً بازسازی این کشور تخریب‌شده ده‌ها سال طول خواهد کشید و دیگر فیل آنها یاد هندوستان نخواهد کرد. بعضی از رهبران غرب در گذشته و حال مانند سارکوزی، بلر، لئون پانتا و... همراه با جنگ‌طلبان سنتی و قبلی آمریکا شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌دهند. این مواضع یکسان، اتفاقی نیست. پس از سناریوی ترور سفیر عربستان در آمریکا، خانم کلینتون در یک روز در دو کانال تلویزیونی فارسی زبان (BBC, VOA) ظاهر شد و به سؤالات از پیش طراحی شده پاسخ داد. او مقدمتاً گفت که «ایران یک رژیم دیکتاتوری است که دارد به یک دیکتاتوری نظامی تبدیل می‌شود.» خانم کلینتون تصریح کرد که: «رهبران جنبش سبز در سال ۸۸ از ما نخواستند که به حمایت آنها بیائیم ولی در آینده اگر تظاهرات خیابانی واقع شد هوشمندانه خواهد بود که از جامعه‌ی جهانی کمک بخواهند.» این تشویق صریح خانم وزیر خارجه نشان می‌دهد که کسانی که این جنبش مردمی را وابسته به خارج قلمداد می‌کنند، دروغ می‌گویند و از طرف دیگر نماینده دیپلماسی خارجی امپراطوری آمریکا گرا می‌دهد که اگر از «جامعه جهانی» یعنی، آمریکا - ناتو، در آینده کسانی کمک بخواهند، ما به کمک آنها خواهیم آمد. این هشدار ضروری است که مطمئناً آقایان کرویسی، موسوی و خاتمی از «جامعه جهانی» کمک نخواهند خواست ولی با تداوم این سیاست‌ها، «چلبی‌سازی» در ایران به مرحله‌ای خواهد رسید که کسانی از آمریکا - ناتو، این تقاضا را خواهند کرد و آنها هم، همچون لیبی، عراق، سوریه و یوگسلاوی به کمک این چلبی‌های وطنی خواهند آمد.

خانم کلینتون در این مصاحبه چندبار از «سپاه قدس» به عنوان یک سازمان تروریستی نام برد تا در صورت لزوم، آن را جایگزین «القاعده» کند و تحت عنوان مبارزه با تروریسم، دخالت آینده آمریکا در منطقه را توجیه نماید.

هماهنگی ترکیه با ناتو و پیوستن آن به عربستان و... در منطقه حکایت از طرح‌های جدیدی دارد که ایران در مرکز آن خواهد بود. ترکیه کشوری مسلمان، عضو ناتو، مصر به پیوستن به جامعه‌ی اروپا و موفق در رشد دموکراسی و توسعه‌ی اقتصادی در سی سال گذشته؛ مورد عنایت غرب به رهبری امریکاست تا رهبری کشورهای اسلامی را در منطقه به دست گیرد و ایران را از این معادلات حذف کند. ترکیه بی‌دلیل به گوش مالی اسرائیل دست نزده است. فعالیت سیاسی و دیپلماتیک ترکیه، مخصوصاً در کشورهای بهار عربی،

زنگ خطر دیگری است که ایران را در منطقه به محاق خواهد برد. [۱۱۲]

نتیجه اینکه اگر رهبری ایران به کمک جنگ طلبان داخل، این راه را ادامه دهد پایان آن از حالا معلوم است. تبدیل ایران به یک سرزمین سوخته با درگیری و جنگ داخلی، و حتی تجزیه طلبی، انتقام گیری سبعانه، هدایت نسل جوان عاصی از حال و ناامید از آینده به مشی براندازانه. عراق و افغانستان دیگری در منطقه. مقاله‌ای از روزنامه‌نگار معروف جناح راست، آقای امیر محبیان، در سایت رهبری (KHAMENEI.IR)، تحت عنوان «سناریوهای محتمل تهدید علیه ایران»، منتشر شده است. این مقاله سه احتمال داده است که عبارتند از جنگ تمام عیار فرسایشی، جنگ به عنوان مقدمه‌ی هدف سیاسی و جنگ کانونی یا نقطه‌ای. در احتمال اولی؛ وارد آوردن ضربه‌ی سنگین از طریق یک جنگ تمام‌کننده و در دومی ضربه به اعصاب کنترل‌گر نظام با هدف بروز آشوب داخلی یا نشان دادن ایران پای میز مذاکرات تسلیم و در سومی از کار انداختن ماشین تهاجمی نظام به ویژه علیه رژیم صهیونیستی، جزء اهداف امریکا (حمله‌کنندگان) بر شمرده شده است. نویسنده با ۵ محور، این سه سناریو را منتفی دانسته است. این ۵ محور عبارتند از:

۱- توهمزدایی: نمی‌توان با اعمال فشار و ادبیات سخت از ایران امتیاز گرفت.

۲- محوریت رهبری در موضوع امریکا: وحدت تصمیم با محوریت رهبری وجود دارد.

۳- عقلانی سازی نوع تعامل: اگر تغییر عقلانی در رفتار امریکا دیده شود، ایران آن را توجه خواهد کرد.

۴- اصلاح دیدگاه: ما اهل تجاوز به هیچ ملتی و هیچ کشوری نیستیم و نفی خطر منطقه‌ای ایران.

۵- ارائه‌ی مدل رفتاری: ما در مقابل تهدید، تهدید می‌کنیم.

نویسنده با اشکالاتی که به این سناریوها گفته، نتیجه می‌گیرد که حمله منتفی است. خیلی از این اشکالات قابل بحث هستند و به طور کلی با خوش بینی و «انشاءالله گریه است» طرح شده‌اند و در این نوشتار قصد پرداختن به آنها را نداریم و خیلی از آنها در این مقاله طرح شده‌اند و دیدگاه متفاوتی با نویسنده آن مقاله، بیان شده است. گزارش تحقیقاتی دیگری از دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تحت عنوان «تأثیر بحران بدهی‌ها بر سیاست نظامی ایالات متحده» با شماره مسلسل ۱۲۱۳۶ دی‌ماه ۱۳۹۰، منتشر شده که در آن نتیجه‌گیری شده که امریکا به جای جنگ به استراتژی اطلاعاتی، امنیتی روی آورده و اینکه «گزینه نظامی تا حدودی از روی میز آمریکایی‌ها

حذف شده». متأسفانه این تحلیل همچون مقاله آقای محبیان به نظر می‌رسد که «آرزو» هستند تا واقعیت. نظر این نویسندگان را می‌توان با مواضع مسئولان درون نظام و کارشناسان بی طرف دنیا پاسخ داد:

۱- آقای احمدی‌نژاد در گفتگو با روزنامه الاخبار مصر، ضمن دفاع از ایران و بی‌نتیجه بودن حمله ولی اذعان می‌کند که: «آمریکا و اسرائیل مشغول زمینه‌سازی برای حمله نظامی به ایران هستند».

www.radiofarda.com/articleprintview/24383875.html

۲- احمدی‌نژاد در روز پنجشنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۰ در گردهمایی حامیان خود گفت که «به لحظه برخورد نهایی نزدیک می‌شویم».

www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/11/111105_139_ah

۳- در ترورهای اخیر؛ مسئولان ایرانی، اسرائیل و امریکا را متهم می‌کنند و این خود شروع جنگ است و حتی قالیباف به صراحت می‌گوید که «همه جا به دنبال سردار حسن تهرانی مقدم بودند و بالاخره هم با شهید کردن او کار خودشان را کردند».

www.pyknet.net/1390/05aban/26/page/35ghalibaf.php

۴- آقای حمید دباشی، استاد دانشگاه در امریکا از گروهی از ایرانیان در امریکا نام می‌برد و آنها را «ستون پنجم پسامدرن» می‌نامد که از حمله نظامی علیه کشور خودشان حمایت می‌کنند و او آنها را «بی‌شرم و ریاکار» می‌داند. این گروه که پس از مصاحبه خانم کلیتون با BBC و VOA و دادن چراغ سبز به دخالت امریکا و ناتو در ایران، فعال تر شده‌اند و به عبارت دیگر «بوی کباب» به مشام آنها رسیده و «مداخله بشردوستانه» امریکا را مطرح می‌کنند.

Fifth Column of Postmodern Kind, Hamid Dabbashi, Aljazeera.com, 21 Nov. 2011.

۵- یک ایرانی وطن دوست طرفدار اصلاحات و مخالف جنگ در مقاله‌ای مفصل، ضمن ردّ جنگ علیه ایران بعضی از کسانی که «بوی کباب» به مشام آنها رسیده را افشاء کرده است.

Humanitarian Intervention or Naked Military Aggression? Muhammad Sahimi, www.pbs.org/wgbn/pages/frontline/Tehranbureau/2011/11/opinion-humanitarian

۶- آقای Seymour Hersh، روزنامه‌نگار امنیتی - اطلاعاتی مجله معروف امریکایی New Yorker در مقاله‌ی مفصلی در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ توضیح می‌دهد که «تبلیغات پیش حمله

به عراق، هم‌اکنون در مورد ایران به کار گرفته می‌شود» او انتخاب آقای آمانو را به ریاست آژانس بین‌المللی اتمی، توطئه‌ای می‌داند که گزارشاتی علیه ایران منتشر کند و مقدمات حمله به ایران را فراهم سازد.

www.democracynow.org/2011/11/21/Seymour

۷- وزیر اطلاعات دولت خاتمی، آقای علی یونسی، در مصاحبه‌ای با روزنامه اعتماد، موارد مهمی را مطرح می‌کند که «ایران زمینه تحرکات امریکا و اسرائیل را علیه خود فراهم کرده است.»

۸- تغییرات استراتژیک نظامی امریکا توسط اواما اعلام شد. در استراتژی جدید، کاهش نیروهای زمینی، تقویت نیروی هوایی و دریایی، گرفتن کمک مالی - نظامی از متحدان و کمتر هزینه کردن از جیب مالیات‌دهندگان امریکایی، یک جنگ در هر زمان، آمده است. لذا خروج نظامیان امریکایی از عراق و برنامه برای خروج آنها در آینده از افغانستان می‌تواند تدارکی برای حمله به کشور دیگری باشد. هرچند در مورد ایران و سوریه، ناتو و اعراب، نقش تعیین‌کننده خواهند داشت.

۹- در تهدید بستن تنگه هرمز توسط فرماندهان سپاه، اغراق‌گویی شده است. صرف نظر از اینکه تنگه هرمز «خط قرمز» غرب است و طبق گفته آقای مطهری در نامه‌ی اواما به آقای خامنه‌ای «چماق و هویج» با هم ارائه شده‌اند و ایران را از بستن تنگه بر حذر داشته است. در یک تحقیق مفصل در مورد بستن تنگه هرمز، ضمن بررسی توانایی‌های نظامی - فنی ایران و امریکا و متحدانش، محاسبه شده است که ایران با مین‌گذاری می‌تواند این تنگه را ببندد ولی امریکا به کمک متحدانش مسیر عبور کشتی‌ها را که به Q-route معروف است و با مین‌زدایی ده درصد مین‌ها تحقق می‌یابد، قادر است ظرف ۴ روز و با پاک کردن هشتاد درصد مین‌ها در ظرف ۴۰ روز تنگه را باز خواهد کرد.

Closing Time, Assessing the Iranian Threat to the Strait of Hormuz, Caitlin Talmadge, International Security, vol.33, No.1 (Summer 2008), pp. 82-117.

علاوه بر همه‌ی موارد، در ایران ۸ میلیون حاشیه‌نشین شهرها هستند که در تلاطم اجتماعی خود می‌توانند یک ماشین تخریب به حساب آیند. این قشر اجتماعی که از روی نیاز و اجبار به حاشیه‌ی شهرها پناه آورده‌اند از هویت قبلی خود فاصله گرفته‌اند و در شهرهای بزرگ به فکر انتقام‌گیری خواهند افتاد. چیزی ندارند که در تخریب جامعه از

دست بدهند. مخصوصاً که مجموعه‌ی عملکردهای اقتصادی آقای احمدی‌نژاد این شرایط را فراهم‌تر کرده است. چیزی که به شورش تهیدستان از آن نام می‌برند.

توهم تعادل قوای نظامی

در بعضی از افراد توهمی وجود دارد که می‌توان جنگ با امریکا را در منطقه برای مدت طولانی ادامه داد و در نهایت امریکا را شکست و آن را مجبور به ترک منطقه کنیم. این توهم، در عین حالی که با استراتژی امریکا و غرب در منطقه همخوانی ندارد و با تاریخ استعماری سصدساله غرب نمی‌خواند، به لحاظ تعادل قوای نظامی امریکا و متحدانش از یک‌طرف و ایران و متحدانش از طرف دیگر، بسیار خطرناک است. ما در اینجا با استفاده از تحقیق ارزشمند خانم دکتر هلن کالدیکوت در کتاب «خطر هسته‌ای نوین»، بخشی از جنگ‌افزارهای متعارف که امریکا در جنگ‌های منطقه از آن استفاده کرده و جنگ‌افزارهای هسته‌ای جدید امریکا را، می‌آوریم:

برخی از جنگ‌افزارهای متعارف (غیرهسته‌ای) امریکا که در جنگ‌های اخیر استفاده شده‌اند.

۱- FAES (Fuel-Air Explosive) به وزن ۶۵۰۰ کیلوگرم یک سلاح انفجاری در هواست. اصطلاحاً آن را Dairy Cutter (نابودکننده گل‌های مینا) می‌گویند. این سلاح به وسیله چتر از هواپیماي غول پیکر Mc-130 فرو افکنده می‌شود. در دو مرحله منفجر می‌شود. محفظه سوخت آن در ارتفاع مشخص از زمین منفجر می‌شود، ماده قابل انفجار را در هوا پخش می‌کند که این ماده با اکسیژن هوا، انفجار دوم را سبب می‌شود. انفجار دوم حرارتی حدود ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد و فشاری معادل ۷۶ جو ایجاد می‌کند. به عنوان نمونه در افغانستان دوستان تن از افراد غیرنظامی که در فاصله ۳۲ کیلومتری غارهای «ترابرا» که تصور می‌رفت بن‌لادن در آنجا پنهان شده باشد و مورد حمله هواپیماهای امریکایی قرار گرفت، کشته شدند. مرگ این افراد بر اثر پارگی شش‌ها، قطع دست و پا، از دست دادن بینایی و غیره بوده است.

۲- Cluster Bombs (بمب‌های خوشه‌ای): هرکدام مرکب از ۲۰۲ بمب کوچک است که دارای ترکش‌های تیز می‌باشند و با سرعت بالا در محوطه‌ای به وسعت ۲۲ میدان فوتبال پخش می‌شوند. طبق کنوانسیون ژنو، استفاده از آنها ممنوع می‌باشد. در یک مورد مستند، نیروی هوایی امریکا مسجدی را در جلال آباد افغانستان، در حین برگزاری نماز جماعت، مورد حمله قرار داد. هنگامی که همسایگان مشغول بیرون

کشیدن اجساد هفده تن از زیر آوار بودند، انفجار بمب‌های کوچک ۱۲۰ نفر دیگر را از پای درآورد.

از نظر آماری ۵ تا ۳۰ درصد بمب‌های کوچک در مرحله نخستین منفجر نمی‌شوند، بلکه به صورت مین روی زمین باقی می‌مانند که در صورت ضربه و تماس، منفجر شده و قربانی می‌گیرند. آمریکایی‌ها در افغانستان، بمب‌های کوچک را به صورت اسباب‌بازی، قوطی نوشابه و به رنگ زرد، قوطی بادام کوهی، شیرینی و... ساخته‌اند تا کودکان و مردم عادی فریب بخورند. برآورد سازمان دیده‌بان حقوق بشر (Human Rights Watch) این است که بیش از پنج‌هزار از این بمب‌های منفجر نشده در افغانستان وجود دارد.

۳- Gun Ship (ناوهای هوایی توپ‌دار): هواپیماهای C-130 می‌توانند دوهزار شلیک در دقیقه انجام دهند. مجهز به تفنگ‌های ۲۵ میلی‌متری (Gatling) با میزان ۱۸۰۰ شلیک در دقیقه، توپ‌های ۴۰ میلی‌متری Bofors با شلیک ۱۲۰ گلوله توپ در دقیقه و توپ‌های ۱۰۵ میلی‌متری Howitzer با تعداد ۸ تا ۱۰ شلیک توپ در دقیقه می‌باشند.

۴- Bunker Busters (بمب‌های سنگر شکن): با هواپیماهای B-1 و B-2، فروریخته می‌شوند. وزن هر بمب ۲۱۷۵ کیلوگرم بسیار سنگین و بین ۶ تا ۳۰ متر در زمین فرو می‌روند. سپس مواد اصلی انفجاری، منفجر می‌شوند. هدایت آنها توسط لیزر (Laser) و ماهواره‌ی جهت‌یاب جهانی (GPS-Global Positioning Satellite)، هدایت می‌گردد.

۵- Carpet Bombing (بمب‌های فرش‌کننده): چندین تن بمب توسط هواپیماهای جنگی B-52 از ارتفاع ۱۲۰۰ متری - برای حفاظت هواپیما و خلبان - به‌طور کورکورانه، فروافکنده می‌شوند. در سال ۱۹۶۹ - زمان نیکسون و کیسینجر - برای نابودی کلیه سیستم آبیاری سنتی، منابع آب، مزارع برنج و... کامبوج از آن استفاده شد.

۶- Hell Fire (آتش جهنم): بمب‌هایی هستند که توسط هواپیماهای بدون سرنشین (unmanned Drones) و با جهت‌یابی GPS، شلیک می‌شوند. چیزی که در افغانستان و پاکستان، امریکا به‌طور گسترده از آن استفاده می‌کند و هرچه پاکستان اعتراض می‌کند، گوش شنوایی نیست.

۷- Depleted uranium (بمب‌هایی با بدنه‌ی اورانیم ضعیف‌شده): بدنه‌ی این بمب‌ها از اورانیم ۲۳۸ تشکیل شده که از خود تابش رادیواکتیو ساطع می‌کنند و از طریق آب، هوا و خاک وارد بدن موجودات زنده (گیاهان و حیوانات) و در نهایت وارد بدن

انسان‌ها می‌شوند و تولید انواع سرطان‌ها می‌کنند. از این بمب‌ها، اولین بار در ۱۹۷۳ در جنگ اعراب و اسرائیل توسط اسرائیل از آن‌ها استفاده شد و بعداً امریکا در کوزوو، یوگسلاوی، جنگ اول با عراق و جنگ دوم با عراق، از آن استفاده کرده است.

۸- Dirty Nuclear Devices (بمب‌هایی با بدنه فلزات رادیواکتیو): فلزاتی با تابش رادیواکتیو قوی، مانند پلوتونیم، اورانیم غنی‌شده، سزیم ۱۳۷، استرانسیوم ۹۰ و کوبالت ۶۰ که تابش‌های سرطان‌زا دارند، بدنه‌ی این بمب‌ها را تشکیل می‌دهند. این بمب‌ها را، بمب کثیف (Dirty Bombs) می‌گویند. استفاده از این بمب‌ها، ساکنان منطقه را به انواع سرطان‌ها دچار می‌کنند.

۹- فسفر سفید: فسفر، عنصری مفید در موجودات زنده است. وقتی در حالت ملکولی خاصی متبلور شده باشد، بسیار فعال می‌شود و در دمای ۳۵ درجه سانتیگراد و در هوای مرطوب، خود به خود آتش می‌گیرد. ذرات آن اگر روی پوست بدن قرار گیرد تا مغز استخوان را می‌سوزاند و اگر از طریق تنفس وارد ریه‌ها شود، همین عمل سوزاندن را پیش می‌برد. امریکا در جنگ دوم با عراق در خیلی از شهرهای این کشور از این بمب‌ها استفاده کرده است. برای تماشای ویدیویی در این باره به سایت زیر مراجعه شود.

<http://www.politube.org/show/542>

در جنگ غزه هم اسرائیل از این بمب‌ها استفاده کرده است. استفاده از این بمب‌ها ممنوع شده است.

۱۰- بمب‌های حرارت فشاری (Thermobaric Bombs) معروف به ناپالم که امریکا وسیعاً در ویتنام و کامبوج از آن استفاده کرده است. نوع جدید آن را MK-77 می‌نامند که پس از شلیک، ابری از قطرات ریز از مواد ساده قابل اشتعال ایجاد می‌کند و همزمان ذرات فلزات به ابعاد نانو (یک میلیاردیم متر) را به اطراف می‌پاشد. این مخلوط گلوله بزرگی از آتش ایجاد می‌کند و اکسیژن هوا را به سمت خود می‌کشد و محیط اطراف را با کمبود اکسیژن مواجه می‌کند (مانند پناهگاه‌ها و فضای بسته) و انسان‌ها را خفه می‌کند.

<http://en.wikipedia.org/wiki/image:TrangBang.jpg>

۱۱- مادر همه بمب‌ها: نوع پیشرفته‌تری از MK-77 است که ده متر طول و یک متر قطر دارد از فضا با GPS هدایت می‌شود. یک دایره ۱۵۰ متری را در آتش غرق می‌کند، دود و غبار آن تا ارتفاع سه هزار متری صعود می‌کند و در شعاع یک کیلومتری همه چیز را

با خاک یکسان می‌کند. تا فاصله ۱/۷ کیلومتری انسان، ساختمان‌های سبک و خودروها را به کناری پرتاب می‌کند و در فاصله حدود ۹ کیلومتری شیشه ساختمان‌ها را می‌شکند و زمین را می‌لرزاند. این بمب کمی از بمب هسته‌ای ناکازاکی، کمتر مخرب است. امریکا در عراق و افغانستان از تمامی بمب‌های فوق‌الذکر استفاده کرده است. براساس برآوردهای موجود در چهار هفته نخست نبرد، نیم‌میلیون تن بمب یعنی معادل ۲۰ کیلوگرم برای هر افغانی، بر روی مردم افغانستان فروریخته شده است.

جنگ‌افزارهای هسته‌ای امریکا

امریکا هشت هزار کلاهک هسته‌ای عملیاتی فعال و قابل به‌کارگیری دارد. که از این تعداد دوهزار واحد بمب هیدروژنی مستقر در سطح زمین هستند. (Land Based Hydrogen Bomb) و تعداد سه هزار و چهارصد و شصت و پنج جنگ‌افزار هسته‌ای مستقر در زیردریایی‌هاست که هم‌اکنون در اقیانوس‌ها و دریاها و تنها در فاصله پانزده دقیقه، از اهداف از «پیش‌برگزیده» شده، به عنوان اهداف استراتژیکی و نظامی در کشورهای دیگر جهان، در حال گشت می‌باشند.

به علاوه، نیروی هوایی امریکا، دارای یکهزار و هفتصد و پنجاه جنگ‌افزار هسته‌ای پیشرفته‌ای است که در هواپیماهای میان‌قاره‌ای (Intercontinental) این کشور استقرار یافته و با هدایت پیشرفته‌ترین ساز و کارهای الکترونیکی و لیزری آماده تهاجم می‌باشند.

از این تعداد دو هزار و پانصد واحد این جنگ‌افزارهای هسته‌ای در حالت «آماده باش فوری» (Hair-Trigger Alert) قرار دارند که پس از اتخاذ تصمیم از سوی فرماندهی موشک‌های حامل جنگ‌افزار هسته‌ای، به فاصله‌ی چند دقیقه به سوی اهداف از پیش برگزیده، شلیک خواهند شد.

سه هزار هدف در جهان از طرف امریکا برگزیده شده است که ۲۲۶۰ هدف در روسیه (۱۱۰۰ هدف تاسیسات و تجهیزات هسته‌ای، ۱۶۰ هدف مراکز رهبری سیاسی و نظامی و ۵۰۰ هدف کارخانه‌ها...) بوده و بقیه اهداف در چین، ایران، کره شمالی... می‌باشد. سلاح‌های هسته‌ای امریکا، ۱۵ دقیقه با اهداف خود فاصله دارند.

از میان پنج هزار سلاح هسته‌ای استراتژیکی روسیه، نیمی از آنها می‌توانند شهرهای امریکا را با فاصله ۳۰ دقیقه هدف قرار دهند.

بمب هیروشیما معادل ۱۳ کیلو تن (سیزده هزار تن) ماده انفجاری قدیمی TNT (تری نیتروتلوئن) بوده و بمب‌های اخیر معادل هزار کیلو تن TNT هستند.

در طی سال گذشته از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱، امریکا ۶۵ گونه سلاح هسته‌ای متفاوت را طراحی کرده و ۷۰۳۰۲ جنگ‌افزار هسته‌ای ساخته و ۱۰۳۰ بمب هسته‌ای را در صحرای نوادا، منفجر ساخته است. در حالی که شوروی سابق ۷۱۵، فرانسه ۲۱۰، چین ۴۵، انگلیس ۴۵ و هند ۵ آزمایش هسته‌ای داشته است.

تحقیقات برای سلاح هسته‌ای در امریکا

امریکا در سال ۱۹۹۵، پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، NPT (Non Proliferation Treaty) را با ۱۸۰ کشور دیگر امضاء کرد. در سال ۱۹۹۶، پنج کشور دارای سلاح هسته‌ای (روسیه، انگلیس، فرانسه، چین و امریکا) به استثنای هند و پاکستان و اسرائیل و ۴۴ کشور با دارا بودن ظرفیت ساخت سلاح‌های هسته‌ای، توافق نمودند که به «پیمان جامع ممنوعیت آزمایش‌های هسته‌ای»، CTBT (Comprehensive Test Ban Treaty)، وفادار و تابع آن باشند.

در پیمان NPT آمده است که امضاءکنندگان تعهد می‌کنند که: «...خودداری از مسابقه در زمینه جنگ‌افزارهای هسته‌ای... برای خلع سلاح هسته‌ای» را روشن، دقیق و مؤثر پی‌گیری نمایند.

در دیباچه‌ی پیمان CTBT آمده است که امضاءکنندگان باید متعهد به: «... قطع نمودن کلیه انفجارهای جنگ‌افزار هسته‌ای و سایر انفجار هسته‌ای دیگر... و پایه‌گذاری‌کننده یک اقدام مؤثر در مورد خلع سلاح هسته‌ای و عدم گسترش آن در جهات مختلف باشند...»

آمریکا به این دلیل این دو پیمان را امضاء کرد که در یک عملکرد تناقض‌آمیز، در حال طراحی، گسترش، آزمایش و ساختن جنگ‌افزارهای نوین هسته‌ای با هزینه سالانه ۵ میلیارد دلار در ۱۰ یا ۱۵ سال آینده، باشد. در حالی که در دوران جنگ سرد این بودجه به‌طور متوسط سالانه ۳/۸ میلیارد دلار بوده است. به همین دلیل پروژه جدیدی، به نام منهتن شماره دو (Manhattan II) به عنوان «برنامه اداره و نگهداری ذخائر جنگ‌افزارها» (Stockpile Stewardship and Management Program) معرفی شد. تحت این عنوان و این بودجه در سه مرکز تحقیقاتی عظیم؛ LANL (Los Alamos National Laboratory)، LLNL (Lawrence Livermore National Laboratory) و SNL (Sandia National Laboratory) دانشمندان هسته‌ای امریکا از ۱۹۹۵، مشغول تولید سلاح‌های جدید هسته‌ای بوده‌اند.

طرح‌های جدید جنگ‌افزارهای هسته‌ای در امریکا

۱- بمب B61-11 که موسوم به «سنگرشکن» می‌باشد. این نخستین جنگ‌افزاری است که از سال ۱۹۹۸ طراحی و تولید گردید و قدرتی بین ۳۰۰ تن تا ۳۰۰ کیلو تن معادل TNT دارد. طول آن ۳/۶ متر و وزن آن ۵۲۲ کیلو می‌باشد و جانشین بمب‌های قدیمی تر B53

با ۹ مگاتن بازده می‌گردد. این بمب دارای غلافی از اورانیم ۲۳۸ (اورانیم ضعیف شده) ساخته شده که ۱/۷ برابر سرب وزن مخصوص دارد. برحسب وزن آن می‌تواند ۴/۵ تا ۶ متر در زمین فرو رود و پس از آن منفجر گردد. هدف از این سلاح نابود کردن تجهیزات پنهان شده در زیرزمین است.

۲- بمب مدل B-16 که مجهز به بال‌هایی است که پس از فروریختن از هواپیما به پرواز درمی‌آید تا هواپیما از آن دور شده و سپس منفجر گردد. این بمب را «بمب برای ضربه متناوب»، BIOS، (Bomb Impact Optimization System) می‌نامند.

۳- بمب دیگر یک کلاهک جدید برای موشک‌های Trident می‌باشد که تاکنون سرّی است.

۴- سلاح دیگری برای موشک‌های Mark-5 زیردریایی‌های با موشک Trident در دست طراحی است.

۵- در ماه اکتبر ۲۰۰۰، کنگره آمریکا، لایحه‌ای برای تجویز پژوهش و تولید سلاح هسته‌ای کوچکی با قدرت کمتر از ۵ کیلو تن و شعاع دایره تخریب ۱/۴ کیلومتر، تصویب کرد. آقای Stephen Younger قائم‌مقام آزمایشگاه «لوس آلاموس» در گزارشی با عنوان «جنگ‌افزارهای هسته‌ای در سده بیست و یکم» نوشت که «سلاح‌های هسته‌ای کوچک نیازی به آزمایش ندارند زیرا در آنها می‌توان به جای پلوتونیم از اورانیم غنی شده استفاده کرد. با یک مکانیسم شناخته شده موسوم به Gun Assembly، شلیک و پرتاب می‌شوند. کنگره در سال ۱۹۹۴ استفاده از این سلاح را ممنوع کرده بود ولی در سال ۲۰۰۰ با حمایت فشرده جمهوری خواهان، مجدداً آزاد شد.

۶- بمب‌های نوترونی که تولید نوترون می‌کنند و فقط انسان‌ها را از بین می‌برند. علاوه بر سلاح‌های فوق‌الذکر، بهسازی (upgrades) قطعات جنگ‌افزارهای قبلی در دستور کار این سه مرکز تحقیقات هسته‌ای امریکاست. ۲۵ هزار متخصص استخدام و در این آزمایشگاه‌ها در هفت ایالت آمریکا، مشغول هستند.

۷- تسهیلات ملی آتش‌زایی، NIF (National Ignition Facility) یک مرکز تحقیقات لیزر در آزمایشگاه هسته‌ای «لورنس لیورمور» در ایالت کالیفرنیا با هزینه ده میلیارد دلار ساخته می‌شود که مشتمل بر ۱۹۲ گروه پرتوهای لیزری جداگانه خواهد بود. انرژی آزاد شده در انفجارهای این مرکز آن‌قدر خواهد بود که برای یک لحظه کوتاه حرارت را به یکصد میلیون درجه سانتیگراد و فشار را به یکصد میلیارد جو، شبیه شرایط

خورشید، خواهد رساند. این تکنیک می‌تواند در ساخت بمب هیدروژنی، تحولی جدید باشد که به قول آقای Ted Taylor یک فیزیکدان برجسته آزمایشگاه «لوس آلاموس»، «ایالات متحده خواهد توانست، تهدید کاملاً تازه و نوینی را برای ایمنی کره زمین آغاز نماید.»

مبانی اقتصادی جنگ‌افروزان آمریکایی

در آمریکا صاحبان صنایع نظامی و نفتی، بعد از جنگ جهانی دوم؛ قدرت بیشتر و گسترده‌تری کسب کردند. طبیعی بود که پس از اینکه هیأت حاکمه آمریکا تفوق نظامی در جهان را استراتژی خود قرار دادند به شکل ارادی صنایع نظامی پیشرفته را حمایت کنند و سوبسید دهند. در آمریکا، صنایع نظامی، پس از کشاورزی مستقیماً بیشترین سوبسید را دریافت می‌کند و غیرمستقیم در یک سیستم بسیار پیچیده، حاکمیت، سبب تقویت صنایع نظامی می‌شود. صنایع نفتی آمریکا از اواسط قرن ۱۹ رشد کردند و با امتیازاتی که قبل و عمداً بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای نفت‌خیز جهان، کسب کردند، توسعه و گسترش یافتند.

امروز در آمریکا تردیدی نمانده است که بورژوازی نظامی و نفتی آمریکا، قدرتمندترین بخش بورژوازی امریکاست. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ غول‌های نفتی و نظامی در آمریکا - همچنین در جهان - در هم ادغام شدند و بزرگتر و قدرتمندتر شدند و قدرت مانور آنها در جامعه آمریکا و جهان، افزایش یافت. در دوران بوش پسر، بودجه‌ی مستقیم نظامی آمریکا تا ۱۱۰۰ میلیارد دلار هم افزایش یافت و بودجه‌های غیرمستقیم آن به مراتب بیش از این مبلغ می‌باشد که آقای استینگ لیتز، اقتصاددان برجسته‌ی آمریکایی، در کتاب «جنگ سه تریلیون دلار» برای جنگ عراق آن را محاسبه کرده و تا ۵ تریلیون دلار برآورد کرده است.

شرکت‌های صنایع نظامی و نفتی با نفوذ در نمایندگان کنگره و مسئولان قوه مجریه و شریک کردن آنها در منافع خود و تشکیل لابی‌های قدرتمند و گسترده و «اتاق‌های فکر» متعدد و اختصاص بودجه‌های هنگفت به این اتاق‌های فکر و دادن جایزه‌های متعدد به فعالان سیاسی، فرهنگی و در مواردی حتی حقوق بشری جهان سوم، سعی می‌کنند اولاً اهداف خود را در مراکز قانون‌گذاری و اجرایی آمریکا برآورده کنند و ثانیاً حیطه طرفداران خود را وسعت بخشند.

در حالی که سلاح‌های هسته‌ای موجود قادرند ۳۲ بار تمامی موجودات زنده روی

کره زمین - اعم از حیوان و گیاه - را نابود کنند، کوشش برای تولید سلاح‌های جدید با بودجه‌های هنگفت، ادامه دارد زیرا منافع شرکت‌های صنایع نظامی در آن است. همان‌طوری که دانشمند فرزانه روسی، ساخاروف، در نامه سرگشاده‌ی خود به استاد برجسته فیزیک دانشگاه استنفورد امریکا، Sydney Drell، نوشته است، پنجاه هزار سلاح هسته‌ای با قدرت سیزده هزارمگاتن TNT که در سال ۱۹۸۲ موجود بوده است و نه هزار از این سلاح‌ها در حال آماده باش بوده‌اند، سخن گفتن از «پیروزی» در یک نبرد هسته‌ای بی‌معنی بوده و در واقع این یک «خودکشی دسته‌جمعی» می‌باشد. صاحبان این صنایع هم احتمالاً این واقعیت را می‌دانند ولی برای کسب سود بیشتر برای این آقایان، جان مردم جهان و تنش دائمی در بین کشورها، اهمیتی ندارد.

صنایع نظامی و نفتی از تمامی جنگ‌های بعد از جنگ جهانی دوم، بیشترین سود را برده‌اند. مخصوصاً اگر این حمله به کشورهای نفت‌خیز جهان باشد. در کشورهای خاورمیانه به دلیل قدرتمند بودن لابی طرفدار اسرائیل در امریکا، مثلث «اسرائیل - صنایع نظامی - صنایع نفتی» قادراند که اعضای دمکرات و مستقل کنگره و قوه مجریه را با انواع ترفندها، متمایل به حمله نظامی کنند. به‌عنوان نمونه با نقش اسرائیل در مناقشات نظامی منطقه در ۶۵ سال گذشته ۱۷ جنگ، ۱/۵ میلیون کشته مستقیم و در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰، ۱۲ تریلیون دلار، فرصت منافع در این منطقه، از دست رفته است و هر سال بودجه نظامی بیشتر کشورهای خاورمیانه ده درصد رشد داشته نیویورک تایمز در ۲۶ اوت ۲۰۱۲ گزارش داد که طبق تحقیق کنگره امریکا دولت اوپاما در سال ۲۰۱۱، به عربستان ۳۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار و به امارات متحده عربی ۳ میلیارد و ۴۹۰ میلیون دلار و به عمان یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار اسلحه فروخته است. مجموعاً امریکا در سال مذکور بیش از ۶۶ میلیارد دلار سلاح فروخته است و روسیه در مرتبه دوم ۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار و نیروهای نظامی امریکا در منطقه صدبرابر ۲۰ سال گذشته شده است و ۲۰۰ هزار نیروی نظامی امریکا در منطقه، بیش از نیروهای نظامی ۸ کشور منطقه است. بیکاری، فرار مغزها، میلیون‌ها بیوه و یتیم نتیجه وجود اسرائیل است.

www.gulfnews.com/news/region/palestinianterritories/conflic-bleeds-middle-east-dry...

به عبارت دیگر تهاجم امریکا به کشورهای جهان - خاصه کشورهای نفت‌خیز - یک معامله بازرگانی است. طبیعی است که شهروندان کشور مورد تهاجم و مالیات‌دهندگان امریکا، زیان می‌بینند ولی صاحبان این صنایع، سود خواهند برد. یک نمونه از مواردی که

جنگ‌طلبان امریکا، منافع خود را تعقیب می‌کنند و نه مقررات NPT و CTBT و حتی قوانین امریکا؛ فروش راکتور هسته‌ای با توانایی تولید پلوتونیم به کره شمالی در سال ۲۰۰۰ توسط شرکت Asea Brown Boveri (ABB) سوئیس است که در آن زمان آقای رامسفلد - عضو هیأت مدیره‌ی آن بوده است. او هم‌اکنون ادعا می‌کند که به یاد نمی‌آورد که این فروش در هیأت مدیره مطرح شده باشد! گرچه شرکت مصر است که هیأت مدیره از آن مطلع بوده است. (کتاب دکترین شوک، پیشین، ص ۴۲۰)

اکثر اعضای حزب جمهوری‌خواه امریکا مستقیم و غیرمستقیم به این دو گروه صنایع وابسته هستند و اطلاعات دقیقی در کتاب «فهم قدرت»، نوام چامسکی و کتاب خطر نبرد هسته‌ای نوین، خانم کالدیکوت هلن و دکترین شوک خانم کلاین، به تفصیل و مستند آمده‌اند.

راه دوم: تغییر مسیر؛ آشتی ملی

مشکل رهبری

این مسیر شناخته شده است. آقای هاشمی رفسنجانی هم در نامه‌ای که قبل از انتخابات به رهبری نوشت و هم در آخرین خطبه نماز جمعه خود، علیرغم تمامی ملاحظات و محافظه‌کاری‌هایی که دارد، آن را گفت و در سه سال گذشته ده‌ها بار آن را تکرار کرده است. آقای خاتمی بارها در این سه ساله کلیات آن را گفته. رهبران زندانی جنبش سبز بارها آن را گفته و تکرار کرده‌اند.

آقای هاشمی رفسنجانی در دیدار با استاندارانش در ۹۰/۷/۲۶ گفت که اگر مدبرانه عمل کنیم، می‌توانیم ظرف دو سال و با برگزاری انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و شوراها به صورت آزاد و شفاف و همراه با نظارت و اجرای صحیح، مردم را همانند ابتدای انقلاب پشتیبان و همراه نظام و آرمان‌های آن نگه داریم. و آقای خاتمی هم با ارزیابی درست از اوضاع گفته که: «در شرایط کنونی اگر بزرگان و افراد مؤثر هم بگویند، مردم در انتخابات شرکت نخواهند کرد.» هاشمی هم گفته که: «انحراف را باید بی‌واهمه اصلاح کرد.»

این مسیر برای رهبری از همه مشکل‌تر است. آقای خمینی چندبار در دوران حکومت خود شهادت عذرخواهی از مردم را از خود نشان داد و از همه مهمتر در جنگ تحمیلی بود ولی تاکنون آقای خامنه‌ای در ملائع‌عام چنین اقدامی از خود نشان نداده‌اند. [۱۱۳] شاید این امتحانی باشد که خداوند ایشان را در معرض یک انتخاب گذاشته. آیت‌اله منتظری در اواخر عمر خود در جزوه‌ای تحت عنوان انتقاد از خود - عبرت و وصیت - با کمال فروتنی ۱۴ مورد از اشتباهات خود را بیان کرده‌اند. این بدون تردید چیزی خواهد بود که

ارادت مردم را به ایشان به مراتب افزایش داده و از آقای منتظری چیزی کم نکرد. در این سناریو، رهبری نقش تعیین کننده، اقبال فرهیخته و میانی معترض ایران که حداقل ۱۴ میلیون هستند نقش مهمی برای قانع شدن و آقایان موسوی و کربوبی نقش فداکارانه و آقایان هاشمی رفسنجانی، خاتمی، موسوی اردبیلی و... نقش همراه و همدلی دارند. این مسیر، مسیر اول را کور خواهد کرد و آقای خامنه‌ای را در ردیف گاندی، نلسون ماندلا، علی عزت بگویند قرار خواهد داد و ایران را از تخریب و فروپاشی و ایرانیان را از قتل، غارت، فقر، فساد، اعتیاد، احیاناً تجزیه و فروپاشی کشور و... نجات خواهد داد.

رویکرد آشتی‌جویانه

۱- آقای خامنه‌ای با رهبران جنبش سبز و مردم معترض صمیمانه اعلام همگرایی کنند و از آنها اعاده حیثیت نمایند. خطرات متوجه مملکت را بیان کنند و با شهادت اعلام کنند که طی بررسی‌های سه سال گذشته به این جمع‌بندی رسیده‌اند.

۲- نظارت استصوابی حذف شود و شورای نگهبان جدیدی منتصب شوند. چرا که جانبداری شورای نگهبان کنونی از یک تفکر خاص ثابت شده است و انتخاباتی سالم برگزار گردد.

۳- فعالیت تمامی احزاب، سازمان‌های مدنی، گروه‌های سیاسی، فرهنگی و صنفی آزاد اعلام شوند.

۴- کلیه زندانیان سیاسی، رسانه‌ای، فرهنگی و... مربوط به این دوره و قبل از آن با اعاده حیثیت، آزاد شوند.

۵- دادگاهی مستقل از قضات خوشنام تشکیل شود تا علناً به اتفاقات بعد از انتخابات ۸۸ رسیدگی کند و با توجه به فیلم‌های موجود مقصران کشتار، تجاوز، هتک حرمت و... به مردم مشخص شوند و پس از تشخیص و اقرار آنها، همه آنها از طرف مردم همچون آفریقای جنوبی و مراکش [۱۱۴] بخشیده شوند و مسیر خشونت و انتقام‌جویی کور گردد.

۶- طبیعی است که با انتخابات آزاد مجلس و ریاست جمهوری نمایندگان و رهبرانی مسلمان، ملی و عمدتاً ملی - اسلامی انتخاب خواهند شد که مصالح و منافع ملی را در چارچوب قانون اساسی لحاظ خواهند کرد و رهبری از رهبری یک گروه کنونی به رهبری واقعی کل جامعه تبدیل خواهند شد و نقش ایشان ارتقاء خواهد یافت. نمایندگان و رهبران قانونی و منتخب مردم در مورد رابطه با آمریکا و غرب، موضوع

هسته‌ای و... با استفاده از توان کارشناسی کل جامعه، تصمیم خواهند گرفت.

۷- در این شرایط تهدید خارجی و سناریوهای خطرناک امریکا و غرب خنثی خواهد گردید و افکار عمومی جهان که ابرامپراطوری‌ای قدرتمند در جهان کنونی ما است، پشتیبان ایران خواهد شد.

ترساندن روحانیت

این نکته را در پایان باید تذکر داد که رهبری تا حدودی متوجه بخشی از خطر شده و فعال کردن پیرمردی مریض و نسبتاً خوشنامی چون آقای مهدوی کنی هم در همین راستاست تا اولاً خطر احمدی‌نژاد را کنترل کنند و ثانیاً وحدت اصول‌گرایان را تحقق بخشند. ولی معلوم شد که ایشان هم موفق نشد زیرا آقای مهدوی کنی هم از بی‌طرفی خارج شده و موضع‌گیری‌های هم‌جهت با کودتاگران انتخاباتی دارند و حتی بعید به نظر می‌رسد که وحدت اصول‌گرایان را محقق کند و بالفرض که این امر محقق شود، وحدت بخشیدن به اصول‌گرایان، راه‌حل نیست. راه‌حل، وحدت بخشیدن به کل جامعه و همه‌ی مردم ایران است. [۱۱۵] ممکن است گفته شود که اسلام به خطر خواهد افتاد، برعکس اسلام قدرت‌نوگرایی و نواندیشی و تکامل‌بخشی خود را نشان خواهد داد. اسلام در ۱۴۰۰ سال گذشته نشان داده که قدرت‌بازسازی دارد. رهبری در سال ۱۳۸۹ در قم به روحانیون هشدار دادند که اگر جمهوری اسلامی برود روحانیت هم خواهد رفت. در حالی که این حرف درست نیست. اولاً روحانیت و حوزه‌های علمیه قدمت هزارساله دارند و جمهوری اسلامی عمری کوتاه، ثانیاً روحانیت و حوزه علمیه مستقیماً حکومت نکرده‌اند و جمهوری اسلامی سابقه‌ی حکومت ۳۳ ساله دارد و کارنامه عملکرد دارد. از این گذشته همه‌ی روحانیون خود را با جمهوری اسلامی پیوند نداده‌اند. شهادت علی بن ابیطالب و حسین بن علی، حمله مغول‌ها و افغان‌ها و اسلام‌زدایی رضاشاه و محمدرضاشاه نتوانستند، اسلام را منزوی کنند. تجربه ترکیه و تا حدودی مالزی نشان داده که اسلام نوگرا پذیرش دارد و قادر است سایر نحله‌های فکری و لائیک را تحمل و کنترل کند. موفقیت مسلمانان ترکیه در یک کشور سکولار و با یک ارتش کودتاگر، نشان می‌دهد که منطق، دموکراسی، آزادی و عدالت چگونه می‌تواند سایر نحله‌های سیاسی را در اقلیت نگهدارد. مذهب شیعه و اسلام در ایران بسیار قدرتمند است و سابقه‌ی تاریخی جریان‌های دیگر آنچنان مشعشع نمی‌باشد که بتوانند این مذهب و دین را منزوی کنند. توده‌های عظیم مذهبی در ایران پشتوانه این جریان نوگرای دینی می‌باشند.

توصیه‌های درست

رهبری در سخنرانی خود در افتتاحیه اجلاس بیداری اسلامی، هشدارهای درستی در مورد تهدید غرب و سوءاستفاده آن از جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی دادند، از جمله گفتند که: «استقلال، آزادی، عدالتخواهی، تسلیم نشدن در برابر استبداد و استعمار، نفی تبعیض‌های قومی و نژادی و مذهبی، نفی صریح صهیونیسم؛ اینها ارکان نهضت‌های امروز کشورهای اسلامی است و همه برگرفته از اسلام و قرآن است.» در جای دیگر تصریح کردند که: «توصیه مهم دیگر پرهیز از اختلافات مذهبی، قومی، نژادی، قبیله‌ای و مرزی است. تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسید و آن را مدیریت کنید. تفاهم میان مذاهب اسلامی کلید نجات است.» و تأکید کردند که: «هدف نهایی را باید امت واحده‌ی اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی جدید بر پایه‌ی دین و عقلانیت و علم و اخلاق، قرار داد.» و همچنین گفتند که: «به نسل جوان خود اعتماد کنید، روح اعتماد به نفس را در آنان زنده کنید.» و در نهایت گفتند که: «اسلام‌گرایی نباید با تحجر و قشری‌گری و تعصب‌های جاهلانه و افراطی مشتبه گردد.» [۱۱۶]

تردید نیست که تمامی این حرف‌ها؛ نص صریح قرآن و اسلام و عقلانیت و نوگرایی است. اما، سوال اینجاست که آیا آقای خامنه‌ای خود توانسته‌اند آنها را در ۲۳ سال گذشته در ایران پیاده کنند. پیاده نه، در جهت تحقق آنها حرکت کنند؟ اهل سنت با نامه سرگشاده‌ای ضمن استقبال از سخنان رهبری سؤالاتی را مطرح کردند و واقعیت‌هایی را بیان کردند که تناقض آشکار حاکمیت را در عمل با این گفتار نشان می‌دهد. [۱۱۷] آیا موقعی که از برگزاری نماز عید اهل سنت جلوگیری می‌شود و اهل سنت از داشتن یک مسجد در تهران محروم هستند و تبعیض‌های فراوانی بین اهل سنت و تشیع وجود دارد، کدام عقل سلیم این حرف‌ها را قبول می‌کند؟! موقعی که در ۳۳ سال گذشته مدیران شیعه و فارس مناطق اهل سنت و غیرفارس را اداره می‌کرده‌اند چه کسی سخن‌های درست و اسلامی رهبری را قبول خواهد کرد. موقعی که دگراندیشی در جمهوری اسلامی، عملاً جرم، محسوب می‌شود و دگراندیشان از کارشان اخراج می‌شوند، کدام انسان عاقل، تعهد حاکمیت را به این حرف‌ها قبول خواهد کرد؟! حتماً می‌دانید که استراتژی القاعده در عراق به راه انداختن جنگ شیعه‌کشی است و از اشغال عراق تاکنون شیعیان ده‌ها برابر سربازان آمریکایی تلفات داده‌اند و در مقر ابومصعب زرقاوی پس از قتل او اسنادی به دست آمده‌اند که تنها راه بقای القاعده وقوع جنگ میان آمریکا و ایران است تا منطقه از «شر»

یک کشور شیعی خلاص شود و آمریکا هم نیروهایش در این درگیری تحلیل رود. [۱۱۸] امید داشتیم که شاید این گفتار چرخشی جدی و استراتژیک در دیدگاه رهبری و عمل کارگزاران حاکم باشد و منتظر تحقق آنها یا حداقل تغییر روش‌های کنونی، بودیم. متأسفانه تاکنون، امیدی ظاهر نشد.

بگذارید در اینجا یک سؤال مطرح شود:

مصدق و شاه

اگر شاه با مصدق متحد می‌شد، الان در چه وضعی بودیم؟

کودتا انجام نمی‌شد، مصدق مجلس را منحل نمی‌کرد، وارد فرآیند توسعه‌ی درون‌زای دموکراتیک می‌شدیم و امروز پس از ۶۰ سال احتمالاً جزء ده کشور پیشرفته صنعتی دموکراتیک جهان می‌بودیم. حتی ممکن بود پسر محمدرضاشاه بر ما سلطنت کند نه حکومت. اسلام قدرتمند و موثر در جامعه عمل می‌کرد. رفاه، نشاط، پیشرفت و توسعه داشتیم. در منطقه سرآمد کشورها بودیم. استعمار و استبداد ۲۵ ساله محمدرضاشاهی و جنگ تحمیلی نداشتیم. ولی شاه سعی کرد مصدق را ساقط کند، خود او پس از ۲۵ سال با بی‌آبروترین شکل ممکن ساقط و آواره شد. شخصیت منفور جهانی گردید و مصدق جزء چهره‌های نادر و محبوب جهان شد. آن موقع روحانیت را از محو اسلام می‌ترساندند، چیزی که واقعیت نداشت. عوامل انتلیجنت سرویس انگلیس پشت این تبلیغات بودند و حالا هم رهبری را از استقرار حکومت طرفدار آمریکا، لائیک‌ها و مجاهدین خلق می‌ترسانند، چیزی که با وحدت رهبری و رهبران جنبش سبز و مردم غیرممکن خواهد بود.

آیندگان خواهند پرسید که اگر رهبری و آقای خاتمی متحد می‌شدند چه می‌شد؟ و یا اگر مقام رهبری و آقای موسوی متحد می‌شدند چه می‌شد؟ اگر رهبری و آقای خاتمی در ۱۳۷۶ متحد می‌شدند و رهبری، رهبری اصلاح‌طلبی را به عهده می‌گرفتند، امروز پس از ۱۵ سال در مسیر توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی قرار می‌گرفتیم و این همه تهدید خارجی و اعتراض داخلی نداشتیم.

سخنگویان تندروی جناح راست که رای مردم را هیچ می‌دانند و بدون تفیذ رهبری، حکومت رئیس‌جمهور را غصب می‌خوانند و یا فصل الخطاب همه چیز را رهبری معرفی می‌کنند بر طبل جنگ و درگیری ایران و آمریکا می‌کوبند. و یا آن سرداری که از کمبود ۳۵ هزار مسجد و ۱۵۰ هزار روحانی سخن به میان می‌آورد، شیپور را از سر گشاد آن می‌نوازد.

تعداد مساجد و روحانیون تألیف قلوب نمی‌کند، محتوای این دو است که وحدت ایجاد می‌نماید.

لازم است تاریخ حزب کمونیست شوروی و اعدام و ترورهای دوستان و هم‌زمان استالین، توسط دستگاه اطلاعاتی - امنیتی او را یادآوری کنیم: استالین میلیون‌ها انسان را در شوروی به جرم «عمال امپریالیسم»؛ ترور و اعدام کرد و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاد و هم‌زمان به شیوه‌های خاص خود در جهت زیرساخت‌های اقتصادی - اجتماعی، شوروی هم موفق بود. آنچه استالین در مورد کشاورزی، ارتباطات، صنعت - به خصوص صنایع نظامی -، بهداشت، آموزش و... انجام داد به معجزه شبیه است. مع‌هذا پس از ۷۰ سال این نظام سقوط کرد و تنها نقطه ضعف سیستم شوروی، دیکتاتوری بود و بس. آنچه باعث سقوط این امپراطوری عظیم شد، صرفاً عدم اعتقاد رهبران آن به خدا نبود؛ پایمال کردن حقوق روشنفکران، هنرمندان و معترضین و منتقدین بود. این دیکتاتوری آنقدر تخریب‌کننده بود که علیرغم تمدن و فرهنگ غنی روس، تا سقوط نظام شوروی، حتی یک مورد ادیب، هنرمند، ... در حد روشنفکران قبل از انقلاب ۱۹۱۷ (مانند تورگنیف، تولستوی، چخوف، پوشکین، ماکسیم گورکی...) خلق نکرد. و در جمهوری اسلامی هم این تجربه تکرار می‌شود. در میان طرفداران و تداوم‌دهندگان شرایط موجود در این ۳۳ سال یک روحانی، هم‌سطح شهدا مطهری، بهشتی، باهنر ... ظهور نیافت تا چه رسد در سطح امام خمینی و آیت‌الله منتظری. آیا این تشابه تصادفی است؟

الگوی چینی

به نظر می‌رسد رهبری و طرفداران وضع موجود، الگوی توسعه چینی را مدنظر دارند و فرمان رهبری برای مبارزه با «فقر، فساد و تبعیض» و هم‌زمان بستن روزنامه‌ها و زندانی منتقدین در این چارچوب است. این طرح همانطور که تابحال مشخص شده موفق نخواهد شد و به شکست خواهد انجامید. شاید مقایسه چین و ایران موضوع را کمی روشن کند. احزاب کمونیست چین و ایران در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۰ (تقریباً هم‌زمان) تشکیل شدند، حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹ طی یک مبارزه طولانی، قدرت را به دست گرفت. تا سال ۱۹۷۵ درهای کشور را بست - و فقط تا ۱۹۵۶ از کمک‌های فنی و تکنولوژیک شوروی بهره برد - از ۱۹۷۵ با نزدیک شدن به غرب، جلب سرمایه و تکنولوژی غرب را وجهه همت خود قرار داد. در ۳۰ سال گذشته، چین حدود هزار میلیارد دلار (کمتر از درآمد و پس‌انداز و استقراض ایران در دوره جمهوری اسلامی)

سرمایه خارجی جذب کرد، در این مدت تقریباً هر سال رشد تولید ناخالص ملی آن دو رقمی بود - بجز دو سال - و صادرات آن یکصد برابر شد و سیصد و شصت میلیون شغل ایجاد کرد و بیش از دو تریلیون دلار ذخیره ارزی دارد.

حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۷ کاملاً از بین رفت و در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) رضاشاه روشنفکران کمونیست را زندانی کرد و رهبر آنها را در زندان کشت و در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) که گروه ۵۳ نفر از زندان آزاد شدند و حزب توده را بنیاد کردند، به کارشکنی در جنبش ملی دست زدند و پس از کودتای آمریکا در ۱۳۳۲ (۱۹۵۳)، حزب در داخل نابود و رهبران آنها فراری شدند. پس از انقلاب هم که رهبران فراری آن، دوباره حزب را احیاء کردند به سرنوشت سال ۱۳۶۱ دچار شد که از آن همگان مطلعند.

از انقلاب تاکنون، جمهوری اسلامی با ارزی معادل جلب سرمایه توسط چین فقط توانست ۱۲ میلیون شغل ایجاد کند و رشد ناخالص ملی آن به طور متوسط در این ۳۰ سال فقط ۲ درصد بوده است!

حزب کمونیست چین حدود ۵ میلیون عضو برجسته‌ی معتقد به اهداف حزب (از میان ۶۶ میلیون عضو حزب) و چندصد هزار دانشمند در سطح دانشمندان غربی دارد و خوب می‌دانیم که جمهوری اسلامی به نسبت جمعیت خود در حال حاضر نه‌اعضاء تشکیلاتی معتقدی به اهداف قانون اساسی دارد و با مهاجرت خیل عظیم نخبگان نه دانشمندانی هم‌تراز دانشمندان جهانی. چین با این شرایط بعضی از سال‌ها در راستای قاطعیت خود در مبارزه با فساد تا ۳۵۰۰ نفر را به جرم فساد مالی اعدام کرده است و جمهوری اسلامی در پرونده‌های مالی معطل شده و چنین توانی در مبارزه واقعی با فساد مالی - اداری و اخلاقی در سیستم آن نیست. هرچند، اعدام خود نشان علمی مبارزه با فساد نمی‌باشد. تشدید اختلاس‌ها و فسادهای میلیاردی در جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر حکایت از چه می‌کند؟ به این دلایل قیاس بین چین و ایران مع‌الفارق است. نکته مهمتر اینکه اگر چین به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی جامعه چین توجه نکند، بدون تردید به سرنوشت برادر بزرگتر خود، شوروی، دچار خواهد شد. کارشناسان مسائل چینی پیش‌بینی بحران‌های آینده چین را می‌کنند.

الگوی توسعه هر کشوری، مختص همان کشور باید تدوین شود. خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، با توجه به تجربه و شرایط انقلاب در مورد حقوق شهروندان قوانین نسبتاً قابل قبولی تدوین کردند. توجه به مسائل سیاسی، اقتصادی و اخلاقی متبلور

شده در قانون اساسی نشان از پتانسیلی دارد که در آن مقطع خبرگان در اسلام دیده‌اند. متأسفانه روند حرکت جامعه به سمتی بود که بخش عمده حقوق سیاسی - اجتماعی افراد جامعه تحقق نیافت و حتی نقض شد و در سال‌های اخیر بخش اقتصادی قانون اساسی هم نقض می‌شود. آیا هم‌اکنون و پس از تجربه چندساله، رهبری با موافقت با نقض اصل ۴۴ قانون اساسی و «خصوصی‌سازی»، راضی هستند؟ اختلاس سه هزار میلیارد تومان اخیر یکی از نتایج این نوع خصوصی‌سازی است. در واقع نتیجه ۱۵۰ سال مبارزه‌ی مردم برای کسب حقوق شهروندی، که در قانون اساسی تبلور یافته بود، نادیده گرفته می‌شود و از الگوهای دیگری پیروی می‌شود که با شرایط ایران سازگاری ندارد. اجرای توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در اجرای حذف سوبسیدها در دوران هاشمی و احمدی‌نژاد نیز حکایت از غیربومی بودن، الگوی توسعه انتخابی دارد.

ریزش نیروها

آیا بریدن فرزندان صدیق انقلاب از آرمان‌های آن و تکرار حرف‌های طالب‌اوف، آخوندزاده و حتی تقی‌زاده (در صد سال پیش) فقط انحراف آنهاست یا شکست جمهوری اسلامی در تحقق قانون اساسی. آیا شکست جمهوری اسلامی در تحقق اهداف قانون اساسی تقصیر معترضان است یا مجموعه عوامل و از جمله مدیران جمهوری اسلامی در این ۲۳ سال؟ آیا رهبری، با آن همه نفوذ و قدرت فوق‌العاده، در میان مدیران، در این ۲۳ سال، نقشی نداشته‌اند؟ پس چرا یک بار هم که شده از اشتباهات صورت گرفته سخن نمی‌گویند؟ آیا با ساختن، «برانداز»، «محارب»، «مرتد»، «مفسد فی الارض» ... آن هم از میان پاک‌ترین و فرهیخته‌ترین فرزندان این مملکت، مشکل جمهوری اسلامی و رهبران آن حل خواهد شد؟

با پول نفت می‌توان نیروهای سرکوب‌گر را تجهیز و تطمیع و سال‌ها روشنفکران، روزنامه‌نگاران، وکلای مدافع مظلومان، منتقدین و معترضین را زندانی و به حکومت خود ادامه داد. هم‌زمان می‌توان در ظاهر شعار مبارزه با فقر، فساد و تبعیض داد ولی چشم خود را بر آمار و ارقام وحشتناک فقر، فساد، تبعیض، بیکاری، فاحشگی، لواط، آوارگی، مهاجرت نخبگان، وضع زندان‌ها، تخریب اقتصاد، اضمحلال محیط زیست، گریز نسل جوان از مذهب و... بست. ولی آیا این شیوه قابل دوام است؟

نقض قانون اساسی

جمهوری اسلامی که حتی قادر نیست از رزمندگان جنگ تحمیلی حمایت کند و به عنوان

نمونه ده سال پیش که آزادی مختصری در مطبوعات بود اعلام شد که به جانباز ۵۵ درصدی فقط ماهی ۳۶۰۰ تومان مستمری پرداخت می‌شود و یکی از آنها با همسر و ۴ فرزند (دو دختر ۱۵ و ۱۱ ساله و دو پسر دوقلوی ۱/۵ ساله) به سازمان ملل متحد متوسل شده تا «تحت حمایت سازمان ملل متحد در کشور دیگری به همراه خانواده‌اش اقامت نماید (همبستگی ۸۱/۹/۱۴) قادر خواهد شد که با این روش‌ها جلوی تعارضات اجتماعی را سد کند؟

راه توسعه‌ی ایران، تعهد به حقوق شهروندان در قانون اساسی ۱۳۵۸ است. نه تعویض حکومت مورد درخواست جنگ‌طلبان غربی و وابستگاه داخلی آنها، حلال مشکلات است و نه تاسیس «جمهوری واقعی» پیشنهادی گروه دیگری که شعار آن را می‌دهند. هم رئیس جمهور در «جمهوری‌های واقعی» می‌تواند دیکتاتور شود و هم ولی فقیه، در نظام ولایت فقیه، هم دبیرکل حزب در نظام‌های مارکسیستی، فاشیستی و هم نمایندگان سرمایه‌داران در نظام سرمایه‌داری. اگر تعهد به قانون نباشد، هرکاری مجاز خواهد شد.

بگذارید یک نکته‌ی تاریخی دیگر هم یادآوری شود و آن پاسخ به این سوال است که «کدامیک ترجیح دارد؛ حکومت دینی با رفتار ظالمانه، یا حکومت غیردینی با رفتار عادلانه؟» امروز این بحث در بین مسلمانان معتقد ایرانی داغ شده است که به کدامیک از این دو نوع حکومت اقبال کنند؟ علاوه بر دلایل عقلی و نقلی و قول‌های بسیار محکم از شهید مطهری در مورد ارجحیت نوع دوم حکومت، واقعه‌ی تاریخی حمله سپاهیان مغول به حکومت عباسیان و همکاری عالم مسلم روشنفکر شیعی، خواجه نصیرالدین طوسی برای سرنگونی خلافت عباسیان و فتوای معروف سیدبن طاووس در سال ۶۵۶ به هنگام هجوم سپاهیان مغول به بغداد که با استعانت بر حدیث نبوی، الملک یقی مع الکفر و لایفی مع الظلم، در جواب هلاکو به این سوال نوشت که: «سلطان عادل کافر بر مسلمان جائر افضل است»؛ نمونه‌ای تاریخی است که اسلام محتوا را در نظر دارد نه شکل را و این شاهد تاریخی سندی خواهد شد که در آینده حتی مسلمانان؛ عدالت نامسلمانان را بر ظلم مسلمانان ترجیح دهند تا چه درصد به حکومت سکولار در مقابل حکومت ولایت فقیه.

مبارزه با امریکا هم‌زمان با مبارزه با ضدآمریکایی‌ها

خیلی از مواضع نظری رهبری در مورد آمریکا درست و منطقی است ولی عملکردها متناقض است. مبارزه با آمریکا موقعی که همراه با بازداشت و تحدید افراد ضدآمریکایی

می‌شود، تردید ایجاد می‌کند. جمهوری اسلامی چگونه می‌خواهد با آمریکا مبارزه کند در حالی که ضد امپریالیست‌ترین فرهیختگان این مملکت، مانند مهندس سبحانی، آیت اله منتظری، میرحسین موسوی، و... را به بند می‌کشد. مگر نباید یک جبهه‌ی گسترده‌ی مقاوم در مقابل امپریالیزم، از تمامی اقشار جامعه، اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران و کارآفرینان ایجاد کرد و آن وقت مقابل آمریکا و آز و طمع او ایستاد؟ آیا از موضع ضعف و در تقابل با آمریکا، می‌توان به اروپا امید بست؟ آیا اروپا می‌تواند مستقل از آمریکا با ایران متحد شود؟ نظام سرمایه‌داری در مورد استثمار و استعمار جهان جنوب - مخصوصاً منطقه خاورمیانه - یکپارچه عمل می‌کند و ما اگر خیلی هوشیار باشیم و در داخل یکپارچه و متحد شویم، قادر خواهیم بود که از تضادهای محدود اروپا و آمریکا، استفاده کرده و استقلال و توسعه خود را تحکیم بخشیم و تداوم دهیم. این توصیه که بین آمریکا و اروپا اختلاف قابل تکیه برای ما وجود دارد، هم‌اکنون شکست خورده است و نگاه به شرق هم که تق آن در آمد.

آقای علی یونسی، وزیر اطلاعات خاتمی، با تجربه ارزشمند خود در مصاحبه‌ای می‌گوید که با اتخاذ سیاست‌های نادرست در داخل و خارج زمینه تحرکات آمریکا و اسرائیل را علیه خود فراهم کردیم و این سیاست ما، تهاجمی نیست، سیاست دشمن‌تراشی است. او به درستی تصریح می‌کند که جمله‌ی «اصلاح‌طلبان خارج از جمهوری اسلامی هستند»، ضدامنیتی‌ترین جمله است. او هشدار می‌دهد که در گذشته وزارت اطلاعات نقش حکم داشت. او در سیاست خارجی توضیح می‌دهد که موضع ما در برابر سوریه و بحرین باید یکی باشد. [۱۱۹]

سال‌های گذشته، در تلویزیون‌ها مناظر عبرت‌انگیزی به نمایش درآمدند. یکی از آنها بوسیدن پرچم آمریکا توسط تعدادی از جوانان لیبی در «میدان سبز» بود و یا تشکر زنان و مردان لیبیایی از سارکوزی. این مردم برای رها شدن از وحشی‌گری دیکتاتور ۴۲ ساله خود به آمریکا به چشم «ناجی» نگاه می‌کنند و قدرت تشخیص اهداف ناتو و آمریکا در ده هزار سورتی پرواز برای تخریب زیرساخت‌های لیبی را ندارند. در تاریخ کشور خود ما هم این‌گونه رفتار شهروندان بارها تکرار شده است. پیروزی اسکندر، اعراب بر امپراطوری ساسانی، هلاکو بر خلیفه عباسی، افغان‌ها بر صفویه، اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و استقبال مردم از این اشغال‌گری‌ها، ریشه در خفقان، دیکتاتوری و فساد گسترده این حاکمان داشته و لزوماً نه در مبانی انقلابی و رهایی‌بخش حمله‌کنندگان. در مورد اسلام هم

که حمله‌کنندگان حاوی یک اندیشه انقلابی بوده‌اند پس از سقوط نظام ساسانی عینیت یافته است نه قبل از حمله اعراب.

هم‌اکنون راه مبارزه با امپریالیزم و تحکیم استقلال مملکت، احتیاج به ایجاد یک آرمان ملی دارد. بازسازی ارزش‌های اسلامی - که به شدت از طرف روحانیون حاکم و الیگارش‌ی مالی - تجاری - صنعتی - نظامی لطمه خورده است - ضرورت این مقطع از تاریخ ماست. آرمان ملی و مذهبی، طوری باید انتخاب شود که تمامی اقشار جامعه - حتی لائیک‌ها - را در بر گیرد. اسلام توانایی‌های شگفت‌انگیزی در مقابله با سیل جهانی‌سازی آمریکایی دارد که روحانیون حاکم با شیوه‌های اعمال شده تاکنون نتوانسته‌اند از آن استفاده کنند. توان بالقوه‌ی ما از ترکیه و مالزی به مراتب بیشتر است. روش‌ها را باید تغییر داد، ادامه روش‌های گذشته، کشور را به سقوط خواهد کشاند و رهبری به لحاظ شرعی و عرفی مسئولیت خطیری دارند که از این سقوط جلوگیری کنند.

همچنان که تاکنون، ولایت فقیه نتوانسته است ایران را گلستان کند، تضمینی وجود ندارد که حذف ولایت فقیه از قانون اساسی و ایجاد «جمهوری ناب» یا جمهوری واقعی، به دیکتاتوری نینجامد و شرایط را بدتر نکند. روش‌ها را باید اصلاح کرد. اصلاح روش‌ها با برخورد صادقانه با مردم شروع می‌شود. نقد عملکردهای غلط، ارزش مسئولان را بالا می‌برد و اطمینان مردم به حاکمان را بازسازی می‌کند.

تشکیل جبهه‌ی متحد مقاوم در مقابل امپریالیزم، سعه صدر می‌خواهد و ایجاد یک آرمان ملی. حذف‌های انجام شده از اول انقلاب، صرف‌نظر از اینکه مقصر چه کسی بوده است، دست‌آوردی نداشته است. هر حذفی ضایعات و استهلاک‌هایی دارد که در ۳۳ سال گذشته جمهوری اسلامی هزینه‌های آنها را پرداخته است. دیگر این جامعه قادر به پرداخت هزینه‌های بیشتری نیست. باید دست از حذف برداشت، «معجزه‌سازی» و «براندازسازی»، «فتنه‌گرایی» و... دیگر نه کارآیی دارد و نه مشروعیت عامه. صدام در آخرین مرحله زندانیان سیاسی و مخالفان خود را آزاد کرده است تا جبهه‌ای متحد علیه حمله آمریکا تشکیل دهد ولی دیگر دیر شده بود! آیا وقت آن نرسیده است که در ایران تا دیر نشده است دست به ایجاد جبهه وحدت ملی بزنیم؟

در مطبوعات آمده بود که پادشاه عربستان جلوی اجرای حکم دادگاه در زدن ده ضربه شلاق به یک زن راننده اتومبیل را گرفته است - آن هم در عربستان که رانندگی زنان ممنوع است - و در جمهوری اسلامی یک زن و دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی، در اوین ۵۰ ضربه

شلاق می خورد و کسی جلوی آن را نگرفت؟! و دهها مورد دیگر از این شلاق زنی‌ها.

حذف اسلام یا حذف ولایت فقیه

آخرین نکته را هم بگویم. گفتیم که نگرانی رهبری در حذف اسلام بی‌مورد است. اسلام حذف‌شدنی نیست. ممکن است نگرانی اصلی در حذف حکومت ولایت فقیه باشد. ممکن است اطرافیان و کارشناسان رهبری استدلال کنند که در فضای دموکراتیک و لغو نظارت استصوابی و تشکیل مجلس ملی و انتخاب یک رئیس جمهور ملی و مردمی، جنبش مدنی مردم در ادامه مبارزه خود؛ تقاضای حذف ولایت فقیه را از قانون اساسی داشته باشد. بالفرض که چنین اتفاقی بیافتد. کدام راه درست و در راستای منافع ملی، مصالح ملی و مصالح اسلام است؟ ادامه‌ی راه کنونی در حد مقدور مجسم شد. تخریب و نابودی مملکت و زیرساخت‌های غرب رفتن و راه دوم تضمین استقلال و توسعه و وحدت ملی است. با تداوم روش کنونی نظام ولایت فقیه نمی‌تواند از یکطرف حریف ۷۵ میلیون نفر شود خاصه که بخش عمده آن جوانان تحول‌خواهی هستند که به ستوه آمده‌اند و تکنولوژی‌های ارتباطی دائماً آنها را در جریان وقایع جهان و ایران می‌گذارد و از طرف دیگر، حریف توطئه‌ها و آز و طمع غریبان شود که امروز بر بستر نارضایتی این مردم تبلیغ می‌کنند و فردا بر آن سوار خواهند شد. ولی، راه دوم مملکت را حفظ می‌کند و خود مردم استقلال، توسعه و پیشرفت خود را عملی خواهند ساخت و نام رهبری در تاریخ به نکویی خواهد ماند. ولی راه اول؟!!

مقام محترم رهبری باید بدانند که در سی سال گذشته، دوران طلایی پیشرفت و توسعه‌ی کشورهایی چون هند، چین، مالزی، ترکیه و کره جنوبی و... بوده است و این کشورها در مسیر ارتقاء رفاه مردم خود قرار گرفته‌اند در حالی که ما، علیرغم یک تریلیون و دو بیست میلیارد دلار درآمد ارزی، و با ۸۴۰ میلیارد دلار خسارت تحریم‌ها از ۱۹۸۳ تاکنون [۱۲۰] عقب‌افتادگی داشته‌ایم و سطح زندگی متوسط مردم ایران، کاهش نشان می‌دهد و این در حالی است که این کشورها در زمان انقلاب از ما عقب‌تر بودند. تجربه نشان می‌دهد که طرح «دهه چهارم انقلاب اسلامی، چشم‌اندازها، آسیب‌ها، تهدیدها و راهکارها» در همین مدت نسبتاً کوتاه که اجرایی شده است، نه تنها توفیقی نداشته که در جامعه، در میان مسئولان و... سبب انشقاق گردیده و مجموعه شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی جامعه در شرایط نامطلوبی قراردارند و به تعبیر سارا شریعتی: «تمام شهر حجله‌بندان مرگ امید این مردم است».[۱۲۱] رویکرد علمی به ما توصیه می‌کند

که طرح انجام ناپذیر و خطرناکی، چون این طرح، را باید کنار گذاشته و راه دیگری در پیش گیریم. در آن طرح اشتباهات فاحش و رویکردهای خطرناکی وجود دارد و همانطور که در سطور قبلی آمد، ایران را تخریب و به شرایط نگران‌کننده‌ای تنزل خواهد داد. پدیده احمدی‌نژاد و عملکرد سال‌های گذشته او نشان داد که تکیه «نامحدود» بر افراد «محدود» بسیار خطرناک می‌باشد در حالی که حاکمان هر کشوری باید با تکیه نامحدود بر افراد نامحدود - کل ملت - خود را آسیب‌ناپذیر سازند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱- غرب به رهبری امریکا، تسخیر کشورهای منطقه‌ی ما را در دستور کار خود دارد. چیزی که بلافاصله بعد از انقلاب ایران شروع شد و با فروپاشی شوروی نضج گرفت. هم‌اکنون کشورهای افغانستان، یمن، پاکستان، عراق، سوریه، لیبی و... در آتش و خون دست و پا می‌زنند و آنها قصد تسری آن را به ایران دارند. چیزی که تا دهها سال طول خواهد کشید. هدف غرب، آرامش منطقه نیست، تصاحب منابع آن است. دیکتاتوری حاکمان این کشورها، «مجاز» و «توجیه»، تهاجم غرب بوده است. سیاست‌سازان ایالات متحده امریکا، با توجه به استراتژی کلان خود در جهان و منطقه، از «تغییر روش» حاکمان ایران ناامید شده‌اند و «تغییر رژیم» را در دستور کار خود قرار داده‌اند. فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران، یک بهانه عوام‌فریبانه در سطح جهانی است. اسرائیل با داشتن ۴۰۰ کلاهک هسته‌ای، به نوبه خود آتش بیار مؤثر این معرکه است. سوابق استعمارگران در پانصدسال گذشته، نهایت بی‌رحمی و اوج شقاوت آنها را نشان می‌دهد که یک نمونه از آن کشتار یکصد میلیون سرخ‌پوست در قاره امریکا و در سال‌های اخیر در تحریم‌های عراق مرگ پانصد هزار کودک شیرخوار در کارنامه این جنایتکاران ثبت شده است و خانم آلبرایت - وزیر خارجه دوران تحریم - گفته است که تحریم‌ها ارزش این کشتارها را داشته است.

۲- جمهوری اسلامی و امریکا، در شرایط کنونی و با سوابق ۳۳ ساله، به علت ساختارهای «ایدئولوژیک - استراتژیک» متصلب خود، قادر به تعامل و تفاهم با یکدیگر نیستند. بالفرض که ایران در یک چرخش جدی - همچون قذافی و صدام - تسلیم محض شود، تغییر رژیم، همچنان در دستور کار صاحبان صنایع نظامی -

نفی آمریکا که قدرتمندترین بخش بورژوازی آمریکا هستند و از جنگ‌ها بیشترین سود را می‌برند، قرار خواهد داشت و عمل خواهد شد. آنها جنگ را تجارت می‌دانند. این تجارت در کشورهای نفت‌خیز سود دوچندان دارد. از یک طرف تصاحب منابع انرژی و از طرف دیگر بازسازی این کشورها، توسط همان شرکت‌های سازنده سلاح می‌باشد. خاصه موقعی که غرب در دوران رکود اقتصادی می‌باشد.

۳- شرایط مناسب عملیاتی این تصمیم هرچند ممکن است طولانی باشد، در مسیر فراهم شدن پیش می‌رود:

۳-۱- اجماع جهانی بین آمریکا و متحدان اروپایی، آسیایی و منطقه‌ای آن به سمت تکمیل شدن پیش می‌رود. درگیری سوریه، پیش‌درآمد درگیری با ایران است. چیزی که کارشناسان مسائل منطقه و دولت‌مردان روس بارها تأکید کرده‌اند.

۳-۲- تحریم‌های اعمال شده از ۳۰ سال پیش، مرتباً رو به گسترش بوده و در ماه‌های اخیر تعمیق و اجماع متحدان آمریکا را نشان می‌دهد و به مرحله‌ی فلج‌کننده می‌رسند. آمریکا، اعلام کرد که وزارت نفت ایران را سپاه پاسداران اداره می‌کند و از آنجایی که سپاه را گروه تروریستی می‌داند، هرکس با وزارت نفت ایران معامله کند به گروه تروریستی کمک کرده است و در آمریکا تحریم خواهد شد. این اقدام، بحران تحریم را به مرحله‌ای بسیار خطرناک می‌کشد. اگر عواقب اقتصادی، سیاسی، روانی و معیشتی این تحریم‌ها، «براندازی» را محقق نسازد، مداخله‌ی نظامی از محدود تا گسترده - بدون پیاده کردن نیروی نظامی و شیبه یوگسلاوی - عملیاتی خواهد شد. الگوی تخریب، عراق و لیبی خواهد بود. چگونگی عکس‌العمل ایران، حد تخریب را مشخص خواهد کرد. ممکن است که حمله نظامی، در ابتدا به منظور تشدید تضادهای داخلی انجام شود و به تدریج گسترش یابد.

۳-۳- چین و روسیه - با توجه به تعاملات اقتصادی و سیاسی آنها با غرب - غیرقابل اعتماد و غیرقابل تکیه هستند و در لحظه تصمیم‌گیری نهایی؛ غرب را بر ایران ترجیح خواهند داد. همچون در مورد عراق و لیبی و یوگسلاوی و کوزوو. انصراف روسیه از فروش موشک‌های دفاعی S300 و موافقت آمریکا با پیوستن آن به سازمان تجارت جهانی، مؤید این حرف هستند.

۴- با انتخابات ۱۳۸۸ و انشقاق جدی در هیأت حاکمه از یکطرف و انشقاق عمیق و

گسترده بین حاکمیت و اقشار متوسط شهری و فرهیخته جامعه از طرف دیگر، عامل دیگری به سوی این «تغییر رژیم»، فراهم شده است. بحران مشروعیت و مقبولیت حاکمیت جدی شده است.

۵- مدیریت ناکارا، متوهم، ناصادق، غیرشفاف، توطئه‌گر و فاسد اجرایی در ۷ سال گذشته از یک طرف و فشار معیشتی، روانی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی به مردم، از طرف دیگر نیز عامل مکملی برای اقدام به «تغییر رژیم» است. مدیریت فلج در اجرای حذف یارانه‌ها خطر را جدی‌تر کرده است.

۶- راه تعامل خلاق با آمریکا و مقاومت در مقابل زیاده‌خواهی و آز و طمع آن از عهده حاکمیت کنونی و از طریق نظامی، بر نمی‌آید. راه حل آن عبارت است از:

۶-۱- بسیج «بزرگترین امپراطوری جهانی»، افکار عمومی مردم دنیا و این فقط از طریق منطق شناخته و مقبول جهانی - دموکراسی و تحقق حقوق بشر - و با کمک ارتش قدرتمند هنرمندان، ادیبان، دانشگاهیان حقوقدانان و روشنفکران ایرانی و جهانی مقدور می‌شود. چیزی که زمینه‌ی بالقوه‌ی آن فراهم است.

۶-۲- تفاهم ملی، از طریق برگزاری انتخابات آزاد، آزادی و اعاده حیثیت از زندانیان سیاسی - خاصه زندانیان بعد از خرداد ۱۳۸۸ - آزادی مطبوعات، احزاب و نهادهای صنفی و... ممکن می‌شود. چیزی که در توصیه‌های آقایان هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، آیت‌اله موسوی اردبیلی، آیت‌اله صانعی، احمد منتظری و هزاران دلسوز این ملک و ملت بارها گفته شده است.

۶-۳- به رسمیت شناختن جنبش سبز و رهبران آنها. اعاده‌ی حیثیت از آسیب‌دیدگان و جبران خسارت آنها و هم‌زمان بخشش عاملین سرکوب و قتل‌ها. شیوه این تفاهم است.

۶-۴- با این اقدامات؛ فضای «امنیتی - نظامی - اطلاعاتی» کنونی به یک فضای مدنی، فرهنگی، همدلی و شهروندی تبدیل شده و جنگ‌طلبان جهانی منزوی خواهند شد.

انتقال جبهه‌ی مبارزه از ایران به منطقه (سوریه، لبنان و فلسطین)، اگرچه لازم است ولی کافی نیست. جبهه اصلی، مقاوم و کارساز داخل کشور است. کلیه‌ی افراد جامعه ۷۵ میلیون نفری داخل و چند میلیون نفری خارج در یک فرآیند دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و تشنج‌زدایی؛ قادر هستند که امکان تجاوز خارجی را خنثی کنند. تضعیف این جبهه اصلی - چیزی که الان وجود دارد - و تمرکز در

جبهه‌ی خارج از کشور، کارساز نخواهد شد. چیزی که الان در سوریه شاهد آن هستیم سائیدگی آن جبهه است و تحولات فلسطین هم معلوم نیست که چه پیش خواهد آورد. تعریف و تمجید خالد مشعل از اردوغان و حزب عدالت و توسعه و اینکه رهبر این حزب، «چهره روشنی از اسلام» ارائه کرده و رهبر جهان اسلام است، مؤید این حرف است. تخم مرغ‌های اصلی را باید در سبد داخلی گذاشت.

۷- پس از انتخابات آزاد، نمایندگان واقعی مردم در مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور منتخب مردم، سرنوشت رابطه با غرب و آمریکا و انرژی هسته‌ای را تعیین خواهند کرد. چیزی که جنگ‌طلبان را خلع سلاح خواهد نمود و جمهوری اسلامی دیگر اتهام خطر جهانی و نقض حقوق بشر را نخواهد داشت.

۸- ایران، بالذات یک ابرقدرت منطقه‌ای است. منابع طبیعی، نیروی انسانی متخصص، جمعیت، موقعیت ژئواستراتژیک، تاریخ و تمدن و... آن، این توان را به ایران داده است که اگر با توسعه‌ی سیاسی، توسعه‌ی اقتصادی و توسعه‌ی فرهنگی و... تقویت گردد، ابرقدرتی آن پایدار خواهد شد و الا با روند کنونی، غرب از آن جلوگیری خواهد کرد.

۹- با تحولات انجام شده و در حال انجام در منطقه‌ی خاورمیانه، ایران اگر گرفتار مسائل فرعی نشود؛ خواهد توانست در بهبود شرایط، ایجاد تعادل و آرامش منطقه نقش داشته باشد و از امکانات خود استفاده کند و الا خود در بحران گرفتار خواهد آمد.

منابع و توضیحات

[۱] در سند امنیت ملی آمریکا که در مارس ۲۰۰۶ منتشر گردید، آمده است که «امریکا با هیچ چالشی از سوی یک کشور که بزرگ‌تر از چالش ایران باشد، مواجه نشده است.» (ابراهیم متقی، روزنامه اعتماد ملی، ویژه نروز ۱۳۸۶). حسنین هیکل، روزنامه‌نگار معروف مصری، می‌گوید که: «جنگ بزرگ با ایران خواهد بود که شاخه‌ها و ریشه‌هایش در عراق، لبنان و فلسطین امتداد یافته منطقه در آستانه سقوط قرار دارد.» (روزنامه اعتماد ملی ۴ و ۵ شهریور ۱۳۸۵). کیسینجر، این کهنه‌کار نظام سرمایه‌داری آمریکا می‌گوید: «امریکا به روسیه و چین ضربه می‌زند و ایران آخرین میخ بر این تابوت خواهد بود... ما به نظامیان گفته‌ایم که ما مجبوریم هفت کشور خاورمیانه را به خاطر منابع آنها در اختیار بگیریم و نظامیان تقریباً وظیفه خود را کامل انجام داده‌اند. در مورد نظامیان آنچه همه می‌دانیم، این است که تا به حال دستورات را بیش از حد

اطاعت کرده‌اند. آخرین سکوی پرتاب ایران است که واقعاً تعادل را یکطرفه خواهد کرد... آمریکا سلاحی در اختیار دارد که هیچکس خبر ندارد، در موقع لزوم آن را معرفی خواهیم کرد.» (www.globalresearch.ca/index.php?)

[۲] مجموع ذخائر نفت و گاز قابل استحصال ۵ کشور حوزه‌ی خلیج فارس (ایران، عربستان، قطر، عراق و کویت) معادل ۱۲۶۸ میلیارد بشکه نفت خام می‌باشد. موسسه تحقیقاتی امریکایی National Petroleum Council, July 2007.

[۳] در ۱۹۳۰ که ذخائر نفت عربستان تقریباً شناسایی شده بود، پس از ملاقات رئیس جمهور وقت آمریکا با پادشاه عربستان، در یک کشتی، منطقه خلیج فارس، «منطقه منافع ملی آمریکا» تعریف شده است.

[۴] کارتر، در زمان ریاست جمهوری خود، بر این امر تأکید کرد. بوش پسر، تهدید به شروع جنگ جهانی سوم بر سر خلیج فارس کرد و او با ما هم ایران را تهدید به بمباران هسته‌ای کرد.

[۵] مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، نقش اتاق‌های فکر در سیاست‌گذاری دفاعی امنیتی، شهریور ۱۳۸۵ شماره مسلسل ۷۹۵۱، از تیرماه ۱۳۹۰ سه گزارش دیگر هم منتشر شده که تعدادی از اتاق‌های فکر آمریکا را تحت عنوان «ساختار پژوهی مراکز مطالعاتی آمریکا از منظر امنیت ملی جمهوری اسلامی»، طی شماره‌های مسلسل ۱۰۸۶۵ تیرماه ۱۳۹۰، ۱۱۰۲۲ شهریورماه ۱۳۹۰ و ۱۱۰۷۹ مورخ ۱۳۹۰/۷/۱۷ بیان کرده است ظاهراً این کار در مرکز پژوهش‌های مجلس هنوز ادامه دارد.

[۶] جان کالی، سیا و جهاد، جنگ‌های نامقدس (۲۰۰۱-۱۹۵۰)، مترجمان مجتبی نجفی و مهرگان نظامی‌زاده، نشر صمدیه، چاپ اول، ۱۳۸۵. متأسفانه ایران هم در این طرح مشارکت داشت و به مجاهدان افغان کمک می‌کرد.

[۷] در مردادماه ۱۳۵۹ (تابستان ۱۹۸۰)، برژینسکی در اردن با صدام ملاقات کرد و در یک قرار و مدار محرمانه، صدام تشویق به حمله به ایران گردید. قول ابرقدرتی عراق در منطقه به او داده شد.

[۸] برژینسکی در کتاب «انتخاب: سلطه یا رهبری، ۲۰۰۴» ترجمه امیرحسین نوروزی، نشر نی، ۱۳۸۶ می‌گوید که «قدرت آمریکا در قرن ۲۱ از جهات گوناگون بی‌سابقه است» و چهار عامل ذکر می‌کند: قدرت نظامی، طراوت اقتصادی، پویایی فن‌آوری و جذابیت فرهنگ امریکایی. راهنمای طرح دفاعی آمریکا (DPG) که در مارس ۱۹۹۲ در نیویورک

تایمز منتشر شد. (www.gwu.edu/~nsarchi). محمد یلپانی و حسین رفیعی، زمستانی سیاه از بهار بغداد، کارنامه عملکرد ۵ ساله آزادیخواهان آمریکا و انگلیس، نشر صمدیه، ۱۳۸۸ بخش سوم: جمع بندی.

[۹] استپان مسیچ، چگونگی فروپاشی یوگسلاوی، ترجمه و تدوین: محمدجواد آسایش زارچی و دیگران، مؤسسه اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۴.

[۱۰] در ۱۴ آگوست ۱۹۹۸، کلیتوتون قانون عمومی ۲۳۵-۱۰۵ «نقض تعهدات بین المللی توسط عراق» را امضاء کرد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۹۸ کلیتوتون به بهانه عدم همکاری عراق با بازرسان، «قانون آزادسازی عراق» را امضاء کرد.

www.newamericancentury.org/Iraq-20040623.html

[۱۱] کمیته منتخب اطلاعاتی سنای آمریکا، در دو گزارش مفصل (حدود ۸۰۰ صفحه) اعلام کرد که سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، پیش از اشغال عراق اعلام کرده بودند که دستگاه بوش سه دروغ بزرگ خلق کرده است. ضمناً پیامدهای حمله آمریکا به عراق (کشترهای داخلی، نابودی زیرساخت‌ها و...) را پیش‌بینی کرده‌اند. هر دوی این گزارش در سایت سنای آمریکا قابل دسترسی. ترجمه فارسی خلاصه‌ای از این دو گزارش در سایت www.meisami.com در دسترس می‌باشد.

- اسکات ریتز، داستان ناگفته عراق، ترجمه علیرضا عیاری، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۶.

- گزارش جنگ و اشغالگری در عراق، تهیه کننده: مجمع جهانی سیاست، وابسته به سازمان ملل متحد، می ۲۰۰۷ (اردی بهشت و خرداد ۱۳۸۶)، مترجم: سینا مالکی، نشر صمدیه، چاپ اول، بهمن ۱۳۸۷.

- آنسوی حمله به عراق، شورای اقتصادی سیاسی آمریکا، مترجم: لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، چاپ اول، ۱۳۸۶.

- خلع سلاح عراق: جستجو برای تسلیحات کشتار جمعی، هانس بلیکس، ترجمه محمدحسین آهوپی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵.

[۱۲] خانم تاجر، پس از فروپاشی شوروی و پیمان ورشو، در جواب خبرنگاری که از او زمان انحلال پیمان ناتو را پرسیده بود، پاسخ داد که: «ناتو برای خاورمیانه لازم است». و نیکسون در وصیت‌نامه‌اش، همین توصیه را کرده بود که درگیری آینده‌ی غرب با مسلمانان خواهد بود.

[۱۳] چامسکی در مصاحبه‌ای - ترجمه در روزنامه اعتماد ملی مورخ ۸۵/۱۲/۱۷ - گفته است که:

- استراتژی واشنگتن تضعیف حرکت اصلاحی است.

- غرب عاشق تندروی مقامات ایرانی است.

- ارتش آمریکا حمله به ایران را احمقانه می‌داند. مأموران بلندپایه‌ی اطلاعاتی هم ایده حمله به ایران را عجیب، اگر نه غیرممکن، می‌دانند. با این حال استراتژیست‌های وزارت دفاع، سال‌هاست به چنین موردی فکر می‌کنند.

- اروپا در این مورد [حمله به ایران] تابع کاخ سفید به نظر می‌رسد.

- کاخ سفید نمی‌خواهد صدای میانه‌روی از داخل ایران به گوش رسد. «روزنامه هآرتز مدعی شد که در پنجاه سال اخیر، هیچ دولتی، به اندازه احمدی‌نژاد برای تثبیت و مظلومیت اسرائیل مؤثر نبوده است» (روزنامه اعتماد ملی - ویژه نوروز ۱۳۸۶)

[۱۴] مهندس مهدی بازرگان، آیا اسلام یک خطر جهانی است، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۷۴. گفته شد که گورباچف بزرگ‌ترین صدمه را به جنگ‌طلبان آمریکا زد، چون دشمن آنها را از بین برد!

[۱۵] محکومیت ایران در شورای حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل متحد در بیش از بیست سال در دوران پس از انقلاب.

[۱۶] کتاب سیا و جهاد، پیشین.

[۱۷] در سال ۱۹۸۱، ویلیام کیسی (رئیس وقت سیا) و همتای سعودی‌اش (شاهزاده ترکی) شرکت ساختمانی و مقاطعه‌کاری بن‌لادن را در لیست حامیان مالی نبرد مجاهدین افغان، قرار دادند. پیتر ال. برگن، اسامه بن‌لادن، ترجمه‌ی عباسقلی غفاری‌فرد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۰.

نوآم چامسکی در مقاله The Imperial Mentality 9/11 مورخ ۶ سپتامبر ۲۰۱۱ می‌گوید که «بن‌لادن دلیل اعلان جنگ‌اش را به روشنی به آمریکا گفته است. قصد او این است که سیاست آمریکا و غربیان در قبال جهان اسلام را به طور اساسی دگرگون کند.» بن‌لادن تا حد زیادی موفق به این کار شد «لشکرکشی و سیاست‌های ایالات متحده؛ رادیکالیزاسیون جهان اسلام را تکمیل کرد، کاری که بن‌لادن از ابتدای دهه ۱۹۹۰ به دنبال انجامش بود... در نتیجه، فکر می‌کنم منصفانه باشد نتیجه بگیریم که

ایالات متحده آمریکا تنها متحد گریزناپذیر بن‌لادن باقی ماند.»

[ترجمه از امیر غلامی ۲۰ شهریور ۱۳۹۰،

www.tomdispatch.com/blog/175436/tomgram%3A_n

[۱۸] Noam Chomsky, *The Imperial Mentality and* 9/11, September 6, 2011.

[۱۹] تا [۲۴] پیشین.

[۲۵] این مقاله در شماره ۲۴۱۴ مجله نول ايسرواتور چاپ شده و توسط محسن متقی ترجمه شده و در سایت:

www.iran-emrooz.net/index.php?/politic/print/26964 در دسترس می‌باشد.

[۲۶] www.nytimes.com/2011/02/10/opinion/loerian.html

[۲۷] تری میسان، مقاله‌نویس فرانسوی، رئیس مرکز سیاسی "Reseau Voltair" در برنامه تلویزیونی سوریه، اکتبر ۲۰۱۱.

- Vijay Prashad, Qaddafi, from Beginning to End,

www.counterpunch.org/2011/10/21/qaddafi-from-beginning-to-end.

- فیلم مستند BBC از ارتباط قذافی با دستگاه‌های جاسوسی آمریکا، انگلیس و فرانسه که مدارک آن در لیبی و پس از سقوط قذافی پیدا شد.

[۲۸] - The Great Man – Made River Project Gannous, 1994.

- Libya, *The Revolution in: Twenty-Five Years*, ed.

Professor Subhi M.

- Opec Bulletin, June 1997.

[۲۹] مصاحبه مطبوعاتی اواما پس از سقوط قذافی

[۳۰] سخنرانی الگور در انجمن قانون اساسی آمریکا؛ «ملاحظات الگور درباره عراق»، ترجمه لطف‌اله میثمی در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران «عراق در آینه مطبوعات دنیا». متن انگلیسی در:

www.Moveon.org/gore/speach2.html

عاموس جلعاد، رئیس کمیته امنیتی - سیاسی وزارت دفاع اسرائیل طی اظهاراتی با رادیو اسرائیل گفت: «چنانچه بشار اسد سرنگون شود ما شاهد تولد یک امپراطوری اسلامی خواهیم بود که از مصر، اردن و سوریه تشکیل خواهد شد، در آن صورت اسرائیل با فاجعه بزرگ نابودی مواجه خواهد گردید.» (دبی، العربیه. نت، ۲۶ آبان ۱۳۹۰)

[۳۱] ده‌ها کتاب در مورد عملکرد استالین در حذف یاران حزبی منتشر شده است و جدیدترین آنها «نخستین زندگینامه استالین - بر پایه اسناد جدید تکان‌دهنده پرونده‌های مخفی روسیه» نوشته ادوارد راژینسکی، ترجمه: مهوش غلامی، انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم ۱۳۸۷. اطلاعات منتشر نشده‌ای دارد.

[۳۲] کیفرخواست تنظیم شده توسط مقامات اطلاعاتی آمریکا که طی نامه‌ای توسط نمایندگی آمریکا در سازمان ملل در تاریخ ۱۱ اکتبر ۲۰۱۱ برای آقای بان - کی مون دبیر کل ارسال شده است. و بان - کی مون در ۱۲ اکتبر آن را برای توزیع بین نمایندگان کشورها، برای شورای امنیت فرستاده است.

[۳۳] Noam Chomsky, *Is the World too Big to Fail? The Contours of Global Order*, 21 April 2011.

[۳۴] پیشین.

[۳۵] فرمانده سپاه پاسداران چهارشنبه دوم آذرماه ۱۳۹۰ در همایشی در دانشگاه صنعتی شریف گفت: «در دوران سیاه اصلاحات رسماً اعلام کردند که انقلاب اسلامی متوقف شده است، اما فقط رهبر معظم انقلاب در آن مرحله ایستادگی کردند و چفیه را به معنای مبارزه بر گردن انداختند.»

[۳۶] بستن فله‌ای مطبوعات در اردی‌بهشت ۱۳۷۹. چیزی که تاکنون به بستن حدود ۲۰۰ نشریه هم رسیده است. زندانیان صدها نفر در عرصه‌ی فرهنگی از آن جمله است.

[۳۷] متن مکتوب سخنرانی یک مقام عالی اطلاعاتی سپاه پاسداران که ظاهراً در اواخر آبان ماه ۱۳۸۸، آقای مشفق (احتمالاً اسم مستعار) در یک همایش سراسری روحانیون، در مشهد ایراد شده است در سایت‌های اینترنتی منتشر شد.

www.emruznews.com/print/2010/07/002464.php

محتوای همین سخنرانی در هفتم دی ماه ۱۳۹۰ تحت عنوان «گزارش کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی درباره حوادث پس از انتخابات» در مجلس شورای اسلامی قرائت شد. هرچند بعداً اعلام شد که این گزارش مصوب کمیسیون نبوده و نظر آقای حسین فدایی عضو کمیسیون اصل ۹۰ و قرائت‌کننده این گزارش بوده است و عیناً محتوای کیفرخواست دادگاه اصلاح‌طلبان را داشت. این تشابهات نشان می‌دهد که برای مجلسیان و قضات، مقامات امنیتی گزارش می‌نویسند.

[۳۸] ماجرای مسافرت مک فارلین به تهران و تحویل سلاح‌های کهنه اسرائیلی با قیمت

گزارش به ایران و پرداخت سود آن به «کنتراها» در نیکاراگوئه برای سرنگونی دولت قانونی آن کشور، سر و صدای زیادی در امریکا کرد و گزارش مفصلی توسط Tower عضو کنگره آمریکا، تهیه شد. متأسفانه این گزارش در ایران منتشر نشد و خلاصه‌ای تقطیع شده و با حذف‌های زیادی توسط پسر آقای هاشمی رفسنجانی به فارسی انتشار یافت: ماجرای مک‌فارلین، محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ دوم، خرداد ۱۳۸۸.

[۳۹] حسن روحانی، مصاحبه با روزنامه اعتماد، ۳ آبان ۱۳۹۰.

[۴۰] رئیس موساد، «تامیر پارادو»، سه‌شنبه شب ۲۷ دسامبر ۲۰۱۱ در جلسه‌ای با حضور قریب ۱۰۰ نفر از سفیران اسرائیل، گفته است که: «اسرائیل برای خنثی کردن برنامه اتمی ایران از راه‌ها و وسائل گوناگون استفاده می‌کند و به این کار ادامه خواهد داد، اما اگر ایران واقعاً تسلیحات اتمی هم فراهم کند، این به معنای نابودی اسرائیل نخواهد بود». روزنامه هآرتس، اخبار VOA، پنجشنبه ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱.

[۴۱] مقاله‌ی مستند علیرضا نامور حقیقی، بی‌بی‌سی فارسی، جمعه ۲۵ شهریور ۱۳۹۰.

[۴۲] The New Machiavelli by Jonthan Powel

[۴۳] علیرضا نامور حقیقی، پیشین.

[۴۴] دفتر مطالعات سیاسی پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، «واکاوای تحریم‌های امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران»، شماره مسلسل ۱۰۹۱۸، مرداد ۱۳۹۰.

[۴۵] نشست صبحانه وزیر نفت با اعضای هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران در آبان ۱۳۹۰. www.mihan.net/press.

در روز یکشنبه ۲۴ مهر ۱۳۹۰ در مراسم تقدیر از کارکنان پالایش نفت آبادان از تأثیر تحریم‌ها سخن گفته است (ایرنا).

[۴۶] چین ۱۵ درصد نفت خود را از ایران وارد می‌کند و در ده سال گذشته تراز بازرگانی چین و ایران از ۳ میلیارد دلار به ۳۰ میلیارد دلار رسیده و تا سه سال آینده به ۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

[۴۷] Foreign Oil Firms Slash Activity in Iran's energy Sector:

www.platts.com/RSSFeed

Detailednews/RSSFeed/oil/8197250

بررسی یکی از ناکامی‌های ایران در پارس جنوبی، خبر آنلاین: طرح نفتی GTL قطر به

نام Pearl GTL Project راه‌اندازی شد. این طرح در ۲۰۰۶ امضاء شد و در ۲۰۱۱ با ۱۹ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری توسط شرکت شل به تولید رسید. ارزش فروش محصولات این طرح سالانه ۱۱ میلیارد دلار و سود آن ۳/۷ میلیارد دلار است. درآمد قطر از میدان مشترک با ایران از ۲۵/۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ به ۱۴۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسیده است (روزنامه آرمان ۹۰/۸/۱۱).

[۴۸] دکتر علی مطهری.

[۴۹] آمریکا ۱۵ هزار نفر از نیروهای متخصص خود را در سفارت امریکا در عراق مستقر ساخته است. طبیعی است که این نیروها تحولات منطقه و عراق را دقیقاً رصد می‌کنند. مجموع هزینه‌های جنگ عراق تا پایان سال ۲۰۰۹، به ۵ هزار میلیارد دلار (۵ تریلیون دلار) برای مالیات‌دهندگان امریکا تمام شده است (جوزف استینگلیتز و لیندا جی بیللمس در کتاب (The Three Trillion Dollar War). با هزینه‌ی این رقم نجومی، امریکا، عراق و منطقه را به حال خود نخواهد گذاشت.

[۵۰] HARD LESSONS, The Iraq Reconstruction Experience, U.S. Government Printing Office, Stuart W. Bowen, Jr. Inspector General Feb. 2009.

[۵۱] دفاعیات عبدالله نوری. شوکران اصلاح، طرح نو، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

[۵۲] در خرداد ۱۳۸۹، متنی تحت عنوان طرح «دهه چهارم انقلاب اسلامی» به امضای «جمعی از فعالان سیاسی ایران» در اینترنت منتشر شد. این متن ۴۶ صفحه‌ای که حاوی ۹ پانویس توضیحی هم هست ادعا می‌کند که «محصول کار جمعی» و «تلاش در فهم حتی‌الامکان عینی وقایع این سال پراهمیت است». این نوشته نقاط ابهام وقایع قبل از انتخابات ۱۳۸۸ و بعد از آن را تا حدود زیادی روشن می‌کند و علائم و نشانه‌ها با دقت مناسبی، درستی آن را نشان می‌دهند.

[۵۳] پیشین

[۵۴] حمید دباشی استاد دانشگاه در امریکا، در مصاحبه با BBC.

[۵۵] در صفحات آینده مفصل در غلط بودن این ایده سخن خواهیم گفت.

[۵۶] بستن خانه‌ی سینما در دی ماه ۱۳۹۰، یکی از آخرین اقدامات آقایان برای دولتی کردن هنر و به حاشیه راندن هنرمندان مستقل است. اظهارات هوشمندانه آقای اصغر فرهادی که «ایرانیان صلح‌دوست هستند»، در مراسم اخذ جایزه معروف «گلدن گلوبز» نشان از دو دیدگاه متضاد به مسائل جهان و ایران دارد.

[۵۷] بازجویان اطلاعاتی به هنگام احضار یا بازداشت فعالان سیاسی بارها، این موضوع را تکرار کرده‌اند.

[۵۸] فرشاد مؤمنی: «شاخص کلی دخالت دولت در شرایط جنگی به ۴۰ درصد در سال ۱۳۶۷ رسیده، ۲۰ سال پس از آن، نسبت مزبور از مرز ۸۰ درصد نیز عبور کرده». این ملک عقیم نیست، چشم‌انداز ایران، شماره ۷۰، آبان و آذر ۹۰، ص ۱۰۸.

[۵۹] اقشار میانی جامعه شهری برای اینکه فرصت دخالت در سیاست و فعالیت‌های اجتماعی و... را نداشته باشند، باید آنقدر درآمد آنها کاهش یابد که «تلاش معاش»، تمام وقت آنها را اشغال کند و فرصت کار سیاسی و اعتراضی نداشته باشند.

[۶۰] مولفه‌های نماز را با امامت یادگار امام خواندند، روزنامه آرمان ۹۰/۷/۱۷

[۶۱] آقای Roger Stern استاد دپارتمان زمین‌شناسی و مهندسی محیط زیست دانشگاه جانز هاپکینز مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «بحران نفت ایران و امنیت ملی ایالات متحده». در این مقاله وابستگی ایران به نفت، میزان سرمایه‌گذاری لازم در بخش نفت، قراردادهای بیع متقابل، مقدار تولید نفت و سالمندی چاه‌های نفت، پیش‌بینی کاهش صادرات و... مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت به رهبران امریکا پیشنهاد می‌کند که فقط تحریم‌های نفتی را به طور جامع اعمال کند، جمهوری اسلامی تسلیم خواهد شد و احتیاجی به اقدامات دیگری نمی‌باشد. چیزی که تاکنون تقریباً عملی شده و با تحریم‌های اخیر تشدید هم خواهد شد.

www.pnas.org/cgi/doi/10.1073/pnas.0603903104 PNAS, Jan. 2, 2007, vol. 104, no. 1, 377-382.

به یک مورد مستند از آقای سیدغلامحسین حسن‌تاش، کارشناس مسائل نفت، در مصاحبه به چشم‌انداز ایران شماره ۷۰ آبان و آذر ۱۳۹۰، که تحقق پیش‌بینی Roger Stern را تأیید می‌کند، نقل قول می‌کنیم:

«ما در سال ۵۵-۱۳۵۴ در خشکی با حدود ۳۶۰-۳۵۰ حلقه چاه تا مرز ۴/۵ تا ۵ میلیون بشکه نفت تولید می‌کردیم که متوسط تولید هر چاه در آن مقطع ۲۵ هزار بشکه در روز بود. در سال ۱۳۷۶، تعداد حلقه چاه‌ها در خشکی به بیش از هزار حلقه افزایش یافت با متوسط تولید هر چاه زیر ۳ هزار بشکه در روز و اکنون شاید حدود ۱۴۰۰ حلقه چاه تولیدی در خشکی داشته باشیم با تولید متوسط حدود کمتر از دو هزار بشکه در روز.» آقای حسن‌تاش در ادامه توضیح می‌دهد که: «بعضی از متخصصان معتقدند اگر بخواهیم

تولید را بالا ببریم نیاز روزانه مخازن به تزریق بیش از ۵۰۰ میلیون مترمکعب گاز است. شرکت ملی نفت ایران در بعضی از بحث و جدل‌ها، آن ۵۰۰ میلیون متر مکعب را پذیرفته، ولی ۳۵۰ تا ۳۶۰ میلیون متر مکعب را قبول کرده، اما آنچه در برنامه آمده، یعنی حدود ۲۸۰ میلیون متر مکعب، نه در سطح نیاز مخازن بلکه در سطح اعلام توانایی شرکت ملی نفت بوده که در طول برنامه باید اجرا می‌کرد. اما آنچه در عمل اتفاق افتاده چیزی حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیون متر مکعب بوده است، یعنی ما قطعاً در وضعیت تولید غیرصیانتی قرار گرفته‌ایم. حال چرا این اتفاق افتاده؟ برای این که فازهای مختلف پارس جنوبی به موقع جلو نرفته و گاز کافی در دسترس نبوده، از این رو مظلوم‌ترین و بی‌زبان‌ترین مصرف‌کننده‌ای که اول از همه می‌توان گاز آن را قطع کرد، میدان نفتی است که زبان ندارد». یک نمونه دیگر نامه‌ای است که هفت عضو کنگره‌ی امریکا در ۲۶ مارچ ۲۰۰۹ به اوپاما نوشتند، ضمن تأکید بر تحریم‌های بانکی و نفتی و بیمه‌ای و حمل و نقل، از او خواستند که از صادرات کاتالیزورهای مصرفی در واحدهای نفت و پتروشیمی ایران جلوگیری کند. گویا آنها می‌دانستند که در سی سال حتی یک کاتالیزور مورد نیاز این صنایع در ایران ساخته نشده است! (us.congress)

[۶۲] آیت‌الله منتظری، انتقاد از خود «عبرت و وصیت»، ۱۳۸۷/۱۲/۱.

[۶۳] در یک پژوهش جامع، عواملی چون: اعتیاد، خودکشی، تن‌فروشی، فقر و نابرابری و گرسنگی و سوء تغذیه رو به افزایش بوده‌اند. گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۸-۱۳۸۰)، موسسه رحمان، پاییز ۱۳۹۰.

[۶۴] لیست درآمد نفتی و پتروشیمیایی که در پارس جنوبی از دست رفته است تا اکتبر ۲۰۱۰ (دو سال قبل)

شماره فازها	تأخیر تقریبی (سال)	متوسط ضرر (زمان از دست رفته یا تأخیر در اجرا): میلیارد دلار
۶ و ۷ و ۸	۲	۶
۹ و ۱۰	۲	۶
۱۱ و Pars LNG (هم‌اکنون با نام ۲۷ و ۲۸)	۳	۱۸
۱۲ و Iran LNG معادل فاز ۳	۲	۱۸

۲۴	۴	۱۳ و ۱۴ و Persian LNG
۹	۲/۵ سال	۱۶ و ۱۵
۹	۲/۵ سال	۱۸ و ۱۷
۲۷	۳	۲۱، ۲۰ و ۱۹
۲۷	۳	۲۴، ۲۳ و ۲۲
۱۴۴ میلیارد دلار		جمع کل

درآمد از دست رفته بابت تأخیر در پروژه‌های پتروشیمی ۳۰ میلیارد دلار

ضرر حاصل از بالا رفتن قیمت اجرای پروژه‌ها ۲۷ میلیارد دلار

جمع کل درآمد از دست رفته تا اکتبر ۲۰۱۰ ۲۰۴ میلیارد دلار

منصور بی طرف ۲ اکتبر ۲۰۱۰

www.us.mg2.mail.yahoo.com/dc/launch?-gx=1and.rond=oo64tvo2vm90

[۶۵] www.mihan.net/press/1390/08/18

[۶۶] علی اصغر زارعی، خبرگزاری فارس، در جمع مسئولان و اعضای شورای تبیین

مواضع بسیج دانشجویی، ۱۳۹۰.

[۶۷] روزنامه ملت، شنبه ۳۰ مهر ۱۳۹۰.

[۶۸] واحد مرکزی خبر، صادق محصولی در جمع دانشجویان دانشگاه امام صادق(ع)، ۸

آبان ماه ۱۳۹۰.

[۶۹] مصاحبه با ارگان مطبوعاتی حزب مؤتلفه، چهارشنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۰.

[۷۰] خبرگزاری ایسنا، ۲۹ مهر ۱۳۹۰.

[۷۱] www.iran-emrooz.net/index.php?/news2/print/32587/

[۷۲] آقای مهرداد عمادی مشاور اقتصادی جامعه اروپا در مصاحبه با BBC

[۷۳] HAARP پدیده‌ای است که با استفاده از لایه یونسفر جو زمین و ایجاد امواج قوی

الکترومغناطیسی، لایه‌های سیال کره زمین تحریک می‌شوند و انتقال انرژی از این

لایه‌های سیال زمین ایجاد سونامی و زلزله و طوفان می‌کند و شرایط جوی ناحیه مورد

نظر را تغییر می‌دهد. امروز عده‌ای از دانشمندان معتقدند که زلزله هائیتی و باران‌های

غیرعادی شرق آسیا، نتایج آزمایش‌های این پدیده هستند. برای اجرای این پدیده

امریکا در آلاسکا و نروژ مراکز ایجاد امواج تأسیس کرده است. این طرح از دهه ۱۹۶۰ و ابتدا به منظور ارتباط با زیردریایی‌ها مطرح شد ولی اخیراً جایگزین طرح «جنگ ستارگان»، ریگان شده است. کتاب آقای Dr. Nich Begich تحت عنوان Angels Don't Play this HAARP, 1995 اطلاعات مفیدی دارد.

[۷۴] بازخوانی تاریخ، آخرین روزهای شاه به روایت اردشیر زاهدی، تاریخ انتشار ۵ مرداد ۱۳۸۸.

[۷۵] احمدی‌نژاد هم در جمع اعضای ستاد انتخاباتی حامیان دولت، اعلام کرد که: «خدمت آقا گزارش خلاف واقع می‌بردند.» روزنامه ابتکار شنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۰، در شرایط بسته بودن فضای سیاسی و ساتنرالیزه کردن قدرت و حکومت، دادن اطلاعات غلط به منظور توجیه اعمال کارگزاران پدیده‌ی شناخته شده و رایجی در جهان هست.

[۷۶] www.shahedanezaman.ir

[۷۷] renjershiht.mihanblog.com فقط مصدومین شیمیایی بین ۱۱۰ هزار تا ۴۰۰ هزار نفر

گفته شده (www.fardanews.com). بیست میلیون مین‌های کار گذاشته شده‌ی پس از

جنگ، تخمین مقامات می‌باشد. (www.tarikhiran.com)

[۷۸] www.habilian.ir

[۷۹] www.mojahedin.org

[۸۰] www.donyayesanat.com.14581-fa.html آمار مصدومین تصادفات سالانه ۷۰۰ هزار نفر است.

[۸۱] گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۸-۱۳۸۰)، مؤسسه رحمان، پائیز ۱۳۹۰ اخیراً

معاونت وزارت بهداشت و درمان هم اظهار نگرانی کرده که سن اعتیاد به الکل به ۲۰

سال رسیده و مصرف آن در جنوب شهر تهران گسترش یافته و حتی بعضی از مغازه‌ها

هم الکل می‌فروشند. پلیس هم واردات را سالانه ۸۰ میلیون لیتر بیان می‌کند که ۲۰

میلیون لیتر آن کشف می‌شود (جراید ۹۱/۲/۳۰). هر چند خیلی از کارشناسان این ارقام

را خوش‌بینانه ارزیابی می‌کنند. و اگر تولید الکل در منازل برای مصرف شخصی و

تولید مشروبات الکلی قاچاق را در داخل به آن اضافه کنیم، اعداد و ارقام خیلی

بیشتری به دست خواهد آمد.

[۸۲] متأسفانه آمارهای بسیار مختلف در این رابطه اعلام شده است و یک نهاد رسمی

مسئولیت تحقیق و اعلام دقیق تر ابعاد این فاجعه را به عهده نمی‌گیرد. مدارک مربوطه به آمارهای اعلام شده را در گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۸-۱۳۸۰) مؤسسه رحمان، پائیز ۱۳۹۰ ببینید.

[۸۳] متأسفانه آمار دقیقی وجود ندارد. ولی از آن به عنوان معضل اجتماعی سخن می‌گویند

[۸۴] دکتر شهرام یزدانی، دانشیار دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، نشریه پزشکی سپید. نکته‌ی دیگری که ضریب هوش را کاهش خواهد داد، ترک تحصیل دانش‌آموزان است. نماینده نجف‌آباد، سیادت، می‌گوید که در سال ۸۵، ۳/۱ میلیون نفر در سن آموزش، از آموزش، محروم بوده‌اند. (روزنامه آینده نو ۸۵/۱۰/۱۴). آمار وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۸۵ اعلام می‌دارد که در آن سال؛ ۴۸۸ هزار دانش‌آموز ترک تحصیل کرده‌اند و بیش از ۴۸۹ هزار نفر مردود شده‌اند. سیصد هزار نفر از مردودین در سال تحصیلی ۷۸-۷۷ ترک تحصیل کرده‌اند.

[۸۵] این رقم توسط آقای هاشمی رفسنجانی اعلام شده است.

[۸۶] در تاریخ ۹۰/۹/۲۶ در شبکه تلویزیونی VOA، برنامه تفسیر خبر، بر پایه‌ای گزارش یک محقق اقتصادی، خسارت تحریم‌ها از ۱۹۸۳ تا ۲۰۱۰ را برای ایران معادل ۸۴۰ میلیارد دلار اعلام شد. در تحقیق دیگری که برای «شورای ملی تجارت خارجی آمریکا» (National Foreign Trade Council) انجام شده و در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۸، تحت عنوان «عادی کردن روابط اقتصادی، عواقب آن برای اقتصاد ایران و آمریکا» منتشر شده است، آمده است که در یک رابطه‌ی عادی اقتصادی بین ایران و آمریکا و با نفت ۵۰ دلاری ایران سالانه ۱۱۳ میلیارد دلار و آمریکا ۸۴ میلیارد دلار منافع خواهند داشت. (www.mftc.org) در تحقیق دیگری که توسط آقای مهرداد عمادی، مشاور اقتصادی جامعه اروپا، در برنامه‌ی صفحه ۲، بی‌بی‌سی در ۹۱/۲/۱۴ بیان شد، عدم نفع ایران به علت خروج شرکت‌های نفتی بزرگ اروپا از ایران در بخش نفت و گاز سالانه ۹۲ میلیارد دلار اعلام شد.

[۸۷] این مبلغ در ۴۰ سال در فاصله ۴۲ تا ۱۳۸۲ و به قیمت دلار در سال ۸۲، بیان شده و آمار دقیقی در سال‌های بعد از آن در دست نیست (مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد نقل از ایران ۸۲/۸/۱۴ و شرق ۸۲/۹/۴). وزیر اطلاعات دولت اصلاحات، آقای یونسی،

سرمایه ایرانیان مقیم خارج را ششصد میلیارد دلار اعلام کرد.

[۸۸] آمار دقیقی از کل مهاجران پس از انقلاب که در سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۶۰ بعد از ۱۳۷۲ و مخصوصاً در دوران احمدی‌نژاد و خاصه پس از سرکوب‌های ۱۳۸۸ که شتاب گرفته است در دست نمی‌باشد. اداره گذرنامه اعلام کرده است که در سال ۸۲ هر روز به طور متوسط ۵۴۷ نفر با مدرک لیسانس و ۱۵ نفر با مدرک فوق لیسانس و ۲/۳ نفر با مدرک دکترا از ایران خارج شده‌اند (شرق ۸۲/۱۰/۶ و ایران ۸۳/۸/۲۶) و صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که هر سال ۱۵۰ هزار تا ۱۸۰ هزار ایرانی با تحصیلات دانشگاهی از ایران خارج می‌شوند (دنیای اقتصاد شهریور ۱۳۸۴). هر فارغ‌التحصیل دکترای عمومی پزشکی، یا Ph.D سایر رشته‌ها، طبق معیارهای آمریکا، یک میلیون دلار هزینه ملی داشته است. اگر کل مهاجران ایران را معادل یک میلیون نفر دارای مدرک تحصیلی Ph.D محاسبه کنیم. ارزش این مغزها معادل هزار میلیارد دلار - حداقل - خواهد شد.

[۸۹] OPEC: Annual Statistical Bulletins

[۹۰] آمارهای بانک مرکزی، از این مبلغ حدود ۷۵ میلیارد دلار صادرات پتروشیمی و بقیه سایر کالاهاست.

[۹۱] مهندس مجید نامجو، وزیر نیرو، روزنامه جهان صنعت، شماره ۱۵۶۶، ۱۳۸۸/۹/۱۱، صفحه ۱۵.

[۹۲] مهندس مجید نامجو، وزیر نیرو، روزنامه گسترش صنعت، شماره ۷۷۲، ۱۳۹۱/۱/۱۶، صفحه ۷.

[۹۳] دکتر حمید بهبهانی، وزیر راه و ترابری، سایت تابناک کد خبر ۱۳۷۸۰۳، ۱۳۸۹/۱۰/۲.

[۹۴] دکتر محسن خاتم، معاون برنامه‌ریزی، توسعه و فن‌آوری، وزارت صنایع و معادن، روزنامه جهان اقتصاد، شماره ۴۷۰۹، ۱۳۸۹/۱۱/۱۰، صفحه ۸.

شماره [۹۱] تا [۹۴] برگرفته از گزارش کمیسیون اقتصاد کلان اتاق صنایع و معادن، مورخ ۱۳۹۱/۲/۳۱

[۹۵] Ministry of Commerce, Industry and Energy, Total amount accumulated between 1962 and 2004.

[۹۶] ویلیام بلوم، کشتن امید، مداخلات ارتش آمریکا و «سیا» پس از جنگ جهانی دوم،

ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶. با دخالت امریکا در افغانستان، عراق، لیبی و... این دخالت‌ها و تجاوزها به بیش از ۶۰ کشور هم رسیده است. در بررسی دیگری که در www.fa.wikipedia.org/wiki منتشر شده است دخالت‌های نظامی - امنیتی امریکا از ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۱ به ۱۱۲ مورد می‌رسد.

[۹۷] کنت دمارانش (رئیس سابق سازمان جاسوسی فرانسه)، جنگ جهانی چهارم، ترجمه سهیلا کیانناژ، انتشارات اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.

[۹۸] امانوئل تود (Emanuel Todd)، *After the Empire, The Breakdown of The American order*، ترجمه دکتر احمد عظیمی بلوریان، نشر رسا، ۲۰۱۱.

[۹۹] Agent Orange یک نوع سلاح شیمیایی است که موجودات زنده را نه تنها نابود می‌کند که در آنها جهش‌های ژنتیکی هم به وجود می‌آورد. به همین دلیل است که پس از ۳۷ سال از پایان جنگ ویتنام، هنوز نوزادانی ناقص‌الخلقه، کج و کوله و غیرطبیعی در ویتنام متولد می‌شوند و هنوز مزارع و جنگل‌های این کشور به حالت طبیعی و عادی برنگشته‌اند. اخیراً امریکا از روی اجبار پذیرفت که مزارع ویتنام را از آن ماده شیمیایی پاکسازی کند.

[۱۰۰] در کنفرانس گوادولوپ چهار کشور؛ امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان تصمیم گرفتند که از خروج شاه از ایران و به رسمیت شناختن انقلاب ایران حمایت کنند. طرحی برای آینده ایران تصویب شد که به «طرح برژینسکی» معروف است. جوهر این طرح، درگیری‌های داخلی و خارجی (در صورت نیاز) بود تا توان ملی ایران را ضعیف کند و پتانسیل انقلاب را مستهلک سازد و ایران را در چارچوب بلوک غرب حفظ نماید. چیزی که در مورد استهلاک انقلاب، عملاً انجام شده است!

[۱۰۱] علی صوفان، آمریکایی لبنانی تبار و مأمور سابق اف.بی.آی در برنامه Hard Talk، بی‌بی‌سی فارسی، چهارشنبه شب ۲۲/۱۰/۹۰ در توضیح کتابی که در مورد تجارب خود در مبارزه با القاعده نوشته است؛ توضیح داد که مقامات سیا عده‌ای از افراد حمله‌کننده به امریکا در سپتامبر ۲۰۰۱ را از قبل می‌شناختند و آنها را حتی ممنوع‌الپرواز هم نکرده بودند و به اف.بی.آی هم خبر نداده بودند! او توضیح داد که مقامات قضایی آمریکایی در سال ۱۹۹۸، کیفرخواست بر علیه بن‌لادن صادر کرده بودند ولی تا واقعه سپتامبر ۲۰۰۱ آن را علنی نکردند.

[۱۰۲] آقای هاشمی رفسنجانی یک بار در نماز جمعه گفت که: «اگر تجربه حالا را

می‌داشتیم از جنگ با عراق جلوگیری می‌کردیم.»

[۱۰۳] به گزارش «نسیم آنلاین»، محمدعلی جعفری که چهارشنبه دوم آذرماه ۱۳۹۰ در همایشی در دانشگاه صنعتی شریف سخن می‌گفت، از دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی به عنوان «دوران سیاه اصلاحات» یاد کرد و گفت: «در دوران سیاه اصلاحات رسماً اعلام کردند که انقلاب اسلامی متوقف شده است، اما فقط رهبر معظم انقلاب در آن مرحله ایستادگی کردند و چفیه را به معنای مبارزه به گردن انداختند.» سیدمحمد سیف‌زاده قاضی سابق دادگستری و وکیل فعلی و فعال حقوق بشر و عضو نهادهای حقوق بشر و نهادهای مدنی که هم‌اکنون زندانی است، در نامه‌ای که در مورخ ۳۰/۴/۹۰ برای آقای خاتمی نوشت تصریح کرد که: «در شش هزار پرونده سیاسی و مطبوعاتی که توسط ۲۱ وکیل از زمان ریاست جمهوری دوره اول جنابعالی وکالت شده حتی یک مورد نیافتیم که متهمین طبق مقررات حکومت دارای دادرسی منصفانه و عادلانه باشند و احکام صادره و مواد استنادی صرف نظر از غیرصالح بودن دادگاه‌ها، با اعمال ارتكابی متهمین انطباق داشته باشد.»

[۱۰۴] متن کامل گزارش خبرگزاری بلومبرگ که در ۹ آبان ۱۳۹۰ منتشر شد، می‌گوید که: «اریکسون بزرگ‌ترین سازنده تجهیزات شبکه‌های تلفن همراه تأیید کرد که در سه ماهه آخر سال ۲۰۰۹ تجهیزات ردیابی تلفن همراه به ایرانسل (MTN Irancell)، دومین اپراتور بزرگ شبکه تلفن همراه ایران فروخته است.» و باز در این گزارش آمده است که در ابتدای سال جاری شرکت Creativity Software سیستمی را برای ردیابی و تحت نظر گرفتن تلفن همراه در اختیار ایران گذاشت. پلیس می‌تواند فرد مورد مراقبت را هر ۱۰ ثانیه ردیابی کرده و جایگاه او را روی نقشه شهر شناسایی کند. Adaptive Mobile Security که متعلق به بخش سرمایه‌گذاری شرکت Intel است در شراکت با اریکسون در سال ۲۰۱۰ سیستمی به بزرگ‌ترین اپراتور شبکه تلفن همراه ایران پیشنهاد داده که توانایی بلوکه‌سازی، فیلتر و ضبط پیامک‌های تلفن همراه را دارد. این شرکت ایرلندی هنوز به نگهداری سیستمی که در سال ۲۰۰۸ به ایرانسل فروخته، ادامه می‌دهد.

پس از طرد شدن نوکیا - زیمنس (NSN) در افکار عمومی به خاطر فروش‌های سال ۲۰۰۸ این شرکت پشیمانی خود را بیان داشت و سخنگوی آن Ben Room گفت که الان شرکت چینی هواوی (Huawie) در ایران جایگزین آن شده است.»

اسناد ارائه شده توسط شرکت Adaptive Mobile در مناقصه می‌گوید توانایی دریافت

ده هزار پیامک در ثانیه و نگهداری آنها برای ۱۸۰ روز را دارد. آرشیو این تجهیزات می‌تواند ۵۴ ترابایت (Terabyte) را نگهداری کند. این حجم معادل، ضبط تمام اطلاعات تلسکوپ فضایی هابل در ۲۰ سال می‌باشد.

در پیشنهاد ۵۱ صفحه‌ای اریکسون به همراه اول ردیابی ۴۴ میلیون مشتری با ردیابی همزمان دویست هزار مشتری و ثبت موقعیت جغرافیایی آنها، داده شده است. برای ارتباط با گزارشگران خبرگزاری بلومبرگ به: Ben Elgin@bloomberg.net مراجعه شود.

دوپچه وله گزارش داد که بعضی از تجهیزات فوق‌الذکر توسط کمپانی «الوت» در اسرائیل تولید می‌شود و از طریق یک واسطه در دانمارک به دست نهادهای امنیتی ایران رسیده است. اسرائیل در ساخت تجهیزات جاسوسی و ضدجاسوسی از کشورهای پیشرفته جهان شده است.

در آرشیو دستگاه امنیتی مصر و لیبی، پس از سرنگونی حاکمان آنها، اسنادی یافت شده است که شرکت‌های بزرگ الکترونیکی اروپایی با این رژیم‌ها قراردادهایی در این زمینه‌ها داشته‌اند. براساس گزارش بلومبرگ اقتصادی (شماره ماه نوامبر ۲۰۱۱) پس از آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، مهندسان یک شرکت ایتالیایی به دمشق سفر کرده‌اند تا سفارشات نصب نرم‌افزارهای جاسوسی این شرکت را هرچه زودتر به پایان ببرند.

چند هفته پیش به دلیل اختلافی که بین دستگاه‌های نظامی و انتظامی تهران بوده است، جشن عروسی پسر یکی از واسطه‌های خرید این دستگاه‌های شنود و جاسوسی برملاء شد و در رسانه‌های مجازی انتشار یافت. در این جشن هشتصد مهمان با منوی غذایی یک میلیون و دویست و پنجاه هزار تومان دعوت داشته‌اند، یعنی هزینه غذا و... این جشن یک میلیارد تومان بوده و یک باغ هشت هزار متری در تجریش را با صرف چند میلیارد تومان برای این جشن آماده کرده بودند.

[۱۰۵] روزنامه آرمان ۱۸/۷/۱۳۹۰.

[۱۰۶] جرس ۹ مرداد ۱۳۹۰ و روزنامه نیویورک تایمز در شماره روز یکشنبه ۲۶ نوامبر ۲۰۱۱ (۵ آذر ۱۳۹۰).

[۱۰۷] پیشین.

[۱۰۸] الغنوشی رهبر حزب النهضه تونس، در گفتگو با مجله «فارین پالسی» مواضع این حزب را که اکثریت آرای مردم تونس را به دست آورده اعلام کرد. او گفت که «ما

مدت‌ها پیش از انتخابات هم اعلام کرده بودیم که خواهان یک دولت ائتلافی هستیم، حتی اگر النهضه اکثریت مطلق را به دست آورد.» او از مسلمانان الجزایر هم انتقاد کرد و گفت: «اسلام‌گرایان ۸۰ درصد آرا را از آن خود کردند. اما کاملاً اقلیت سکولار، ارتشی‌ها و جامعه تجاری را نادیده گرفتند. بنابراین آنها [نظامیان] کودتا علیه دموکراسی را بهترین راهکار یافتند و الجزایر هنوز از تبعات این اقدام در عذاب است.» او در تعامل با امریکا نیز گفت: «این بار امریکا به جای حمایت از حاکمان از مردم حمایت کرد.» نقل از مجله هفتگی آسمان/ دوره جدید شماره ۱۲، ۳ دی ۹۰.

[۱۰۹] خبرگزاری فارس نوشت که روزنامه انگلیسی گاردین در گزارشی به قلم سیمون تیسدال به نقل از رئیس جمهور امریکا از خروج نیروهای نظامی امریکا تا پایان سال ۲۰۱۱ از کشور عراق خبر داد و نوشت که پنتاگون پس از خروج نیروهای نظامی خود از عراق با تشکیل اتحاد نظامی با کشورهای عربی درصدد ایجاد سازمانی شبیه به «ناتو» برای مقابله با ایران است. در این گزارش آمده است که سومین رکن اصلی راهبرد رو به تغییر پنتاگون توسط روزنامه نیویورک تایمز افشاء شده است که کشورهای عربستان، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان را با امریکا در قالب «مینی ساختار امنیتی ناتو» خاورمیانه، یکپارچه خواهد کرد. همان‌طور که ناتو برای مقابله با تهدیدات شوروی به وجود آمد، هدف اصلی این سازمان نیز مقابله با ایران است.

[۱۱۰] رضا تقی زاده در www.persian.rfi.fr

[۱۱۱] صدها طرح تحقیقاتی، کنفرانس، میزگرد، سمینار و... توسط «اتاق‌های فکر» کشورهای غربی در مورد حمله نظامی به ایران و فعالیت‌های هسته‌ای مملکت، عواقب اقتصادی تحریم‌ها، تحولات اجتماعی... در این ۳۰ ساله اجرا و برگزار شده است و ما در اینجا فقط به چندتای آنها اشاره‌ای می‌کنیم.

الف - دومین کنفرانس مربوط به سلاح کشتار جمعی در خاورمیانه، در ۱۷ و ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷ (۲۶ و ۲۷ شهریور ۱۳۸۶) در مدرسه مطالعات شرق و آفریقای انگلیس (SOAS) برگزار شده است. در این کنفرانس مقامات عالی‌رتبه حکومتی از کشورهای بحرین، کویت، نروژ، عربستان و وزارت خارجه و مشترک‌المنافع انگلیس دعوت داشته‌اند. در این کنفرانس موضوعیت چون؛ استراتژی امنیت ملی امریکا و ایران، توانایی امریکا در حذف ایران از یک قدرت منطقه‌ای، نابود کردن امکانات موشکی

ایران، جنگ ساحلی در تنگه هرمز و خوزستان، ناپایدار کردن دولت ایران در جهت یک ایران فدرالی، حمله با سلاح هسته‌ای (حمله هسته‌ای آمریکا - انگلیس به ایران و تأثیر حمله هسته‌ای بر تأسیسات نطنز)، حمله چگونه خواهد بود، ابعاد نظامی و سیاسی اسرائیل، ایران چگونه به حمله جواب خواهد داد و این حمله چه تأثیری بر دولت‌های خلیج فارس و مبارزان آن خواهد داشت، آمده است.

در مقدمه و خلاصه‌ای که هیأت اجرایی این کنفرانس ارائه داده‌اند، آمده است که: «این مطالعه نتیجه می‌گیرد که آمریکا تدارک نظامی برای نابودی سلاح کشتار جمعی، انرژی هسته‌ای، رژیم، نیروهای نظامی، دستگاه‌های حکومتی زیرساخت‌های اقتصادی ایران را در چند روز اگر نه در چند ساعت، دیده است.» در همین مقدمه جزئیاتی هم آمده است که عبارتند از:

- حمله محدود به مراکز تولید سلاح کشتار جمعی
- بمب‌افکن‌ها و موشک‌های دوربرد آمریکا امروزه آماده‌اند که ده هزار هدف در ایران را در چند ساعت نابود کنند.
- نیروهای زمینی و دریایی آمریکا که در منطقه مستقر هستند در یک اخطار کوتاه می‌توانند نیروهای نظامی، رژیم و دولت را نابود کنند.
- عملیات سطح پایین آمریکا و انگلیس در استان‌های قومی ایران؛ آذری، بلوچستان، کردستان و خوزستان، آمادگی اقدام دارند.
- سلاح‌های هسته‌ای آماده هستند ولی استفاده از آنها توسط آمریکا، انگلیس و اسرائیل احتمال کمی دارد. اثرات انسانی، سیاسی و محیط زیستی آنها ویران‌کننده خواهد بود هرچند ارزش نظامی آنها محدود خواهد بود.
- اسرائیل مصمم است که از تجهیز ایران به سلاح هسته‌ای جلوگیری کند و با سلاح متعارف خود فقط قادر خواهد بود که به سلاح‌های کشتار جمعی ایران، صدمه بزند.
- در همین مقدمه از قول ژنرال Wesley Clark آمده است که دستگاه بوش در سپتامبر ۲۰۰۱ برنامه مصوب داشته‌اند که «حاکمان هفت کشور را در ۵ سال سرنگون کنند، شروع با عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سودان و در نهایت ایران خواهد بود.» و باز آمده است که از محافظه‌کاران آمریکا، Pat Buchman، به آقای Hersh (خبرنگار امنیتی - اطلاعاتی نیویورکر) گفته است که چنی معاون بوش نقشه جنگی با ایران را - که شامل سلاح هسته‌ای هم می‌شود - برای تابستان ۲۰۰۵ آماده کرده است.

امروزه ده سال پس از آن تصمیم، سوماتی و سودان، از اهمیت افتاده‌اند، عراق و لیبی اشتغال شده‌اند، سوریه در فرآیند تغییر است و ایران مهم‌ترین موضوع آن تصمیم است.

در مقدمه باز آمده است که: «جورج بوش ۲۰۰ بمب‌افکن استراتژیک (F117A-B2-B1) (B52) و موشک‌های کروزر Tomhawk دارد. یک بمب‌افکن B2 در یک تست آزمایشی، ۸۰ بمب با وزن ۵۰۰ پوند به اهداف مختلف در ۲۲ ثانیه شلیک کرده است. با استفاده از نصف این امکانات به ده هزار هدف می‌توان همزمان حمله کرد. قدرت این نیروها به تنهایی برای تخریب تمامی اهداف مهم سیاسی، نظامی، اقتصادی و حمل و نقل ایران کافی هستند.»

تمامی احتمالات و امکانات ایران در این تحقیق بررسی شده است. از این مقاله‌ی تحقیقی فقط به یک نکته دیگر اشاره می‌شود. که در آن بمباران یازده هدف مشکوک به سلاح کشتار جمعی با حمله سه بمب ۱۰ کیلوتنی در شهرهای بناب، بوشهر، چالوس، دامغان، دارخوین، اصفهان، لویزان، پارچین، قزوین، تبریز و تهران جمعاً ۲/۸۱۶/۰۰۰ نفر بلافاصله کشته خواهند شد.

ب - گزارشی از «مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی» (CSIS) www.csis.org به مسئولیت محقق معروف این موسسه آقای Anthony H. Cordesman در ۱۵ فوریه ۲۰۰۷ تحت عنوان «توسعه‌ی برنامه‌های هسته‌ای و موشکی ایران» منتشر شده است. این گزارش که ۸۷ صفحه و به شکل اسلاید (برای ارائه در کنفرانس‌ها...) تهیه شده در نتیجه‌گیری خود تحت عنوان «آنچه می‌دانیم» آورده است که:

- دلایل متقنی وجود دارد که در ایران از زمان شاه علاقه فعالی برای کسب سلاح هسته‌ای وجود داشته و خمینی بعد از اشغال ایران توسط عراق و استفاده آن کشور از سلاح شیمیایی، این کوشش‌ها را ادامه داده است.
- سه کشور اروپایی (فرانسه، آلمان و انگلیس) و آمریکا ادعا می‌کنند که ایران فعالانه به دنبال سلاح هسته‌ای است.
- مسائل مربوط به توسعه‌ی موشکی موقعی قابل فهم هستند که با کلاهک‌های (CBRN)، سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای مجهز شده باشند.
- تحلیل‌ها و تخمین‌ها بدون عدم قطعیت، نیستند.
- اقدامات ممکن: نظامی، تحریم‌ها، بدون اقدام بدون خطر نیستند.

در این گزارش موقعیت هسته‌ای و موشکی ایران به دقت بررسی شده. اقدامات شورای امنیت و سیاستمداران امریکا آمده است. در پایان این گزارش نوع حملات نظامی امریکا پیش‌بینی شده است که عبارتند از:

حمله محدود: از ۱۶ تا ۲۰ موشک کروز و بمب‌افکن‌ها استفاده خواهد شد در این حالت ۲ تا ۳ سایت اصلی صدمه دیده یا تخریب خواهند شد. پایه تکنولوژی حفظ خواهد شد، تأسیسات به زیرزمین منتقل خواهند شد و واکنش جهانی به دنبال خواهد داشت.

حمله وسیع: در این حمله از ۲۰۰ تا ۴۰۰ موشک کروز و بمب‌افکن‌ها استفاده خواهد شد. تمامی امکانات مشکوک هسته‌ای، موشکی، سلاح بیولوژیکی و... زده خواهند شد. SAMA، سنسورها، C4I/BM، حتی برای فعالیت آینده از کار خواهند افتاد. پایه‌ی تکنولوژی و بعضی از تجهیزات حفظ خواهد شد. سایت‌ها به زیرزمین رفته و در مملکت پخش خواهند شد. ایران به سمت سلاح بیولوژیکی خواهد رفت. واکنش بین‌المللی مهم خواهد بود.

حمله با تأخیر: فرصت بیشتری به ایران داده خواهد شد تا به مرحله تولید سلاح هسته‌ای ("Smoking gun") نزدیک شود و اجماع بین‌المللی حاصل گردد. منابع عظیمی را ایران از دست خواهد داد. اهداف حمله عبارتند از: پالایشگاه‌ها، نیروگاه‌ها، صنایع نظامی و غیره.

در این سناریو، خطر پیش‌بینی نشده‌ی «انفجار» مردم ایران وجود دارد. واکنش متحدان و کشورهای منطقه هم مشخص نیست؟

ج - گزارش دیگری از «مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی» فوق‌الذکر به سرپرستی آقای Cordesman در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۸ تحت عنوان «امریکا، اسرائیل، دولت‌های عربی و ایران هسته‌ای» در ۱۷۸ صفحه و به شکل اسلاید، منتشر شده است.

این گزارش هفت قسمت دارد تحت عناوین زیر:

۱- برنامه هسته‌ای ایران

۲- برنامه موشکی و دفاع موشکی ایران

۳- سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی، و هسته‌ای ایران

۴- اقدام نظامی برای برخورد با تهدید ایران توسط اسرائیل و امریکا

۵- توانایی‌های ایران در پاسخ به حمله پیشگیرانه

۶- استنباط جنگی از نیروهای هسته‌ای ایران (مقایسه ایران، اسرائیل و امریکا و کشورهای منطقه)

۷- پاسخ جامعه‌ی بین‌المللی و مواضع اعراب نسبت به سلاح هسته‌ای ایران و امریکا در این گزارش با جزئیات تکنیکی و تکنولوژیک، تراکم جمعیت، تعداد سلاح‌های در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ بین این کشورها مقایسه شده است. و در بخش ششم این گزارش مطرح شده است که «چه کسی، چه کسی را تهدید می‌کند؟» گزارش فرض کرده است که اگر ایران و اسرائیل بخواهند موجودیت یکدیگر را تهدید کنند، حمله‌ی هسته‌ای ایران به اسرائیل بین ۲۰۰ تا ۸۰۰ هزار کشته‌ی فوری و تا فاصله‌ی ۲۱ روز پس از بمباران در پی خواهد داشت.

حمله هسته‌ای اسرائیل به ایران بین ۱۶ تا ۲۸ میلیون کشته‌ی فوری و تا فاصله‌ی ۲۱ روز پس از بمباران خواهد داشت. و اگر امریکا حمله هسته‌ای «محدود» به ایران داشته باشد بین ۲ تا ۸ میلیون کشتار فوری تا ۲۱ روز بعد خواهد داشت. کشتارهای بعد از ۲۱ روز در تمامی موارد قابل محاسبه نمی‌باشد. این محاسبه با توجه به تعداد، دقت، تمرکز، سلاح دو طرف و تمرکز جمعیت در شهرها و... به دست آمده است.

مهم است که در مقایسه سلاح‌های متعارف بین ایران، اسرائیل، عربستان و حتی امارات؛ ایران به لحاظ بودجه نظامی، سلاح‌های خریداری شده و سلاح‌های تهاجمی (حمل‌کننده، موشک و...) با این کشورها قابل مقایسه نمی‌باشد و به مراتب از آنها در رده پایین‌تری قرار دارد. (مراجعه کنید به تحقیقی از آقای Cordesman در ۲۶ مارچ ۲۰۰۷ در CSIS تحت عنوان UN Sanction and Iranian Arms Import) ملاحظه می‌شود که ترساندن جهان از فعالیت‌های هسته‌ای ایران - حتی فعالیت‌های نظامی - دروغ و عمداً بزرگنمایی می‌شود. اهداف امریکا و اسرائیل از این دروغ‌گویی و اغراق‌گویی، چیز دیگری است که در این نوشتار به آن پرداخته و در سطور آینده بیشتر خواهیم پرداخت.

[۱۱۲] تقریباً تمامی کارشناسان مستقل مسائل منطقه متفق‌القولند که ترکیه به دنبال بازسازی

«امپراطوری عثمانی» در شکل و شمایل جدید آن است. توافق امریکا و ناتو با این امر را می‌توان در گزارش استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۰ (National Security Strategy, the White House, May 2010) دید؛ در این سند آمده است که: «بر پایه‌ی یک همکاری چند جانبه در جستجوی منافع مشترک امنیتی پیشرفته، همچون همکاری

ابتکاری ناتو - استانبول با شورای همکاری خلیج فارس، هستیم.» معنی این حرف این است که ناتو و ترکیه، مشترکاً، مسئول «همکاری» با شورای همکاری خلیج - یعنی ثروتمندترین کشورهای جهان - شده‌اند. این اعتماد ناتو به ترکیه، جایگاه آینده ترکیه در منطقه را نشان می‌دهد. عملکرد ترکیه در لیبی و الان در سوریه، این جایگاه را بهتر نشان می‌دهد.

[۱۱۳] متأسفانه تاکنون نشانه‌هایی از این برگشت دیده نمی‌شود. در حالی که رئیس کل بانک مرکزی واقع‌گرایانه می‌گوید که دو سال در شعب ابوطالب خواهیم بود، آیت‌الله خامنه‌ای در سال روز ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۰ به سخنان کارشناسانه رئیس کل، پاسخ دادند و این سخن او را به مقامات غربی وصل کردند: «مقامات غربی بارها تکرار کرده‌اند که هدف از تحریم‌ها و فشارها به ضد ایران، خسته و از صحنه خارج کردن مردم و وادار کردن مسئولان به تجدیدنظر در محاسبات خود است، اما آنها اشتباه می‌کنند و به هدف خود نخواهند رسید. زیرا تصور می‌کنند نظام اسلامی در شرایط «شعب ابی‌طالب» است، در حالی که ملت ایران امروز در شرایط «بدر» و «خبیر» قرار دارد.» خبرگزاری فارس از قول فردی به نام «رجبی دوانی» توضیح می‌دهد که منظور رهبری این بوده است که ما وارد شرایط جنگی شده‌ایم. کیهان، متأسفانه پا را از این هم جلوتر می‌برد و در روز پنجشنبه ۳ آذر ۱۳۹۰ نوشت که: «فته‌گران هنوز نفهمیده‌اند که ایران به اوباش سیاسی باج نمی‌دهند و اگر بر فرض محال قرار بود باجی بدهد، به آمریکا و غرب باج می‌داد.» مایه‌ی تأسف است که، در مقابل پیشنهاد فرهیختگان و دلسوزان این ملک و ملت و اسلام که مرتباً پیشنهاد آشتی ملی و به رسمیت شناختن حق مردم را از طرف حاکمیت می‌کنند و حجت‌الاسلام‌والمسلمین احمد منتظری در نامه دلسوزانه و مشفقانه به رهبری از قول آیت‌الله بروجردی می‌گوید که: «مرد آن است که از حرفش برگردد.» جنگ‌طلبان داخلی چنین سخن می‌گویند!

[۱۱۴] روز هفتم ژانویه ۲۰۰۴ میلادی پادشاه مراکش، ملک محمد ششم، فرمان تشکیل «کمیسیون عدالت و آشتی» برای تحقیق و جبران نقض حقوق بشر در یک دوره ۴۳ ساله‌ی این کشور را صادر کرد. تغییر روش حکومت مراکش از دهه ۱۹۹۰ توسط ملک حسن دوم شروع شده بود که با تشکیل «شورای مشورتی حقوق بشر»، موافقت کرده بود تا درباره مفقودالائرها، شکنجه شده‌ها و کشته شده‌ها تحقیق کنند. ملک محمد ششم در سخنرانی ۲۰ اوت ۱۹۹۹ و یکماه پس از تاجگذاری، رسماً مسئولیت دولت را در مورد مفقودالائرها شدن شهروندان تصدیق کرد و یکصد میلیون دلار غرامت به قربانیان و وراثت

آنها پرداخت شد. در سال ۲۰۰۶، پس از دو سال کار «کمیسیون عدالت و آشتی»، پادشاه، نتیجه کار کمیسیون را به اطلاع مردم رسانید. ۱۶/۸/۶۱ پرونده به کمیسیون سپرده شد و کمیسیون ۹۷۷۹ پرونده را وارد دانست به ۶۳۸۵ مورد تاوان مالی پرداخت شد، به ۱۸۹۵ مورد هم تاوان مالی پرداخت شد و هم دیگر خسارت وارده ترمیم شد و به ۱۴۹۹ نفر فقط توصیه ارائه گردید.

پیش‌شرط‌های بنیادی آشتی عبارت بودند از: آشکار ساختن و اعتراف علنی، صدای قربانیان از تلویزیون پخش گردد و شهادت آنها را همگان بشنوند. این امر نقش بسیار مهمی در آموزش جامعه برای احتراز از خشونت و گذشت داشت. علاوه بر آنها، گفتگوی ملی درباره مبانی اصلاح و آشتی و دیگر حفظ حافظه به صورت سازنده و پرداختن به مسئله آرشیوها بود.

توصیه های زیر از طرف کمیسیون ارائه گردید:

- تحکیم ضمانت‌های حقوق بشر در قانون اساسی
- تحکیم حاکمیت قانون نیازمند اصلاحات در زمینه‌های امنیتی، قضایی، قانون‌گذاری و سیاست کیفری است.
- چگونگی پیگیری (پرداخت تاوان، کشف حقیقت، اجرای اصلاحات کمیسیون و حفظ و نگهداری آرشیوها)

Morrocco's Justice and Reconciliation Commission, Synthesis of the Final Report.

ترجمه به فارسی از رضا ناصحی، ناشر: بنیاد عبدالرحمان برومند.

آرامش کنونی مردم مراکش، در بهار عربی، نتیجه عملکرد پادشاه در سال‌های گذشته است.

[۱۱۵] آقای محمدتقی کروبی در وبسایت شخصی خود متن نامه‌ای به آقای مهدوی کنی را منتشر کرده است و از تغییر مواضع این رئیس معمر مجلس خبرگان گلابه می‌کند. او حتی از قول آقای مهدوی کنی می‌نویسد که: «بعد از حوادث تلخ و ترورهای مستمر منافقین که منجر به شهادت آیت‌الله دکنر بهشتی، محمد منتظری و بیش از نزدیک به ۷۰ نفر از بهترین نیروهای نظام شد، آیت‌الله اردبیلی با ناراحتی نقل کردند که آقای مهدوی کنی پیشنهاد دادند که گروهی برای مذاکره با مسعود رجوی تعیین شوند تا بخشی از قدرت را به وی واگذار کنند تا ماجرا تمام شود.» به گفته آقای محمدتقی کروبی، آقای مهدوی کنی در بیانیه مربوط به جشن امنیتی حکومتی ۹

فصل اول: جمهوری اسلامی بر سر دوراهی / ۱۴۷

دی‌ماه، رهبران جنبش سبز را در مرز «بغی» قرار داده‌اند. آن وسعت نظر سال ۶۰ و این موضع مضیق حال را با هم مقایسه کنید!؟

[۱۱۶] کد خبر ۱۴۸۵۱، سایت عماریون ۲۶ شهریور ۱۳۹۰.

[۱۱۷] نامه‌ی سرگشاده‌ی «جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت داخل کشور» به رهبری، مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۹۰ و نامه‌ی فراکسیون نمایندگان اهل سنت دوره هشتم مجلس شورای اسلامی مورخ ۹۰/۹/۲۸

[۱۱۸] علیرضا نامور حقیقی، پیشین.

[۱۱۹] علی یونسی، وزیر اطلاعات آقای خاتمی، پیشین.

[۱۲۰] VOA در ۹۰/۹/۲۶ برنامه تفسیر خبر، گزارش یک محقق اقتصادی. در یک کار

تحقیقاتی که برای «شورای ملی تجارت خارجی» امریکا (National Foreign Trade Council) در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۸ تهیه شده و تحت عنوان «عادی کردن روابط اقتصادی،

عواقب آن برای اقتصاد ایران و امریکا» منتشر شده (www.nftc.org) آمده است که در یک رابطه عادی اقتصادی بین ایران و امریکا و با نفت ۵۰ دلاری، ایران سالانه ۱۱۳

میلیارد دلار و امریکا ۸۴ میلیارد دلار منافع خواهد داشت.

[۱۲۱] مقاله برای «نسلی که عاشق نمی‌شود»، ۱۱ آبان ۱۳۹۰.

www.mellimazhabi.org/news/112011news/0311shariatis

فصل دوم:

بخشایش ملی، آشتی ملی، تفاهم ملی؛

توسعه‌ی ملی

سال گذشته در حل مشکلات جامعه نه تنها موثر واقع نشد بلکه مشکلات و بحران‌های جامعه روزبه‌روز پیچیده‌تر، غامض‌تر و شکننده‌تر شد. روابط خارجی هم روزبه‌روز بدتر و تشنج‌زاتر و خطرناک‌تر شد، به طوری که هم‌اکنون به مرحله‌ای بسیار هشداردهنده رسیده است که ممکن است اصل بقای وحدت سرزمین ایران و حیات بخش مهمی از مردم را تهدید کند.

لذا، در این نوشتار سعی خواهیم کرد که نخست عوامل، مصادیق و محرک‌های انشقاق اجتماعی را ذکر کنیم و سپس راه برون رفت از این بحران را بیاوریم.

از فردای انقلاب، خودی و غیرخودی، ولایی و غیرولایی، حزب‌اللهی و غیرحزب‌اللهی، خط امامی و غیرخط امامی و... مفاهیمی بودند که توسط برخی از روحانیون و وابستگان به حاکمیت روحانی مطرح شدند و حاکمان در هر مقطع، عملکرد خود را با آن تطبیق می‌دادند. اینکه شأن نزول و عملکرد این مفاهیم چه بود و چه کسانی آن را دامن زدند، مسئله امروز ما نیست آنچه واقعیت عینی و ملموس دارد، نتیجه این اندیشه‌ها و عملکردهاست. به بهانه‌های مختلفی خیلی‌ها از پست‌های اداری خود اخراج شدند، خیلی‌ها به زندان افتادند و خیلی‌ها اعدام شدند (و از آن طرف ترور شدند) و در نهایت خیلی‌ها از ایران مهاجرت کردند تا زندگی خود را نجات دهند.[۶] این مفاهیم شیوه کار حاکمان شده و مرتباً باز تولید شدند و به تدریج دامن خیلی از «خودی‌ها دیروز» را هم گرفتند، که همه از آن مطلع هستیم. این جداسازی‌ها و حذف‌ها، مرتباً از سطح به عمق رفت و از هر تجربه‌ای درسی آموخت و از هر محرومیتی، توانی خلق کرد و از هر اتهامی و توهینی راه چاره‌ای پیدا کرد. به جز گروه‌های برانداز جمهوری اسلامی که با روش‌های مسلحانه و قهرآمیز از سال ۱۳۵۷ درصد سرنگونی جمهوری اسلامی بودند - که نسبت به کل جمعیت معترض در اقلیت هم بودند - بقیه مردم ایران به دنبال تغییر روش رفتار و اصلاح عملکردهای حاکمیت بودند و خطر خط براندازی را هم درک کرده بودند و این حکومت بود که سعی داشت، در هر مرحله، معترضان را یا برانداز جلوه دهد و یا آنها را منزوی و منفعل سازد.[۷]

امروز به مرحله‌ای رسیده‌ایم که با تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، گروه‌های معترض حد کمی قابل ملاحظه‌ای یافته‌اند و در دو مرحله خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ با راهکارهای قانونی - انتخابات - اعتراض خود را به روش‌های عملکردی حکومتی عیان ساخته‌اند و این حکومت است که این اعتراضات را به رسمیت نمی‌شناسد

مقدمه

شرایط ایران با وضوح کامل، واقعیتی انکارناپذیر از انشقاق ملی را نشان می‌دهد. این انشقاق که ابعاد متعددی دارد، از فردای پیروزی انقلاب ظاهر شد. و بجز دوره کوتاهی ریاست‌جمهوری خاتمی که کمی فروکش کرد، مرتباً با تحولات بعدی عمیق‌تر و گسترده‌تر گردید.[۱] اینکه مسئولین عالی‌رتبه مملکت شرایط را عادی جلوه دهند، چیزی را تغییر نمی‌دهد و نفی واقعیت نمی‌کند.

در این نوشتار قصد مقصربایی و متهم کردن افراد یا گروه‌هایی را نداریم. به این امر در جای دیگری پرداخته شده یا باید پرداخته شود و نقش تاریخی مثبت و منفی افراد و گروه‌ها گفته شود. در این نوشتار، هدف، جستجوی راهکاری است تا این انشقاق رفع و رجوع شود و منجر به آشتی ملی و تفاهم ملی گردد تا امکان توسعه‌ی ملی را فراهم کند. انشقاق و تفرقه جامعه بیماری است. این بیماری ذاتی جامعه نیست، عارضی است و چون عارضی است، مانند هر بیماری عارضی قابل درمان و مداواست.

اول باید، به وجود انشقاق و این بیماری مهلک اعتراف کرد و آن را شناخت و سپس برای درمان آن کوشید و راه‌های معالجه‌ی آن را پیدا کرد. نکته دوم این است که تا رفع این انشقاق، امکان توسعه‌ی ملی مقدور نخواهد بود.[۲] چیزی که در سی سال گذشته به‌طور کارشناسی خود را نشان داده این است که ایران در شرایط یک توسعه‌ی پایدار، در هر زمینه‌ای، نیست.[۳] در سی و چند سال گذشته، حاکمان مرتباً در حال «سعی و خطا»، «آزمایش و نتیجه»، «اقدام و پشیمانی» و... بوده‌اند.[۴] آقای هاشمی در ۱۳۶۸، توسعه‌ی اقتصادی را مرکز فعالیت دولت خود قرار داد، پس از چندی متوقف و منحرف شد. در سال ۱۳۷۶ آقای خاتمی، توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی را محور اصلی قرار داد، باز کند، منحرف و در نهایت متوقف شد، احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴؛ مبارزه با فقر و فساد و اجرای عدالت را تبلیغ و بر آن متمرکز شد، نتیجه‌ای ملموس و پایداری از آن به دست نیامد و نیمه، نصفه ماند.[۵] نتیجه کلی این است که ۱۲۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی در سی و سه

و در ضمن آن را کم اهمیت و قابل کنترل جلوه می‌دهد تا حکومت اقلیت را بر اکثریت، همچنان، ادامه دهد. [۸]

از طرف دیگر، تعارض جمهوری اسلامی با بخش مهمی از جامعه جهانی - آمریکا و متحدانش - عمیق شده و به هر دلیل و هر بهانه‌ای به مرحله درگیری نظامی نزدیک می‌شود. تقاطع؛ انشقاق ملی و تعارض خارجی، ایران و حاکمیت آن را در مرحله‌ی تعیین‌کننده و خطرناکی قرار داده و به نظر ما، راز بقای ایران نه در تداوم تعارض خارجی و نه در انشقاق داخلی است. هر دو اینها باید تبدیل به رفع تشنج در خارج و تفاهم در داخل شود و اولویت در این دو، تفاهم در داخل است که اگر حاصل شود با تفاهم ملی و از موضع دفاع از مصالح و منافع ملی، می‌توان تعارض خارجی را رفع و رجوع کرد.

یکی از عوامل سدکننده تفاهم ملی، کارنامه‌ی عملکردی جمهوری اسلامی و سایر گروه‌ها در داخل است که این انشقاق حاصل آن است و بالتبع، آن تعارض خارجی را به بار آورده است. در این نوشتار، هدف، توصیف و تشریح آن بخش از کارنامه‌ی جمهوری اسلامی و سایر گروه‌ها است که به لحاظ سیاسی، قضایی، امنیتی و... سبب انشقاق ملی شده و در عین حال بیان راهکاری جهت ایجاد تفاهم ملی است.

سابقه‌ی تاریخی انشقاق ملی

تاریخ دوهزار و پانصدساله ایران حاوی یک روال ثابت و تکراری است. این روال ثابت، خودکامگی حاکمان و جامعه‌ی خودکامه بوده است که مرتباً و مکرر هر حکومت خودکامه توسط شورش مردم سرنگون و حکومت خودکامه‌ی دیگری جایگزین آن می‌شده است. وجوه مشخصه‌ی این روال تکراری را دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان «چرخه‌ای مرکب از دولت خودکامه، شورش، بی‌نظمی و هرج و مرج، و سرانجام تأسیس دولتی جدید و پایان یافتن بی‌نظمی و هرج و مرج و برقراری دوباره‌ی حکومت خودکامه به دست دولت جدید بوده است»، می‌داند. [۹] دکتر کاتوزیان برای این فرضیه خود دلایل فراوان تاریخی هم ارائه کرده است پدران ما و خود ما هم در تاریخ این روال را خوانده‌ایم و در یکصد سال گذشته - که حتی قانون اساسی هم داشته‌ایم - با آن مواجه بوده‌ایم. ویژگی‌های دولت خودکامه را با الهام از تئوری دکتر کاتوزیان در گذشته و تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

۱- فقدان حقوق مالکیت ارضی و انحصار آن در دست دولت.

۲- فقدان حقوق خودبده‌خودی ارث. در مالکیت افراد هیچ‌گونه امنیت قراردادی وجود نداشت.

۳- مالکیت سرمایه تجاری که متأخر بوده نیز چه در زمان حیات مالک و چه پس از وی، ناامن و شکننده بوده است.

۴- طبقه‌ای اریستوکرات و مستقل از دولت به‌وجود نیامده است. طبقات اجتماعی وابسته به دولت بوده‌اند. همان‌گونه که ممکن بود جان و مال صدراعظم را به میل فرمانروا از او بگیرند، فرودست‌ترین فرد نیز ممکن بود به دلخواه شاه به صدراعظمی برسد.

۵- قانون به معنای قواعد اساسی محدودکننده اعمال قدرت دولت، وجود نداشت. کتاب مستشارالدوله، یک کلمه، [قانون] که همزمان با جنبش مشروطه در ایران منتشر شده، سبب زندانی و شکنجه شدن نویسنده و غارت شدن خاندانش گردید.

۶- لذا، یاغی‌گری به همان اندازه حکومت خودکامه «مشروع» بود. هرکس زور بیشتری داشت، حاکم می‌شد و حامل فره ایزدی بود و تا حاکم بود فرهمند بود. «سایه خدا»، «قطب عالم امکان»، «وکی امر» و «مقام عظمی ولایت» عناوینی بودند که این فرهمندی را القاء می‌کردند.

۷- جای شگفتی نبود که در درون خاندان سلطنتی؛ فرزندکشی، برادرکشی، و پدرکشی رواج داشت و در دوران صفویه؛ کور کردن یا زندانی کردن دائم شاهزادگان در اندرونی، تمهید دلخواه بود. خشم و خشنودی شاه تعیین‌کننده سرنوشت خویشاوندان وی، بود.

۸- فرمانروایان و دولت‌های خودکامه گاه در نتیجه کودتاهای درباری، شورش توده‌ها یا یورش بیگانگان سرنگون شده‌اند. در ایران، در مواردی که مردم، حاکم را بیدادگر یا صرفاً محکوم به فنا می‌دانستند، مقاومتی در برابر بیگانگان از خود نشان نمی‌دادند و گاه حتی از آنان استقبال و حمایت می‌کردند.

انرژی متراکم نارضایتی‌های مردم بیش از همه صرف هدف سلبی می‌شد که دولت به هر قیمت شده سرنگون گردد. حتی در انقلاب ۱۳۵۷ هم «شاه برود هرچه می‌خواهد بشود»، شاه‌بیت سخن انقلابیون بود.

۹- دولت خودکامه نیز آئینه‌دار جامعه‌ی خودکامه است. سرنگونی دولت در جامعه خودکامه جوازی بود برای کاربرد خودسرانه‌ی قدرت از سوی یکایک و تمامی کسانی که قدرت مشخصی داشتند، سوءاستفاده از شرایط شورشی بسیاری عادی و رایج بود.

۱۰- تمرکز و تراکم قدرت خودکامه لزوماً با تمرکز اداره دولت همراه نبود. لقب

«ملوک الطوائف» به معنی «حاکمان طایفه‌ها» در سراسر تاریخ ایران، مصداق داشته است. حاکمان هر منطقه به حاکم مرکزی - شاه - حق کسب مجوز حکومت می‌پرداخته‌اند و هر کار دلشان می‌خواست می‌کردند و هر بلایی به سر مردم می‌آوردند و هر باجی و مالیاتی را از مردم وصول می‌کردند.

۱۱- ریشه و خاستگاه دولت خودکامه؛ کم‌آبی و مالکیت ارضی دولت بوده و مازاد کشاورزی، دولت را قادر به حفظ انحصار قدرت می‌ساخته است. آنچه از تئوری دکتر کاتوزیان گفته شد تا انقلاب مشروطیت تقریباً با کمی مسامحه، صادق است. پس از انقلاب مشروطیت است که با الهام از تحولات اروپا، برنامه‌ی ایجابی هم در دستور کار انقلابیون قرار گرفت و حتی نفی شاه - مظفالدین شاه - هم در دستور کار قرار نگرفت و این به دلیل همراهی وی با مشروطه‌طلبان بود. برنامه‌ی ایجابی مشروطه، عدالت‌خانه، مجلس شورای ملی و قانون بود. از قانون مشروطه؛ اربابان زمین‌دار و طبقات تجاری که مالکیت آنها تضمین می‌شد، سود می‌بردند و می‌توانست قدرت سیاسی چشمگیری به آنان ببخشد. مظفالدین شاه مریض، به هر دلیلی، تحت تاثیر روشنفکران و انقلابیون سند مشروطیت را امضاء کرد و نام نیکی از خود در تاریخ گذاشت [۱۰] ولی پسر او علیرغم امضای سند مشروطیت، مجلس را به توپ بست و موقعی که قدرت انقلاب را قوی دید فرار کرد و در تبعید جان سپرد. در دوران مشروطیت دوم به دلیل وجود نیروها و فرهنگ و خلق و خوی استبدادی، آزادی مصرح در قانون مشروطیت به معنی آزادی از «قانون» هم، تعبیر شد و آنقدر هرج و مرج شد که انگلیسی‌های مقیم ایران، رضاخان را برای کودتا و ایجادکننده نظم و امنیت آماده کردند و روشنفکران ملی هم از این کودتا استقبال کردند [۱۱] و او «ناجی کشور» نامیده شد. رضاخان اگر مانند سال‌های نخست‌وزیری و اوایل پادشاهی، قانونی باقی می‌ماند، امکان توسعه‌ی اجتماعی - اقتصادی ریشه می‌گرفت. ولی رضاخان پس از اینکه مجلس شورای ملی را با ترس و رعب وادار به تغییر سلطنت کرد و مقاومت کسانی چون مدرس و مصدق هم کارساز نشد، مانند اسلاف خود به دیکتاتوری و خودکامگی روی آورد. این بار دیگر نوبت نیروی خارجی بود که با اشغال کشور، دیکتاتور را سرنگون کند، جنگ جهانی دوم پیش آمد و او که خواست به آلمان‌ها نزدیک شود مجبور شد که استعفا دهد. استعفای او با سرور و شادمانی مردم صورت گرفت ولی بعداً در مجلس پانزدهم و شش سال پس از استعفای او، لقب «رضاشاه کبیر» گرفت! یعنی باز تولید حیات روحیه‌ی خودکامگی در نمایندگان مجلس.

در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، مانند هر دوره پس از حذف دیکتاتور، دوران خیزش‌های اجتماعی و سیاسی و تحرک نیروهای اجتماعی بود. دولت قانون‌گرای دمکرات مصدق نتوانست دوام آورد و کودتای امریکا و انگلیس نیروهای مخالف دولت مردمی را هدایت و کمک کردند تا حکومتی اقتدارگرا و دیکتاتور سرکار آید و «نظم و امنیت» را برقرار کند. این دیکتاتور در سال‌های اواخر دهه ۱۳۳۰ حمایت بخشی از هیأت حاکمه امریکا را از دست داد و بحران اقتصادی نیز خود را نشان داد، مجدداً خیزش‌ها و جنبش‌هایی در شهرها ظاهر شدند که با سرکوب خرداد ۱۳۴۲ و با خشونت تمام، دوباره دیکتاتور حاکم گردید. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ قدرت خودکامه که با افزایش درآمد نفت هم تقویت می‌شد، شتابان متراکم شد و مخالفان را کشت و زندانی کرد و منزوی ساخت. شاه که از هر نظر خود را در قدرت و منزلت و مرحمت خارجی‌ها هم می‌دید، با یک جنبش همه‌جانبه و شورش‌های شهری در فاصله‌ی حدود یکسال سرنگون شد و همچون حبیبی متورم، ترکید. باز هم، تقریباً شبیه اسلاف خود، دیکتاتور سرنگون شد و مانند سه پادشاه دیگر بعد از مشروطیت در تبعید مرد. [۱۲] معنی این تبعید و مرگ این بود که در پس از انقلاب مشروطیت و تصویب قانون و تأسیس عدالت‌خانه، باز هم همان روش قبلی - خودکامگی، شورش، سرنگونی، حفظ امنیت، خودکامگی - تکرار شد.

انقلاب اسلامی و حاکمیت قانون و استقرار نظم و امنیت

با انقلاب، حکومت خودکامه سرنگون شده بود و دوران هرج و مرج سیاسی و اجتماعی ظاهر گردید. این هرج و مرج در همه‌ی عرصه‌ها بود. در میان سازمان‌ها و گروه‌ها انقلابی فعال در دوران دولت خودکامه، دادگاه‌های انقلاب، نیروهای طرفدار انقلاب که به صورت کمیته‌ها و سپاه و هیأت ۷ نفره... انجام وظیفه می‌کردند، هرج و مرج وجود داشت. [۱۳] امام خمینی اصرار داشت که هرچه زودتر موازین قانونی به تصویب برسند و مملکت دارای قوانینی شود. ایشان حتی آنقدر در تصویب قوانین عجله داشت که برای تصویب قانون اساسی، بدون تشکیل مجلس مؤسسان و بدون اصل ولایت فقیه در آن، قصد برگزاری رفراندوم داشت تا مملکت هرچه زودتر دارای قانون اساسی شود. به اصرار مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و دخالت آیت‌اله طالقانی بود که با تشکیل یک مجلس کوچک‌تر به‌عنوان مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی موافقت شد. فرایندی که در آن ولایت فقیه هم به قانون اساسی پیشنهادی دولت موقت و شورای انقلاب، اضافه گردید. [۱۴]

به هر حال قانون اساسی و قوانین دیگری در شورای انقلاب و بعد در مجلس شورای

اسلامی تصویب شدند و مملکت داشت وارد مرحله آرامش و قانونمداری می‌شد که دو اتفاق مهم افتاد: حمله‌ی عراق به ایران در شهریور ۱۳۵۹ و اعلام جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در خرداد ۱۳۶۰. جنگ هشت سال طول کشید و درگیری داخلی وارد یک فرآیند «ترور - اعدام» شد که هر دو نه تنها روند تثبیت و اجرای قانون را با مشکل همراه کرد، بلکه قانون‌گریزی را هم تشدید کرد. در این شرایط ملتهب و تهدیدآمیز، خیلی از قوانین با فتواها و نظرات روحانیون سرشناس جمهوری اسلامی و شخص آیت‌اله خمینی، جایگزین می‌شدند که ما به آنها خواهیم پرداخت. بعد از جنگ آقای خمینی تصریح کرد که از این به بعد باید بر روال قانون عمل کرد.

به هر حال در سی و چند سال گذشته اتفاقات مهمی و تصمیم‌های تاثیرگذاری گرفته شده که کم و بیش اطلاعات آنها به خارج از حاکمیت درز کرده و مسئولین این اتفاقات و تصمیمات هم نصفه و نیمه معرفی شده‌اند ولی افکار عمومی به این حد از اطلاعات و معرفی مسئولان قانع نیستند. و احتیاج به انتشار اطلاعات جامع و رسمی می‌باشد تا افکار عمومی قانع گردد و پرونده‌های جنجالی آنها بسته شود و در ضمن تجربه‌ای و عبرتی باشد از آنچه انجام ندادیم. این تصمیمات و اتفاقات عبارتند از:

- ۱- حذف بنی‌صدر ظاهراً با فرآیند قانونی و عملاً با استفاده از ابزار تشکیلاتی حزب جمهوری اسلامی و سازمان‌های همسو با آن و کاریزمای آیت‌اله خمینی.
- ۲- ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر که روایت‌های متفاوتی از آن شده است.
- ۳- ادامه‌ی گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی به مدت ۴۴۴ روز [۱۵]
- ۴- دادگاه‌های مربوط به گروه‌های سیاسی (مجاهدین خلق، مارکسیست‌ها، رهبران سنی‌ها، ملیون،...) و اعدام بیش از بیست هزار نفر. نحوه‌ی تشکیل داده‌گاه‌ها و نحوه‌ی صدور احکام آنها اما و اگرهای زیادی دارد.
- ۵- کشتار حدود چهارهزار نفر از زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ [۱۶]
- ۶- امضاء بیانیه الجزایر [۱۷]
- ۷- دادگاه مربوط به آتش‌سوزی سینما رکس آبادان [۱۸]
- ۸- حمله به کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و دادگاه‌های تشکیل شده در این دو مورد. [۱۹]
- ۹- پرونده کهریزک و تجاوز زندانیان و مرگ پزشک زندان [۲۰]
- ۱۰- کشتن زهرا کاظمی در زندان اوین [۲۱]

- ۱۱- کشتن زهرا بنی‌یعقوب در همدان [۲۲]
- ۱۲- طرح به دره انداختن اتوبوس نویسندگان عازم به کشورهای آسیای میانه [۲۳]
- ۱۳- ترورهای متعدد خارج کشور و از همه مهم‌تر ترور در رستوران میکونوس و دادگاه میکونوس [۲۴]
- ۱۴- ترورهای سیاسی داخل کشور [۲۵]
- ۱۵- قتل‌های زنجیری سال ۱۳۷۷ [۲۶]
- ۱۶- ماجرای سعید امامی و خودکشی او در زندان [۲۷]
- ۱۷- پرونده بازجویی زن سعید امامی و انتشار آن در اینترنت [۲۸]
- ۱۸- حمله به دفتر آیت‌اله منتظری و حصر ۵ ساله‌ی ایشان [۲۹]
- ۱۹- پدیده لباس شخصی‌ها و انصار حزب‌الله و حملات آنها به افراد و مراکز غیرحکومتی [۳۰]
- ۲۰- انفجار حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ [۳۱]
- ۲۱- انفجار نخست‌وزیری در سال ۱۳۶۰ [۳۲]
- ۲۲- ترور بیش از ۱۷ هزار نفر از مردم در سال‌های دهه ۱۳۶۰ توسط سازمان مجاهدین خلق [۳۳]
- ۲۳- حذف آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۶۸ [۳۴]
- ۲۴- انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ [۳۵]
- ۲۵- کشتار عده‌ای از تظاهرکنندگان پس از انتخابات ۱۳۸۸ [۳۶]
- ۲۶- بازداشت گسترده‌ی دانشجویان، کارگران، معلمان، روزنامه‌نگاران، حقوقدانان، فعالان سیاسی و...
- ۲۷- بازداشت رهبران جنبش سبز و کارگزاران سابق جمهوری اسلامی پس از انتخابات ۱۳۸۸ [۳۷]
- ۲۸- نقض حقوق بشر [۳۸]
- ۲۹- ترانزیت مواد مخدر از ایران توسط نیروهای درون حاکمیت [۳۹]
- ۳۰- ورود کالاهای قاچاق از ترمینال‌های غیرقانونی [۴۰]
- ۳۱- اعدام کارگزاران رژیم پهلوی در یک فرآیند شتاب‌زده در اول انقلاب [۴۱]
- ۳۲- کودتای نوزده [۴۲]
- ۳۳- رسیدگی به پرونده‌های فساد مالی - اداری، معوقه‌های بانکی، مافیای گرانی ارز و

مسئولان قدرتمند پشت صحنه‌ی این وقایع. به عنوان مثال پرونده ۱۸/۵ میلیارد دلار پول و طلائی که در ترکیه به عنوان قاچاق توقیف شده و مسئولان ترکیه آن را اعلام کرده‌اند، از آن جمله می‌باشد.

۳۴- همکاری و جاسوسی سازمان مجاهدین خلق با صدام و خیانت و جنایت بر علیه مردم ایران. شفاف‌سازی در چگونگی تأمین مالی این سازمان در ۳۱ سال گذشته.

۳۵- پرونده هسته‌ای ایران از اوایل دهه ۱۳۶۰، تصمیم‌گیرندگان، هزینه‌های انجام شده، ارتباط با کشورها و افراد مختلف.

۳۶-

موارد فوق‌الذکر، بدون تردید، هنوز مبهم، ناروشن و همراه با اما و اگرهای فراوان می‌باشند و مسبب اصلی انشقاق ملی و تشدید شکاف بین دولت و ملت شده‌اند. اطلاعات مربوط به هرکدام؛ یا ناقص و یا یکطرفه و یا توسط افراد غیرمسئول بیان شده و احتیاج به روشن‌گری و یک گزارش رسمی و قانونی دارد.

خیلی از این موارد مانند، اعدام افراد وابسته به سازمان‌های سیاسی در دهه ۶۰، کشتار زندانیان ۱۳۶۷، پرونده کهریزک و کشتار تظاهرکنندگان پس از انتخابات ۱۳۸۸، ترورهای خارج و داخل کشور، قتل‌های زنجیری ۱۳۷۷، ترورهای پس از ۱۳۶۰ و... شاکه‌ی خصوصی دارند و تا به شکل قانونی و رسمی مردم اذعان نشوند، همچنان استخوان لای زخم باقی می‌مانند. ما برای ختم این پرونده‌ها، احتیاج به فرآیندی داریم که موجب بخشایش ملی، آشتی ملی، تفاهم ملی و در نهایت توسعه‌ی ملی گردد. ممکن است مسئولان و مسببان این پرونده‌ها از مخفی کردن حقایق راضی باشند و یا مسئولانی علنی کردن آنها را به نفع افراد و گروه‌هایی ندانند و یا اینکه چنین استدلال شود که همه‌ی مسئولان سی و چند ساله گذشته درگیر یک یا چند پرونده بوده‌اند، لذا بهتر است همه از هم بگذرند و از این امر اغماض کنند. در این رابطه باید گفت که:

اولاً - اکثر این پرونده‌ها جنبه عمومی دارند و افکار عمومی باید قانع شوند و نه جناح‌هایی از درون حاکمیت سی ساله جمهوری اسلامی.

ثانیاً - غده‌ی سرطان را می‌توان عمل نکرد ولی بیماری پایان نمی‌پذیرد و آن غده همچنان فعالانه عمل می‌کند.

ثالثاً - برای ایجاد یک فرآیند بخشایش و تفاهم، احتیاج به کالبدشکافی و جراحی قضایای اصلی است و نمی‌توان از آنها گذشت.

بخشایش ملی - آشتی ملی

تردید نیست که با باز بودن پرونده‌های سنگین فوق‌الذکر، بخشی از جامعه ما که عمدتاً بخش متوسط شهری هم هست؛ شاکه‌ی، ناراضی، خشمگین و بریده از حکومت است. این پرونده‌ها حس انتقام و تغییر رژیم را در دل شاکیان این پرونده‌ها، همچنان زنده نگهداشته و روز به روز بر شدت آن می‌افزاید، تحولات چند سال اخیر و برکشیدن احمدی‌نژاد توسط حاکمیت هم، آنها را عصبانی‌تر و فاصله آنها با حاکمیت را بیشتر کرده است. این ناراضی‌ها و خشم‌های فرو خفته وقتی با توطئه‌ها و برنامه‌های خارجی، هماهنگ و هم‌نوا و هم‌جهت شوند؛ فرآیند تغییر رژیم جمهوری اسلامی را شتاب خواهند داد و بیش از پیش در دستور جنگ‌طلبان غربی، قرار خواهد گرفت. چیزی که در فصول گذشته، به آن پرداخته‌ایم و تهدید آنها را جدی و حتی نزدیک ارزیابی کردیم.

همانطور که قبلاً گفته شد، راه مقابله با تهدید خارجی، وحدت ملی و وحدت دولت - ملت می‌باشد و این وحدت در اولین قدم خود از مسیر تمهیداتی می‌گذرد که بخشایش ملی و سپس آشتی ملی را فراهم سازد.

حاکمان و بخشایش ملی

شاید نیروهای نظامی - امنیتی حاکمان مسلط استدلال کنند که بر اوضاع تسلط دارند و همه‌ی نیروهای اپوزیسیون را با دقت کنترل می‌کنند و احتیاجی به وحدت ملی ندارند و پدیده‌ی بخشایش به پرستیژ و ابهت حاکمیت لطمه می‌زند و از آن گذشته اپوزیسیون را طلب‌کار خواهد کرد. چیزی که حاکمیت باید به آن توجه کند، ناپایداری شرایط کنونی است از یکطرف و پایداری و رشد اپوزیسیون قانونی و اپوزیسیون برانداز که هماهنگ با جنگ‌طلبان خارجی عمل می‌کند از طرف دیگر. تداوم شرایط کنونی عملاً سرکوب اپوزیسیون قانونی را در دستور کار دارد، عملاً از کنترل اپوزیسیون برانداز هماهنگ با جنگ‌طلبان خارجی ناتوان خواهد بود و آنچه انجام خواهد شد، رشد کینه‌ها و گسترش اپوزیسیون قانونی و تقویت فیزیکی اپوزیسیون برانداز خواهد بود. مثلث «پهلوی‌چی‌ها - مجاهدین خلق - تجزیه‌طلبان» که با همکاری جناح‌هایی از غرب در تدارک براندازی جمهوری اسلامی هستند، در شرایط کنونی، بیش از هر زمانی در این سی و چند سال به پشتوانه خارجی‌ها، رشد می‌کند و آنها امیدوارتر شده‌اند. پخش برنامه‌های متعدد تلویزیونی و صدها سایت اینترنتی و تبلیغ گسترده‌ی آنها بر علیه جمهوری اسلامی و در

ضمن ارائه مدارک و مستندات از عملکرد جمهوری اسلامی در نقض حقوق بشر و ترورهای داخلی و خارجی و کشتارها و شکنجه‌های زندانیان، فضایی خلق کرده و می‌کند که نه می‌توان آن را کنترل کرد و نه آن را چون دهه‌ی اول انقلاب با سازش و توافق ضمنی با دولت‌های غربی، از ماشین تبلیغاتی غرب حذف کرد. تکنولوژی پرسرعت چرخش اطلاعات و ثبت و ضبط وقایع به ضرر جمهوری اسلامی است، مخصوصاً که این تکنولوژی در شرایط کنونی - به ویژه پس از جنبش سبز - مورد استفاده هزاران نهاد و مؤسسه‌ای می‌باشد که توسط ایرانیان مستقل مقیم خارج، اداره می‌شوند. رفتار صلب و خشک جمهوری اسلامی باعث شده است که فعالیت جنگ‌طلبان غرب با فعالیت صلح‌طلبانه ایرانیان مقیم خارج، هم‌پوشانی تصادفی و جبری داشته باشد. تداوم سیاست‌های کنونی حاکمیت، در نهایت به نفع جنگ‌طلبان غربی و براندازان ایرانی تمام خواهد شد و اپوزیسیون قانونی که استقلال و دموکراسی ایران هدف اوست منزوی و کم تأثیر خواهد شد. حاکمیت تا دیر نشده باید میدان بازی را عوض کند و به موارد زیر رضایت دهد:

اولاً - از طرف اپوزیسیون و شاکیان و ناراضیان حکومت مطمئن شود که اگر با تحقیق و تفحص یک گروه مستقل غیرحکومتی در پرونده‌های فوق‌الذکر و گزارش آن به مردم؛ تمامی مقصران، گناهکاران، قصورکنندگان عفو خواهند شد و مورد تعقیب قانونی و انتقام‌جویی واقع نخواهند شد.

ثانیاً - با رسیدگی بی‌طرفانه به پرونده‌های باز فوق‌الذکر، جبهه متحدی از حاکمیت کنونی، اپوزیسیون قانونی و مردم ناراضی و شاک‌بر علیه جنگ‌طلبان خارجی و تجزیه‌طلبان داخلی و متحدان ایرانی آنها قوام خواهد گرفت و جنگ‌طلبان خارجی و داخلی منزوی خواهند شد.

قربانیان و بخشایش ملی

اپوزیسیون و قربانیان عملکرد سی ساله‌ی جمهوری اسلامی باید بین «منافع ملی - مصالح ملی» و «گرفتن انتقام» یکی را انتخاب کنند. تأکید بر گرفتن انتقام، شکاف بین حاکمیت و مردم را روز به روز بیشتر و خشم و کینه‌ها را افزایش خواهد داد و آشتی ملی را از دسترس دورتر خواهد کرد.

بالاخره یک روزی این چرخه معیوب «خودکامگی - خشونت - هرج و مرج -

سرنگونی» باید شکسته شود و ایران پس از دو هزار و پانصد سال به یک وحدت ملی پایدار و یک حاکمیت دمکراتیک مردمی، نائل آید. شیوه‌ی حکومت داری گاندی [۴۳] و ماندلا را باید سرمشق خودمان قرار دهیم یا حداقل از حاکمان مراکش یاد بگیریم که پس از چهل سال دیکتاتوری و خودکامگی و کشتار و ترور و شکنجه اپوزیسیون و دگراندیشان، در یک فرآیند مردمی قانونی توانستند بر این چرخه معیوب و تولیدکننده خشونت فائق آیند. چیزی که آرامش کنونی مراکش را هم به ارمغان آورده است.

گاندی بزرگ میراثی برای هند و برای همه‌ی ما باقی گذاشته است که هندی‌ها علیرغم تمامی مشکلات پیچیده و متنوع خود، بهره‌ی آن را هم‌اکنون می‌چینند و کشورشان را در مسیر توسعه قرار داده‌اند گاندی چند اصل ابدی و ازلی دارد که ما آنها را از کتاب «همه مردم برادرند» برای مسئولان جمهوری اسلامی در اینجا بیان می‌کنیم. البته در متون اسلامی خود ما هم به این اصول توصیه شده ولی انتخاب اصول گاندی به دلیل نزدیکی آنها به زمان ما از یک طرف و موفقیت آنها در اجرا، از طرف دیگر است.

این اصول عبارتند از:

۱- من هیچ چیز تازه‌ای ندارم که به جهان بیاموزم.

۲- اگر ما به خدا اعتقاد داشته باشیم و این اعتقاد نه فقط در اندیشه‌ی ما بلکه در سراسر وجودمان باشد، تمام بشریت را بدون هیچ‌گونه امتیاز نژاد و طبقه و ملیت و مذهب دوست می‌داریم و برای یگانگی بشریت می‌کوشیم.

۳- از راه انضباطی مداوم و ممتد همراه با دعای ملتمسانه موفق شده‌ام که در مدتی بیش از چهل سال هرگز از هیچ‌کس نفرت نداشته باشم.

۴- عدم خشونت قانون نوع ماست، همچنانکه خشونت قانون جانوران است.

۵- برای من سیاست محروم از مذهب، کثافتی است که همواره باید از آن اجتناب کرد... اگر کسی به من بگوید که خدا، خدای ناراستی و خدای شکنجه و آزار است من از پرستش چنین خدایی سر می‌پیچم.

۶- ما باید از گناه نفرت داشته باشیم نه از گناهکار.

۷- اگر اکنون جهان عدم خشونت را نپذیرد و به کار نبندد ناچار به نوعی خودکشی برای جامعه‌ی بشری خواهد پرداخت.

۸- خدا بزرگترین دموکراتی است که دنیا شناخته است زیرا او ما را «مختار» ساخته است.

۹- برای آنکه بتوان آن روح حقیقت را که همه‌ی عالم وجود را پر کرده رو در رو دید، شخص باید بتواند ناچیزترین مخلوقات را هم مانند خودش دوست بدارد.

۱۰- مذهب به معنی اعتقاد یک نظام اخلاقی حاکم بر کائنات است. ... این مذهب تمام ادیان مختلف هندو، اسلام، مسیحیت و غیره را در برمی‌گیرد. هیچ یک از آنها را نفی نمی‌کند بلکه همه را با یکدیگر هماهنگ می‌سازد و به مفاهیم آنها واقعیت می‌بخشد. ... تمام مذاهب به اندازه‌ی مذهب هندو که مذهب خود من است، عزیز هستند، همچنانکه تمام افراد بشری باید مانند خویشاوندان نزدیک برای ما عزیز باشند. ... مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود. اعتقاد به خدا سنگ بنیان تمام مذاهب است. اما نمی‌توانم پیش‌پینی کنم که روزگاری بیاید که در روی زمین فقط به یک مذهب عمل شود... اگر یک مسیحی نزد من بیاید و بگوید تحت نفوذ بهگوت [یکی از کتاب‌های مقدس هندو] قرار گرفته است و می‌خواهد هندو شود. من به او خواهم گفتم: «نه، آنچه را بهگوت به تو عطا می‌کند، انجیل هم می‌بخشد. منتهی کوشش نکرده‌ای که آن را از انجیل دریابی. بهتر است در این راه بکوشی و یک مسیحی خوب و واقعی باشی.»

۱۱- عدم خشونت بزرگتری نیرویی است که در اختیار بشر هست. در عدم خشونت اصولاً علتی برای ترس وجود ندارد، هوادار عدم خشونت قدرت قربانی شدن به عالیترین نوع را در خود می‌پروراند و در نتیجه از ترس آزاد می‌شود. ... عدم خشونت فقط وقتی خواهد بود که ما کسانی را دوست بداریم که از ما نفرت دارند. ... می‌خواهم به دفعات بی‌شمار برای جهان تکرار کنم که نمی‌خواهم آزادی وطنم را به قیمت از دست کشیدن از عدم خشونت خریداری کنم. ... حقیقت نمی‌تواند جز از راه عدم خشونت بیان شود. اصل عدم خشونت ایجاب می‌کند از هر نوع بهره‌کشی و استثمار خودداری شود. به عقیده‌ی من در شأن و شایستگی انسان نیست که به کشتار متقابل یکدیگر بپردازد. محبت نیرومندترین قدرتی است که جهان در اختیار خود دارد و در عین حال ساده‌ترین نیرویی است که بتوان تصور کرد. یکی از موجبات مسرت و رضایت همیشگی من این است که معمولاً علاقه و اعتماد کسانی را که با اصول سیاسی ایشان مخالفت می‌ورزم برای خود جلب کرده‌ام.

۱۲- تصور من از دموکراسی این است که باید ضعیف‌ترین مردم و نیرومندترین مردم امکانات مساوی داشته باشند. چنین وضعی جز از راه عدم خشونت نمی‌تواند برقرار شود.

نافرمانی عمومی مسالمت‌آمیز هرگز به هرج و مرج منتهی نمی‌شود. اما سرکوب ساختن نافرمانی مسالمت‌آمیز، کوششی برای زندانی ساختن وجدان و عقیده خواهد بود. دموکراسی واقعی یا سواراج توده‌های مردم هرگز نمی‌تواند با وسایل نادرست و خشونت‌آمیز تحقق پذیرد. از نظر من به دست آوردن قدرت سیاسی هدف نیست، بلکه وسیله‌ی است که به مردم امکان دهد وضع خویش را در تمام مظاهر زندگی بهبود بخشند.

من معتقدم که دموکراسی واقعی فقط محصول و نتیجه عدم خشونت است. امیدوارم بتوانم نشان دهم که «سواراج» [آزادی و استقلال] از به دست آوردن قدرت به وسیله چند تن معدود حاصل نمی‌شود، بلکه نتیجه‌ی به دست آوردن توانایی برای مقابله با سوء استفاده از قدرت خواهد بود. دموکراسی طبعاً برای کسی حاصل می‌شود که معمولاً با میل و اراده‌ی شخصی خویش به پیروی از تمام قوانین انسانی و الهی معتاد شود.

یک دمکرات باید پیش از هر چیز کاملاً از خودخواهی و خودپسندی دور باشد. من به نظریه حداکثر منفعت برای حداکثر عددی مردم اعتقاد ندارم. ... باید حداکثر منفعت عموم مردم در نظر گرفته شود.

قربانیان جمهوری اسلامی و خانواده‌های وابسته آنها باید بدانند که سرنگونی جمهوری اسلامی نه آسان است و نه خوش‌خیم. به سرنگونی طالبان در افغانستان و صدام در عراق بنگریم و عوارض آن را بسنجیم. ایران شرایطی به مراتب پیچیده‌تر و مشکل‌تر از آن دو کشور دارد. جنگ برادرکشی دهه ۶۰ ما را به کجا رسانید که باز دوباره آن را در وسعتی بیشتر تکرار کنیم؟ ما باید به روال قانون‌گرایی باز گردیم و بخشایش ملی، قدم اول این روال خواهد بود.

شما، عزیزترین افراد خانواده خود را از دست داده‌اید، سال‌های زیاد و کمی از عمر خود را در زندان و تبعید و آوارگی گذرانده‌اید. این ارزش گران‌قیمت را باید تبدیل به احسن کنید و آن فراهم کردن شرایطی برای آباد کردن ایران و جامعه‌ای برای زیست آیندگان است. بخشایش ملی را شماها باید تبلیغ کنید و خود بدان پای‌بند باشید. از مادر سهراب اعرابی بیاموزیم که گفت: «در مقابل آزادی زندانیان از خون فرزندم درمی‌گذرم.» و از آن خانمی که چشمانش را یک عاشق ابله کور کرده بود بیاموزیم که از کور کردن فاعل درگذشت. مهمتر، از ماندلا بیاموزیم که گفت: «فراموش نمی‌کنم ولی می‌بخشم» از گاندی

کبیر بیاموزیم که موقعی که یک متعصب هندی قلب او را با گلوله‌ای شکافت، فقط یک جمله توانست بگوید: «فرزندم تو را بخشیدم»

جامعه‌ی ما پتانسیل باز تولید خشونت زیادی دارد. سرانجام این خشونت‌ها چیزی جز ویرانی مملکت (همچون عراق و افغانستان و لیبی و یمن...) نخواهد بود. باز تولید جوهر فرهنگ و مذاهب ایرانی، ایجاد صلح و گذشت و صمیمیت می‌باشد، آن را باز تولید کنیم. گروهی از اپوزیسیون برانداز خشونت‌آمیز، خاصه سازمان مجاهدین خلق، طوری وانمود می‌کنند که به راحتی خواهند توانست به کمک امریکایی‌ها در ایران حاکم شوند. این گروه غافل از این هستند که در سی و چند سال گذشته حاکمیت جمهوری اسلامی به کمک درآمدهای نفتی، بینش مذهبی و قدرت سیاسی - نظامی خود، سازماندهی‌ها و تشکیلات متنوعی را ایجاد کرد و در ده سال اخیر خود را برای مقابله با حمله امریکا هم آماده کرده است. بالفرض که به کمک ماشین نظامی امریکا، این گروه در ایران حاکم شوند - مانند آنچه که در افغانستان و عراق پیش آمد - چگونه خواهند توانست در این مملکت آرامش برقرار کنند؟ جنگ و ترور محصول این نوع نگاه به کسب قدرت خواهد بود و نتیجه‌ای جز تخریب و نابودی به بار نخواهد آورد. ایران لقمه راحت‌الحلقومی نیست که به کام مجاهدین و امریکایی‌ها فرو رود. می‌توانند ایران را اشغال کنند، ولی کنترل و اداره آن به این سادگی‌ها نخواهد بود. از دید امریکایی‌ها، شرایط کنونی افغانستان و عراق مطلوب است. نفوذ امریکا در این کشورها تحقق یافته و در عراق منابع نفتی به تصرف شرکت‌های غربی درآمده‌اند، کشت و کشتار مردم افغانستان و یا عراق، مسئله امریکا نیست و امریکا دغدغه‌ای در این مورد ندارد. این مردم افغانستان و عراق و حتی لیبی و یمن هستند که همدیگر را می‌کشند و کشور خود را نابود می‌کنند. در ایران هم، همین اتفاق خواهد افتاد.

اپوزیسیون و بخشایش ملی

الف - اپوزیسیون برانداز

طرفداران رژیم پهلوی که پس از یک دوره رکود باز در دو سال اخیر فعال شده‌اند و در صدد تشکیل آلترناتیو جمهوری اسلامی هستند باید بدانند که کارنامه آنها به اندازه کافی سیاه و ضدبشری است. رفتار جمهوری اسلامی نمی‌تواند باعث تبرئه این جنایتکاران و کودتاچیان باشد. امروزه جنایتکاری شناخته شده و با هزاران قربانی حی و زنده، پرویز

ثابتی، مدعی دفاع از حقوق بشر و منافع ملی؛ شده است. او سعی کرده هزاران دروغ و اغراق و تحریف را به خورد کسانی بدهد که بارها شکنجه‌ها و جنایات او را دیده و شنیده‌اند یا کسانی که سال‌ها از «سیا»ی امریکا حقوق ماهانه می‌گرفته‌اند به دنبال آلترناتیو دمکراتیک در ایران هستند. رضا پهلوی، فراخوان تشکیل جبهه متحد اپوزیسیون برای ایجاد «جامعه‌ای دمکراتیک» می‌دهد. [۴۴] این پهلوی‌چی‌ها باید واقعیت را بپذیرند که خیلی از مشکلات کنونی ایران بر گردن کودتاچیان پهلوی‌هاست که در ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ روند خودکامگی و دیکتاتوری و کشتار اپوزیسیون و سرنگونی دولت مردمی و دمکراتیک را همراه با ده‌ها میلیارد دلار دزدی از این مملکت در کارنامه خود دارند.

مضحک جایی است که در حالیکه اردشیر زاهدی، یار غار محمدرضا شاه، از چهل میلیارد دلار «ثروت شاه» در خارج سخن می‌گوید، همسر و پسر شاه از ۶۲ میلیون دلار سخن می‌گویند که فقط ۵۰ میلیون دلار آن بین وراث شاه، تقسیم شده است! این گروه اول باید گذشته خود را خوب تعریف کنند و به جنایات و خیانت‌های خود در ملاً عام اقرار کنند. کتاب ثابتی و مستندهایی که همسر محمدرضا شاه می‌سازد و از تلویزیون‌های فارسی‌زبان پخش می‌شوند؛ حکایت از ماست‌مالی گذشته و قلب واقعیت دارد. سازمان مجاهدین خلق، گروه دیگری است که با سوء استفاده از مشکلات مملکت و بحران‌های جامعه و ظهور جنبش سبز دوباره به میدان آمده است. خروج آن از لیست تروریستی وزارت خارجه امریکا و معرفی آن به عنوان «تنها آلترناتیو دمکراتیک» توسط جنگ‌طلبان امریکایی، حکایت از خواب‌هایی است که امریکایی‌ها به کمک این سازمان، برای ما دیده‌اند.

این سازمان، هنوز، شروع جنگ مسلحانه در ۱۳۶۰، همکاری با صدام بر علیه مردم، زندان‌های شهر اشرف، ترورهای گسترده، زیر شکنجه کشتن امراله دلفانی - اولین کسی که پس از انقلاب در زیر شکنجه کشته شد - همکاری با عربستان، امارات، اسرائیل و امریکا بر علیه ایران، ازدواج‌ها، طلاق‌ها، انقلاب‌های درون‌سازمانی و تشکیل و فروپاشی شورای ملی مقاومت و... را، روشن نساخته است. خروج این سازمان از لیست تروریستی وزارت خارجه امریکا، چیزی که از قبل پیش‌بینی می‌شد و آن هم به کمک حدود ۵۰ نفر از مسئولین عالی‌رتبه تقنینی، قضایی، نظامی، امنیتی و اطلاعاتی گذشته امریکا که در ساختار حاکمیت آن کشور هنوز هم جایگاه دارند، نشانه‌ای است از توان بالقوه این سازمان در بعضی از سناریوهایی که امریکایی‌ها برای سرنگونی جمهوری اسلامی دارند. اگر روزی

امریکایی‌ها سناریوی لیبی را بخواهند در ایران اجرا کنند، احتیاج به یک «بن‌غازی» و یک سازمان مسلح منضبط دارند و در میان اپوزیسیون کنونی ایران، گروه دیگری جز سازمان مجاهدین خلق وجود ندارد. این سازمان اگر قصد فعالیت در فضای دمکراتیک را دارد و از گذشته خود بریده است باید گذشته خود را نقد و از تمامی عملیات ضدملی - ضدمردمی خود عذرخواهی و مسئولیت‌های این اقدامات را بپذیرد.

انگار، همه این گروه‌ها مردم ایران را فراموش‌کار فرض می‌کنند و حافظه‌ی تاریخی مردم را به هیچ می‌انگارند. اگر قرار است بخشایش ملی انجام شود، قبل از آن باید اقرار به گناهان همه‌ی گناهکاران صورت پذیرد. تجزیه‌طلبان هم باید بدانند که جدایی از ایران برای کسی پرستیژ و افتخار نخواهد آورد. ایران پتانسیل فوق‌العاده‌ای دارد که تمام قومیت‌ها، نژادها، مذاهب و گروه‌های مختلف را در خود حل و هضم کند.

بیانیه مشترک اخیر دو سازمان سیاسی کرد و عکس‌العمل سازمان‌ها و افراد نشان داد که کوچکترین علامت یک جدایی از ایران، قابل تحمل هیچ کس و هیچ سازمانی نیست و آن را خلاف مصالح ملی و قومی می‌دانند.

ب - اپوزیسیون قانون‌گرا و مسالمت‌جو

اپوزیسیون قانون‌گرا و مسالمت‌جو ایران در اعتراضات قانونی و مسالمت‌جویانه خود در انتخابات ۱۳۸۸ و وقایع بعد از آن، قربانیان زیادی را از دست داده است. اتفاقات سال ۱۳۸۸ و بعد از آن کشتارهایی توسط حاکمیت داشته که تاکنون به آن رسیدگی کامل نشده و هنوز این پرونده‌ها باز می‌باشند. کشتارهایی که در زندان کهریزک و تجاوزاتی که شده از آن جمله‌اند. تعداد این قربانیان هم تاکنون مشخص نشده، اسامی حدود ۱۲۰ نفر در سایت‌های اینترنتی آمده ولی گروهی قربانیان را خیلی بیش از این تعداد می‌دانند. این اپوزیسیون در بخشایش ملی و تفاهم ملی بیشترین نقش را خواهد داشت. رهبران جنبش سبز بر اجرای بدون تنازل قانون اساسی تأکید کردند و این خود یک روند قانون‌گرایی محض است که باید در ادامه‌ی این روند پرچمدار بخشایش ملی باشند و کمک کنند تا چرخه خشونت را برای همیشه در ایران بشکنیم و آن را به تفاهم و دوستی تبدیل کنیم.

عملیاتی کردن بخشایش ملی

حاکمیت ایران در این مورد باید پیش قدم شود و برای این منظور باید:

۱- یک گروه بی‌طرف از قضات و حقوقدانان مستقل تشکیل دهد تا به تمامی این

پرونده‌های ملی بطور دقیق رسیدگی کنند و مجریان و مجرمان علناً حضور یابند و ماوقع را توضیح دهند و به جرم و گناه خود اقرار کنند و اقرار آنها زنده از رسانه‌های پخش گردد.

۲- از تمامی قربانیان اعاده حیثیت شود.

۴- تمامی مجرمان و مجریان بخشیده شوند و منع تعقیب برای آنها صادر گردد و از زندگی شرافتمندانه تا پایان عمر برخوردار باشند.

۵- یک آرشیوی ملی از این پرونده‌ها ایجاد شود که آیندگان بتوانند به عنون عبرت تاریخ از آن استفاده کنند و محققینی بتوانند تاریخ مستند این دوره را تدوین کنند.

۶- این مرحله، به عنوان نقطه‌ی پایان خشونت و بازتولید آن اعلام گردد و آن را مرحله بخشایش ملی و تفاهم ملی اعلام کنند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱- در ایران پس از انقلاب و در سی و چهار سال گذشته توسط حاکمان جمهوری اسلامی و برخی از سازمان‌های سیاسی و باقی مانده‌های حکومت شاه، موارد متعدد نقض حقوق بشر و تخلف از استانداردهای شناخته شده‌ی بین‌المللی، انجام شده است. این تخلفات و نقض حقوق شهروندان، باعث انشقاق ملی شده بطوری که حاکمیت و بخشی از مردم - عمدتاً قشر متوسط شهری - به دو راه متفاوت می‌روند.

۲- این انشقاق و جدایی «دولت - ملت» از طرف دیگر باعث شده که با رفتار حاکمان جمهوری اسلامی و اهداف جنگ‌طلبان غربی‌ها، تعارض ایران با کشورهای غربی و همسایگان منطقه‌ای هم به مرحله خطرناکی برسد.

۳- تداوم این روش‌ها، طبق یک سنت تاریخی به مقابله‌ی حاکمیت با مردم و کشورهای غربی منتهی خواهد شد. این مقابله منافع مادی و انسانی ایران را نابود خواهد کرد و ما را به دوران قاجاریه برخواهد گرداند.

۴- برای جلوگیری از تخریب و نابودی ایران، وحدت ملت - دولت و بازسازی اعتماد، آشتی ملی و تفاهم ملی ضرورت دارد.

۵- اولین مرحله از این فرآیند فراهم کردن شرایطی برای بخشایش ملی است که

۶- می‌بایست یک هیأت بی‌طرف مستقل از قضات و حقوقدانان خوشنام مملکت تشکیل و به تخلفات رسیدگی و نتایج آن را اعلام نمایند تا

۷- از تمامی قربانیان اعاده حیثیت و جبران خسارت شود و عاملان و آمران جنایت و تضییع حقوق مردم، بخشیده شوند.

منابع و توضیحات

[۱] خاتمی موقعی که شعار داد: «زنده باد مخالف من» و یا «آزادی در اندیشه، منطق در گفتگو و عمل به قانون» به سمت قبول مخالف خود و ایجاد جامعه مدنی حرکت کرد. چیزی که مخالفین او آن را قبول نکردند و در عمل با شکست مواجه نمودند و این وقعه، پس از انتخاب احمدی نژاد، باز شتاب گرفت و در خرداد ۸۸ به اوج خود رسید.

[۲] در سی و چند سال گذشته، فرصت‌های فراوانی برای توسعه‌ی ملی ایران در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی... را از دست داده‌ایم که متخصصات مفصل به آن پرداخته‌اند ولی کمتر به علت‌العلل آن که عدم تفاهم ملی و تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی است، توجه شده است.

[۳] در بخش محدودی از زمینه‌های صنعتی - مانند صنایع نظامی - و کشاورزی - ساختن بعضی از سدها و روش‌های تولید - دستاوردهایی داشته‌ایم ولی از این دستاوردها تا یک فرآیند توسعه‌ی همه جانبه‌ی ملی و پایدار، فاصله‌ی زیادی وجود دارد.

[۴] در چهار سال اول ریاست جمهوری آقای هاشمی، توسعه‌ی کشاورزی اصل شد، در دوره‌ی دوم مسئولیت وی، توسعه‌ی صنعتی، نه کشاورزی توسعه آن به سامان رسید و نه صنعت. در دوره‌ی آقای خاتمی، جشن خودکفایی گندم گرفته شد، سال‌های بعد ایران اولین واردکننده گندم جهان، اعلام شد. طرح‌هایی چون زودبازده، مهر ماندگار، مسکن مهر... با آب و تاب معرفی شدند بعد شکست و غیرکارشناسی بودن آنها بیان گردید. خلاصه، قدرت سیاسی، درآمد هنگفت و سهل‌الوصول نفت و استفاده از اعتقادات مذهبی مردم؛ برای آقایان امکان فراهم می‌کرد که جامعه‌ی پیچیده ایران را آزمایشگاهی برای طرح‌ها و یا تخیلات خود بدانند. چیزی که به علت عدم وجود وحدت ملی و خرد جمعی ملی، شکست آن از قبل محرز بود.

[۵] دولت احمدی نژاد به قانون شکنی، قانون گریزی و فساد گسترده متهم گردید و بارها مجلس شورای اسلامی از او به قوه قضائیه شکایت کرد.

[۶] مهاجرین ایران بیش از ۴ میلیون نفر توسط اداره آمار ایران اعلام شده‌اند این جمعیت که عمدتاً نخبه، کارآفرین و سرمایه‌دار هستند، ارتشی را تشکیل می‌دهند که در ابعاد مختلفی می‌توانند در توسعه‌ی ملی نقش داشته باشند و امروز به دلیل انشقاق ملی، در چند مرحله، از ایران فرار کرده‌اند. سرمایه‌ی این افراد صدها میلیارد دلار برآورد شده است.

[۷] رفتار سی و چند ساله حاکمان با تمامی گروه‌های سیاسی مسالمت جو و قانونی، مانند کارشناسان ملی، سازمان‌ها و احزاب ملی، نهضت آزادی، ملی - مذهبی‌ها، سندیکاهای کارگری، گروه‌های هنری و... نمونه‌ای هستند از حذف دگراندیشان. بارها از زبان مسئولان وزارت اطلاعات در بازجویی‌ها و ملاقات با افراد اپوزیسیون شنیده شد که مخالفین حکومت ۵ درصد، موافقین آنها ده درصد و ۸۵ درصد هم بی‌طرف و منفعل هستند. با سرکوب مخالفین بی‌طرف‌ها هم مرعوب خواهند شد.

[۸] آنچنان با جنبش سبز برخورد می‌کنند که انگار، چنین اتفاقی نیافتاده و ده‌ها نفر کشته نشده‌اند و سه میلیون نفر در تظاهرات تهران شرکت نکرده‌اند و رهبران آن در حصر نیستند! و حداقل ۱۴ میلیون نفر به آنها رأی نداده‌اند.

[۹] دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه‌ی علیرضا طیب، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۳ و در سایر آثار وی.

[۱۰] داستان اخذ امضای موافقت مظفرالدین شاه با مشروطه توسط انقلابیون مشروطه‌خواه، بسیار خواندنی است. دکتر کاتوزیان از قول مرحوم جمال‌زاده نقل می‌کند که وقتی قانون اساسی مشروطیت آماده شد برای امضاء برای مظفرالدین شاه ارسال گردید، مدتی امضای آن تأخیر شد. به علت مرضی شاه، انقلابیون نگران مرگ شاه و ناتمام ماندن کوشش خود و نتیجه‌ی جنبش مردم بودند. انقلابیون به پزشک فرانسوی شاه مراجعه می‌کنند و از او استمداد می‌طلبند که مواظب سلامتی شاه باشد، تا سند مشروطیت امضاء شود. پزشک فرانسوی نگرانی خود را در مورد مرگ شاه چنین برای انقلابیون بیان می‌کند که: تنها چیزی که پزشک را

نگران می‌کرده است، انزال هر روزه‌ی شاه توسط یک نوجوان زیاروی و در زیر کرسی و به شکل استمناء بوده است. پزشک گلایه می‌کند که هرچه شاه را از این عمل منع می‌کند فایده‌ای ندارد. جمال‌زاده در ادامه داستان نقل می‌کند که آن نوجوان بعداً به مناسبی در سفارت‌خانه‌های اروپایی ایران رسیده است. ملاحظه می‌شود که حتی خودکامگی جنسی دست از سر پادشاه مریض و ضعیف‌النفسی چون مظفرالدین‌شاه هم برنمی‌دارد.

[۱۱] تمرکز قدرت برای حفظ منافع شرکت نفت انگلیس، ضروری بود.

[۱۲] مشروطیت، قانون اساسی مجلس شورای ملی و نمایندگان آن مجلس اسم بودند و نه محتوا. فقط دوره‌های بسیار کوتاهی قدرت نسبی داشتند و آلاً خودکامگی حاکم بود. به همین دلیل که محمدعلی‌شاه، احمدشاه، رضاشاه و محمدرضاشاه هر چهار پادشاه، از ترس مردم و از ترس دیکتاتور جدید (در مورد احمدشاه) در تبعید مردند! و این خود باز مؤید فضای کلی بی‌قانونی بوده است.

[۱۳] اعتراض رئیس دولت موقت - مهندس بازرگان - و استعفا‌های متعدد او به دلیل همین هرج و مرج‌ها بود که آخرین آنها - تصرف سفارت امریکا - کاردار را به استخوان مهندس بازرگان رساند.

[۱۴] داستان اضافه شدن ولایت فقیه به قانون اساسی پیشنهادی را مهندس سحابی چنین روایت می‌کند:

«قانون اساسی هم چند مرحله را طی کرد تا تصویب شد. یک مرحله آن زمانی بود که امام در پاریس بودند و به آقای حسن حبیبی مأموریت دادند تا طرح قانون اساسی را تهیه کند. حبیبی هم با همکاری دکتر ناصر کاتوزیان، آقای صدر حاج سیدجوادی و مرحوم فتح‌اله‌خان بنی‌صدر (برادر ابوالحسن بنی‌صدر که از قضات قدیمی دادگستری بود) طرح اولیه قانون اساسی را نوشتند. در اسفندماه که حبیبی به ایران آمده بود و با اینها تماس داشت این طرح را نوشته بودند. حبیبی خودش می‌گفت این قانون اساسی را به امام نشان داده و ایشان هم موافق آن است. در این طرح، قانونی وجود داشت که تمام اصول دموکراسی امروزه در آن بود. مثل حقوق ملت و تفکیک قوا. اسمی هم از ولایت فقیه در آن نبود. اما ایده شورای نگهبان در آن مطرح شده بود. دلیل آن هم این بود آقای حبیبی سال‌ها در فرانسه بودند و

الگوی دموکراسی فرانسه در ذهنشان بود. شورای نگهبان هم از اختراعات دوگل بود که در جمهوری پنجم آن را مطرح کرده بود. بنابراین می‌توان گفت قانون اساسی اول تحت تأثیر جمهوری پنجم فرانسه نوشته شد و این قانون موقت امری بود بین حبیبی و امام (ره). بعد به دولت موقت آمد و دولت موقت آن را در شورای طرح‌های انقلاب که پدر بنده رییس آن بود مطرح کرد و حدود یک ماه روی آن کار کردند. صاحب‌نظرانی همچون دکتر سنجانی، از طرف حزب ملت ایران، دکتر صحت از طرف حزب مردم ایران، و یکی دو حقوقدان دیگر بر روی آن کار کردند. پدر بنده به من گفته بود و من هم حضور داشتم. در آنجا طرح اولیه قانون اساسی که توسط حبیبی نوشته شده بود کمی تعدیل شد. چرا که حبیبی در آن قانون اساسی اختیارات رئیس جمهور را خیلی بالا برده بود. درست مانند دوگل، و در مقابل نخست‌وزیر را خیلی ضعیف کرده بود. در حالی که در عمل نخست‌وزیر مسئول اجرایی و هیأت دولت بود و باید به مجلس پاسخ می‌گفت. در کمیسیون هیأت دولت که پدر بنده ریاست آن را به عهده داشت اختیارات نخست‌وزیر را بالاتر بردند و اختیارات رئیس جمهور را پایین‌تر آوردند تا تعادلی برقرار شود. این تنها تغییر عمده‌ای بود که در متن اولیه قانون اساسی ایجاد شد. سپس این قانون به عنوان لایحه دولت به شورای انقلاب آمد و یک ماه و نیم کار متمرکز روی آن انجام شد. مرحوم بهشتی از آن حمایت می‌کردند. بنی‌صدر و آقای طالقانی هم بودند. اما آن زمان آقای مطهری شهید شده بودند. چون الگوی آن قانون از فرانسه گرفته شده بود بنابراین در مجموع روح لیبرال دموکراسی کردند. تغییراتی هم در زمینه مسائل اقتصادی در آن داده شد که بند اول آن هم این بود که منشا مالکیت کار است. این حرف در آن زمان جنجال زیادی ایجاد کرد.

مسئله بعد تقسیم اقتصاد کشور به سه بخش خصوصی، دولتی و تعاونی بود و بعد هم اصل ۴۴ که رسیدگی به ثروت‌های بادآورده بود. تمام این تغییرات با نظر دکتر بهشتی بود و البته آقای الویری و باهنر هم موافق بودند. تنها مخالف آن آقای مهدوی کنی بود. مخالفت ایشان هم به این صورت نبود که جلوی آنها بایستد بلکه تنها اظهارنظر می‌کرد. آقای طالقانی هم بالنسبه موافق بودند. تغییرات عمده‌ای هم در زمینه مسائل غیراقتصادی ایجاد شد که باز هم با اصرار مرحوم بهشتی بود.

شرایط انتخاب رئیس جمهور و نخست‌وزیر که هر ایرانی مسلمانی می‌تواند رئیس جمهور و نخست‌وزیر شود یکی از آنها بود. شرط شیعه یا مرد بودن را ذکر نکرده بودند. آقای بهشتی عمداً بر روی این تأکید می‌کردند که چه مانعی دارد اگر زن شایسته‌ای وجود دارد بتواند رئیس جمهور شود. ایشان می‌گفتند ما در اسلام مدارکی داریم که بر اساس آنها زن هم می‌تواند قاضی شود اما در فرهنگ شیعه این را منسوخ کرده‌اند. مرحوم دکتر بهشتی فرد بسیار روشنفکری بود. دیگر این بود که پنج فقیه و شش حقوقدان برای شورای نگهبان تعیین کردند که این مورد باز به اصرار مرحوم بهشتی اعمال شد. اصلاحاتی از این قبیل صورت گرفت که همه آنها در خاطر من نیست. در کل قانون اساسی که شورای انقلاب در طول یک ماه و نیم بررسی و تصویب کرده بود اسمی از ولایت فقیه برده نشده بود. این قانون تنقیح شد و در آخر هم شورای انقلاب آن را به مرحوم بهشتی واگذار کرد تا انشاء مواد پیشنهادی و اصلاحات صورت گرفته را منسجم کند. سپس یک نسخه از این قانون، برای امام(ره) فرستاده شد. پس از چند روز از دفتر امام به شورای انقلاب تلفن کردند و گفتند یکی دو نفر از آقایان به اینجا بیایند چرا که امام نظراتی در مورد قانون اساسی دارند. همزمان با این به دستور خود امام این قانون برای مراجع آن زمان یعنی آقای شریعتمداری، مرعشی و گلپایگانی هم فرستاده شد و آنها هم خیلی زود آن را برگرداندند و هیچ کدام هم نگفتند چرا اسمی از ولایت فقیه در آن نیست. حتی با وجود این که آقای گلپایگانی موافق ولایت فقیهی امام خمینی بودند اما نگفته بودند چرا در این قانون این مسئله مطرح نشده است. شورای انقلاب برای شنیدن نظرات امام، آقای بهشتی و بنی‌صدر را مأمور کردند که نزد امام بروند و توضیحات لازم را به ایشان بدهند تا اگر ایشان قانع نشد با نظرات امام برگردند. آنها هم یک روز در آنجا بودند و با امام بحث کردند و سپس نسخه‌ای را که به امام داده شده بود با خود آوردند. ایشان در حاشیه قانون اساسی شش ایراد گرفته بود که ایرادات آن بیشتر در مورد مسئله زن و شرط رجلیت نداشتن رئیس جمهور و نخست‌وزیر بود. یک ایراد هم در مورد اقلیت‌های مذهبی و استان‌های که سنی‌نشین گرفته شد. در آن قانون آمده بود که در استان‌هایی سنی‌نشین هستند و برادران اهل تسنن در آن اکثریت دارند، دادگاه‌ها و مقررات شرعی باید با فقه اهل

تسنن اداره شوند که امام با این مسئله مخالفت کرده بودند. در هر حال امام در هیچکدام از این شش ایراد نگفته بودند چرا اصل ولایت فقیه مطرح نشده است. با این که امام خودش واضح تئوری ولایت فقیه بود اما هیچ ایرادی در این مورد نگرفته بودند. لذا در شورای انقلاب هم کسانی مثل بهشتی و اردبیلی که از شاگردان دست اول امام بودند و نزدیک‌ترین افراد به ایشان محسوب می‌شدند هیچ حرفی راجع به ولایت فقیه مطرح نکردند، این طور نبود که ما چون جزء آنها نبودیم بگوییم ولایت فقیه نباشد، بلکه خود آقایان هم حرفی در این مورد مطرح نمی‌کردند. به هر حال از آن شش ایراد سه مورد را توضیح داده بودند و امام قانع شده بودند و در سه مورد دیگر گفته بودند تا مجلسی که برای تصویب قانون اساسی تشکیل می‌شود تکلیف آن را تعیین کند. پس از آن این مسئله مطرح شد که چگونه این قانون اساسی را از تصویب مردم بگذرانیم. دو نظریه در این رابطه وجود داشت. یکی را بنده و یکی را هم بنی‌صدر و طرفداران او مطرح کردند. آقای بازرگان که نخست‌وزیر بودند و پدر بنده که همکار ایشان بودند و برای جلسات قانونی بیشتر به شورای انقلاب می‌آمدند هم طرفدار طرح بنی‌صدر بودند. طرح دوم مبتنی بر تشکیل مجلس مؤسسان بود. دلیل آن هم این بود که آقای بازرگان می‌گفتند چون امام در حکمی که برای من صادر کرده است انجام ده کار را نوشته‌اند که آخرین آن هم تشکیل مجلس مؤسسان است. پس به این ترتیب ما به مردم وعده داده‌ایم که مجلس مؤسسان خواهیم داشت لذا این مجلس باید تشکیل شود. در طرحی هم که ما داشتیم استدلال بنده این بود که دو کشور در جلوی چشم ما است، پاکستان و الجزایر که با تشکیل مجلس مؤسسان ۱۵ سال بعد از انقلاب، توانستند قانون اساسیشان را تصویب کنند و گفتم این رویه معمول کشورهای است که تحت اسارت بوده‌اند. وقتی ملتی تازه آزاد می‌شود صاحب‌نظران و سخنگویان آن حرف‌های زیادی برای مطرح کردن دارند، در این حالت مجلس مؤسسان تریبونی می‌شود که همه می‌خواهند از طریق آن حرف‌های خود را بزنند. در حالی که پایه‌های انقلاب در شرایط فعلی لرزان است و هنوز رسمیت نیافته و قانونی نشده و خطرات زیادی هم برای آن وجود دارد. در آن زمان توطئه‌ها هم زیاد بود. بنابراین مسائل، بنده مطرح کردم که مصلحت نیست مجلس مؤسسان

تشکیل دهیم بلکه همین قانونی که در اختیار دولت موقت است و به توصیه آقای حبیبی امام هم آن را دیده‌اند و ایرادات آن را گفته‌اند و شورای انقلاب هم آن را تنقیح کرده، در جامعه تکثیر کنیم. دو ماه هم فرصت بگذاریم تا مردم، صاحب‌نظران، حقوقدانان و گروه‌های سیاسی نظرات خود را در مورد آن به شورای انقلاب بدهند. سپس امام کمیته‌ای را تعیین کنند تا نظرات مردم را دسته‌بندی و بررسی کنند و مواد لازم را در قانون اساسی لحاظ کنند. در واقع به صورت کلی به فراندوم برود نه به صورت ماده‌ای. آنچه که باعث شد من این مسئله را مطرح کنم این بود که خود بنده با وجود این که در آن زمان در شورای انقلاب، مجلس خبرگان، سازمان برنامه و حتی نزد امام که می‌رفتم کروات می‌زدم و من کروات به اصطلاح روشنفکر از ترس روشنفکرها این مسئله را مطرح کرده بود. چرا که می‌دانستم روشنفکران ما فقط اهل حرف هستند و اگر تربیون به دست آورند داد سخن می‌دهند. یکی سخن می‌گوید، دیگری مخالف آن حرف می‌زند و دوباره درباره یک جمله داد سخن می‌دهند و همین موضوع سبب می‌شود که تصویب قانون پانزده سال به طول بینجامد. بنابراین بنده از ترس روشنفکران با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت می‌کردم. اما پدر بنده و مهندس بازرگان با آن موافق بودند و می‌گفتند چون وعده دادیم باید به آن عمل کنیم. بحث خیلی داغ شده بود. جلسه ما در منزل آقای اردبیلی بود. همه اعضای شورای انقلاب نبودند معین‌فر و حبیبی هم نبودند. اما آقای موسوی حضور داشت. آقای بنی‌صدر، طالقانی و اردبیلی طرفدار تشکیل مجلس مؤسسان بودند و در حزب جمهوری به جز آقای اردبیلی، همه یعنی آقای بهشتی، هاشمی رفسنجانی و باهنر از طرح من دفاع می‌کردند. بحث هم بالا گرفته بود و پدر من خیلی متأثر و ناراحت شده بود. آقای هاشمی به پدر من گفت: آقای دکتر، این قدر روی مجلس مؤسسان تأکید نکنید. بر حسب تجربه‌ای که در یک سال اخیر به دست آورده‌ایم، مطمئن هستم اگر مجلس مؤسسان تشکیل شود، حدود هفتاد، هشتاد درصد آن روحانی خواهند بود و مجلسی با این ترکیب یک قانون اساسی ارتجاعی به شما تحویل می‌دهد. طوری که شما از پیشیمانی انگشت خود را گاز خواهید گرفت. این حرف را آقای هاشمی خطاب به پدر بنده گفتند و ادامه دادند اگر این‌طور نشود، ما می‌توانیم خیلی زود

این قضیه را جمع کنیم. خلاصه در آن جلسه به توافق نرسیدیم و قرار بر این شد که نزد امام برویم. یک روز به اتفاق هیأت دولت با معاونان و همه اعضای شورای انقلاب نزد امام رفتیم. در آنجا هم بحث مفصل شد. همه حرف‌هایشان را گفتند. من هم نظرم را مطرح کردم. آقای طالقانی پیشنهاد کردند به جای مؤسسان پانصد نفری، یک مجلس مؤسسان از صاحب‌نظران و خبرگان به‌طور مختصر تشکیل دهیم. مثلاً بگوییم هر یک میلیون، دو نفر یا هر پانصد هزار نفر یک نفر را به عنوان نماینده انتخاب کنند و آن افراد حقوقدان هم باشند، تا این قانون را بررسی کنند و آن‌طور که فلانی می‌گوید پانزده سال طول نکشد و دو سه ماهه مسأله حل شود. امام و دیگران این پیشنهاد را پذیرفتند و تصویب شد و مجلس خبرگان تشکیل شد. در واقع همان حرفی که هاشمی زده بود تحقق پیدا کرد و هفتاد هشتاد درصد این مجلس روحانی شدند. چرا که جو آن زمان بر خلاف حالا روحانی زده بود. البته ما از خیلی فعالیت‌های پشت پرده هنوز خبر نداشتیم. به هر حال وقتی پیشنهاد آقای طالقانی تصویب شد. دولت مأمور شد تا آیین‌نامه آن را تهیه کرده و انتخابات را اجرا کند و متعاقباً هم پذیرفته شد که قانون اساسی را که امام دیده‌اند به تیراژ زیاد پخش کنند.

زمانی که این قانون پخش شد یعنی در تیرماه یا اوایل مرداد سال ۵۸ آقای منتظری یک سخنرانی کردند مبنی بر این که این قانون اساسی ولایت فقیه ندارد، در حالی که مردم به دنبال ولایت فقیه و روحانیت انقلاب کرده‌اند. من بریده آن روزنامه‌ای را که صحبت‌های ایشان در آن بود را داشتم که همراه دیگر اسنادم پس از بازداشت مأموران با خود بردند. لذا ما این حرف‌ها را ندیده گرفتیم. مجلس خبرگان تشکیل شد و بعد از یکی دو جلسه که مجلس رسمیت یافت و هیأت مدیره آن تعیین شد و آقای منتظری رییس و آقای بهشتی نایب رییس شدند. در همان‌جا بود که...

اولین سخنرانی را آیت‌ا. صدوقی از یزد انجام دادند و مطرح کردند که قانون اساسی باید بر اساس ولایت فقیه باشد و این که می‌گویند ولایت فقیه به استبداد منتهی می‌شود درست نیست. در کتاب گزارش مجلس بررسی نهایی قانون اساسی متن کامل این سخنرانی‌ها موجود است. اول آقای صدوقی صحبت کرد و متعاقب آن آقای آیت و بعد آقای جلال‌الدین فارسی، رشیدیان و کیاوش که هر کدام هم

در مدح ولایت فقیه صحبت کردند و گفتند ما این قانون اساسی را کنار می‌گذاریم و خودمان یک قانون اساسی جدید می‌نویسیم. در همان جلسه مطرح کردند که نظر و رأی کلی می‌گیریم. بنده بلند شدم و صحبت کردم که اسم این مجلس، مجلس بررسی نهایی قانون اساسی است. شما آن را بررسی کنید سپس رد یا اصلاح کنید. اما ابتدا بررسی کنید. نمی‌شود که به‌طور کلی آن را رد کنید. به هر حال روی این قانون کار شده است و تمام آن را دیده‌اند. اما حرف ما را نپذیرفتند و با یک نشست و برخاست کل آن قانون اساسی رد شد. در جلسه بعدی اصل ولایت فقیه مطرح شد. (نقل از کتاب «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» به کوشش: بهمن احمدی امویی، انتشارات گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۲)

[۱۵] از سفارت آمریکا، اسناد و مدارکی به دست آمد که ضمن اینکه اطلاعات بسیار مهم و مفیدی در برداشت، شیوه روش‌های کسب اطلاعات و سیاست ابرقدرت آمریکا را در رابطه با منطقه و جهان نشان می‌داد. این اطلاعات برای فهم و درک ما از رابطه شاه و آمریکا و هدف آمریکا و متحدانش در منطقه بسیار مفید بود. ولی ادامه‌ی این گروگان‌گیری برای مدت طولانی، توجیه نداشت.

[۱۶] حضرت آیت‌اله منتظری در بخشی از خاطرات خود (www.montazeri.com) جریان مفصل اختلاف نظر خود با آیت‌اله خمینی را در مورد اعدام زنان و دختران، صیغه کردن دختران قبل از اعدام، اعدام‌های زندانیان محکوم شده که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند، آورده‌اند. چیزی که احتمالاً به حذف ایشان از قائم مقامی شد صص ۶۲۳-۶۹۶. این واقعه از بحث‌انگیزترین وقایع دوران زمامداری آقای خمینی است و هنوز مسئولان مستقیم آن دوران - آقای موسوی اردبیلی، رئیس قوه قضائیه - آیت‌اله خامنه‌ای، آقای هاشمی - اظهارنظر مستقیمی نکرده‌اند. کسانی که از این واقعه جان سالم بدر بردند بعداً در خارج کشور کتاب‌های متعددی چاپ کردند و این واقعه یکی از مسائل مهمی است که در یک فرآیند بخشایش و آشتی ملی باید روشن شود.

[۱۷] حل مسئله گروگان‌های امریکائی را آیت‌اله خمینی، به مجلس شورای اسلامی واگذار کرد. مجلس شروطی را تعیین کرد و آقای بهزاد نبوی نماینده ایران بود که با وساطت الجزایری‌ها با امریکایی‌ها به توافق برسد. اطلاع دقیق و رسمی از

اجرای آن بیانیه بعداً منتشر نشد. هزینه‌های ایران و امریکا برای مردم روشن نیست. فقط یک چیز که می‌دانیم این است که آن بیانیه امریکا را از دخالت در کودتای ۱۳۳۲ تبرئه کرد. چون در آن عبارتی آمده بود که: «امریکا در گذشته در ایران دخالت نکرده و در آینده دخالت نخواهد کرد»؟! بعداً آقای بنی‌صدر، ریاست جمهوری، اعتراض کرد مجلس شورای اسلامی جلسه‌ای غیرعلنی برگزار کرد و هیچ‌وقت محتوای آن جلسه‌ی مجلس منتشر نشد.

[۱۸] روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان آتش گرفت و چند صد نفر در آن سوخته یا خفه شدند. همان موقع اپوزیسیون شاه، ساواک را متهم کردند. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۹ دادگاهی تشکیل شد و مسائلی مطرح شد که عده‌ای از اپوزیسیون مسلمان شاه را هدف قرار داده بود. اخیراً کتابی در اینترنت منتشر شده تحت عنوان «پشت پرده انقلاب اسلامی»، «اعترافات حسین بروجردی به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه» که در دسترس خوانندگان «بنیاد فرهنگ ایران» قرار گرفته. در این کتاب و از قول «حسین بروجردی» مطالبی نقل شده که مواد منفجره‌ای توسط عده‌ای در ارتباط با انقلابیون آن زمان به آبادان منتقل شده و او عده‌ای از روحانیون را درگیر این آتش‌سوزی معرفی می‌کند. به هر حال هنوز افکار عمومی عین ماوقع را نمی‌داند و قانع نشده است.

[۱۹] در حمله‌ی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به کوی دانشگاه اعلام شد که یک نفر از سمپات‌های ملی - مذهبی به نام ابراهیم‌نژاد به قتل رسیده ولی دادگاه رسیدگی کننده، قاتل این فرد را نتوانست پیدا کند و فقط دزد یک ماشین ریش‌تراش را مقصر دانست. همین‌طور حمله ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ هم به درستی رسیدگی نشد و متهمان مشخص نشدند. این دو حمله در بریدن قشر دانشجویان از حاکمیت نقش مهمی داشتند.

[۲۰] بعد از انتخابات ۱۳۸۸ و تظاهرات مردمی، تعداد زیادی از افراد بازداشت شده با حکم مرتضوی و دیگران به زندان کهریزک منتقل شدند که استاندارد یک زندان را نداشت و قبلاً مسئولان قضایی آن را از چارچوب یک زندان رسمی خارج کرده بودند. ولی در این زندان چهارنفر با شکنجه مأموران کشته شدند و عده‌ای از قربانیان ادعا کردند که به آنها تجاوز جنسی شده و پس از مدتی، پزشک مقیم آن به شکل مبهمی درگذشت. این مسائل هنوز روشن نشده و قاضی مرتضوی در این

مورد ظاهراً تحت تعقیب است.

[۲۱] زهرا کاظمی، خبرنگار ایرانی کانادایی، در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی در جلوی زندان اوین بازداشت و بعداً مرگ او اعلام گردید. از کالبدشکافی جسد او جلوگیری شد و بطور مخفی و در شرایط امنیتی دفن گردید و هنوز پرونده قتل او باز است. مشکلات فعلی ایران و کانادا ریشه در این قضیه هم دارد.

[۲۲] یک خانم پزشک، زهرا بنی‌یعقوب، در پارکی در همدان همراه با مردی بازداشت شد و بعداً در مقر نیرو انتظامی مرگ او اعلام گردید. هنوز پرونده باز است.

[۲۳] در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، تعدادی از نویسندگان ایرانی به دعوت یکی از کشورهای آسیای میانه عازم آن کشور بودند. در وسط راه به نظر نویسندگان آمد که راننده قصد هدایت خودرو و نویسندگان را به دره و کشتار آنها را دارد. این قضیه هنوز روشن نشده است.

[۲۴] پس از انقلاب، تروریهایی از مسئولان زمان شاه، هنرمندان و خویشاوندان شاه در خارج کشور شروع شد که مهمترین آنها ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در رستوران میکونوس در برلین بود که در سپتامبر ۱۹۹۲ اتفاق افتاد. قوه قضاییه آلمان این پرونده را - علیرغم تهدیدهای آقای هاشمی رئیس‌جمهور و مسافرت وزیر اطلاعات به آن کشور - مستقلاً رسیدگی کرد. دادگاه حدود ۴ سال طول کشید و ۱۷۰ شاهد در آن، شهادت دادند. تاکنون ۱۵ کتاب در مورد آن نوشته شده و حکم دادگاه چهارصد صفحه بوده است. در این پرونده عالی‌ترین مسئولان جمهوری اسلامی - رهبری ریاست جمهوری وزیر خارجه، وزیر اطلاعات... - متهم شدند. از طرف مسئولان ایرانی تاکنون توضیح اقناع‌کننده‌ای، بیان نشده است. این دادگاه بیش از پیش جمهوری اسلامی را در کشورهای اروپایی به عنوان تروریست دولتی و نقض حقوق دیپلماتیک مطرح کرد.

[۲۵] از همان اوایل انقلاب، تروریهایی در تهران و شهرستان‌ها توسط گروه‌های متعددی انجام شده است که اکثراً پرونده آنها در دادگاه‌های صالحه مطرح نشده و اطلاعات قانع‌کننده‌ای اعلام نشده و مسببان آنها به مردم معرفی نشده‌اند. گروه «قنات» در جهرم و «شیت» در کرمانشاه و «مائده» در ارومیه و... نمونه‌ای بودند از این گروه‌های ترور که در دادگاه علنی محاکمه نشده‌اند و رابطه آنها با آمران این

قتل‌ها معلوم نیست. آقای بروجردی در کتاب فوق‌الذکر ادعاهایی کرده است که باید به آن رسیدگی شود (حسین بروجردی، پیشین).

[۲۶] قتل‌های زنجیری، پس از انتخاب محمد خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور و به منظور به شکست کشاندن او، اجرا شدند و فقط چهار قتل از آنها رسیدگی قضایی شد ولی صاحبان دم و شاکیان پرونده، هرگز قانع نشدند و همچنان پرونده‌ها را باز می‌دانند. بقیه قتل‌ها - از جمله مجید شریف، دوانی... - اصلاً مطرح هم نشدند.

[۲۷] پس از رسیدگی به چهار قتل زنجیری و بازداشت معاون وزارت اطلاعات - سعید امامی - اعلام شد که در زندان با داروی نظافت خودکشی کرده است. دوستانش او را شهید نامیدند و خودکشی را رد کردند افکار عمومی همچنان بی‌اطلاع از واقعیت پرونده. اطلاعاتی در حول و حوش این پرونده و بعضی از دست‌نوشته‌های سعید امامی در اینترنت منتشر شد که بر پیچیدگی پرونده افزود و ابهامات را همچنان بیشتر و بغرنج‌تر کرد. حتی مرگ سیداحمد خمینی را هم به سعید امامی نسبت دادند!

[۲۸] متعاقب رسیدگی به پرونده سعید امامی و مرگ او، زن وی بازداشت شد و فیلمی از چگونگی بازجویی او در اینترنت منتشر شد که باز هم بر ابهامات افزود و مجریان بازداشت و بازجوکنندگان و شکنجه‌دهندگان این زن معلوم نشدند و از کیفر یا تشویق آنها هم چیزی مطرح نشد. آن فیلم در سطح جهانی به وجهه جمهوری اسلامی لطمات زیادی زد.

[۲۹] در زمان آقای خاتمی و به دنبال صحبت آیت‌اله منتظری در ۱۳ رجب ۱۳۷۶ چند بار به بیت و حسینیه ایشان حمله شد و این مرجع تقلید برای ۵ سال به حصر خانگی درآمد. شایع شد که حصر را شورای عالی امنیت ملی تصمیم گرفته و با حکم رسمی آقای خاتمی این کار انجام شده است البته با این توجیه که حصر ایشان، امنیت جانی ایشان را تضمین خواهد کرد!

[۳۰] از اوایل انقلاب پدیده لباس شخصی به منظور بهم زدن جلسات و گردهمایی دگران‌شان، ظاهر گردید. نحوه عملکرد آنها حاکی از این بود که سازمان یافته و هدفمند عمل می‌کنند ولی هیچ‌کس و هیچ نهادی مسئولیت آنها را نپذیرفته است. عموماً از پشتوانه نیروهای قانونی انتظامی و اطلاعاتی و امنیتی برخوردار بوده‌اند. مهمترین اقدام آنها، حمله به بیت حضرت آیت‌اله منتظری و کوی دانشگاه، بوده است.

[۳۱] در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ و بعد از حذف بنی‌صدر، انفجاری در حزب جمهوری اسلامی پیش آمد و بیش از هفتاد نفر از مسئولان مملکت شهید شدند آقای موسی خیابانی قبل از مرگ خود تلویحاً مسئولیت این ترور را پذیرفت ولی سازمان مجاهدین خلق رسماً مسئولیت آن را به عهده نگرفت و بطور غیررسمی مسائل دیگری هم حول و حوش آن مطرح شد. ضرورت یک کار تحقیقاتی و اعلام نتایج آن به جامعه وجود دارد. آقای سعید شاهشوندی اخیراً (چشم‌انداز شماره ۷۴ - تیر و مرداد ۹۱) مستنداتی را علنی ساخت که سازمان مسبب این جنایت بوده است و کلاهی بعداً با اسم «کریم رادیو» در رادیوی سازمان مجاهدین خلق، کار می‌کرده است و گویا سال‌ها بعد مسئله‌دار شده است. او اگر احساس مسئولیت کند و آمران و عاملان و نوع ماده منفجره و چگونگی تهیه آن را بیان کند، ممکن است یکی از روش‌های دشمنی ضدانقلاب، مشخص گردد.

[۳۲] در هشتم شهریور ۱۳۶۰ انفجاری در دفتر نخست‌وزیری به وقوع پیوست و ریاست جمهوری، نخست‌وزیر و تعدادی از مسئولان شهید شدند. در این رابطه عده‌ای از مسئولان هم بازداشت شدند از جمله یکی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب و بعد خودکشی او در زندان هم مطرح شد، هنوز یک گزارش جامع به مردم داده نشده است.

[۳۳] در مسابقه‌ی «ترور - اعلام» سال‌های اول دهه ۱۳۶۰ طبق نظر مقامات رسمی بیش از ۱۷ هزار نفر از طرف سازمان مجاهدین خلق ترور شده‌اند. سازمان مجاهدین خلق ادعا دارد که بیست هزار نفر از اعضای آن در زندان‌های جمهوری اسلامی، اعدام شده‌اند. یک تحقیق جامع در این موارد توسط یک گروه مستقل و بی طرف ضروری است.

[۳۴] حذف آیت‌الله منتظری از قدرت در ۱۳۶۸/۱/۶ توسط آیت‌اله خمینی، مسیر بعدی جمهوری اسلامی را تغییر داد و حول و حوش آن توسط آقای احمد خمینی و آیت‌الله منتظری و طرفدارانشان، مسائلی مطرح شده ولی هنوز یک گزارش جامع و بی طرفانه، بیان نشده است.

[۳۵] انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و پیامدهای بعدی آن، ادعاهای متفاوتی را به دنبال داشته. برای رفع انشقاق ملی رسیدگی بی طرفانه به این انتخابات ضرورت دارد.

[۳۶] کشتارهای بعد از انتخابات ۱۳۸۸، احتیاج به تحقیق و رسیدگی دارد.

[۳۷] حصر رهبران جنبش سبز هیچ محمل قانونی ندارد و هیچ گزارش قانع‌کننده‌ای به مردم داده نشده. ادعاهای بدون مدرک روزنامه‌ها و افراد طرفدار حاکمیت، توجیه و پایگاه قانونی ندارد. ضرورت رسیدگی و گزارش جامعی در این مورد نیز ضروری است.

[۳۸] در سی و چهار سال گذشته بیش از ۲۵ بار جمهوری اسلامی در نهادهای حقوق بشر سازمان ملل محکوم شده است. روایت نهادهای بین‌المللی و مسئولان جمهوری اسلامی از حقوق بشر در ایران متفاوت است. شهروندان جمهوری اسلامی حق دارند که گزارش یک هیأت مستقل ملی را درباره این موضوع بشنوند.

[۳۹] از سال‌ها پیش و از زمان سعید امامی مطرح می‌شد که در جمهوری اسلامی نیروهای امنیتی، اطلاعاتی برای انتقال مواد مخدر از ایران، حق ترانزیت دریافت می‌کنند. رسیدگی به این امر توسط یک گروه تحقیق مستقل ضروری است.

[۴۰] رئیس بازرسی کل کشور اعلام کرده است که سالیانه حدود ۲۰ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد ایران می‌شود. احمدی‌نژاد هم اصطلاح «برادران قاچاق‌چی» را به کار برده است. ترمینال‌های متعددی برای ورود این کالاهای قاچاق هم، بیان شده است. تحقیقی در این مورد ضروری است.

[۴۱] در اول انقلاب، عده‌ای از کارگزاران مسئول نظام پادشاهی، مانند هویدا، نصیری.. عجولانه اعدام شدند و هیچ‌وقت حافظه‌ی آنها از عملکرد نظام محمدرضاشاهی کسب نشد. این اقدام احتیاج به یک گزارش کارشناسی مستقل دارد. چه کسانی در پشت این تصمیم‌های عجولانه بوده‌اند؟

[۴۲] در سال ۱۳۵۹ از کشف توطئه‌ی یک کودتا که به «کودتای نوژه» معروف شد، سخن رفت. عده‌ای محاکمه و بعضی از آنها اعدام شدند. سال‌ها بعد عده‌ای از اقدام‌کنندگان آن کودتا در خارج مطالبی بیان کردند. گزارشی از این واقعه ضرورت دارد.

[۴۳] تأثیرگذاری گاندی این ابر پیامبر قرن بیستم در شیوه‌های مبارزاتی عدم خشونت، قانون‌گرایی و مسالمت‌آمیز همچنان روشنفکران و فرهیختگان جهان را تحت تأثیر قرار داد که کنفرانس عمومی یونسکو در نهمین اجلاس خود در نوامبر ۱۹۵۶ در

دهلی نو، قطعنامه‌ای تصویب کرد که مدیر کل یونسکو کتابی شامل اندیشه‌های مهاتما گاندی، فراهم آورد. این کتاب در سال بعد با مقدمه‌ی راداکریشنان فیلسوف و متفکر هندی که بعداً رئیس جمهور هند شد، انتشار یافت. کنفرانس عمومی یونسکو طی اجلاسیه پانزدهم خود در سال ۱۹۶۸ قطعنامه دیگری به مناسبت یکصدمین سال تولد گاندی به احترام او تصویب کرد و از همه‌ی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی و مؤسسات غیردولتی که راجع به صلح تحقیق می‌کنند، دعوت کرد تا آثار و افکار گاندی را منتشر سازند. کنفرانس از ۲ اکتبر ۱۹۶۸ تا ۲ اکتبر ۱۹۶۹ را صدمین سال ولادت گاندی اعلام داشت و توصیه کرد که طی کنفرانس‌ها و مجامع، منتخب آثار گاندی انتشار یابد و همه ملل در نمایشگاه بین‌المللی مربوطه که از ۲ اکتبر ۱۹۶۹ تا ۲۲ فوریه ۱۹۷۰ در هند برقرار خواهد شد، شرکت نمایند. بالاخص کنفرانس عمومی تأکید کرد گزیده‌ی آثار گاندی تحت عنوان «همه‌ی مردم برادرند» که به وسیله یونسکو منتشر شده، به زبان‌های مختلف ترجمه گردد. ترجمه فارسی این اثر توسط آقای محمود تفضلی در مهرماه ۱۳۴۸ توسط کمیسیون ملی یونسکو در ایران، انتشار یافت. (چاپ نهم ۱۳۷۶، موسسه انتشارات امیرکبیر)

[۴۴] اخیراً از طرف گروهی از ایرانیان - از جمله رضا پهلوی - منشوری منتشر شده است به نام «منشور پیشنهادی شورای ملی ایران برای برگزاری انتخابات آزاد» این منشور دارای ۱۶ بند بوده و در آن بر طبق ماده ۲۱ بیانیه حقوق بشر و اعلامیه ۱۵۴ نشست شورای بین‌المجالس - که جمهوری اسلامی به آنها معتهد می‌باشد - برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه، هدف قرار گرفته است. در این منشور با حمله نظامی خارجی مخالفت شده، آشتی ملی، طرد خشونت و انتقام‌جویی، اجرای عدالت، جدایی دین از حکومت و ساختار حکومت غیرمتمرکز، آمده است.

(<http://www.farakhanmeli.org/declaration>). آقای رضا پهلوی در برنامه افق صدای امریکا در روز چهارشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۹۱ به مدت یک ساعت به توضیح این منشور پرداخت و بارها از صدای امریکا این مصاحبه پخش گردید.

فصل سوم:

آقای هاشمی؛

شاید شهامت این کار را داشته باشد!؟

جناح جنگ طلب غرب، ما را به آن سو می برد. به سوی خشونت، جنگ و انهدام.

نقش شخصیت در تاریخ

دو برداشت غلوآمیز در مورد شخصیت‌ها در تاریخ وجود دارد. یکی که همه تحولات جامعه را به شخصیت‌ها منتسب می کند و دیگری که تحولات اجتماعی، طبقاتی، اقتصادی و... را منشأ تحولات جامعه می داند و مستقل از نقش افراد. ولی برداشت متعادل؛ تأثیرگذاری هر دوی این‌هاست. به هر حال شخصیت‌ها می توانند در مراحل از تاریخ تأثیر تعیین کننده داشته باشند و جامعه خود را در مسیر تکامل و بهروزی قرار دهند یا به لبه پرتگاه و نابودی بکشانند. به عنوان مثال در جامعه ما نقش مصدق در ملی شدن نفت، نقش آیت الله خمینی در قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و پایان جنگ، نقش مهندس بازرگان در تأسیس نهضت آزادی، نقش آیت الله منتظری در حمایت از مرزهای عقیدتی اسلام و چشم پوشی از رهبری نظام و... تأثیر مثبت و تاریخ ساز داشته و نقش تقی شهرام در کودتای «سازمان مجاهدین خلق»، نقش رجوی در ایجاد و تشدید تعارض نیروهای درون انقلاب، نقش لاجوردی در اعدام زندانیان و... به عنوان تأثیرگذاری منفی شخصیت‌ها را می توان ذکر کرد که هر کدام پیامدهای بسیار مهمی در تحولات بعدی جامعه ما داشته اند. منظور از بیان این گوشه های تاریخ مملکت، بیان این نیاز هست که آیا امروز هم شخصیتی، غیر از رهبری، هست که بتواند نقشی تاریخ ساز در جهت منافع و مصالح مردم و کشور، ایفا کند؟ به اعتقاد نویسنده این نقش را هاشمی رفسنجانی می تواند داشته باشد. او هنوز توان بالقوه ای این کار را دارد، اگر آن را بالفعل کند.

هاشمی رفسنجانی کیست؟

آقای هاشمی رفسنجانی حداقل پنجاه سال است که در تحولات سیاسی - اقتصادی - حکومتی - مذهبی جامعه ایران تأثیرگذار بوده و به عنوان یک عنصر فعال (مثبت و منفی) عمل کرده است. شخصیت تأثیرگذاری او را از ۱۳۴۰ خورشیدی باید تعقیب کرد.[۱] آقای هاشمی و نیروهای سیاسی جامعه می داند که مجموعه آنچه امروز به عنوان جمهوری اسلامی ایران نامیده می شود امری خلق الساعه نیست و ریشه در عملکردهای گذشته دارد و مشخصاً - در قبل و بعد از انقلاب - آقای هاشمی در شکل گیری و ساخت آن نقش داشته و این نقش کم و زیاد بوده ولی تداوم داشته و هنوز هم این نقش وجود

مقدمه

به جز ناآگاهان و حاکمان «مسلح به زور و درآمد نفت» همگان، معترفند که شرایط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، ایران بحرانی است. بحران در تمامی لایه های وجودی مملکت موج می زند و انسان های منصف نه تنها منکر آن نیستند که مرتباً اظهار نگرانی و چاره جویی می کنند و باز روشن است که در هفت سال حکومت آقای احمدی نژاد ابعاد این بحران ها تشدید شده و کم کم ایران به مرحله خطرناکی نزدیک می شود. خطر تنها از نوع عدم نفع و زیان های وارد شده نیست، چیزی که در این سی و چند سال به آن عادت کرده ایم، بلکه از نوع نابودی و تخریب همه چیز است که پس از همه ی غارت ها، ندانم کاری ها، نامدیریت ها، عدم کارایی ها و... ساخته شده است. ابعاد تخریب، چیزی شبیه عراق یا حداقل لیبی، نابودی هر آنچه که در ۹۰ سال گذشته با خون جگر و باقی مانده از تنمه درآمد نفت، در این مرز و بوم ایجاد شده است. یعنی؛ ساختارهای نظامی، صنعتی، کشاورزی، خدماتی، آموزشی و... و از همه مهمتر نیروی انسانی در معرض نابودی حمله خارجی و بالتبع آن؛ درگیری های داخلی هستند.

سؤال کلیدی، این است که آیا راه حلی غیر از تخریب این مملکت وجود ندارد؟ آیا باید همچون عراق و لیبی، منتظر درگیری و نابودی باشیم؟ آیا این سرنوشت محتوم این مملکت است؟

این بخش از نوشتار سعی دارد راه حلی ارائه کند که به غیر از تهاجم خارجی و درگیری داخلی کارساز باشد. راه حلی که ضمن حفظ امکانات جامعه، شأن و منزلت مردم ایران را هم محافظت کند. این راه حل می تواند در شأن فرهنگ و تاریخ و تمدن ایرانی - اسلامی ما باشد و آنرا اعتلا دهد. مردم ایران، بعضی از روحانیون مملکت، فرهیختگان و روشنفکران و اپوزیسیون ایران بیش از پیش به یک راه حل مسالمت آمیز و بدون خشونت واقف هستند و آنرا تبلیغ می کنند و بر آن تأکید دارند. از جمله شخصیتی که در این نوشتار طرف خطاب است، آقای هاشمی رفسنجانی است. هرچند اقلیتی در حاکمیت و

دارد. نقل شده است که آقای هاشمی جمهوری اسلامی را فرزند خود می‌داند و این حرف؛ بی‌ربط هم نیست. می‌توان گفت که از ۱۳۴۰ هاشمی برای تشکیل جمهوری اسلامی و از ۱۳۵۷ برای ساختار و حفظ آن بسیار کوشیده است و حداقل، یکی از افراد مؤثر و تعیین‌کننده (خوب و بد) جمهوری اسلامی کنونی است. به هر حال مسئولیت خوب و بد جمهوری اسلامی به گردن آقای هاشمی هم هست. اگرچه در چند سال اخیر تأثیرگزاری وی محدود شده است ولی در همین محدودیت قدرت مانور نیز می‌تواند مؤثر و علی‌القاعده باید به تاریخ و آیندگان پاسخگو باشد.

ویژگی‌های آقای هاشمی عبارتند از:

۱- **جسارت مبارزه با استبداد وابسته:** هاشمی پس از ۱۳۴۰ به دلیل اینکه مرید و مقلد امام خمینی شده بود، با دستگاه استبداد محمدرضاشاهی مبارزه‌ای مستمر داشته است. این مبارزه چه در چارچوب نهضت روحانیت و حوزه علمیه قم و چه در کمک و مساعدت به جنبش چریکی مجاهدین خلق و گروه‌های سنتی مذهبی؛ همچون مؤتلفه، خود را نشان داده است. [۲] مبارزه با استبداد وابسته‌ی شبه مدرنیسم پهلوی دوم آنقدر برای هاشمی مهم بوده که خطرپذیری را برای او آسان می‌کرده است. زندان، سربازی، توهین، تحقیر و مضایق را به جان می‌خرید تا مبارزه را ادامه دهد.

۲- **اندیشه‌ورزی و تئوری‌پردازی برای یک الگوی حکومتی:** هاشمی یک مبارز پراگماتیک محض نبود - چیزی که بعداً در جمهوری اسلامی به آن معروف شد - او برای مبارزه‌اش اندیشه و تئوری هم داشت یا حداقل، درصدد تدوین آن بوده است. در قبل از انقلاب دو اثر مکتوب از او به جا مانده که دغدغه‌ها و حساسیت‌های ایدئولوژیک و استراتژیک او را نشان می‌دهند:

۱-۲- در سیاست‌های استعماری و منطقه‌ای، کتاب «کارنامه سیاه استعمار» اثر «اکرم زعیتر» متفکر اردنی را ترجمه کرده که نویسنده در آن کتاب، ریشه مشکلات خاورمیانه پس از تأسیس اسرائیل را به‌عنوان یک ناظر دردمند و یک سیاستمدار محقق، بیان داشته بود. [۳] هاشمی کسی نبود که برای کار حرفه‌ای و چشم‌داشت مالی این کتاب را ترجمه کند. حتماً با نویسنده این کتاب همدلی داشته و می‌خواسته نقش استعمار را در تشکیل دولت اسرائیل، از زبان یک عرب سیاسی محقق برای فارسی‌زبانان، روشن کند. این کتاب، در آن مقطع زمانی یکی از منابع معتبر و مستند برای سیاسیون و مبارزین ایرانی شناخته می‌شد و مشکل فلسطین را برای فارسی‌زبانان، منعکس می‌کرد. هاشمی با ترجمه این

کتاب - همچون معدود روحانیون آگاه آن زمان - مواضع ضداستعماری و ضد ظلم جهانی خود را هم به تصویر کشیده است. در آن مقطع زمانی که شاه رابطه‌ی خوبی با اسرائیل داشت و خیلی از دانشگاهیان و روشنفکران تحت تأثیر عملکردهای «سوسیالیستی» اسرائیل و کیبوتص‌های آن بودند، کاری کارستان بود و این عمق دردمندی و شناخت هاشمی را در آن مقطع زمانی، از تحولات منطقه، پس از تشکیل اسرائیل، می‌رساند.

۲-۲- در سیاست مملکت‌داری و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی، هاشمی کتابی ماندگار نوشت، «قهرمان مبارزه با استعمار» یعنی امیرکبیر را به نسل ما معرفی کرد. او، با هوشیاری و تیزبینی شخصیتی را انتخاب کرده بود که چند ویژگی منحصربه‌فرد داشت. امیرکبیر یک غیرروحانی، یک دولتمرد دستگاه قجری، یک آگاه به زمان، یک ضددیکتاتور، یک ضداستعمار، یک طرفدار توسعه درون‌زای ملی و در عین حال یک شخصیت معتقد به اسلام و اصلاح‌طلب بود. او، در این انتخاب هوشمندی از خود نشان داده است. می‌توانست با توجه به روحانی بودن خود مدرس یا میرزا کوچک‌خان یا... را مورد تحقیق و تفحص قرار دهد و نتیجه آن را حتی در خارج از کشور چاپ کند ولی او آگاهانه امیرکبیر را انتخاب کرد که در زمان خود جامعیتی در خور تحسین داشت و در عین حال می‌توانست به جای مصدق که در میان روحانیون جدال‌برانگیز بود، جایگزین شود و حساسیت دستگاه پهلوی را هم برنیانگیزد. [۴]

۳- **هوشمندی و زمان‌شناسی:** هاشمی در میان اطرافیان آقای خمینی و روحانیون طرفدار ایشان جزء هوشمندترین آنها بود. این هوشمندی هم در نوشتن دو کتاب فوق‌الذکر نشان داد و هم در نزدیکی به آقای تولیت ثروتمند معروف قمی [۵] و هم در ایجاد یک شرکت تولیدی که مسکن می‌ساخت و آقای هاشمی را ثروتمندتر از گذشته کرد و این در حالی بود که خیلی از روحانیون مبارز به همان حقوق حوزوی و مداخل روضه‌خوانی و غیره، قانع بودند. آقای هاشمی، در میان اکثریت روحانیون مرد نسبتاً ثروتمندی بود و این ثروت در گسترش توانایی‌های وی در امر مبارزه و ارتباط با مبارزین و جذب آنها، مؤثر بود. در بعد از انقلاب هم در موارد متعددی این هوشمندی و زمان‌شناسی او، خود را نشان داد، اگرچه در همه‌ی موارد، ایشان موفق در تحقق ایده‌های خود نبود. به‌عنوان نمونه می‌توان از شکایت از شورای نگهبان در یک جلسه علنی به آقای خمینی در سال ۶۰ در مورد بن‌بست‌های قانونی سخن گفت که آقای خمینی طرف شورای نگهبان را گرفت. یا از ایجاد ارتباط با امریکا و غرب در دوران ریاست جمهوری

که با ممانعت روبرو شد و یا پیشنهاد «عفو عمومی» توسط آقای خامنه‌ای پس از فوت امام در نماز جمعه، که باز هم موفق نبود و بعداً درباره آن سخن نگفت.

۴- **مقرب درگاه آقای خمینی:** علاقه و اعتماد آقای خمینی به آقای هاشمی بیش از دیگر روحانیون حاکم بود. این تقرب به هر دلیل بود ولی وجود داشت. گوشه‌هایی از آن را آقای هاشمی و دیگران گفته‌اند و واگذاری فرماندهی جنگ، نمونه‌ای از این اعتماد می‌تواند باشد. به دلیل همین تقرب، در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ بدون تردید آقای هاشمی شخص دوم مملکت بود و در تمامی تحولات این دوران نقش تعیین‌کننده داشت که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت. این موقعیت در روزنوشت‌های وی مشهود است.

۵- **جسارت و گستاخی:** هاشمی در میان دولتمردان جمهوری اسلامی در مواردی جسارت‌هایی از خود نشان داده که در جمهوری اسلامی نادر بوده است. از جمله بیان این مطلب در نماز جمعه که: «اگر تجربه حالا را می‌داشتیم از آغاز جنگ جلوگیری می‌کردیم» و یا اینکه گروگان‌گیری اشتباه بود. و یا تحلیل ایشان از ولایت فقیه در یک مصاحبه مفصل با یک مجله مذهبی در قم [۶] یا همانطور که قبلاً گفته شد، شکایت از شورای نگهبان به آیت‌الله خمینی و یا پافشاری در حذف بنی‌صدر که بعداً خواهد آمد و یا هشدار و اقدام مؤثر برای جلوگیری از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ در نماز جمعه. نامه قبل از انتخابات ۸۸ به آقای خامنه‌ای و خطبه‌های آخرین نماز جمعه ایشان در سال ۸۸ این جسارت و گستاخی می‌تواند هم مثبت و هم منفی باشد که مواردی از آن گفته شد. موضوع اصلی این نوشتار جسارت‌ها، گستاخی‌ها و شهامت‌های مثبت است. سؤال اصلی در اینجا این است که آیا ظرفیت جسارت‌ها، گستاخی‌ها و شهامت‌های آقای هاشمی، همین‌هاست که تاکنون ظاهر شده‌اند؟ یا آدمی با این تجربه و دانش و توانایی، ظرفیت‌های بیشتری در این زمینه‌ها برای ظهور مجدد آن دارد؟ در پایان این نوشته به آن خواهیم پرداخت.

۶- **سماجت جهت تأثیرگذاری بر آیت‌الله خمینی:** آقای هاشمی یک نمونه از این سماجت را به منظور تأثیرگذاری بر آیت‌الله خمینی و وادار کردن ایشان به تصمیم مورد نظر خود و سایر روحانیون، مشروح و مفصل بیان کرده است و آن فرآیند حذف بنی‌صدر می‌باشد که ما جداگانه آن را تحلیل خواهیم کرد.

هاشمی بعد از انقلاب

هاشمی با ویژگی‌های فوق‌الذکر که به اجمال گفته شد، شخصیت تعیین‌کننده و مؤثر بعد از انقلاب شد؛ مسئولیت‌هایی مانند؛ عضو شورای انقلاب، ریاست مجلس، ریاست جمهوری، ریاست مجمع تشخیص مصلحت، ریاست مجلس خبرگان رهبری، فرمانده جنگ، تصمیم‌گیری پروژه هسته‌ای ایران بعد از سال ۶۰ و... به او محول گردید.

هاشمی، در دوران حکومت خود (به معنی عام)، مانند هر دولتمرد دیگری در جهان کارهای خوب و مثبت و کارهای منفی و خطرناک انجام داده است. شرایط کنونی مملکت ما را نمی‌توان بدون تجزیه و تحلیل عملکردهای سی و چند ساله آقای هاشمی، بررسی و ارزیابی کرد. هاشمی، مانند هر مسلمان دیگری، در خلوت خود حتماً کارنامه عملکردی خود را قضاوت می‌کند و علی‌القاعده باید، خود را مورد ارزیابی قرار دهد. ما در این نوشتار نه به‌عنوان مقصر شناختن آقای هاشمی، بلکه به‌عنوان ارزیابی و توصیف عملکرد یک رجل سیاسی و دولتمرد مقتدر و تأثیرگذار و فقط و فقط برای رهایی از شرایط کنونی و عبرت تاریخ و انتقال تجربه به آیندگان، به ارزیابی این کارنامه می‌پردازیم فرض ما بر این است که آقای هاشمی با حُسن نیت و برای اعتلای ایران و اسلام این تصمیم‌ها را گرفته است و اشکالاتی و انتقاداتی که در این نوشتار مطرح می‌شود؛ جنبه معرفتی داشته و نه مغرضانه و آگاهانه. در این مقطع زمانی که آقای هاشمی؛ بیان دیگر و رویکرد جدیدی انتخاب کرده است می‌توان تصور کرد که حُسن نیت لازم است ولی کافی نیست. در این نوشتار هدف این است که اگر عملکردی از آقای هاشمی در گذشته نقد می‌شود به معنی تحفظ و نفی ایشان نیست. در مصاحبه با شرق (۲۴ بهمن ۱۳۹۰) تصریح می‌کند که «ما از افراط و تفریط زیان دیده‌ایم». بیان این واقعیت لازم است ولی کافی نیست. با این کلی‌گویی‌ها نمی‌توان اعتماد مردم را جلب کرد. آقای هاشمی، عموماً، به کلی‌گویی با روش خود اشتها دارد و کمتر وارد مصادیق می‌شود. در حالیکه شرایط کنونی جامعه، محتاج به بیان مصادیق «افراط‌ها» و «تفریط‌ها» می‌باشد. در شرایط کنونی حمله گروه‌هایی از نیروهای درون حاکمیت و طرفداران آنها به هاشمی تشدید شده است. این حمله از اواخر دوره اول ریاست جمهوری ایشان شروع شد و در مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۸۸ با حمله احمدی‌نژاد به اوج خود رسید. اتهاماتی به آقای هاشمی و خانواده ایشان وارد می‌شود که در هیچ دادگاهی ثابت نشده و مستندات محکمه‌پسند انتشار نیافته است. ما را به این اتهامات کاری نیست و قصد ورود به آنها را نداریم. در ایران، از همان اول انقلاب،

متأسفانه القای چنین اتهاماتی رسم شد و کسی - از جمله آقای هاشمی - سعی نکرد که جلوی آنها را بگیرد و به جای تبلیغات رسانه‌ای و اعمال گروه‌های فشار آنها را به مسیرهای حقوقی، قانونی و عقلانی هدایت کند. موقعی که چیزی رویه شد در تکرار خود دامن هر کس را ممکن است بگیرد و امروز دامن آقای هاشمی را گرفته است. اتهاماتی که به مهندس بازرگان و نهضت آزادی و بنی‌صدر و... بدون محاکمه و استناد حقوقی وارد می‌شد از همان مقولاتی بود که امروز بدون مدرک و سند به هاشمی وارد می‌شود. محکومیت دختر و بازداشت پسر ایشان هم می‌تواند از این مقولات باشد.

در این نوشتار، مقصود توصیف عملکردهایی است که مستند، مشهود و عینی هستند که عواقب مهم و خطرناکی با هزینه‌های زیاد برای این مملکت داشته‌اند. ما، عملکرد آقای هاشمی را در سی و سه سال گذشته و در موارد مهم و تأثیرگذار به ترتیب می‌آوریم:

اول - حمله به منظور حذف دیدگاه‌های چپ در جمهوری اسلامی

آقای هاشمی، اولین کسی بود که در حضور آیت‌الله خمینی و در یک پخش مستقیم از تلویزیون به مارکسیست‌ها حمله کرد و به شیوه پوپولیستی مردم را تحریک به این کار نمود. و آن پس از شهادت مرحوم مطهری (۱۲ اردی‌بهشت ۵۸) و در شهر قم و در مراسمی بود که به مناسبت شهادت مطهری برگزار شده بود. معلوم بود که مرحوم مطهری را مارکسیست‌ها ترور نکرده بودند بلکه مسلمانان افراطی مرتکب این جنایت شده بودند. آقای هاشمی در آن مراسم سخنران اصلی بود و به تلویزیون که قطب‌زاده مسئول آن بود انتقاد کرد که مردم شعار «مرگ بر کمونیسم» و «زننده باد اسلام» داده‌اند و تلویزیون آن را پخش نکرده است. هاشمی با مارکسیسم آشنا بود و طبیعی بود که نسبت به آن نقد داشته باشد. ولی می‌توانست مانند آقایان بنی‌صدر و سروش از کانال‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی استفاده کند و مارکسیسم را حتی یک طرفه، نقد کند ولی سوء استفاده از شعارهای مردم در یک تشییع جنازه احساسی در شأن آقای هاشمی نبود. همه می‌دانیم که مارکسیست‌ها در جنبش جنگل، جنبش ملی شدن نفت و در سازمان مجاهدین خلق؛ به منافع ملی و مصالح ملی ما خیانت و جنایت کرده‌اند ولی آن را تسری دادن به همه مارکسیست‌ها، دور از انصاف بود. این موضع‌گیری آقای هاشمی نقطه شروعی شد برای حذف نیروهای چپ (اعم از مارکسیست و مسلمان و ملی). این دیدگاه، ماشینی را به حرکت درآورد که همه را زیر گرفت و له کرد و امروز به آقایان هاشمی و موسوی و کروب‌ی و خاتمی رسیده است.

دوم - حذف بنی‌صدر از قدرت

بنی‌صدر به اعتبار دوستی و ارتباط با آقای خمینی و فعالیت خود در اروپا و انجمن‌های اسلامی و تبلیغات خودش در بعد از انقلاب با یازده میلیون رأی، رئیس جمهور شد. روحانیون شورای انقلاب و رهبران حزب جمهوری اسلامی در موارد حساس مانند تشکیل حزب جمهوری اسلامی و بستن دانشگاه‌ها، «انقلاب فرهنگی»، از او استفاده کردند و به‌عنوان سخنران به این مراسم دعوت شد و از طرح آنها حمایت کرد. به مرور از این روحانیون فاصله گرفت، فریب رجوی را خورد و خود او هم به دنبال کسب کل قدرت بود. آقای هاشمی در حذف او مفصل سخن گفته است و جزئیات اقدامات خود و سایر روحانیون؛ بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی و خامنه‌ای را برای حذف او، بیان کرده است. [۷] مخصوصاً نقش تعیین‌کننده خود در این حذف را مستند کرده است. [۸] شاید این عمل بزرگ‌ترین اشتباه در جمهوری اسلامی باشد. بنی‌صدر اشتباه زیاد داشت و خودشیفتگی او هم عامل مهمی در فراهم شدن توهم‌سازی رجوی برای او بود ولی آقای خمینی تا مدت‌ها و به درستی با حذف او مخالف بود. شاید آقای خمینی از عواقب این حذف مطلع بود ولی آقای هاشمی بیشتر از دیگران بر حذف او اصرار می‌ورزید و آخر سر روحانیون مورد اعتماد آقای خمینی آنقدر فشار به ایشان وارد کردند و تهدید نشان دادند تا بین روحانیون و بنی‌صدر یکی را انتخاب کنند و آقای خمینی در نهایت به حذف بنی‌صدر، رضا داد. خاطرات سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ آقای هاشمی حاکی از مقدمه‌چینی و مدیریت قضایا به سمتی دارد تا بنی‌صدر حذف شود و احمد آقای خمینی، همراه فرآیند این حذف گردد.

آقای هاشمی و دیگران می‌توانستند، رجوی را از بنی‌صدر جدا کنند و قواعد دموکراسی را بپذیرند و با بنی‌صدر به شیوه دموکراتیک همکاری کنند و چنین مصرانه بر حذف او پافشاری نکنند. حتی رجوی را هم در یک فضای احتجاج و دموکراتیک خلع منطبق کنند و نه اینکه به حذف فیزیکی بیانداشند. آیا مرحوم شهید بهشتی شخصیت کمی بود که با حذف بنی‌صدر، حذف شده و ده‌ها مسئول دلسوز جمهوری اسلامی و هزاران انسان مسلمان معتقد به اسلام نیز حذف گردیدند. و از همه حذف‌ها مهم‌تر، فضای مسموم و امنیتی و مسابقه‌ی «ترور - اعدامی» [۹] که بعداً به وجود آمد و مطمئناً از جنگ تحمیلی خسارت‌های آن بیشتر بود و عوارض آن را هنوز این ملت می‌پردازند. بعد از این حذف بود که آقای هاشمی بارها به دلسوزان ملک و ملت از جمله مهندس بازرگان و مهندس

سحابی و دیگران گفته بود که: «ما اشتباه شاه را نخواهیم کرد که آزادی بدسیم!» حذف بنی صدر و ناچیز شمردن ۱۱ میلیون رأی مردم - هرچند ظاهراً با استفاده از قانون و هژمونی روحانیون - حذف یک خاطی، حذف یک خودشیفته و حذف یک رقیب نبود؛ بلکه حذف فرآیند دموکراسی در جمهوری اسلامی و نقض قانون اساسی و تدارک فضای سرکوب و ترور و اعدام و نابودی سرمایه‌های اجتماعی و انسانی جامعه بود که هنوز هم آقای هاشمی و دوستانشان با تمامی کوشش‌های خود نتوانسته‌اند از آن رها شوند. [۱۰]

بنی صدر اشتباه محاسبه داشت، جامعه و مردم و روحانیت را خوب نمی‌شناخت ولی نه جاسوس بود و نه قصد کودتا بر علیه آقای خمینی را داشت و امام این را به خوبی می‌دانست. [۱۱] چگونه احمدی‌نژاد با تمامی خطرات و زیان‌هایی که برای مملکت به بار آورده، تحمل می‌شود ولی بنی صدر تحمل نشد؟! آقای هاشمی آنچنان برای حذف بنی صدر شتاب داشت که در خاطرات ۲۷ خرداد ۶۰ خود نوشت که در دستور جلسه بحث در آئین‌نامه رسیدگی به صلاحیت سیاسی رئیس‌جمهور آقای محمد مجتهد شبستری پیشنهاد رأی دوسوم نمایندگان برای سلب کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را می‌دهد و آقای هاشمی موافقت می‌کند. بعد که آقای هاشمی از امکان عدم رأی به این ماده احساس خطر می‌کند می‌گوید: «شاید موافقت من با این ماده از اشتباهات سیاسی من است. خداوند به خیر کند. اعوذ بالله»

بنی صدر نماینده گروهی از افراد جامعه بود که طبق قانون اساسی حق فعالیت داشتند. او شدیداً مصدق بود و به استقلال ایران اعتقاد داشت او به دموکراسی هم تمایل داشت ولی فشارهای طاقت‌فرسای آقایان و ویژگی‌های شخصی او، او را به سوی رجوی سوق داد که برای مملکت فاجعه به بار آورد. به هر حال نقش روحانیون مؤثر در دستگاه حکومتی و خاصه نقش آقای هاشمی در حذف او، بسیار مهم بود. پیامدهای این حذف آنقدر زیاد است که در یک جمله باید گفت که آنچه امروز و بال گردن همه ماها شده - از جمله آقای هاشمی - نقطه‌ی شروع آن حذف بنی صدر بود. استفاده از قدرت هژمونیک، کاریزما، به جای رعایت قواعد دموکراسی و تحمل رقیب.

سوم - درگیری مسلحانه در کردستان

آقای هاشمی، همراه یک هیأت به سرپرستی آیت‌اله طالقانی در فروردین ۱۳۵۸ به کردستان رفت و با تشکیل یک شورای نیم‌بند، به قول آقای طالقانی، در سندج محیط متشنج آنجا را آرام کردند. بعداً یک هیأت با عضویت مرحوم فروهر و مهندس سحابی و...

از طرف امام مسئول تحقق آشتی در کردستان شد. مأموریت این هیأت موفق نبود و درگیری مسلحانه در کردستان شروع شد. آقای هاشمی می‌توانست از این هیأت حمایت و برای جلوگیری از درگیری کوشا باشد که نبود.

چهارم - رضایت‌مندی از کتک‌کاری فراکسیون نهضت

عکسی از آقای هاشمی در دست است که با خنده‌ای رضایت‌مند، کتک‌کاری اعضای فراکسیون نهضت آزادی را در مجلس اول، نظاره می‌کند. معمولاً در پارلمان‌های دنیا، رؤسای مجلس سعی می‌کنند بی‌طرفی خود را ظاهر سازند ولی آقای هاشمی با آن خنده رضایت‌مند گویی به کتک‌کاران حزب‌اللهی مجلس جواز تشدید کتک‌کاری نهضتی‌ها را می‌دهد! مضایقی که برای شخصیت‌های معروف نهضت مانند آقای مهندس بازرگان، دکتر سحابی و... در مجلس اول به وجود آمد و ریاست مجلس رسماً و علناً آن را محکوم نکرد، حکایت از رضایت ایشان دارد، چیزی که با اصل قبول پلورالیسم در مجالس دموکراتیک مغایرت دارد.

در خاطرات سال ۱۳۶۰ آقای هاشمی مستندات وجود دارد که حذف نهضت آزادی و حتی سایر دگراندیشان یک تصمیم بوده است به عنوان مثال در خاطرات سه‌شنبه ۳۱ شهریور را ایشان آمده است که: «آقای مهدوی [کنی] گفتند، نهضت آزادی مایل است از نامزدی ایشان [برای ریاست جمهوری بعد از ترور مرحوم رجائی] حمایت کنند. صلاح ندانستیم. "متقابلاً در خاطرات پنجم مهر آمده است که " «آقای [محمد رضا] امین ناصری، نماینده‌ی آستانه اشرفیه آمد و از فشار حزب‌اللهی‌ها شکایت داشت. عصر، گروهی از نمایندگان - به اصطلاح - لیبرال که در تعطیلی مجلس، به لیبی و الجزایر سفر کرده بودند، آمدند و گزارشی از سفرشان دادند و همان شکایت امین ناصری و پیشنهاد چاره‌ای برای درگیری داخلی و کم شدن خشونت داشتند و همه‌ی اینها دنبال این مطلب‌اند. بعضی حسن نیت دارند و بعضی‌ها از تار و مار شدن مجاهدین خلق نگرانند. گفتیم، آنها جنگ داخلی راه انداخته‌اند، چه بکنیم؟!»

این نگرش را با نظرات مهندس بازرگان در نطق پیش از دستور آن شادروان در پانزدهم مهر ماه ۱۳۶۰ که در خاطرات آقای هاشمی آمده است، مقایسه می‌کنیم:

«... با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال، باید اقرار کنیم که آتش هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که در صدد خاموش کردن آن برآید. بعضی می‌کوشند، آتش را افروخته‌تر

ساخته و به خرمن طرف مقابل بیندازند، همه بلعیده می‌شوند. حوزه‌های علمیه از گل‌های سرسبد خود خالی می‌شود «اذامات العالم تلم فی الاسلام، ثلمه لایسدها شیء» برادران ارزنده و غیرقابل جبرانی از مسئولین دولتی و لشگری و از سپاه و کمیته به شهادت می‌رسند... همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار یا در درگیری‌های خیابانی و دادگاه‌های انقلابی، قربانی التقاط، انحراف و یا انتقال می‌گردند. نونهالانی که هر چه باشند، جگر گوشه‌گان و پرورش‌یافته‌گان امید این مملکت بوده، عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند. در حالی که هر طرف گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند، نه روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانباز در خانواده‌های امریکایی زائیده و بزرگ گشته‌اند که بتوان مزدورشان خواند. پس چرا اینان ریختن خون یکدیگر را مباح و بلکه واجب می‌شمارند؟ مصیبت‌بارتر از همه و حاصل خشونت‌ها و بی‌رحمی‌ها، افزوده شدن ناراحتی‌ها و انتقام‌خواهان و برگشت‌کنندگان از انقلاب و دین است و حیثیت و حقانیت اسلام که در دنیا لکه‌دار می‌شود...»

در خاطرات همان ۱۵ مهر، آقای هاشمی می‌نویسد که اظهارات مهندس بازرگان مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت و «کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود. مانع شدم در ادامه‌ی خاطرات ۱۵ مهر آقای هاشمی از اعتراض جمعی از بازاریان به نطق آقای مهندس بازرگان در جلوی مجلس می‌گوید که جریان را از رادیو شنیده‌اند و بلافاصله برای اعتراض عازم مجلس شده‌اند. ده روز بعد از این نطق پیش از دستور مهندس بازرگان، آقای مهندس بازرگان در نامه‌ای به کیهان ماجرا را چنین تصویر کرده است:

«هنوز از کرسی خطابه پائین نیامده، سیم‌های عمومی مجلس بر کمیته اصناف بازار اتصال پیدا کرد و دو وانت جمعیت با پارچه‌های تعارف و تمنا برای تظاهرات «طبیعی مردم» به راه افتاد. تلویزیون نماز سرچهارراه و راه‌بندان را که با نطق‌های آتشین و شعارهایی علیه افراد «صدقرآن و ضددین» به طرفه‌العینی درست شده بود، پخش کرد.»

آقای هاشمی در خاطرات روزانه خود، موضوع را منعکس می‌کند و در خاطرات روز ۱۹ مهر می‌نویسد: «امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده‌اند. که مردم به دنبال سخنان آقای [مهندس] بازرگان، خواستار اخراج لیبرال‌ها از مجلس شده‌اند و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم.»

در ادامه خاطرات این روز آقای هاشمی از ملاقات محمدی گرگانی و اظهار ناراحتی ایشان از فشار حزب‌اللهی‌های گرگان می‌گوید و درخواست ملاقات دکتر پیمان که قصد تعطیل "امت" را دارد. هاشمی می‌گوید: «دوستان و هم‌زمان دوران مبارزه‌اند و خود را ذیحق می‌دانند، من هم تحت تأثیر عواطف هستم و از طرفی در این جریان‌های اخیر، بد عمل کردند و اوج آن، که کار را مشکل‌تر کرده، وضع روابطشان با ضدانقلاب محارب است.» ملاحظه می‌شود که دلسوزی بی‌طرفانه آقای مهندس بازرگان، اعضای نهضت و سایر نیروهای ملی - مذهبی را آقای هاشمی «وضع روابطشان با ضدانقلاب محارب» می‌نامد!

در خاطرات ۲۳ مهر ۱۳۶۰ خود آقای هاشمی از جلسه‌ای با سران نهضت خبر می‌دهد و شکایت آقایان که از سوی حزب‌اللهی‌ها و رسانه‌های جمعی تحت فشارند و هاشمی می‌نویسد: «گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.» در خاطرات ۲۵ مهر آقای هاشمی از ملاقات خود با امام و طرح "توقعات" نهضت آزادی با ایشان سخن می‌گوید که «امام نظرشان این است که در مجلس بمانند، ولی روزنامه نمی‌خواهند، تحت فشار قرار نگیرند.»

اخیراً آقای دکتر یزدی، در نامه‌ای به آقای حاجتی کرمانی فاش ساخته است که در مجلس اول و پس از کتک‌کاری افراد نهضت آزادی در جلوی دوربین‌ها و در «مجلس شورای اسلامی» به آقای هاشمی هشدار داده است که «شما فرانکنشتاین (Frankenstein) می‌سازید و آن شما را نابود خواهد کرد» دکتر یزدی این داستان تخیلی را برای آقای هاشمی بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که این غول‌هایی که می‌سازید، روزی از شما حرف‌شنوی نخواهند داشت و در مقابل شما خواهند ایستاد. آقای هاشمی در پاسخ دکتر یزدی گفته است که «سرنخ دست خودم است» و در همین نامه آماده است که آقای حاجتی کرمانی در جایی گفت است که «آقای هاشمی جزای رفتارش را با مهندس بازرگان در مجلس اول، می‌دهد.»

پنجم - انرژی هسته‌ای

در اوایل دهه شصت و پس از یکدست شدن حاکمیت و حذف بنی‌صدر، تصمیم‌گیری در مورد مسئله هسته‌ای ایران به پیشنهاد مهندس موسوی و موافقت آیت‌اله خمینی، به آقای هاشمی واگذار شد. در مجلس اول و در هیأت دولت گزارشی که حاکی از طرح مسئله هسته‌ای ایران باشد، منتشر نشده و گویی که تصمیم‌گیری در مسئله‌ای به این مهمی جزء

وظایف این دو نهاد قانونی نبوده است. آقای هاشمی فرد مطیع و کم‌تجربه‌ای، آقای امراللهی، را مسئول اجرایی سازمان انرژی اتمی ایران کرد در حالی که دکتر صالحی (وزیر خارجه کنونی) ارجح بود و کارکنان سازمان انرژی اتمی هم با دکتر صالحی، موافق بودند. آقای هاشمی تصمیم‌گیری و سیاست‌سازی را خود به عهده گرفت. ساخت واحدهایی در الموت که در زلزله ۱۳۶۹ لوشان صدمه دید که به دلیل گسل فعال، ساخت آن توجیه نداشت، ارتباط با عبدالقدیرخان پاکستانی، چین، روسیه، کره شمالی و... و عمدتاً به طور مخفی و دور از چشم آژانس احتمالاً با تصمیم آقای هاشمی انجام می‌شد. در این عملکرد به جای عقل جمعی و ملی و اظهارنظر کارشناسان و طرح مصالح ملی و منافع ملی، اراده‌ای قدرتمند تصمیم می‌گرفت که مشکلات فعلی ما با جامعه جهانی مربوط به این‌گونه تصمیم‌گیری‌ها می‌شود. تردیدی نیست که تحقیقات هسته‌ای - از جمله غنی‌سازی - جزء حقوق ایران بوده و می‌باشد ولی تاکتیک‌ها و تکنیک‌های به خدمت گرفته شده بوده‌اند که مشکلات کنونی را، که حتی مملکت را به آستانه جنگ هم کشانده، از ارمغان آن‌گونه تصمیم‌گیری است.

کاربردهای انرژی هسته‌ای در درمان و تشخیص‌های پزشکی و صنایع و خدمات امروز امری ضروری است که هر کشوری که تصمیم توسعه داشته باشد، باید به آن مجهز گردد و ایران هم نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند. این کاربردها هیچ مغایرتی با مقررات آژانس و NPT نداشته و حق مسلم ایران هم هست.

ولی آنچه قابل تعمق است و تصمیم‌گیری از دهه ۱۳۶۰ را زیر سؤال می‌برد نگاه اقتصادی به تولید برق هسته‌ای می‌باشد، امروز روشن شده است که تصمیم شاه برای تولید برق هسته‌ای در سال ۱۳۵۳، آنهم با یک برنامه بلند پروازانه و عجولانه، در تضاد مسلم با مصالح و منافع ملی بوده است. گران شدن نفت پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ برای کشورهای وابسته - چون شاه و عربستان - این امکان را به وجود آورد که بتوانند بیش از پیش مجری منویات غرب - خاصه آمریکا، باشند. بازگرداندن پول نفت به کشورهای غربی به اشکالی چون خرید سلاح‌های پیچیده و گران قیمت، دادن وام به کشورهای غربی و کمک به صنایع در حال ورشکستگی در غرب و خرید تکنولوژی‌های گران و جدید، از راههایی بودند که می‌توانستند در چارچوب منافع غرب عملی باشند.

از جنبه‌ی دیگر، شاه به عنوان ژاندارم منطقه، توهاماتی هم داشت که خود بزرگ‌بینی او را ارضاء می‌کرد، او در عین حالیکه قادر نبود گازهای همراه شش میلیون بشکه نفت

استخراجی را مهار و مصرف کند و آنها را در بیابان‌های خوزستان در فضا می‌سوزاند، در پوشش تولید برق هسته‌ای، به دنبال سلاح هسته‌ای بود تا همچون اسرائیل در کمپ غرب و چین و هند با داشتن سلاح هسته‌ای، ابرقدرت هسته‌ای منطقه شود. تولید برق هسته‌ای که حدود ده برابر تولید برق از گاز طبیعی، تمام می‌شد، توجیه اقتصادی نداشت معمولاً ساخت سلاح هسته‌ای از کانال ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای در جهان می‌گذرد، علاوه بر اینکه نیروگاه مجاز و سلاح ممنوع بود نیروگاه‌های هسته‌ای امکان‌ات فراوانی را برای ساخت سلاح هسته‌ای فراهم می‌کنند. آنچه آقای اکبر اعتماد مغز علمی و مجری این طرح، در مصاحبه‌های متعدد خود گفته است؛ عیان می‌سازد که هیچکس دیگری در دستگاه بروکراتیک شاه، اعم از دولت، مجلس، وزارت نیرو و سایر متخصصان، برای این تصمیم شاه نه توجیه داشتند و نه از آن مطلع بودند. و یکدفعه با افزایش درآمد نفت، فقط ذهن شاه در این زمینه فعال می‌شود و شخصاً اجرائیات آن را هم رهبری می‌کرده است. مصاحبه‌های اکبر اعتماد، (انتشارات بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۶، WWW.Iranbook. Com)، روزنامه اعتماد ملی (۱۳۸۷/۱/۲۱ شماره ۶۱۵) و مصاحبه با BBC (مورخ ۱۳۹۱/۱/۱۰ ساعت ۲۲) مؤید این امر است که فقط شاه تصمیم‌گیرنده بوده است. امروز، روشن شده است که ایران ذخائر اورانیم محدود غیرقابل اعتنائی دارد و هنوز برق هسته‌ای حداقل شش برابر برق حاصل از هیدروکربورها تمام می‌شود. از این گذشته انرژی خورشیدی عظیمی که بر فلات ایران می‌تابد (۱۰^{۲۷} کیلوژول در سال) و بادهای فصلی و دائمی در ایران، استفاده از این انرژی‌های پاک را، توصیه می‌کند و نه انرژی هسته‌ای را که دغدغه‌های زیست محیطی آن هم، معضل آینده ایران خواهد بود.

آنچه از شاه به ارث رسید، می‌بایست بخش‌های بلند پروازانه آن کنار گذاشته می‌شد و به جای آن تحقیقات هسته‌ای در زمینه‌های پزشکی، صنعتی، خدماتی و... تعقیب می‌گردید و تنها نیروگاه بوشهر که پیشرفت فیزیکی آن قابل ملاحظه بود به عنوان تنها نیروگاه هسته‌ای، در فضای شفاف بین‌المللی، تکمیل می‌گردید.

امروز تمامی دستگاه‌های جاسوسی و اطلاعاتی غرب متفق‌القول هستند که ایران از سال ۲۰۰۳ به دنبال سلاح هسته‌ای نبوده است و مسئولین مملکتی هم در این سالها، بارها به صراحت آنرا بیان کرده‌اند و حتی "حرمت شرعی" بر آن نهاده‌اند. ولی، سؤال این است که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) چه اتفاقی افتاده است که چنین هزینه‌های سنگینی را، به مردم ایران تحمیل کرده است؟! آقای هاشمی می‌تواند این ابهام را روشن کند.

اخیراً، آقای حسن روحانی، مسئول مذاکرات هسته‌ای در دوران آقای خاتمی، کتابی نوشته، تحت عنوان، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای (انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۹۰) در این کتاب روحانی اطلاعاتی رسمی بیان می‌کند که در آن ارتباط با بازار سیاه، پاکستانی‌ها و افشاگری‌های قذافی را آورده است. متأسفانه آقای روحانی در دام تحلیل رسمی شاه افتاده‌اند. به راحتی می‌توان اثبات کرد که برق هسته‌ای در ایران اقتصادی نیست، منابع معدنی اورانیم قابل اعتنا نیستند، (گزارش‌های متعدد آژانس انرژی اتمی، سازمان انرژی اتمی ایران از جمله در: Uranium 2003: Resources, Production and Demand IAEA and OECD, 2004) ولی غرب آن را بهانه‌ای برای تغییر رژیم ایران کرده است، هزینه‌های بسیار سنگینی (به ادعای آقای مهرداد عمادی مشاور اقتصادی جامعه‌ی اروپا، ۱۹ میلیارد یورو، مصاحبه با BBC) تحمیل شده است و آیت‌اله خامنه‌ای با قاطعیت ساخت سلاح هسته‌ای را رد کرده‌اند. پس از انتخابات ۱۳۸۴، ابزاری جهت مانورهای احمدی نژاد شده است و از همه مهمتر اوپاما در مصاحبه‌ی مشترک خود با ناتان یاهو نخست وزیر راست‌گرای اسرائیل، توانایی بالقوه ایران را برای ساخت سلاح هسته‌ای - و نه تولید آن مانند ۴۰ کشور دیگر جهان - را پذیرفته است.

آقای هاشمی برای جلب اعتماد مردم و خلع سلاح جنگ‌طلبان آمریکایی باید با صراحت و شفافیت آنچه گذشته و آنچه تحمیل شده و آنچه هزینه شده را بیان کنند و مردم را در جریان اخبار واقعی قرار دهند.

ششم - ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر

آقای هاشمی، همچنان که در سال ۱۳۶۷ از روی استیصال جامعه و حکومت سعی کرد که جام شهد قبول قطعنامه را به کام مردم بریزد، می‌توانست با سماجت و نفوذی که در آقای خمینی و سایر مسئولان مملکتی داشت از ادامه جنگ پس از آزادی خرمشهر، جلوگیری کند. اتفاقاً بیشترین خسارت‌ها در حملات هوایی و جنگ نفتکش‌ها و بمباران‌های شیمیایی و... پس از آزادی خرمشهر پیش آمد. ممکن است آقای هاشمی بگوید که تصمیم‌گیری جمعی در حضور امام، صورت گرفت ولی سؤال این است که آن سماجت در حذف بنی‌صدر که امری منفی بود چرا در قبول آتش‌بس، پس از آزادی خرمشهر به منصفه ظهور نرسید؟! ادامه جنگ، بالاچار تدارک و تهیه سلاح از بازار سیاه و توسل به دلال‌های بین‌المللی را پیش آورد که یکی از لطمات آن به حیثیت انقلاب؛ ماجرای مک فارلین و ایران کنتر است که در آن حتی خرید اسلحه از اسرائیل هم در سطح جهانی

مطرح شد.

آقای هاشمی در مصاحبه سال ۱۳۸۲ (کیهان ۱۱ تا ۱۵ بهمن‌ماه) خود، دلایلی می‌آورد که از یک سیاستمدار با تجربه بعید به نظر می‌رسد. می‌گوید: «مگر شما جانبازها می‌گذاشتید جنگ را تمام کنیم؟ مگر پدران و مادران و همسران شهیدان اجازه می‌دادند سلاح بر زمین بگذاریم؟ مگر رزمندگان اجازه می‌دادند... اصلاً مگر خود امام اجازه می‌داد از ختم جنگ حرف بزنیم؟» هر چند آقای هاشمی در همان مصاحبه تلویحاً می‌گوید که «نمی‌توانم بگویم نمی‌شد جلوی جنگ گرفته شود.» در ادامه‌ی همین مصاحبه آقای هاشمی با اشاره به مدارک غربی‌ها اقرار می‌کند که حمله نظامی به ایران توطئه غرب بوده است. و این خود بیش از هر مدرکی مسئولیت ایشان را بیشتر می‌کند که یا باید از شروع جنگ جلوگیری می‌شد یا، حداقل، پس از آزادی خرمشهر، متوقف می‌گردید. خاصه اینکه، در همین مصاحبه اذعان می‌کند که حسن‌البکر و صدام خواستند به ایران بیایند و «یکی از مسایل ناگفته این است که چرا موافقت نشد و مسئولین ارشد حزب بعث به ایران بیایند.» آقای هاشمی، علت مخالفت را بیان نمی‌کند؛ هر چند حتماً می‌داند. بلکه آنرا به تاریخ محول می‌کند: «باید تاریخ این مسائل را بازگو کند.»؟! هر چند در ادامه مصاحبه برای جلوگیری از جنگ می‌گوید: «یکی از راه‌ها همین بود که آنها بیایند و مذاکره کنیم» در ادامه‌ی مصاحبه، گناه را به گردن بنی‌صدر می‌اندازد که اطلاعات را داشته و در اختیار آقایان [هاشمی و دوستانشان]، نمی‌گذاشته است.

در ادامه‌ی همین مصاحبه، آقای هاشمی نکته دیگری از تاریخ را روشن می‌کند و آن اینکه در جلسه‌ای پس از آزادی خرمشهر در حضور امام فرماندهان جنگ و آقایان هاشمی و خامنه‌ای مشورت می‌کرده‌اند. نظامیان امام را قانع به ادامه جنگ می‌کنند و آقای هاشمی می‌گوید: «من و آیت‌اله خامنه‌ای زیاد حرف نمی‌زدیم و بیشتر به حرفهای آنها گوش می‌دادیم.» بهرحال اگر از شروع جنگ نمی‌شد جلوگیری کرد ولی پس از تجربه یک سال و نیم جنگ و کسب اطلاعات، ادامه‌ی آن توجیه ناپذیر است. تنها چیزی که می‌توان گفت مشکل معرفتی آقایان از انقلاب و توطئه‌های غرب و اهمیت این جنگ بوده است، چیزی که بعداً در سال ۶۶ آقای هاشمی به آن اذعان می‌کند که غرب نمی‌خواست که ایران پیروز شود. موقعی که ایران کاملاً مشکل داشت.

در همین مصاحبه آقای هاشمی، به درستی، می‌گوید:

«اگر همه کشور را هم بسیج می‌کردیم و به جبهه می‌بردیم، نمی‌توانستیم پشتیبانی کنیم.»

- «بالاخره یک اختلاف واقعی بین ارتش و سپاه بود».

- «واقعاً در آن دوره با سیلی صورتمان را سرخ نگه می داشتیم».

- «تازه اگر پولی هم بود، خریدهای نظامی برایمان مشکل بود. مواردی بود که حتی سیم خاردار به ما نمی فروختند».

- «آمریکا، شوروی، فرانسه و دشمنان دیگر بعد از فاو و کربلای ۵... به این نتیجه رسیدند که باید عراق را بیشتر تقویت کنند و خودشان هم حضور داشته باشند که وارد شده بودند».

- «بالاخره با شرایط موجود عراقی ها توانستند ... عملیات موفق علیه ما در فاو و جزایر مجنون داشته باشند».

همه‌ی این گرفتاریها در حالی بود که شورای عالی دفاع به قول آقای هاشمی از امام اجازه داشت که به «جای مجلس و جاهای دیگر قانون وضع کنیم»

خبرنگاران کیهان با آقای هاشمی در همان مصاحبه از شایعه‌ای سخن می‌گویند که «آمریکایی می‌خواهند از سلاح اتمی علیه ایران استفاده کنند.» آقای هاشمی، باز هم به درستی، می‌گوید که «برای آنها مهم نبود که با چه قیمتی به اهداف خود برسند. پیروزی ایران برای آنها مانند سم کشنده بود.

این هم یکی از دلایل مهمی است که ما را به قبول قطعنامه رساند."

حال این نکته قابل ذکر است که اگر در آن موقع می‌خواستند برای جلوگیری از پیروزی ایران بمب هسته‌ای استفاده کنند، چه تضمینی وجود دارد که در شرایط فعلی چنین کاری نکنند؟

هفتم - حذف آیت‌اله منتظری از قائم مقامی رهبری

آقای هاشمی جزء معدود افرادی است که مدت‌ها قبل از ۶۸/۱/۶ از حذف آقای منتظری مطلع بوده است. طبق گفته‌های آقایان، امام اراده حذف ایشان را مدت‌ها قبل با آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی و... در میان گذاشته بود. حال سؤال این است که آقای هاشمی روحیات و خصوصیات آقای منتظری را خوب می‌دانستند. ولی آنچه در نامه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام آمده، آنقدر دور از واقعیت است که شادروان آیت‌اله صالحی نجف‌آبادی در یک متن مستند و علمی نه تنها آن اتهامات را رد می‌کند، بلکه آن را برای امام بسیار مضر و از ایشان بعید می‌داند. صرف‌نظر از خط آن نامه، محتوای نامه آنچنان غیرواقعی است که آقای صالحی نجف‌آبادی انتساب آن را به امام با دیده تعجب و تحیر می‌بیند.

حذف آیت‌اله منتظری را یک اراده سیاسی و جناحی فرماندهی کرده است که علی‌القاعده آقای هاشمی باید جلوی آن را می‌گرفت یا حداقل به شکل قانونی و احتجاجی این عمل انجام می‌شد. مگر اینکه خود ایشان هم با حذف آقای منتظری موافق بوده است. [۱۲]

حذف آیت‌اله منتظری، پس از حذف بنی‌صدر، دومین ضربه کاری به دموکراسی و قانون‌گرایی در جمهوری اسلامی بود. عواقب و پیامدهای این حذف، به هر دلیل که انجام شده باشد تقصیر یا قصور خیلی از دلسوزان کنونی جمهوری اسلامی، آقایان کروبسی، موسوی، موسوی اردبیلی، خاتمی...، علاوه بر آقای هاشمی را هم اثبات می‌کند. تصمیمی به این مهمی مسئولیت بیشتری می‌طلبید. هرچند مسئولیت آقای هاشمی با دیگران قابل مقایسه نیست.

هشتم - درگیری مسلحانه با سازمان مجاهدین خلق

رهبری سازمان مجاهدین خلق در یک طرح حساب شده سعی کرد که اختلاف بنی‌صدر با روحانیت حاکم و امام را تشدید کند. امام خمینی هم که سعی کرد سازمان را وادار به تحویل سلاح نماید و از درگیری جلوگیری کند، موفق نشد. اعتقاد روحانیون مورد اشاره - از جمله آقای هاشمی - به حذف دگراندیشان و قبضه تمامی قدرت، بنی‌صدر را به سمت مجاهدین هل داد. آقای هاشمی در تشدید این اختلافات که منجر به درگیری و حذف بنی‌صدر و کشت و کشتار مجاهدین و حزب‌اللهی‌ها شد، نقش داشته یا لاقلاً نقش بازدارنده نداشته است. هاشمی سازمان مجاهدین و بنیان‌گذاران آنها را می‌شناخت و از نیت خیر آنها مطلع بود. هاشمی سال‌ها به این سازمان کمک و مساعدت مالی و معنوی کرده بود تا به مبارزات خود ادامه دهد، حال که هاشمی به قدرت رسیده بود و وارث بنیان‌گذاران سازمان و در تضاد با نیت آنها به راه تقابل با جمهوری اسلامی رسیده بود، هاشمی چه می‌توانست بکند؟ که نکرد! هاشمی به جای برخورد سیاسی و اثبات این امر که رجوی از نیت و اهداف بنیان‌گذاران سازمان منحرف شده است به بنیان‌گذاران سازمان حمله کرد و در خاطرات دوم خرداد ۱۳۶۰ خود نوشت که: «مصاحبه‌ای با تلویزیون، درباره سازمان مجاهدین خلق داشتم و از علت انحراف آنها - که همان التقاط رهبران اولی است - صحبت کردم» در این مصاحبه، آقای هاشمی نباید بحث التقاط ایدئولوژیک رهبران اولیه سازمان را مطرح می‌کرد بلکه باید مسائل استراتژیک را پیش می‌کشید تا رجوی خلع سلاح شود. چیزی که در وصیتنامه سعادت‌ی آمده است.

اعدام سعادت‌ی توسط آقای لاجوردی تیر خلاصی بود تا حتی وصیت‌نامه منطقی و معقول

او هم در جامعه مورد قبول واقع نشود. [۱۳] در تقابل با مجاهدین خلق حتی دروغ هم مشروع شد. به یادداشت آقای هاشمی در ۱۱ تیر ۶۰ توجه فرمائید. «گفته شد که تعداد شهداء دو سه نفر بیشتر از هفتاد و دو نفر است، ولی قرار شد به خاطر اعتبار و ارزش عدد هفتاد و دو و شباهت آن با شهدای کربلا و جا افتادن آن، عوض نشود!!» علاوه بر دروغ سوء استفاده از احساسات پاک مذهبی مردم هم در این اقدام موج می‌زند!

نهم - انتخاب رهبری پس از فوت امام خمینی

نقش هاشمی در انتخاب آقای خامنه‌ای اظهارمن‌الشمس است، فیلم و سخنان ایشان صدها بار از تلویزیون‌های دنیا پخش شده است و نقش تعیین‌کننده ایشان در کشاندن اعضای مجلس خبرگان به این انتخاب انکارناپذیر است. به نظر می‌رسد که آقای هاشمی آگاهانه و اراده‌گرایانه دست به این اقدام زد تا آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی شود. هرچند، نقل قول از آقای خمینی را بعداً در مصاحبه با نشریه حکومت اسلامی به شکل دیگری مطرح کردند که با آنچه که در مجلس خبرگان مطرح شد، متفاوت می‌باشد. هر چند آقای هاشمی خطر حمله عراق و خطر جناح راست حوزه را هم به‌عنوان تسریع در انتخاب رهبری، مطرح کرده است.

دهم - توسعه‌ی اختیارات رهبری در قانون اساسی ۱۳۶۸

در مجلس خبرگان تجدیدنظر در قانون اساسی که در حیات امام تشکیل شد و پس از فوت ایشان ادامه یافت، آقای هاشمی عضو مؤثر آن مجلس بود. در آن مجلس «ولایت مطلقه فقیه» وارد قانون اساسی شد. و «اختیارات ولی فقیه» بسیار گسترده گردید، بدون اینکه مسئولیت ولی فقیه مشخص و معین گردد. به عبارت دیگر در این قانون اساسی که قرار بود پست نخست‌وزیری حذف شود و اختیارات آن به ریاست جمهوری تعلق گیرد عملاً اختیارات اجرایی «بی‌نهایتی» به ولی فقیه تعلق گرفت و هاشمی هیچ اقدام مؤثر علنی که مردم ایران از آن آگاه شوند، انجام نداد. هاشمی، در آن مجلس قدرت، منزلت و شأنی داشت که می‌توانست همچنان که در رهبری آقای خامنه‌ای نقش تعیین‌کننده داشت، در محتوای اختیارات رهبری هم نقش داشته باشد. چیزی که بعداً متوجه آن شد و در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۵ سعی کرد که مسئله نظارت بر رهبری را مطرح کند، چیزی که دیگر دیر شده بود و نیروهای جدیدی به دایره‌ی حکومتی وارد شده بودند که از قانون و قواعد دموکراسی تمکین نمی‌کردند. آقای هاشمی در روز نوشته‌های

۱۳۶۸ خود، مرتباً می‌نویسد که در مجلس بازننگری قانون اساسی مشارکت داشته و مصوبات آنرا گزارش می‌دهد ولی از عدم رضایت او به این مصوبات خبری نیست! بلکه برعکس، آقای هاشمی در خاطرات سال ۱۳۶۸ خود (صص ۶۳۳ و ۶۳۴) از تغییر قانون اساسی بشرح زیر استقبال می‌کند:

«... اصلاحیه قانون اساسی... گره‌ها و ابهامات قانونی موجود در اداره کشور را گشود و برطرف کرده است. تمرکز در رهبری کشور، تمرکز در قوای مجریه و قضائیه دست آوردهایی هستند که به همت امام بزرگوار و تلاش موفق شورای بازننگری و اراده عظیم مردم در همه پرسی قانون اساسی حاصل شده است. اصلاحیه قانون اساسی ثمره یک دهه تلاش و تفکر در اداره امور کشور است که مهم‌ترین نقش را در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی و توسعه کشور خواهد داشت.» در سال‌های اخیر، مرتباً ایشان بر کنترل رهبری، بر قدرت مجلس خبرگان رهبری، بر شرایط رهبری، تأکید دارد ولی خود ایشان هم در مصاحبه سال ۱۳۸۵، تحقق اراده‌ی مجلس خبرگان را - هر چند اراده‌ای وجود ندارد - محال و غیرممکن می‌داند.

یازدهم - دوره ریاست جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۷۶

آقای هاشمی، هشت سال رئیس قوه مجریه بوده و در این هشت سال عملکردهایی مهم، تعیین‌کننده و تأثیرگذار داشته که به اهم آن اشاره می‌کنیم:

۱- انتخاب الگوی توسعه:

آقای هاشمی پس از رئیس جمهور شدن، توسعه اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد. او، الگوی توسعه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را که تعدیل اقتصادی و باز شدن درهای باز بود، انتخاب کرد. این الگوی توسعه در تضاد آشکار با الگویی بود که میرزاتقی‌خان امیرکبیر آن را انتخاب کرده بود و آقای هاشمی حدود بیست سال پیش با تأکید، سمپات آن شده بود و در کتاب ارزنده‌ی خود آن را تبلیغ کرده بود! آقای هاشمی با نفوذی که در مجلس داشت برنامه ۵ ساله اول را به تصویب رساند. ولی خود بدان پای‌بند نبود و فراتر از آن عمل کرد. به‌طوری که قرار بود در برنامه ۵ ساله اول، ۱۷/۵ میلیارد دلار استقراض شود ولی در سال‌های اول بیش از ۳۷ میلیارد دلار استقراض انجام شد [۱۴] و آبروی و حیثیت ایران در پرداخت اقساط بدهی‌ها در جهان مورد شک و تردید قرار گرفت. استمهال این بدهی‌ها، حدود ده میلیارد دلار هزینه داشت [۱۵] و در پایان دوره اول ریاست جمهوری ایشان، شورش‌های شهری به دلیل تورم و احیاناً دخالت جناح‌های

مخالف حکومت به وقوع پیوست و تورم تا ۵۰ درصد هم پیش رفت. جلوی ادامه برنامه را گرفتند. شکست این برنامه، شکست ایده‌های توسعه‌ای هاشمی هم بود، یا حداقل اعتبار هاشمی را زیر سؤال برد. بعداً بارها، آقای هاشمی سعی کرد که همه ارگان‌های تصمیم‌گیرنده - از جمله مجلس - را در انتخاب این الگو ذی‌مدخل معرفی کند ولی همه می‌دانستند که نفوذ و قدرت هاشمی در انتخاب این الگو نقش تعیین‌کننده داشته است. افراد ملی و صاحب‌نظری، چون شادروان عالی‌نسب [۱۶]، شادروان مهندس سبحانی [۱۷]، مهندس موسوی [۱۸] ... با این الگو مخالفت کرده بودند ولی گوش آقای هاشمی بدهکار نبود و آقای عالی‌نسب همکاری خود را پس از انتخاب هاشمی به ریاست جمهوری، با قوه مجریه قطع کرد. و حتی موقعی که عده‌ای از دوستان مهندس سبحانی حضوری به بازداشت وی در سال ۱۳۶۹ اعتراض کرده بودند آقای هاشمی گفته است که: «رویش زیاد شده بود!» هرچند پس از فوت مهندس سبحانی آقای هاشمی آن را تکذیب کرد ولی هنوز چند نفر زنده هستند و آن را بازگو کرده‌اند. در شأن آقای هاشمی و تأثیر مدنی، تکذیب نیست عذرخواهی است. مخصوصاً اینکه فشار روی مهندس سبحانی و بازداشت مجدد او، در سال‌های بعد هم ادامه پیدا کرد و تا حدی که به تنگ آمده بود و در نامه مورخ ۸۱/۱۱/۷ به سران سه قوه از آنها تقاضای اعدام خود را کرد و پس از این نامه بود که تا حدودی فشار کاهش یافت. پیامدهای انتخاب و عملی کردن این الگو، عبارت بودند از:

۲- گسترش فقر و اختلاف طبقاتی:

در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی نظراً اختلاف طبقاتی به رسمیت شناخته شد و عملاً در این راستا حرکت کردند. انتخاب برنامه‌ی تعدیل نهادهای اقتصادی جهانی، طبعاً پیامدهایی چون تشدید اختلاف طبقاتی داشت و در مطبوعات همان موقع طرفداران آقای هاشمی، آن را توجیه می‌کردند. در آموزش و پرورش و برخلاف قانون اساسی مدارس «غیرانتفاعی» ایجاد شد و این باعث گردید که بهترین معلمان جذب این مدارس شوند که ثروتمندان بخشی از بودجه آنها را تأمین می‌کردند. بعداً این خصوصی‌سازی آموزش به دانشگاه‌ها هم توسعه یافت.

بیکاری و عدم اشتغال در این دوره افزایش یافت که یکی از مظاهر آن شورش‌های شهری در شهرهای مشهد، اسلام‌شهر، قزوین و... بود. [۱۹]

در بخش کشاورزی در حالی که ۲۷ درصد تولید ناخالص داخلی و ۲۵ درصد درآمد حاصل از صادرات و ۲۳ درصد جمعیت فعال در این بخش اشتغال داشتند، فقط ۷ درصد

سرمایه ثابت ناخالص داخلی جذب این بخش می‌شد. [۲۰] و این امر باعث تخریب بیشتر روستاها و بخش کشاورزی و مهاجرت به شهرها و افزایش حاشیه‌نشینی گردید. در حالی که بیش از ۳۰ درصد تولیدات کشاورزی ضایع می‌شد و سالانه به حدود ۵ میلیارد دلار می‌رسید، اقدامی برای جلوگیری از آن نشد. [۲۱] معضل کنونی شهرها و خاصه و شهرهای بزرگ از پیامد آن سیاست‌هاست. رشد نهادهای تجاری و خدمات، سرمایه‌گذاری عمده در بخش‌های خدماتی و نه تولیدی؛ (مانند مخابرات) و تولید اتومبیل سواری - به جای تراکتور، فرار مغزها و سرمایه‌ها؛ خصوصی‌سازی... عواملی بودند که در دوره آقای هاشمی اختلاف طبقاتی و فقر را تشدید کردند.

۳- گسترش فساد مالی - اداری:

دیدگاه آقای هاشمی به توسعه‌ی شتابدار و عمدتاً بدون کار کارشناسی، این فرض را در خود داشت که باید تا حدودی فساد مالی - اداری را پذیرفت. توسعه طبعاً بخشی از فساد را با خود دارد!

تا سال ۱۳۶۷ ایران با اقتصاد جنگی اداره می‌شد. از ۱۳۶۸ و ریاست جمهوری آقای هاشمی، توسعه‌ی اقتصادی شتاب گرفت. استقراض از خارج مجوز یافت و فعالیت‌های اقتصادی در بخش‌های مهم کشور با سد سازی، پتروشیمی، آب، تجارت و... گسترش یافت. مطالعات انجام‌پذیری در این طرح‌ها یا انجام نمی‌شد و یا با سرعت و بدون تعمق علمی - کارشناسی، تصمیم‌گیری می‌شد.

عموماً در کشورهایی که مواد خام صادر می‌کنند - خاصه کشورهای نفتی جهان سوم - فساد مالی - اداری و رانت‌خواری وجود دارد ولی تا سال ۱۳۶۸؛ پتانسیل انقلاب از یکطرف و مسئله جنگ و مدیریت اقتصادی کشور با مشاورت عالی‌ی شادروان عالی‌نسب، جلوی فساد مالی - اداری را تا حدی گرفته بود. پس از ریاست آقای هاشمی و شروع مرحله سازندگی و برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و تعدیل اقتصادی، همراه با عدم کنترل و بازرسی‌های قانونی، فساد را در نهادهای دولتی با سرعتی زیاد گسترش داد و آن را همه‌گیر کرد. موقعی که بالاترین مسئول اجرایی مملکت، در زمان توسعه و سازندگی، فساد را تا حدودی موجه می‌داند؛ می‌توان حدس زد که مأموران اجرایی چگونه عمل خواهند کرد. وقتی این فساد وارد دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی و نظامی و انتظامی هم می‌شوند، معلوم است که چه اتفاق خواهد افتاد. [۲۲]

۴- دخالت سپاهیان و وزارت اطلاعات در امور اقتصادی و بالتبع در امور سیاسی:

آقای هاشمی طرح «خودکفا شدن» سازمان‌های دولتی را مطرح کردند و این امر باعث شد که با دخالت مستقیم ایشان سپاه پاسداران وارد امر سازندگی و پیمانکاری شد و آنچنان رشد و دخالت آن گسترش یافت که در دوره‌ی آقای خاتمی با مانور فانتوم‌ها جلوی اجرای طرح دوم توسعه فرودگاه امام را هم گرفتند! و از اجرای طرح «ترک سل»، برنده مناقصه، در توسعه‌ی شبکه مخابرات جلوگیری شد. حتی وزارت اطلاعات پانصد شرکت اقتصادی تشکیل داد! که در زمان آقای یونسی گفته شد که وزارت اطلاعات از فعالیت‌های اقتصادی منع شده است ولی هیچ گزارشی منتشر نشد که این اقدام چگونه انجام شده است؟ و سرنوشت این شرکت‌ها چی شد؟ آیا به این سادگی می‌شود، پانصد شرکت اقتصادی را از وزارت‌خانه منفک کرد؟ خرید ۵۱ درصد مخابرات توسط سپاه و تشکیل بانک‌ها و تعاونی‌های متعددی توسط سپاه و بسیج و ارتش و نیروهای انتظامی، ایجاد اسکله‌های مستقلى توسط سپاه و از همه مهمتر ورود سپاه در امر قاچاق می‌باشد که احمدی‌نژاد اصطلاح «برادران قاچاق‌چی» را به کار برد. یک نمونه آن را آقای نوری‌زاد در مصاحبه با سایت کلمه آورده است. ملاحظه بفرمائید:

«... آقای احمدی‌نژاد ظاهراً در یکی از سفرهای استانی به گمرک آن استان سر می‌زند. به کانتینرهای فراوانی برمی‌خورد که مهر و موم شده‌اند و آرم سپاه رویشان بوده، می‌پرسد داخل اینها چیست؟ می‌گویند: ابزار و امکانات نظامی. می‌گوید: یکی از این‌ها را باز کنید. می‌گویند نمی‌شود، محرمانه است. وقتی یکی را باز می‌کنند، می‌بینند داخلش لوازم آرایش بوده»!! [۲۳]

امروزه سپاه در تمامی ابعاد اقتصادی جامعه فعال است؛ از فوتبال تا ساخت سد و پل و از فعالیت در بخش نفت و گاز تا مخابرات... چه کسی اولین بار آنها را وارد این عرصه کرد؟ بدون تردید همه کس می‌داند که آقای هاشمی مبتکر این امر بوده است. علیرغم وصیت امام خمینی و تصریح قانون اساسی دخالت افراد سپاه در سیاست هم به دنبال فعالیت‌های اقتصادی آمده است. در کمتر موضوع سیاسی است که فرماندهان سپاه اظهار نظر نکنند. در چند سال اخیر سپاه در مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، قوه مجریه، نهادهای اقتصادی، بانک‌ها و... نفوذ کرده. امروز آقای هاشمی با این دخالت‌های سپاه ممکن است مخالف باشد ولی موقعی که امری شروع شد و مجاز گردید در رشد و گسترش خود از کنترل آغازکننده خارج می‌شود.

۵- خفقان سیاسی و گسترش ترورهای داخلی و خارجی:

در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی اگرچه چند نشریه معدود اجازه کار و نقد محدود داشتند ولی در مجموع فضای تهدید برای اپوزسیون و خفقان سیاسی سنگین بود. در داخل و خارج ترورهای سیاسی متعددی انجام شد. آقای هاشمی و وزیر خارجه ایشان - آقای ولایتی - این ترورها را کار افراد و سازمان‌های خود سر اعلام کرده‌اند! چیزی که قبول آن قدری مشکل می‌باشد. زیرا:

اولاً - در مورد ترورهای خارجی مرتباً آقای هاشمی، در همان موقع، آنها را تکذیب می‌کرد و یا با سکوت برگزار می‌کرد.

ثانیاً - در مورد ترورهای داخلی - از جمله ترور مرحوم مهندس برازنده در مشهد - شکایات اعضای خانواده به جایی نمی‌رسید.

ثالثاً - اگر فرض کنیم که این ترورها کار افراد و سازمان‌های خود سر بوده است چرا آقای هاشمی جلوی آن را نگرفت؟ منطقاً آقای هاشمی هم در مورد آنها اطلاع داشت و هم می‌توانست جلوی آنها را بگیرد؟ و چرا موضع‌گیری علنی نکرد؟ بلکه برعکس آقای هاشمی در یک مورد به هنگام کسب رأی اعتماد برای وزراء کابینه‌ی خود در مورد وزیر اطلاعات جمله‌ای با این مضمون گفت که: چه کسی جرأت دارد به وی رأی ندهد! و این اعلام علنی فضای خفقان و تهدید امنیتی به مجلس بود که قانوناً حق استیضاح، عدم رأی اعتماد به وزیر اطلاعات و حق سؤال از وی را داشت. در دوران آقای هاشمی وزیر اطلاعات هیچگاه علناً از طرف مجلس مورد سؤال واقع نشد! همین نگرش به وزارت اطلاعات بود که علاوه بر ایجاد فضای خفقان سیاسی دخالت‌های رانتی وزارت اطلاعات در امور اقتصادی و تشکیل حدود پانصد شرکت تجاری و تولیدی و... فضای کسب و کار را هم امنیتی و اطلاعاتی کرد، و این علیرغم هدف آقای هاشمی بود که قصد توسعه‌ی یک بورژوازی صنعتی را داشت. چیزی که در تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی هم اتفاق افتاد و به نفع مقامات نظامی شد نه تقویت بورژوازی صنعتی. امروز خیلی از وقایع روشن شده و رسانه‌های جهانی خیلی از چیزهایی را که قبلاً مخفی بوده‌اند رو کرده‌اند. فیلم بازجویی از همسر سعید امامی شیوه‌هایی را نشان داد که با «خودکشی» سعید امامی با داروی نظافت و با شک و تردیدهایی که بعضی از دوستانش اعلام کردند؛ بیش از پیش ابعاد قدرت بلامنازع سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی را روشن کرد. ادعای ترور احمد خمینی توسط سعید امامی، قتل‌های زنجیری و ترورهای داخل و خارج؛ بخشی از ابعاد این نوع کارها را،

روشن ساخته. یک نمونه از آن را محمد نوری‌زاد در مصاحبه با کلمه مستند کرده است. نوری‌زاد در مورد سازنده فیلم «قلاده طلا» با «حمایت و سرمایه‌گذاری و خط و ربط وزارت اطلاعات و سپاه»، آقای طالبی، چنین می‌گوید: «سال‌ها پیش آقای کشاورز و خانم پوران رخشنده و آقای طالبی و آقای دُرمنش و من، داوران جشنواره‌ی سیمای استان‌ها بودیم. این جشنواره در ارومیه برگزار شد. یک شب این آقای ابوالقاسم طالبی چیزی تعریف کرد که من حالا می‌فهمم او به کجا وصل بوده و این حلقه‌ی اتصال حالا دارد خودش را در «قلاده طلا» نشان می‌دهد. آقای طالبی گفت: یکی از بچه‌های اداره (وزارت اطلاعات) به من (آقای طالبی) پیشنهاد کرد که بیا و فیلمی درباره شاپور بختیار بساز و نحوه کشته شدن او را همین‌طور که ما او را از پا درآورده‌ایم بازسازی کن که من (آقای طالبی) وقتی داستان را شنیدم گفتم کار من نیست. آقای طالبی شروع کرد به تشریح نحوه‌ی کشته شدن شاپور بختیار از قول همان «یکی از بچه‌ها»... پسر بختیار که رئیس پلیس پاریس بود همه جور امنیت را برای پدرش فراهم کرده بود. در خانه‌ای که دو اتاق داشت در دو طبقه. یک اتاق پائین یک اتاق بالا. برای پدرش یک تیم دو سه نفره‌ی محافظ گماشته بود که در طبقه‌ی هم‌کف خانه ساکن بودند. در طبقه بالا خود بختیار اقامت داشت. بختیار با ضربه‌های نوک عصا که به کف چوبی اتاق می‌زد افراد تیم یا خدمتکاران را خیر می‌کرد. اگر جای می‌خواست یک ضربه. پیغامی اگر داشت دوضربه. مشورتی اگر می‌خواست بکند یا جایی اگر می‌خواست برود سه ضربه. ما این اطلاعات را طی دو سه جلسه که در لباس سه عرب (سعودی یا عراقی) به دیدنش رفتیم و با او اعلام همکاری کردیم به دست آوردیم. در دیدار آخر یکی از بچه‌ها به بهانه‌ای به بختیار نزدیک شد و ناگهان او را که سبک بود از زمین بلند کرد تا ضربه‌های نوک عصا تیم حفاظت را خیر نکند. یکی هم بلافاصله جلوی دهنش را گرفت و من هم با ضربات پی در پی چاقو دست بکار شدم و سلاخی‌اش کردم. از نفس که افتاد، آرام نشاندیمش روی مبل و با صدای بلند از او تشکر کردیم و از خانه بیرون زدیم. تیم حفاظت نیم ساعت بعد از خروج ما متوجه می‌شود...» [۲۴]

۶- نظارت استصوابی:

اگر حذف بنی‌صدر و آیت‌اله منتظری، اولین و دومین ضربه به قانون اساسی و دموکراسی و مردم سالاری بود، تصویب قانون نظارت استصوابی، در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی، سومین ضربه کاری و فلج‌کننده به قانون اساسی بود. در آن مقطع

زمانی، جناح راست و شورای نگهبان به مرحله‌ی از قدرت رسیده بودند که دیگر راه ورود هر دگراندیش و غیرخودی را به مجلس و ریاست جمهوری و مجلس خبرگان رهبری سدکنند. با این رویکرد، نظارت استصوابی را در مجلس و در تعارض آشکار با قانون اساسی تصویب کردند و آقای هاشمی، هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن نکرد و اگر در خفا کاری کرده است، آنرا علنی و اجتماعی نمود!

دوازدهم - دوران اصلاحات

آقای هاشمی با کارنامه‌ای هشت ساله از مدیریت اجرایی که بدان اشاره رفت وارد فضای اصلاحات سال ۱۳۷۶ شد که جناح راست قصد تسخیر ریاست جمهوری را داشت و تقریباً همه هم انتظار تحولات در انتخابات را نداشتند. در سیاست خارجی، با جریان دادگاه میکونوس و متهم شدن مسئولان بالای کشور، امریکا و متحدانش خود را برای یک حمله هوایی ایذایی - تنبیهی، آماده می‌کردند که احتمالاً چیزی شبیه حمله ریگان به لیبی بود و این تصمیم غرب با توجه ترورهای خارجی و رأی دادگاه‌های غربی بود. غرب منتظر انجام انتخابات بود تا آن را هم به کارنامه قبلی حکومت ایران، بیافزاید و بهانه‌ی حمله به ایران را تکمیل کند. نظرسنجی‌ها و فضای رقابتی نسبی ایجاد شده بین آقای خاتمی و آقای ناطق در هفته‌های آخر، خبر از چیز جدیدی داشت و آن دخالت گسترده مردم در سرنوشت آینده کشور بود. لحن آقای خاتمی و مواضع اعلام شده‌ی ایشان مشخص می‌کرد که احتمال پیروزی وی بیش از رقیب است و آقای هاشمی با اطلاعات و اشرافی که بر محیط اجرایی انتخابات داشت و حمایت آقای خامنه‌ای از ناطق را هم می‌دید، سخنرانی معروف خود در نماز جمعه را در مقابله‌ی جدی با تقلب در انتخابات ایراد کرد و هشدار داد که تن به تقلب نخواهد داد. بعد هم با اقدامات اجرایی و قانونی خود این هشدار را عملی کرد و جلوی تقلب را گرفت. آقای هاشمی در مصاحبه با شرق (پیشین) این چنین واقعه را توصیف می‌کند: «... نصاب مشارکت در انتخابات رئیس جمهوری، دیگر به آن سطح نرسید. بعد از برگزاری این انتخابات هیچ کس اعتراض نداشت، با اینکه تبلیغات و امکانات نیروهای سنتی حکایت از آن می‌کرد که دیگری رأی بیاورد، ولی فضایی در کشور درست شد و با دو تا سخنرانی که کردم و وزارت کشور و اینها را کنترل کردم، آن انتخابات بسیار خوب انجام شد. من با نامزد دیگر یعنی آقای ناطق نوری هم موافق بودم و در جلوگیری از تقلب در انتخابات وظیفه شرعی و قانونی‌ام را انجام دادم» این اقدام، همچون کوشش هاشمی در پایان دادن به جنگ در سال ۱۳۶۷ یکی

از مهمترین اقدامات به نفع مصالح ملی و منافع ملی و مردم بود و در عین حال سرمشء اقدامات اصلاحی دوران آقای خاتمی شد و آلا این احتمال می‌رفت که آنچه در سال ۱۳۸۸ اتفاق افتاد در سال ۱۳۷۶ اتفاق می‌افتاد و ما فضا و دست‌آوردهای دوران اصلاحات را نمی‌داشتیم.

برخورد با هاشمی در دوران اصلاحات

اصلاح‌طلبان، علیرغم این اقدام مثبت آقای هاشمی در انتخابات ۱۳۷۶، با چپ‌روی و عدم درک درست از شرایط ایران و قدرت قانونی، شبه‌قانونی و توده‌ای جناح راست؛ با آقای هاشمی خوب برخورد نکردند. حملات رسانه‌های آنها به هاشمی و آنچه در انتخابات مجلس ششم انجام دادند، آقای هاشمی را از حمایت جدی از اصلاحات منصرف و دور کرد. ولی از آقای هاشمی این انتظار می‌رفت که تحول لازم در فضای سیاسی و جامعه را بهتر درک کند و حمایت بیشتری از اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان متعادل – از جمله آقای خاتمی – داشته باشد.

سیزدهم – دوران احمدی‌نژاد

در انتخابات ۱۳۸۴، آقای هاشمی باز با هوشمندی خود، متوجه خطرات شد و خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرد. معلوم بود که هاشمی احساس خطر کرده است و قصد دارد برنامه‌های گذشته خود را با «تعدیل و اصلاح» پیش ببرد و ضمناً از جریان قوی «حزب پادگانی» هم بیش از پیش نگرانی داشت و احساس خطر کرده بود. آخر سر هم در مورد رسیدگی به تحولات انتخابات، نومیدانه، به خدا شکایت کرد! هاشمی در چهار سال اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، به شیوه‌ی محافظه‌کارانه خودش، متقد عملکرد او بود ولی از او انتظار بیشتری می‌رفت. محکم نایستاد، به هر دلیلی که بود، توجیه‌ناپذیر است.

در انتخابات ۱۳۸۸، آقای هاشمی محکم‌تر ظاهر شد و اقدامات مهمی انجام داد. در انتخابات، از اصلاح‌طلبان حمایت ضمنی کرد، اعضای خانواده‌اش هم حامی اصلاح‌طلبان بودند. قبل از انتخابات هم نامه‌ای هشداردهنده به رهبری نوشت و در آخرین خطبه نماز جمعه خود در سال ۱۳۸۸، راه‌حل برون رفت از بن‌بست را اعلام کرد. رفتارهای سیاسی او در محافل رسمی مملکتی هم نشان داد که او به شدت به نتیجه انتخابات ۱۳۸۸، معترض است. هاشمی، بعد از خطبه معروف نماز جمعه خود، به دیپلماسی پنهان پناه برد و سعی کرد رهبری را قانع به حذف احمدی‌نژاد کند. احمدی‌نژاد، عمدتاً، به علت عملکرد خود و

مقاومت در مقابل رهبری در مورد عزل وزیر اطلاعات، از چشم رهبری افتاد و هم‌اکنون در مرحله کنترل و تهدید، قرار دارد. با مصاحبه ۹۱/۷/۱۱ آقای احمدی‌نژاد و مسئله‌ی گرانی ارز و طلا، مخالفت جناح راست با احمدی‌نژاد را به مرحله‌ی جدی رسانده است. به‌طوری‌که مجلس‌نشینان او را دروغ‌گو، دیکتاتور، فرافکن نامیدند و تقاضای استعفای او را کردند (روزنامه ایران ۹۱/۷/۱۳). ولی آقای هاشمی، علناً از حقوق ضایع شده‌ی آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد دفاع جدی، علنی و شفاف نکرد! و علناً در این مورد ساکت است! و شاید در شرایط کنونی، امیدوار به اصلاح و بدون ذکر حصرشوندگان، می‌باشند؟

به نظر می‌رسد که بخشی از طرح هاشمی، پیش می‌رود که آن را در مسئله هسته‌ای و کوتاه آمدن در درخواست‌های گذشته، می‌بینیم ولی تا قبول طرح کامل وی، هنوز فاصله‌ی زیادی هست. هر چند اخیراً و پس از کنفرانس بغداد در مورد مصالحه اظهار تردید جدی کرده است یا به همکاری غرب در این عقب‌نشینی‌ها امید ندارد؟

چهاردهم – سخنی با آقای هاشمی رفسنجانی

«در راهروها و سالن‌ها تا اتاق‌ها همه جا با چهره‌های ماتم‌زده و اندوهناکی برخورد می‌کردم که تا دیشب تحت تأثیر تحولات کشور و عزل بنی‌صدر و سرکوبی لیبرال‌ها، سخت شاداب و با نشاط بودند.»

توصیف آقای هاشمی رفسنجانی از کارمندان نخست‌وزیری پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰. کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰ صص ۵۲۶-۵۲۵

۱- شما در آستانه هشتاد سالگی هستید و فرصت زیادی در پیشگاه مردم ایران و درگاه خداوند ندارید. عمرتان دراز باد ولی طبق قواعد بیولوژیک و سنت‌های علمی رایج هر لحظه ممکن است برای انسان در این سن و سال، اتفاقی بیافتد که یا او را ناتوان سازد و یا به رحمت الهی برود.

۲- در سی و چند سال گذشته‌ی جمهوری اسلامی ایران؛ کارنامه‌ای از عملکردهای مثبت و منفی دارید که نه تاریخ آن را فراموش خواهد کرد و نه نسل حاضر و نه نسل‌های آینده از آن خواهند گذشت.

۳- شما به عنوان یک سیاست «پشت پرده» معروف هستید که بیشتر در پشت «درب‌ها بسته» عمل می‌کند و کمتر علنی و آشکار. علیرغم این برداشت عمومی در مواردی به نفع

مردم و مصالح ملی مواضع مهمی گرفته‌اید؟ همچنان که گفته شد؛ مانند کوشش برای قبول قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ، اعتراض به عملکرد شورای نگهبان در سال ۱۳۶۰ و جلوگیری از تقلب در انتخابات ۱۳۷۶، نامه‌ی قبل از انتخابات ۸۸ به رهبری و آخرین نماز جمعه خود، عدم شرکت در مراسم تحلیف و تنفیذ حکم احمدی‌نژاد و مواضع جسته و گریخته دیگری. لذا، در کارنامه عملکرد شما در جمهوری اسلامی نکات درخشان و برجسته‌ای هم، به نفع مردم و مملکت دیده می‌شود. هم اکنون هم خانواده و شخص شما در معرض هتاک‌ها و فحاشی‌ها و اتهاماتی هستید که نه در دادگاهی ثابت شده‌اند و نه لزوماً در راستای منافع ملی و مصالح مملکت می‌باشند. همه کسانی که مسائل ایران را در این سی و چهار سال تعقیب کرده‌اند، می‌دانند که شما اطلاعات و امکانات فوق‌العاده‌ای دارید که ممکن است برای "حفظ نظام" و "مصلحت حکومت" و... از آنها استفاده نمی‌کنید!

۴- پس از انتخابات ۱۳۸۸ شما به دیپلماسی نیمه مخفی و نیمه شفاف رو آورده‌اید. و به درستی مشی حل قضیه با کمک رهبری را در پیش گرفته‌اید و سعی داشته‌اید که رهبری را قانع کنید تا از حمایت احمدی‌نژاد دست بردارد و انتخابات آزاد و آزادی زندانی‌ها را بپذیرد. در حالیکه احمدی‌نژاد نقطه‌ای از یک منحنی بزرگ بوده است. در استراتژی تعیین شده برای روند امور، احمدی‌نژاد، نقش کمی آن‌هم در اجرای آن داشته و او در آن استراتژی عملاً یک تاکتیک اجرایی بوده است. شما در شناساندن احمدی‌نژاد به رهبری، با توجه به عملکرد خود او و شرایط بعد از انتخابات شاید موفق شده‌اید ولی در تغییر استراتژی هنوز آثاری از توفیق شما دیده نمی‌شود. هنوز دوستان شما در زندان هستند، شکنجه روحی و جسمی می‌شوند، انتخابات با نظارت استصوابی شدیدتر برگزار می‌شود، فضای جامعه امنیتی - نظامی است، دگراندیشان دائماً تحت تعقیب هستند، پرونده‌سازی ادامه دارد و تخاصم و دشمنی با غرب به مرحله تعیین‌کننده‌ای رسیده است و علائم کمی از تغییر در آن دیده می‌شود ولی معلوم نیست به کجا خواهد رسید.

شما در مصاحبه با شرق (پیشین) در پاسخ سؤالی که کشور در شرایط خطیری است برای مهار این فشاری که به کشور وارد می‌شود چه توصیه‌ای برای مردم و مسئولان می‌توانید داشته باشید؟ گفته‌اید که:

«در این مورد در دو، سه ماه پیش که با رهبری معظم صحبت کردم، هم‌نظر بودیم. با توجه به تشدید تحریم‌ها بهترین مصونیت کشور وحدت ملی و همدلی جامعه است و همدلی با نظام و نظام با مردم؛ اگر این وحدت به وجود بیاید آسیب‌ها خیلی کم می‌شود...»

در مورد وحدت الآن مسیرش از انتخابات‌ها شروع می‌شود. باید انتخابات‌های کاملاً قانونی و آزاد انجام شود و مردم احساس کنند که رأی‌شان در جامعه مؤثر است.» انتخابات مجلس نهم، چنین چیزی را نشان نداد.

در ادامه‌ی این مصاحبه برای وحدت داخلی گفته‌اید که: «اراده رهبری شرط اساسی این محور است. در مذاکراتم هم فهمیدم ایشان علاقمند هستند.» از زمان مصاحبه شما، تحول جدیدی، جز نرمش کمی در مقابل مذاکرات هسته‌ای که هنوز هم سرنوشت آن معلوم نیست، چیز جدیدی مشاهده نشده است. تحدیدها، تهدیدها، سرکوب‌ها، زندان‌ها و... همچنان ادامه دارد.

۵- غرب، به عنوان یک استعمارگر پانصد ساله، کارنامه‌ای از تجاوز و کشتار و زورگویی دارد که شما ۴۵ سال پیش آن را در کتاب امیرکبیر - حداقل در مورد ایران - خوب روشن کرده‌اید و در مقدمه آن کتاب به عملکرد استعمار در سایر نقاط جهان هم اشاره‌ی کلی داشته‌اید. امروز رهبری غرب، امریکا، به «ویرانگری خلاق» (Creative Destruction) معتقد است و همچون شیوه مکتب «شوک درمانی» که در دهه ۱۹۵۰ برای معالجه‌ی بیماران روانی سعی می‌شد با شوک‌های الکتریکی، ذهن بیمار را خالی از همه چیز کند و بعد او را مطیع پزشک نماید، شیوه‌ای که بعداً توسط «سیا» برای فعالان سیاسی جهان سوم - از جمله در ایران - در سلول‌های انفرادی و شکنجه روحی و جسمی توسط بازجویان و شکنجه‌گران دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی به‌طور وسیع به کار رفت و در جمهوری اسلامی هم یک شیوه شد. در اجرای برنامه‌های اقتصادی «شوک درمانی»؛ «هایک» و بعد شاگردش «میلتون فریدمن» آن را توصیه کردند که در بعضی از کشورهای جهان سوم؛ مانند شیلی پینوشه و بولیوی... و در شرایط دیکتاتوری اجرا شد. در دوران شما، این شوک درمانی اقتصادی شروع شد که به دلیل افزایش تورم، شورش‌های شهری، افزایش بدهی‌های خارجی و... جلوی آن گرفته و شما هم اصرار بر اجرای آن نکردید. احمدی‌نژاد با پوشش شعارهای «چپ» و «دفاع از محرومان» برنامه‌ی شوک درمانی اقتصادی تحت پوشش هدفمندی یارانه‌ها - که راست‌ترین نوع آن در جهان است - را به اجرا درآوده است و قصد ادامه‌ی آن را هم داشت. گرانی ارز و طلا، یکی از نتایج این شوک‌درمانی است که در گرانی مایحتاج ضروری جامعه، مردم را به نقطه استیصال خواهد رساند. اگر شوک درمانی اقتصادی او در سقوط جمهوری اسلامی جواب نداد، غرب به دنبال شوک درمانی نظامی خواهد بود. در مقابله با مخالفین خود بارها غرب از همین روش استفاده

کرده است: وارد کردن شوک نظامی بطور وسیع، تخریب همه چیز و بعد «خلاقانه» آن کشور را ساختن؟! در بیست سال گذشته؛ این شیوه نظامی شوک درمانی در یوگسلاوی، افغانستان، عراق و لیبی در جلوی چشمان ما اجرا شده است و تا بعد در این کشورها نوبت شوک درمانی اقتصادی شود و در سوریه نوع نظامی آن در حال اجراست و در ایران تصمیم‌گیری برای اجرای آن شده است. به عنوان مثال نمونه‌ای آن را در اینجا ذکر کنیم: در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، حدود سیصد موشک «تام هوک» در پنج هفته و در تهاجم سال ۲۰۰۳، بیش از سیصد و هشتاد عدد از همان موشک در یک روز شلیک شد. در ظرف چهل و دو روز (از بیستم مارس تا دوم ماه می) بیش از سی هزار بمب روی عراق فرو ریخته‌اند و علاوه بر آن بیست هزار موشک هدایت‌شونده (برابر با ۶۷ درصد موشک‌هایی که تا آن روز تولید شده بود) شلیک کردند.[۲۵] در مورد ایران، بین سی هزار تا یکصد هزار هدف برای تخریب شناسایی شده‌اند، حتی بمباران هسته‌ای ایران هم مطالعه شده است.[۲۶]

شاید عجیب به نظر آید که وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، پس از گذشت یک سال و نیم از اشغال عراق، واحد جدیدی به نام «اداره‌ی بازسازی و تثبیت» (Office of Reconstruction and Stabilization) ایجاد کرد. این اداره، بابت تدوین طرح‌های مشروح بازسازی بیست و پنج کشور مختلف، از ونزوئلا گرفته تا ایران؛ که ممکن است به هر دلیلی آماج حملات آمریکا و نابودی قرار گیرند، به پیمانکاران خصوصی و جوهی پرداخت می‌کند[۲۷]. یعنی تخریب کامل و سپس بازسازی توسط شرکت‌های وابسته به همان تخریب‌کننده‌ها.

۶- هم‌اکنون، در ایران، اجرای این روش‌ها شروع شده است؛ ویروس‌های کامپیوتری در بخش‌های انرژی هسته‌ای و وزارت نفت، ویروس شعله، ویروس مهدی و...، انفجارات سال‌های اخیر در پادگان‌ها و مراکز نظامی، ترور جوانان فعال در مراکز علمی و صنعتی، تحریم‌های اقتصادی و... فقط بخش گسترده‌ی نظامی آن هنوز شروع نشده است.[۲۸] شما، امروز خوب می‌دانید که غرب، مسئله هسته‌ای ایران را بهانه‌ای کرده است برای اجرای منویات خود و ایران به هر دلیلی که در دهه ۱۳۶۰ برنامه‌های هسته‌ای خود را شروع کرده باشد، امروز روشن شده است که اولاً قصد ساخت سلاح هسته‌ای ندارد و بالفرض با هدف ساخت سلاح هسته‌ای، امنیت پایداری برای آن حاصل نخواهد شد. اولاً - غرب به تمامی ابعاد فعالیت‌های هسته‌ای ما آگاه شده و ثانیاً - توازن سلاح‌های متعارف

و هسته‌ای غرب و اسرائیل و متحدان آنها در منطقه، به نفع ایران نیست و در آینده هم نخواهد بود. مذاکرات کنونی با ۱+۵ اگر هم موفق باشد و به یک تفاهم برسد؛ اگرچه لازم می‌باشد ولی کافی نیست. شما به خوبی می‌دانید که صدام و قذافی با غرب به «تفاهم» رسیدند و هرچه از دست این دو برآمد در تفاهم با غرب و بر علیه سایر کشورها انجام دادند که در مورد صدام جنگ تحمیلی و در مورد قذافی، تحویل ششصد هزار سند اطلاعاتی و امنیتی و اسناد و مدارک هسته‌ای و ارتباط با عبدالقادرخان و سلاح‌های کشتار جمعی سایر کشورها، بود. معهداً، غرب قانع نشد و «تخریب خلاق» را در مورد آنها به اجرا درآورد.

۷- امنیت پایدار در هر کشوری از کانال «وحدت ملی» می‌گذرد که شما هم بارها به آن اشاره داشته‌اید، البته با تعابیر مختلف. استراتژی تعیین شده توسط حاکمیت ایران که در فوق به آن اشاره شد و بعد از انتخابات ۱۳۸۸ در عمل خود را نشان داد به دنبال وحدت با مخالفین قانونی و اصلاح‌طلب و کل جامعه، نیست. در بهترین حالت به دنبال وحدت «خودی‌ها» و سرکوب اپوزیسیون اصلاح‌طلب می‌باشد که آن هم بعید به نظر می‌رسد که موفق باشد. طرح «وحدت خودی‌ها» سی و چند سال است که توفیق استراتژیک نداشته است. حذف نهضت آزادی، بنی‌صدر، سازمان‌های چپ (مذهبی و غیرمذهبی)، ملی - مذهبی‌ها، اصلاح‌طلبان، «فتنه‌گران» و امروز انحرافیون؛ مرتباً در دستور کار بوده است و حاکمیت جمهوری اسلامی مرتباً هزینه‌های سنگین آنها را، البته از جیب ملت، پرداخت کرده است. این حذف کردن‌ها در موارد متعددی با شیوه‌هایی همراه بوده که علاوه بر ضدیت با اسلام با عرف جهانی و حقوق بشر هم تضاد داشته‌اند. کشتارهای دهه ۱۳۶۰، اعدام‌های سال ۱۳۶۷، شکنجه‌ها، کهریزک‌ها، ترورها و... نمونه‌هایی هستند که امروز مدارک آنها مستند شده‌اند و اکثر جامعه‌ی ایرانی مهاجر و نهادهای مردمی غرب از موضع بشر دوستانه و حاکمان غرب به قصد پرونده‌سازی، روی آن کار می‌کنند و هر روز پرونده تخلف‌های جمهوری اسلامی قطورتر می‌شود. مواردی نیستند که از اذهان زوده شوند و از قفسه‌ها ناپدید گردند. نتیجه آنکه؛ حذف کردن‌ها مسئله حاکمیت را بطور ریشه‌ای در این سی و اندی سال حل نکرده است و مملکت و ملت هم عقیم نیست؟ هر حذفی بعداً با جوشش جدیدی سربرمی‌آورد. تا مسائل اصلی مملکت حل نشوند این روند ادامه خواهد داشت و در هر مرحله با ابعاد وسیع‌تر و جمعیت بیشتر خود را نمایان خواهد ساخت. با برجسب «فتنه»، جنبش سبز و تقاضاهای آن محو نمی‌شود. چنانکه با زمین‌گیر

کردن آقای خاتمی در دوران ریاست جمهوری ایشان و دوم خردادی‌ها، مشکل حاکمیت مسلط، حل نشد. در حالیکه دستگاه‌های متعدد اطلاعاتی و امنیتی ما با هزینه‌های گزاف و امکانات نامحدود قادر نیستند جلوی تخریب‌های ویروسی خارجی‌ها در نهادهای دولتی را سد کنند و جاسوسان اسرائیلی و غربی در روز روشن، شهروندان ایران را در شهرهای ما ترور می‌کنند؛ هرگونه تحرک اپوزیسیون اصلاح‌طلب را رصد می‌کنند و از برگزاری هر مراسم مذهبی و ملی و خانوادگی و... جلوگیری می‌کنند و هر مکالمه تلفنی و E-Mail‌های بی‌خطر را ضبط و کشف می‌کنند، چه چیزی را نشان می‌دهد. جز اینکه، عملاً دشمن اصلی حاکمیت کنونی، شهروندان است نه معاندین خارجی!!

گسترده‌گی فساد مالی - اداری درون حاکمیت که نمونه‌هایی از آن را در سخنان سران سه قوه در کنفرانس سلامت اداری در اوایل اردی‌بهشت ۱۳۹۰ دیدیم، حکایت از این دارد که آقایان موقعی دست به افشای یکدیگر می‌زنند که قدرت و رانت‌های آنها، از طرف دیگر، تهدید شود، در حالیکه مبارزه با فساد مالی - اداری، در شرایط دمکراتیک، آزادی‌های رسانه‌ای و اعتماد قانونی، تحقق می‌پذیرد و در شرایطی که بیش از ده سال (از اردی‌بهشت ۸۰) از بیانیه رهبری در مورد مبارزه با فقر، فساد و تبعیض می‌گذرد، مرتباً بر گستردگی این سه عامل، افزوده شده است. تا حدی که بعضی در حاکمیت به صراحت می‌گویند که مبارزه با فساد مقدور نیست.

۸- مسائل اصلی مملکت را شما در این سه ساله بارها، البته با زبان خودتان، گفته‌اید. وحدت ملی از کانال حذف نظارت استصوابی، انتخابات آزاد، به رسمیت شناختن حقوق بشر، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، سازمان‌ها و رسانه‌ها، می‌گذرد. تاکنون شواهد نشان می‌دهد که شما موفق نشده‌اید که این راه‌حل‌های عقلانی و تجربه شده را به حاکمیت مسلط، بقبولانید. بارها، ملاقات‌کننده‌های شما نقل کرده‌اند که نگران فروپاشی جمهوری اسلامی هستید و حتی تقاضای مرگ از خداوند کرده‌اید تا آن مرحله را نینبند! راه‌حل، مرگ شما و سایر دلسوزان هم نیست برعکس اگر در زندگی کاری بکنید مؤثر خواهد بود، پس از مرگ هم که از دست کسی کاری ساخته نیست! خداوند هم ما را خلق نکرده است که هر وقت نتوانیم وظایف خود را انجام دهیم؛ از او تقاضای مرگ کنیم.

۹- آیا هرگز فکر کرده‌اید که در این سی و چند سال چرا مسئولان رده‌ی بالای مملکت (رؤسای جمهوری، نخست وزیر، رؤسای مجلس)؛ یا خلع شده‌اند (بنی‌صدر) یا ترور شده‌اند (رجائی و باهنر) یا زندانی شده‌اند (کروبی و موسوی) یا منزوی شده‌اند

(خاتمی و شما) یا در حین انجام وظیفه کنترل و محدود شده‌اند (خاتمی و احمدی‌نژاد)؟! در حالیکه در کشوری مثل امریکا، تقریباً تمامی مسئولان بالای مملکتی (ریاست جمهوری، سناتورها، نمایندگان مجلس، وزراء و...) پس از بازنشستگی در اتاق‌های فکر (Think Tanks)، به تحقیق مشغول می‌شوند تا از منافع ملی یا منافع حزبی خود، دفاع کنند. آیا روشی که در ایران انجام می‌شود، جز در حکومت استالین، نمونه‌ی دیگری دارد؟ اشکال کار کجاست که سی سال این روش ادامه داشته است؟ این همه تجربه، معلومات و شأن اجتماعی این مسئولان نه تنها از بین می‌رود که برای تحدید، زندانی و کنترل آنها میلیون‌ها بشکه نفت را هم باید خرج کنیم! و انشقاق اجتماعی و دو دستگی مردم را رقم بزنیم. و مملکت را به پرتگاه نابودی سوق دهیم.

آیا یک پادشاه نادان نامرئی‌ای وجود ندارد که به تصریح شما از قول میرزاتقی‌خان خطاب به قاتلش «حاجب‌الدوله» در وسط گرمخانه حمام فین گفته بود: «همین قدر بدان این پادشاه نادان مملکت ایران را از دست خواهد داد.»؟! امیدوارم کسی همچون حاجب‌الدوله پیدا نشود که در جوابش بگوید «صلاح مملکت خویش خسروان دانند»!! این دستهای نامرئی را شما می‌شناسید.

۱۰- آنچه امروز به عنوان «بهار عربی» در کشورهای منطقه در حال اجراست، اگر هم بالفرض «بیداری اسلامی» و تحت تأثیر انقلاب ایران باشد به دو نکته باید توجه کرد اولاً اینکه مجموعه‌ی درخواست‌های مردم مسلمان منطقه ما بیشتر به درخواست‌های جنبش سبز شباهت دارد و نه شعارهای سال ۱۳۵۷ و ثانیاً، رهبران مسلمانان این جنبش‌ها با صراحت و شفافیت از راه و روش امام خمینی و بن‌لادن، برائت می‌جویند و جنبش خود را شبیه راه و روش طیب اردوغان ترکیه معرفی می‌کنند. آیا این واقعیت‌ها، ضرورت بیش از پیش، اجرای «بدون تنازل» قانون اساسی را ایجاب نمی‌کند؟ تا ترکیه‌ی متحد ناتو، الگوی کشورهای اسلامی نشود.

۱۱- آقای هاشمی! راه جلب اعتماد مردم و وحدت ملی صداقت و شفافیت است. در همین چندین سال، کسانی با توجه به مراتب شفافیت و صداقت خود توانسته‌اند، اعتماد مردم را جلب کنند. گذشته، گذشته، چگونه می‌توان سیاه‌کاری‌های گذشته را از ذهن مردم پاک کرد و اعتماد آنها را جلب نمود و آینده را ساخت؟ با صداقت و شفافیت. شما خیلی چیزها می‌دانید که آنها را هم در خاطرات روزانه‌ی خود و هم در گفتمان رسمی و غیررسمی خود سانسور می‌کنید! یکبار برای همیشه؛ خود را سانسور نکنید و مردم را از

مکنونات قلبی خود آگاه سازید. مشکلات و خطرات را همراه با مکنونات و محفوظات بگوئید. تهدیدهای ملک و ملت را توضیح دهید. مشکلات و راه‌بندان‌ها را هم بیان کنید. اشتباهات و تخلفات را هم بر زبان آورید و راه‌حل‌ها را هم بیان کنید. البته همراه با عذرخواهی از مردم. این کار شما نیروی زیادی آزاد و فضای جدیدی خلق خواهد کرد.

۱۲- شما در سی سال گذشته، مستقیم و غیرمستقیم، در تمامی تحولات جامعه، مثبت و منفی، ذی‌مدخل بوده‌اید. همه می‌دانند و بالفرض که اگر کسانی ندانند در آینده خواهند فهمید. شما برای تسویه حساب با خدای خود و با مردم ایران بگوئید که خطاها، تخلفات، ندانم‌کاری‌ها، سوء مدیریت‌ها و... چه بوده‌اند و شما تا چه حد درگیر و مقصر بوده‌اید و آن وقت از مردم تقاضای بخشش خود و حاکمیت را بکنید. آیت‌اله موسوی اردبیلی هم روی آن تأکید کرده‌اند. خود ایشان هم باید وارد مصادیق شوند و از کلی‌گویی بپرهیزند. گناهان، فراموش نمی‌شوند ولی می‌توانند بخشیده شوند. جامعه روشنفکری و آگاه ما شرایط بغرنج و خطرناک کنونی را درک می‌کنند و به دنبال انتقام‌گیری و تخریب بیشتر مملکت نیستند. قدری صداقت و شفافیت می‌خواهند.

شما خوب می‌دانید که قرار نبوده است، حاصل انقلاب ۱۳۵۷، شرایط کنونی باشد که در صفحات گذشته، بخشی از آن را تصویر کردیم، از نیمه راه ضرر برگشتن؛ فایده است. شما اگر نمی‌توانید، حاکمیت را به تغییر و اصلاح مسیر متقاعد کنید، خود را از این مخمصه نجات دهید و جلوی پای ملت، راه جدیدی باز کنید. اقرار به اشتباه، طی کردن پنجاه درصد مسیر اصلاح می‌باشد. این عمل شما، بدون تردید، برای ملت و مصالح ملی مفید و مؤثر خواهد بود. هیچکس در موقعیت شما برای این امر مناسب نمی‌باشد.

۱۲- این اقدام شما بیش از آنکه یک عمل سیاسی باشد - که البته هست و منافع سیاسی زیادی هم خواهد داشت - یک اقدام عرفانی و اشراقی است. یک تسویه حساب با خود و با خدای خویش است. بزرگان تاریخ بشریت از این‌گونه «خودزنی‌ها» انجام می‌دهند. گاندی، ماندلا، امام خمینی (در مورد پذیرش قطعنامه) و خیلی از مسئولان در کشورهای دموکراتیک، دست به این کار زده‌اند. حضرت آیت‌الله منتظری در ۱۴ مورد به خود انتقاد نموده‌اند و تقصیر خود را پذیرفته‌اند. شما هم باید بتوانید خود را در کنار این بزرگواران، قرار دهید. حتی اگر به همه‌ی موارد ذکر شده در این نوشتار اعتقاد ندارید، آنچه قبول دارید را بپذیرید. افراط و تفریط‌های گذشته را روشن کنید و یک مشی جدید خدایپسند و مردم‌پسند را در این کشور به منصف ظهور برسانید. کشور ما نیاز به این شیوه‌ی

برخورد مسئولان با خود را دارد. حتی اگر هیچکس در میان مسئولان حاضر به این کار نباشند، شما باشید.

خلاصه و نتیجه‌گیری

۱- روحانیت مبارز ایران که از سال ۱۳۴۰ بطور جدی به مرحله مبارزه با رژیم شاه وارد شد در سال ۱۳۵۷ توانست رهبری انقلاب را با کاریزما و قاطعیت آقای خمینی و شبکه‌ی ارتباطی خود با مردم به دست آورد. عظمت این انقلاب توسط روحانیت به درستی درک نشد. به همان نسبت که این انقلاب عظمت داشت، آسیب‌های آن هم عظیم بودند.

اداره این انقلاب و آن را به ساحل آرامش رساندن، در دنیای پر از تناقض و در منطقی ژئواستراتژیک و انرژی - استراتژیک، خاورمیانه به تنهایی از عهده‌ی روحانیت بر نمی‌آمد، اداره این انقلاب احتیاج به تجربه‌ی تاریخی مردم ایران (حکومت صفویه،...، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب سفید شاه،...) از یکطرف و شخصیت‌های برجسته یکصد و پنجاه سال گذشته (قائم مقام، امیرکبیر، مدرس، مصدق،...)، از طرف دیگر داشت. علاوه بر آن، اداره آن، احتیاج به بکار گرفتن تمامی توان ملی و موجودی تجربه‌ی ملی متمرکز در گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، هنری و... کشور، در آستانه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را داشت.

روحانیت بدون توجه به این نیاز انقلاب در مسیری حرکت کرد که مستمراً، نیروها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی را از قطار انقلاب پیاده کرد و یا خود گروه‌ها شرایط را طوری فراهم آوردند که از قطار انقلاب پیاده شدند. این به این معنی نیست که دیگر گروه‌ها تقصیر نداشتند. ولی روحانیت به دلیل شرایط ویژه خود عامل اصلی بود عظمت، ابهت، تضادها و گستردگی انقلاب همراه با آسیب‌ها، توطئه‌ها و تهدیدهای آن برای سامان یافتن، هم به مطهری، بهشتی، رجائی... احتیاج داشت، هم به طالقانی، بازرگان، منتظری و... هم به حزب توده و سازمان مجاهدین خلق احتیاج داشت و هم به نهضت آزادی، روحانیت مبارز، حوزه‌ی علمیه قم و...

روحانیت، از فردای انقلاب مفاهیم «خودی»، «غیرخودی» را در اندیشه‌ی خود داشت. اداره مملکت به تنهایی با «اسلام فقاهتی» در این کشور پر از عقاید و اندیشه‌ها و فرهنگ‌های متفاوت و گاه متناقض و متضاد، مقدور نبود. سایر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی هم خودی و غیرخودی داشتند ولی در یک محیط دموکراتیک و آزاد، مقدور بود که

تضادها، تعدیل و تعامل تقویت شود. روحانیت به غلط نگران مصادره انقلاب توسط گروهها بود در حالیکه شبکه‌ی تشکیلاتی روحانیت، کاریزمای آقای خمینی در تسخیر قدرت، موفقیت ایشان در سقوط شاه و... موقعیتی انحصاری به روحانیت داده بود.

و در شرایط دموکراتیک طیف گسترده مسلمانان می‌توانستند هژمونی نیروهای سیاسی و مدیریت جامعه را به دست گیرند ولی عیب این بود که روحانیت، سایر مسلمانان را هم قبول نداشت، منحصرأ روحانیت و اسلام فقهاتی برای او اصل بود.

پس از خرداد ۱۳۶۰، آنچنان توان ملی صدمه دید که مهمترین تصمیمات استراتژیک و مهم و حتی ساده‌ترین امور توسط پنج نفر (سران سه قوه، نخست‌وزیر و احمد خمینی)، اتخاذ می‌شد. خاطرات آقای هاشمی به صراحت و شفافیت این امر را نشان می‌دهد. این حجم از کار فشرده از عهده پنج نفر ساخته نیست، هر چند حسن‌نیت، داشته باشند. بحث از سوء نیت نیست، بحث از روش حکومت کردن است. بحث از روشی است که در سی و سه سال گذشته، جواب نداده است. باید این روش را عوض کرد. باید قبل از آنکه دیر شود، روش را عوض کرد.

نابودی و حذف شخصیت‌های تأثیرگذار روحانیت از یکطرف و سایر گروه‌ها از طرف دیگر توان ملی را در حل مشکلات به شدت کاهش داده ولی در ۱۵ سال گذشته عده‌ای از تهمه‌ی روحانیون، آقایان خاتمی، هاشمی، کروبی و آقای موسوی به درجات مختلف پی به این مشکل برده‌اند که می‌تواند امر مثبتی باشد.

۲- در سی و چند سال گذشته، پس از انقلاب، علیرغم عظمت این انقلاب مردمی و همه‌گیر؛ توسط روحانیت و حاکمیت مسلط در هر مرحله اقداماتی منفی بر علیه منافع ملی و مردم ایران انجام شده است. این اقدامات، جامعه را به انشقاق و اختلاف انداخته و امکانات زیادی را از بین برده است.

۳- در برخورد با غرب، روابط ایران و غرب به مرحله‌ی خطرناک و تهدیدکننده‌ای رسیده است. بطوری که در محافل جنگ‌طلبان امریکایی، تغییر رژیم جمهوری اسلامی در دستور کار قرار گرفته و متحدان منطقه‌ای هم پیدا کرده است، منتظر فراهم شدن شرایط اجرای آن می‌باشند.

۴- آقای رفسنجانی، شخصیت منحصر به فردی است که در سی و اندی سال گذشته مستقیم و غیرمستقیم در تحولات ایران اقدامات مثبت و منفی انجام داده و از تمامی فراز و نشیب‌های جمهوری اسلامی مطلع می‌باشند و تاکنون سیاست‌های ایشان، عمدتاً مخفی و

پنهان و کمتر علنی و شفاف بوده است.

۵- بن‌بست کنونی را شهامت و جسارت‌های آقای هاشمی تا حدودی می‌تواند بشکند و نیروهای جدیدی برای آشتی ملی و اجماع عمومی برای حفظ و صیانت از ملک و ملت، آزاد سازد. در سه سال گذشته، کوشش‌های آقای هاشمی، موفقیت جدی نداشته و روال سرکوب مردم ادامه داشته و انشقاق نیروهای اجتماعی هر روز عمیق‌تر شده است.

۶- آقای هاشمی باید ضمن بیان تهدیدات جدی‌ای که متوجه مملکت است، عملکردهای گذشته را تشریح و از مردم عذرخواهی کند و به نوبه خود تقصیر خود را بپذیرد و مردم را به وحدت، آشتی ملی، گذشت و همدلی دعوت کند. سه سال در بالاها چانه‌زنی کرده است، تقریباً بی‌نتیجه، یکبار به مردم رو کند، نتیجه مثبت آن بروز خواهد کرد.

۷- این عملکرد آقای هاشمی، فضای جدیدی ایجاد خواهد کرد و راه تازه‌ای پیش پای مردم و مسئولان خواهد گذاشت. هاشمی محبوبیت بیشتری پیدا خواهد کرد و قدرت مردمی بیشتری برای اصلاح امور خلق خواهد شد. یا سایر مسئولان از وی تبعیت خواهند کرد و در محبوبیت او شریک خواهند شد و جامعه به راه اصلاح هدایت خواهد شد و یا با اصرار بر راه کنونی، جبهه ضداصلاحات ضعیف‌تر و جبهه اصلاح‌طلبی قوی‌تر خواهد گردید.

منابع و توضیحات

[۱] هاشمی متولد ۱۳۱۳ است. در ۱۴ سالگی به قم رفته، آشنایی با آقای خمینی و شاگردی و تأثیرگذاری از ایشان وی را از ۱۳۴۰ وارد مبارزات مخفی و علنی بر علیه رژیم پهلوی کرد بطوری که در قبل از انقلاب ۷ بار و مجموعاً ۴ سال و ۵ ماه را به جرم فعالیت علیه حکومت پهلوی در زندان گذرانده است (به نقل از زندگی‌نامه اکبر هاشمی رفسنجانی در www.fa.wikipedia.org) از گزارش مورخ ۱۳۳۷/۵/۱۱ شهربانی کل کشور به نخست‌وزیر که بر پایه گزارش شهربانی همدان تدوین شده تا پیروزی انقلاب در اسناد ساواک نشان می‌دهد که هاشمی تحت کنترل و رصد دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی بوده است (هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه - دفتر نشر معارف انقلاب چاپ اول ۱۳۷۶ صص ۴۲۱-۸۱۵)

[۲] او یکی از ۲۸ عضو مؤسس جامعه روحانیت مبارز بود و رابطه‌ی نزدیکی با

مؤتلفه‌های اسلامی داشت بطوری که اسلحه‌ای که حسنعلی منصور با آن ترور شد، توسط هاشمی تهیه شده بود و در آغاز دهه پنجاه و پس از اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق کمک‌های مادی زیادی، به آنها کرده است. (پیشین)

[۳] ترجمه‌ی کتاب «القضية الفلسطينية» نوشته «اکرم زعیترا» محقق اردنی تحت عنوان «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سپاه استعمار» در سال ۱۳۴۲ منتشر شده است. در مقدمه‌ی کتاب که تحت عنوان «استعمار» در تاریخ هفتم ذیحجه ۱۳۸۳ هجری قمری نوشته شده آقای هاشمی، جنایات استعمار را در جهان بیان می‌کند. در پایان این مقدمه تحت عنوان «چه باید کرد؟» هاشمی می‌نویسد که: «برای مردم اسیر دست استعمار لازم است که این‌گونه کتاب‌ها را بخوانند، بخوانند و دقت کنند؛ دقت کنند و علل پیروزی یا شکست مبارزات ملت‌ها را درک نمایند؛ تا اشتباهات دیگران را تکرار نکنند» از نکات جالب این است که این کتاب توسط آقای شیخ مصطفی رهنما برای دکتر مصدق فرستاده می‌شود. مصدق در نامه‌ای به تاریخ ۱۱ آذرماه ۱۳۴۲ ضمن تشکر و دلجویی از آقای رهنما به علت گرفتاری وی در ساواک مبلغی پول طی یک چک برای رهنما می‌فرستد تا این کتاب بیشتر در معرض افکار عموم قرار گیرد. (هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه جلد اول)

[۴] کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چاپ اول آن در سال ۱۳۴۶ هـ.ش توسط مؤسسه مطبوعاتی فراهانی در تهران منتشر شده است. در پیش‌گفتار کتاب؛ آقای هاشمی نوشته است: «تقدیم: به تمام مسلمانانی که از ضعف و انحطاط کشورهای اسلامی رنج می‌برند و آرزوی عظمت و مجد اسلام و مسلمین وجودشان را مسخر کرده و با اخلاص و فداکاری در راه تجدید جلال و شکوه اسلام و نجات مسلمین از بند استعمار و استثمار به پیکار برخاسته‌اند» در ادامه‌ی این مقدمه در توضیح شخصیت و اقدامات امیرکبیر می‌نویسد: «امیرکبیر... خط استعمار را با دیده‌ی تیزبین و هوش سرشار خویش درک کرد و دام‌ها و دانه‌های مرموز آن را درست تشخیص داد... پیش قراول اول مبارزه با استعمار شد و راه و رسم استقلال و عظمت را با خطوط روشن و خوانا مشخص نمود و برای پاره کردن زنجیر استعمار و شکستن طلسم استثمار آن چنان برنامه‌ای تنظیم کرد که پس از گذشتن بیش از یک قرن، قهرمانان کارآزموده‌ی وطن‌پرستی و ضداستعماری

همان نسخه را (با اندکی تغییر، که معلول گذشت زمان است) عمل می‌کنند... امیرکبیر به حق درک کرد که فقر و فساد کشور برای رشد و نمو استعمار بهترین زمینه مساعد است... او احساس کرده بود که افراد نالایق و پست و خودفروش در هر پست و مقامی که باشند، همانند ماشین خودکاری در اختیار استعمارگران قرار می‌گیرند... میرزاتقی‌خان با تمام وجود احتیاج یک کشور مستقل را به افراد تحصیل کرده و متخصص در علوم و فنون جدید و کارشناسان لایق صنعت و علم روز لمس کرد و درست فهمید... وی می‌دانست که ثروت مملکت بایستی در خود مملکت خرج شود... و از فروختن مواد خام به قیمت ارزان و خرید مصنوعات گران‌قیمت نتیجه‌ای جز ورشکستگی و هدر دادن ذخائر و ثروت کشور عاید نخواهد شد... امیر اعتقاد داشت: بدون داشتن یک ارتش نیرومند و مجهز به سلاح روز... نمی‌توان حق کشور و ملت را حفظ کرد... و به‌طور خلاصه هر چیزی که برای استقلال و عظمت و اعتبار یک کشور و آسایش و رفاه و سیادت یک ملت لزوم داشت، او در برنامه‌های اصلاحی خویش گنجانده بود... او قبل از هرچیز مرد کار و عمل بود... ما در این کتاب ابتدا تابلویی از وضع کشور، قبل از زمامداری امیرکبیر، ترسیم می‌کنیم و سپس به تشریح اقدامات و اصلاحات و مبارزات امیرکبیر علیه استعمار و عمال استعمار می‌پردازیم و پس از آن به وضع سقوط امیرکبیر و تجدید استعمار اشاره می‌کنیم... خوانندگان گرامی نباید انتظار داشته باشند که بر اساس تاریخ‌نویسی تجزیه و تحلیل و بررسی و کنجکاوای ببینند، بلکه هدف اصلی، بررسی وضع امیرکبیر در مقابل استعمار و استعمارگران است...»

آقای هاشمی اخیراً در مصاحبه با شرق (شماره ۱۴۶۳ مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۹۰) در مورد امیرکبیر و دلیل نوشتن این کتاب گفت که: «اینکه می‌گویید که چطور این انتخاب را کردم، علتش این بود که وقتی روی تاریخ زندگی امیرکبیر تحقیق کردم، فهمیدم که ولی کارهای اساسی‌ای که کرده همان‌هایی است که اگر یک فرد مجتهد هم می‌خواست اسلام را پیاده کند، همان اقدامات را می‌کرد.»

[۵] سیدابوالفضل تولیت از ثروتمندان ایران بود که ثروت زیادی داشت. آقای هاشمی رابطه‌ی خود با او را در کتاب «هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه» چنین توضیح می‌دهد: «با [ابوالفضل] تولیت هم کم‌کم در جریان مبارزه و سربازی و روابط

سیاسی... آشنا شده بودم. یک قطعه زمین دویست و بیست و پنج یا دویست و پنجاه متری را از زمین‌های موقوفه از ایشان اجاره کردم... ماهی بیست و پنج تومان، با وام و فروش چیزهایی، خانه‌ای هم ساختم.» (ص ۱۷۵) پس از لایحه‌ی کاپیتولاسیون «امام چند نفری را مأمور تحقیق در مورد جزئیات این خبر کردند که یکی از آن‌ها من بودم. رفتم پیش آقایان فلسفی و تولیت و سیدجعفر بهبهانی... آقای بهبهانی از طریق یکی از نمایندگان مجلس سنا لایحه و اسناد مربوطه را به دست آورد و به من داد.» (پیشین) در سفر اول به خارج هم آقای هاشمی می‌گوید: «به کمک یک افسر از دوستان آقای تولیت توانستم گذرنامه بگیرم» (پیشین ص ۲۷۲) در خاطرات سال ۵۴ و سفر دوم خود به خارج آقای هاشمی می‌نویسد: «کاری که ما بعد از آن سفر اول انجام دادیم، عمدتاً جلب حمایت آقای تولیت [سیدابوالفضل] بود. ایشان امکانات مالی زیادی داشت، بچه هم نداشت. فردی بود روشنفکر و از نظر اعتقادی هم بیشتر جریان مبارزه‌ی اسلامی را قبول داشت، او آماده شد که همه‌ی ثروت خود را وقف مبارزه بکند، به عنوان تأسیس حکومت اسلامی... مؤسسه‌ای تأسیس کردیم، اساسنامه‌ی آن را نوشتیم و هیأت مدیره‌ای تعیین کردیم که من خودم عضو آن بودم. تولیت همه‌ی ثروت و اموالش را به استثنای خانه تهران، خانه سالاریه‌ی قم و مقداری برای گذراندن زندگی شخصی در اختیار گذاشت، به صورتی که انجام کارها از حضور و تصمیم خود ایشان بی‌نیاز بود. هیأت مدیره برای انجام هر اقدامی اختیارات کافی داشت... پول زیادی - در مقیاس آن روز - از طریق فروش زمین و سایر مستقالات فراهم شد. پولی هم ایشان حواله کرده بود به خارج و خود تولیت هم سفری به خارج کرد که مصادف با همان سفر دوم من به خارج از کشور بود و یکی از برنامه‌های این سفر من گفت‌وگو با ایشان بود و بعضی کارها را مشترکاً تنظیم کردیم... سعی شد که در خارج کشور سرمایه‌گذاری‌هایی بشود که با تکیه بر درآمدهای آن، نیازهای نیروها و پایگاه‌های ما در لبنان، عراق، اروپا و آمریکا تأمین شود... به حل مشکلات داخل هم کمک شود. مرحوم تولیت در قم زمین‌های زیادی داشتند برای استفاده مناسب از آن‌ها و به کمک دوستان ما شرکتی به نام «دژساز» تأسیس شد. به سرعت قیمت زمین‌ها بالا رفت که امکانات زیادی در اختیار هیأت مدیره خیریه قرار

می‌داد... در لبنان صد هزار دلار در آخرین مرحله برای آقای قطب‌زاده حواله کردم که از تولیت بگیرد. رابطه‌ی این‌ها [قطب‌زاده، بنی‌صدر و حبیبی] را هم با تولیت برقرار کردم.» (صص ۲۸۲-۲۸۴) در ادامه‌ی موضوع آقای هاشمی تحت عنوان «سرنوشت ثروت تولیت» می‌نویسد که: «پس از بازگشت من از اروپا و دستگیری و زندانی شدن، با استفاده از روابط صمیمانه‌ی آقایان تولیت و [احمد] صدر حاج سیدجوادی، تغییراتی در هیأت مدیره به سود نهضت آزادی انجام شد. هرچه حضور من محفوظ بود... اجمالاً می‌دانم که مقداری پول به آمریکا فرستادند که صرف پایگاهی شد برای آقای یزدی [ابراهیم]... تولیت اموال خود را [در پاریس] در اختیار امام گذاشته بود. امام هم به هیأتی سه نفره - مرکب از من و آقایان منتظری و مطهری - داده بودند... رفته رفته رنجش‌هایی برای او [تولیت] پیش آمد؛ توقعاتی داشت که مورد توجه قرار نگرفت... منعطف شده بود به سمت نهضت آزادی و وصیتی برایش تنظیم شده بود که همه اختیارات به خانم ایشان داده می‌شد. البته با واگذاری این اموال به امام و احاله‌ی اختیار از طرف امام به جمع ما دیگر جای این تغییرات نبود... بعد از مرگ تولیت مشکلاتی پیش آمد... وارثی مدعی شد... در نهایت آقای منتظری دخالت کردند، خمس آن را خود ایشان برداشت و بقیه به جامعه‌ی الصادق واگذار شد.» (ص ۲۸۵ پیشین)

[۶] آقای هاشمی در تابستان و پائیز ۱۳۸۵ در خصوص مسئله رهبری در ایران، با «فصلنامه‌ی حکومت اسلامی» که طی شماره‌های ۴۰ و ۴۱ آن انتشار یافت مصاحبه مفصلی انجام داده و مطالب مهمی گفته است که ما در اینجا اهم آن را می‌آوریم:

- در مقابل «کشف رهبر» [که موضع آقای مصباح است] به انتخاب رهبر معتقد است.
- رهبر باید مورد قبول مردم باشد، رکن اصلی رهبری همین است.
- در مورد انتخاب آیت‌الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری که بعداً آقای خمینی گفته‌اند که «مخالف بوده» اند. هاشمی گفت: «شاید فرموده باشند من موافق نبودم، ایشان می‌دانستند که ما بنا داریم این کار را انجام بدهیم و اگر به ما می‌گفتند: «این کار را نکنید»، ما هم انجام نمی‌دادیم». در مقابل این سؤال که «آیا برداشتتان این بود که امام با این مسأله موافق هستند؟» هاشمی پاسخ می‌دهد که: «فکر می‌کردیم امام موافق

هستند. چون اولاً: امام احتیاطاتشان را به آقای منتظری ارجاع داده بودند. ثانیاً: امام بعضی از اختیاراتشان را به ایشان ارجاع داده و محول کرده بودند. ایشان عملاً در بعضی از موارد قائم مقام بودند، یعنی عمل می‌کردند و ما هم می‌دانستیم که امام به آقای منتظری اعتماد دارند. پیش قدمی این موضوع هم به حاج احمدآقا و من بود. شرط وصیت هم که در قانون اساسی آمده بود، ارجاع احتیاطات امام به ایشان، ایشان را واجد این شرط کرده بود.»

- قانونی در مجلس خبرگان تصویب شد که از نهادهای زیر نظری رهبری [آقای خامنه‌ای]، خواسته شود که به مجلس خبرگان بیایند و به سؤالات پاسخ دهند. دفتر رهبری مانع حضور آنها در خبرگان شد که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست... فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود، اما اینکه از آنها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیایند، چنین چیزی نیست.

- نظارتی که گفته می‌شود این نیست که خبرگان بروند و ببینند هر کاری که رهبری انجام می‌دهد، دخالت کنند. بلکه از این جهت است که ببینند کاری که رهبری انجام می‌دهد، متناقض با مدیریت با عدالت و یا تقوا هست یا نیست؟ پس خبرگان می‌خواهد نظارت بر بقای شرایط داشته باشند و شرایط رهبری هم در عملکرد است. لذا نظارت استصوابی اگر یک جا معنا داشته باشد، همین جا است.

- خبرگان با صور مختلف می‌توانند به وظیفه خودشان عمل کنند. دعوت نهادهای زیر نظر رهبری به مجلس خبرگان یکی از راه‌هایی است که در آن شبهه شده است. این شبهه را باید رفع کرد.

- بحث نظارت بر رهبری همگانی است؛ یعنی وظیفه هر مسلمانی است که امر به معروف و نهی از منکر کند. مردم می‌توانند از طریق مطبوعات هم نظراتشان را اعلام کنند.

- نظارت بر رهبری در عملکرد متبلور می‌شود. نظر خبرگان هم نظارت بر عملکرد است نه نظارت از دور.

- در قانون اساسی هیچ منعی برای زمان‌دار کردن رهبری وجود ندارد و نامحدود کردن رهبری با تصمیم و رأی خبرگان بوده است. خبرگان می‌تواند آن را زمان‌دار کند.

- آنچه که ما در عمل دیده‌ایم این است که شخصیت‌هایی که می‌توانند در حوزه رهبری تحقیق کنند، زیاد نیستند. حتی با بحث‌های فراوان به این نتیجه رسیدیم که

همین آقایانی هم که می‌آیند و عضو این کمیسیون - کمیسیون تحقیق از رهبری - می‌شوند، با اکراه این کار را می‌کنند.

- سازمان نظارتی رهبری هنوز کامل نیست.

- کمیسیون تحقیق مطالب را بررسی و جمع‌بندی می‌کند و در ملاقات با رهبری، موارد موردنظر را با ایشان در میان می‌گذارد، البته خیلی محرمانه است و خلاصه‌اش را در جلسات مطرح می‌کنند.

- به هر حال کسانی که نظارت می‌کنند، تحت‌الشعاع رهبری هستند، چه در زمان امام و چه در حال حاضر،

- در واگذاری انتخابات خبرگان به شورای نگهبان بعضی‌ها آن را خلاف اصل صد و هشت قانون اساسی می‌دانند. این شبهه هم کراراً مطرح شده است. طبق قانون اساسی، مجلس خبرگان باید قوانین مربوطه‌اش را خودش تصویب کند.

- نظر امام در مورد حذف مرجعیت در رهبری را به عنوان حکم حکومتی می‌پذیرفتیم.

- نقل قول از امام در مورد رهبری آقای خامنه‌ای انصافاً مؤثر بود. البته آنجا بحث تعیین رهبر با امام مطرح نبود بلکه یک مباحثه بود و ما می‌خواستیم استدلال کنیم تا ایشان اقدام به عزل آقای منتظری نکنند. اما ایشان جواب ما را دادند. شاید اگر این مطلب نقل نمی‌شد رأی دو سوم در آن جلسه، اول به دست نمی‌آمد.

- شورای رهبری اشکال مبنایی ندارد، اشکال اجرایی هم ظاهراً نداشته باشد بلکه از نظر اعتبار قوی‌تر است... خیلی جاها اول انقلاب به صورت افراطی شورایی شده بودیم. مخصوصاً آیت‌الله طالقانی خیلی روی مسأله مانور می‌دادند که تأثیر هم گذاشته بود، چون حالتی مترقی بود.

- من فکر می‌کنم اگر سیاست نظام این باشد که مجلس خبرگان فعال باشد. راه فعال شدنش همین است که به سراغ وظایفی که بر عهده رهبری هست برود و آنها را تحت نظارت بگیرد.

- در زمان امام نظارت خیلی زمینه نداشت. امام در سطحی بودند که دیگران خیلی ملاحظه می‌کردند از اینکه بروند از رهبری ایشان تفحص بکنند. مسأله نظارت می‌بایست آن دوره بنیادش گذاشته می‌شد که خیلی جدی گرفته نشد... در مجموع من فکر می‌کنم نظر اکثریت این است که در این بُعد خیلی فعال نیستیم؛ یعنی آن مقداری که لازم است کار نمی‌شود.

[۷] در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۲۸ نامه‌ای به امضای پنج روحانی مورد اعتماد آقای خمینی، آقایان (هاشمی، بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای و باهنر) برای آقای خمینی، نوشته می‌شود. در این نامه ضمن توضیح وقایع می‌نویسند که «هرگونه تلاش ما برای جلوگیری از انحراف در محتوای انقلاب، اتهام قدرت‌طلبی به همراه دارد... چگونه می‌توان انتظار داشت که ما در جهت حفظ راه انقلاب نقش خودمان را ایفا نماییم» در این نامه تلویحاً امام را تهدید به کناره‌گیری خود می‌کنند: «از این که تحت تأثیر عوامل خارج از اراده و خواست خود مسئولیت کمتری به عهده داشته باشیم، ممکن است ناخرسند نباشیم.» و در پایان این نامه، امام را از تکرار مشروطه می‌ترسانند: «علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می‌خورد. متجددهای شرق‌زده و غرب‌زده علی‌رغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده‌اند.»

آقای هاشمی، در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۲۵ نامه‌ی دیگری به آقای خمینی می‌نویسد و نامه‌ی قبلی را که به علت مرضی امام ارسال نشده بود، ضمیمه آن می‌نماید. در این نامه آقای هاشمی صراحت بیشتری به کار می‌برد. هاشمی در این نامه می‌نویسد که: «روابط و ملاقات‌های ما با جنابعالی، صورت تشریفاتی به خود می‌گیرد و محدودیت‌هایی در طرح و بحث مطالب به وجود آمده و من خائفم که این حالت خسارت بار باشد.» هاشمی تأکید دارد که این آقایان چوب امام را می‌خورند و می‌نویسد: «آیا رواست که به خاطر اجرای نظارت جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل این‌ها موضع بی‌طرف بگیرید؟» و در ادامه می‌گوید: «آیا رواست که هم گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلاء قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف و شخص آقای بنی‌صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی‌طرف داشته باشید؟ مردم چه فکر خواهند کرد؟ و بعداً تاریخ چگونه قضاوت می‌کند؟» هاشمی در ادامه‌ی این نامه می‌نویسد که: «قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است» و «اختلاف دو بینش است که یکی مصداق اسلامش عضنفرپور و سلامتیان و سعید سنجابی و طرف دیگر رجائی و گنابادی و منافی و موسوی... می‌باشد.» در مورد جنگ هاشمی می‌نویسد که: «احتمال اینکه مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف‌آور است.» آقای هاشمی بنی‌صدر را متهم به

«تضعیف دولت» و «اجرای منویات امریکا» می‌کند. هاشمی از عدم حمایت علنی امام از «حزب جمهوری اسلامی» هم گلایه می‌کند. هاشمی در این نامه پا را فراتر گذاشته و می‌گوید: «گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را... ضعیف‌تر از گذشته نشان می‌دهید، بسیاری از مردم هم متحیرند که چرا امام قاطع و صریح در این مسائل سرنوشت‌ساز صراحت ندارد. خدای ناخواسته اگر روزی شما نباشید و این تحیر بماند، چه خواهد شد؟» (خاطرات آقای هاشمی سال ۱۳۶۰) آقای بهشتی هم نامه‌ای در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۲ برای امام نوشته است. آقای بهشتی در شروع نامه می‌نویسد که: «دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می‌شود.» آقای بهشتی ادامه می‌دهد که: «یک بینش معتقد و ملتزم به فقهت و اجتهاد... ملتزم به وحی و تعبد در برابر کتاب و سنت» و بینش دیگر را «در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بینابین» معرفی می‌کند. آقای بهشتی بینش اول را در برابر بیگانگان «معتقد و ملتزم» و بینش دوم را «لرزان و لغزان»، بینش اول بر «فرهنگ و نظام ارزشی اصیل و مستقل اسلام استوار است» و بینش دوم «جامعه را به راهی می‌کشاند که خود به خود درها را به روی ارزش‌های بیگانه از اسلام و بلکه ضداسلام می‌گشاید.» آقای بهشتی در ادامه می‌نویسد مؤمنان در نظام شاهنشاهی تحت فشار بودند و اکنون در «جمهوری اسلامی هم که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسئولیت‌ها را بر عهده دارند و مردم عزیز ما نیز در صحنه‌ها حضور دارند، دوباره تحت فشار همان‌ها قرار گرفته‌اند. ولی این بار زیر حمایت همه جانبه رئیس جمهور و فرمانده کل نیروهای مسلح». آقای بهشتی پیش‌بینی می‌کند که «این اقلیت مؤمن، که اگر حمایتش کنند، می‌رود که اکثریت شود» آقای بهشتی در ادامه‌ی نامه‌ی خود به شدت هشدار می‌دهد و می‌نویسد: «در ماه‌های اخیر صدای پای آمریکای توطئه‌گر و همدستان و همدستانان او گسترده‌تر از پیش شنیده می‌شود... دنباله زنجیروار توطئه‌ها... پشت سر رئیس‌جمهور خود را پنهان کرده‌اند... رئیس‌جمهور و همفکران او برای حذف مسأله رهبری فقیه در آینده سخت می‌کوشند... در سخنان اخیر رئیس‌جمهور و کلام اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه در برابر شعار «درود بر منتظری امید امت و امام» این مطلب به خوبی مشهود است.» آقای بهشتی ضمن یادآوری وسعت‌نظر خود و دوستانشان برای فعال بودن بنی‌صدر و بازرگان و

یزدی در گذشته در شرایط آن موقع اظهار نظر غربی می‌کند و می‌نویسد: «نظر ما این است که رشد کمی و کیفی دارندگان بینش اول به لطف الهی امروز به آن درجه رسیده است که نهادهای لشکری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شود و اداره‌ی جمهوری اسلامی بر پایه یک بینش استوار گردد.» آقای بهشتی در پایان نامه‌ی خود آقای خمینی را در جایگاه یک تصمیم‌ساز در فشار خطرناکی قرار می‌دهد و می‌نویسد: «... چیزی است که این اندیشه در این فرزندان و برخی برادران دیگر، قدرت گرفته که اگر اداره‌ی جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان بینش دوم را در این مقطع اصلاح می‌دانید، ما به همان کارهای طلبگی خویش پردازیم...» (کیهان ۱۳۸۰/۴/۶) علاوه بر آنچه گفته شد، آقای هاشمی در خاطرات سال ۱۳۶۰ خود، روزنوشت‌هایی دارد که حاکی از اراده‌ی ایشان در حذف بنی‌صدر، نهضت آزادی و... است که قسمت‌هایی را نقل می‌کنیم:

در مقدمه‌ی «کارنامه و خاطرات» سال ۱۳۶۰ خود آقای هاشمی می‌نویسد: «کار توضیحی، هم تأثیر زیادی در تصمیم امام برای اتخاذ مواضع صریح داشت.»
شنبه: ۱۳۶۰/۱/۸: از امام خواستم که به مسئولیت فرمانده کل قوا توجه بیشتری بفرمایند. احمد آقا از اینکه نیروهای انقلابی به ایشان [بنی‌صدر] بدبین هستند، نگران بود. گفتم لازم است موضع روشنی اتخاذ کنند.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۲/۲: تیمسار افضل‌ی فرمانده نیروی دریایی صحبت از تجدید سازمان ارتش می‌کرد و اهداف انحرافی فرماندهان موجود، منجمله آقای بنی‌صدر در تضعیف عامل ایمان [این تیمسار که نگران عامل ایمان ارتشی‌ها بوده، نفوذی حزب توده بود که بعداً اعدام شد!]

جمعه ۱۳۶۰/۲/۳: الشریف و خاتمی از حزب زحمتکشان از اشتباه در عدم تجویز ریاست جمهوری برای روحانیت گفتند که منجر به ریاست جمهوری بنی‌صدر گردید و فتوکپی نامه‌ای را ارائه دادند که قبل از انتخابات اعلام خطر کرده بودند... نامه جالبی است. امروز اعلام خطرشان معنا و مصداق پیدا کرده [متأسفانه، مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان و جاسوس انگلیس و آمریکا که بعداً در زندان جمهوری اسلامی به اتهام شرکت در کودتا و ارتباط با آمریکا و با واسطه‌گری احمد احرار مرد، چگونه دلسوز انقلاب و روحانیت می‌شود!] (بیان مشروح از مهندس سبحانی در کتاب اقتصاد سیاسی، گام نو)

شنبه ۱۳۶۰/۳/۲۳: برای اینکه... در مسأله ریاست جمهوری و طرح عدم کفایت سیاسی، نظر امام را بدانم، اول وقت به منزل ایشان رفتم... امام هم مثل من نظرشان این بود که ترجیح دارد، آقای بنی‌صدر تابع قانون شود و رئیس‌جمهور بماند، اما به ظن قوی ایشان تسلیم قانون نخواهد شد.

[۸] آقای هاشمی داستانی را تعریف می‌کند که چگونه نیمه شب امام را از اندرونی منزل بالاچار به بیروی می‌کشاند و علیرغم نارضایتی امام از ملاقات با آنها، ایشان را وادار به این ملاقات می‌کنند که جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه قم در حمایت از کاندیدای ریاست جمهوری بنی‌صدر اعلامیه ندهد. این در حالی بود که آقای خمینی از جامعه‌ی مدرسین خواسته بود که این اعلامیه را بدهند. آقای هاشمی می‌گوید که در آن ملاقات گریه کرده است ولی باز هم امام نظر وی و همراهانش را نپذیرفته‌اند (گفتگوی کیهان با هاشمی رفسنجانی ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۸۲) به عبارت دیگر، آقای هاشمی و همفکران آنها کوشش داشتند که از ریاست جمهوری بنی‌صدر هم جلوگیری کنند که با مخالفت امام در کاندیدا آقای بهشتی و حذف جلال‌الدین فارسی به علت غیرایرانی بودن وی، موفق نمی‌شوند. این نوع فعالیت‌ها، غیردمکراتیک و قییم‌آبانه است. آقای هاشمی در همان مصاحبه از تأثیرگذاری آیت‌اله پسندیده بر امام به علت تمایل ایشان به بنی‌صدر و سابقه‌ی همکاری ایشان با جبهه ملی، گلایه می‌کند! اگر آقایان هاشمی و بهشتی و... حق داشته‌اند - که داشته‌اند - که با امام نظرات خود را مطرح کنند، چرا آقای پسندیده نداشته باشند؟ روش کانالیزه کردن رهبری و حذف دگراندیشان از اطراف امام خمینی چیزی غیر از قییم‌آبی و در نهایت دیکتاتوری نبوده است؟

[۹] هفده هزار و ۱۵۹ نفر «قربانیان ترور» (www.habilian.ir) و بیست هزار «مجاهد شهید راه آزادی» (www.mojahedin.org) آمارهای ادعایی هستند که مسئولین جمهوری اسلامی و رهبران «سازمان مجاهدین خلق» در سایت‌های خود بیان کرده‌اند. علاوه بر بیست هزار نفر مورد ادعای «سازمان مجاهدین خلق»، اعدام‌های سایر گروه‌ها را هم اگر بدان بیافزائیم و از همه بدتر کشتار حدود چهار هزار زندانی در سال ۱۳۶۷ و اعتراض آیت‌الله منتظری و ده‌ها هزار زندانی و معلول و ناقص‌العضو دو طرف را هم اگر به این کارنامه اضافه کنیم، ابعاد و حجم

خسارت‌های مادی و معنوی این مسابقه‌ی «ترور - اعدام» روشن خواهد شد. در نشریه چشم‌انداز، ده‌ها مقاله و مصاحبه در مورد خرداد ۶۰ نگاشته شده است که ابعاد قضیه را به خوبی باز می‌کند. و هزینه‌های این «مسابقه» را عیان ساخته است. [۱۰] رفتار کنونی با آقای هاشمی، همانقدر ضد دموکراتیک و غیرانسانی است که رفتار با بنی صدر در آن موقع. رویه شدن این روش‌ها از همان زمان شروع شد و در «تکامل» خود به اینجا رسید!

[۱۱] در سال‌های اخیر، بنی صدر ادعا کرد که امام و خانواده‌ی ایشان در دو مرحله سعی کرده‌اند از او دلجوئی کنند و او شرایطی را مطرح کرده که برآورده نشده است.

[۱۲] شادروان حضرت آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی در اواخر سال ۱۳۶۸ نوشتاری را تحت عنوان «نگاهی دیگر - تحلیل نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام خمینی به فقیه عالیقدر» نوشته‌اند که در سال گذشته در حد محدودی پخش شده است. این نوشتار بر سیاق شیوه ژرف‌بین و دقیق آقای صالحی در کارهای تحقیقاتی انجام شده است. آقای صالحی نامه امام را «همه خشم و خشونت و حمله و هجوم و اهانت‌های آزاردهنده و رنج‌آور و نسبت‌هایی که انسان از شنیدن آنها مو بر اندامش راست می‌شود.» و پاسخ حضرت آیت‌الله منتظری را «لبریز از صبر و تحمل و حلم و خویش‌داری و تواضع و فروتنی و اطاعت، اطاعت نه از سر ضعف و ذلت، بلکه از روی دلسوزی برای اسلام و بقای نظام» توصیف می‌کند. آقای صالحی باز تأکید می‌کند که «نامه‌ی امام یکپارچه آتش است و نامه‌ی آیت‌الله منتظری آبی است بر روی آتش.»

آقای صالحی تأکید می‌کند: «آیت‌الله منتظری هیچ یک از نسبت‌هایی را که در نامه امام به وی داده شده قبول ندارد و آنها را شدیداً رد می‌کند» ولی «در همین حال کظم غیظ می‌کند و خشمش را فرو می‌خورد.» آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی یک اصل فقهی را هم مطرح می‌کند که چون «فرموده‌ی امام دلیل نیست بلکه تکرار ادعا است.» «نمی‌توان از امام تقلید کرد، زیرا این تشخیص موضوع است و در تشخیص موضوع تقلید از مرجع جایز نیست.» مثال می‌زند که «مثلاً اگر مرجع تقلید به شما بگوید: این شربت را بنوش، و شما می‌دانید این شراب است نه شربت، در اینجا نمی‌توانید آن را بنوشید»

آقای صالحی می‌نویسد که «این تصور در ذهن انسان تقویت می‌شود که افرادی سعی کرده‌اند با گزارش‌ها و تحلیل‌های خود برای حضرتش چنین ذهنیتی به وجود آوردند.» آقای صالحی می‌گوید که «این ذهنیت، چه بار سنگینی از غصه و ناراحتی را برای قلب مقدسش تحمیل نموده» که در «شدت یافتن بیماری قلبشان اثر داشته» و از قول دختر امام نقل می‌کند که در چند روزی که بستری بوده‌اند و به رحلتشان انجامید، «امام پنج بار دچار حمله قلبی شدند» آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی تناقض نامه ۶۸/۱/۶ امام را که می‌گوید: «منتظری تفکر و خط منافقین را پذیرفته است.» با نامه‌ی ۶۸/۲/۷ آقای احمد خمینی به آیت‌الله منتظری که می‌گوید: «... من تأکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرال‌ها را پذیرفته‌اید...» آقای صالحی این تناقض را تغییر نظر امام می‌داند و دلیل دیگر اینکه؛ احمد آقا از قول امام و از طریق آقای عبدالله نوری و بر خلاف نامه ۸۶/۱/۶ به آیت‌الله منتظری پیغام می‌دهند که «به آقای منتظری بگویند وکیل من هستید» در حالیکه در نامه ۶۸/۱/۶ آمده است که پول سهم امام از طریق آیت‌الله منتظری «به حلقوم منافقین می‌ریزد.» آقای صالحی نامه ۶۸/۱/۸ امام را هم به آیت‌الله منتظری که بر خلاف نامه ۶۸/۱/۶ در جراید منتشر شده است، عدول امام از مواضع ۶۸/۱/۶ می‌داند. حتی از قول آقای احمد خمینی در رنجامه خطاب به آقای منتظری آمده است که «... حضرت امام روحی فداء پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه‌ای از فکر آقای منتظری غافل نیستم...» آقای صالحی نجف‌آبادی روی نکته بسیار مهمی انگشت می‌گذارد و آن نقض قانون توسط آیت‌الله خمینی است. طبق قانون، مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارد و می‌تواند او را نصب و عزل کند، قائم مقامی آقای منتظری هم توسط این مجلس تأیید و تصویب شده است. علی‌القاعده و بالفرض که آقای خمینی رهبری آینده آقای منتظری را صلاح نمی‌دانستند باید با مدرک و سند موضوع را به مجلس خبرگان گزارش می‌دادند و این مجلس به موضوع رسیدگی می‌کرد و هر دو طرف - آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری - ادله‌ی خود را ارائه می‌دادند، آن وقت آن مجلس خبرگان بود که حکم می‌کرد. در حالیکه آقای خمینی این مراحل قانونی را زیر پا گذاشته و بدون رعایت حقوق قانونی آقای منتظری و رعایت قانون، دست به این کار زده است، جامعه را دچار سردرگمی و دودستگی کرده «در بعضی شهرها تظاهرات

خشم‌آلود و درگیری مسلحانه و به آتش کشیدن خودروهای دولتی و سرانجام، خونریزی به وقوع پیوسته» آقای صالحی این اقدام آقای خمینی را علاوه بر نقض قانون توهین به مجلس خبرگان به هشتاد مجتهد عضو آن و توهین به مردمی می‌داند که به مجلس خبرگان رأی داده و اعضای آن را انتخاب کرده‌اند. در صورتی که امام در سال ۱۳۶۱ از مردم خواسته‌اند که در انتخابات خبرگان شرکت کنند که اگر «شما [مردم] خبرگان را انتخاب نکنید نظام آینده مشروعیت ندارد.» (صحیفه نور، جلد ۱۷ ص ۱۰۳، چاپ وزارت ارشاد اسلامی)

آقای صالحی، مجلس خبرگان را هم به عدول از وظایف خود متهم می‌کند که بدون واکنش حقوقی و قانونی نسبت به عملکرد امام سکوت کرد در حالیکه پس از فوت امام، عمل امام را «بی‌ارزش تلقی کرد» و استعفای آقای منتظری را به رأی گذاشت و طبیعی بود که در آن مقطع خبرگان به آن رأی مثبت بدهند! و می‌نویسد که اعضای خبرگان گفته‌اند که در مقابل اقدام امام «ما جرأت سؤال و اعتراض نداشتیم» آقای صالحی اعلام می‌کند در زمان حیات امام «یک دیکتاتوری مخفی و نامرئی وجود داشت که ما آن را دیکتاتوری عوام‌الناس می‌خوانیم» او این دیکتاتوری را از طرف کسانی می‌داند که دائم القاء می‌کردند که «امام هرگز اشتباه نمی‌کنند، زیرا همیشه در ارتباط با امام زمان هستند!» و «همین فکر ابلهانه را در کتابچه‌ای به نام «ولایت فقیه» نوشته و چاپ کرده‌اند و خواسته‌اند به مردم تلقین کنند که حضرت اما چون همیشه در ارتباط با امام زمان هستند اشتباه نمی‌کند!» آقای منتظری هم در نامه ۶۸/۲/۱۸ خود به امام نوشته‌اند که: «ذهنیتی که برای رهبر معظم درست کردند برای توده مردم مسأله ایجاد کرد.» آقای صالحی مستندات تاریخی محکمی از مخالفت آیت‌الله منتظری با مجاهدین خلق؛ از زندان، از قول آیت‌الله خامنه‌ای، از نامه ۶۵/۷/۱۷ آیت‌الله منتظری به امام... ارائه می‌دهد و اتهام «واگذاری حکومت به منافقین» را رد می‌کند. آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی موارد دیگر موضوع نامه ۶۸/۱/۶ امام را در مورد اعدام‌های سال ۶۷ و اختلاف امام با آقای منتظری در این مورد، نقض قوانین قضا، اعدام «سر موضع بودن» زندانیان، تلاش آیت‌الله منتظری برای جلوگیری از اعدام زنان بچه‌دار، افشای نامه‌ی آقای منتظری به امام توسط بی‌بی‌سی، مهدی هاشمی، عدم عدالت آیت‌الله منتظری، ساده‌لوحی آیت‌الله منتظری و... به تفصیل بحث کرده است و اثبات می‌کند که عده‌ای برای امام «ذهنیت» ساخته‌اند تا آیت‌الله منتظری حذف شود.

مطلب در مورد حذف آیت‌الله منتظری از حاکمیت جمهوری اسلامی نسبتاً طولانی شد ولی آنچه مسلم است این که این حذف مسیر قانونی و حقوقی را طی نکرده و نامه و عملکرد بعدی امام موارد متناقض را نشان می‌دهد که به قول آقای صالحی «حضرت امام چند تهمت بزرگ به آیت‌الله منتظری زده‌اند و تهمت از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.» عواقب و پیامدهای این عزل برای مردم و منافع ملی بسیار زیان‌آور بوده است. سؤال، از شخصی چون آقای هاشمی رفسنجانی که به دلیل شأن و منزلت انکارناپذیر ایشان در پیش امام خمینی که حتماً در جزئیات تصمیم امام بوده‌اند، این است که چرا اقدامی جدی و مصرانه برای:

اولاً - جلوگیری این عزل ناموجه نکرده‌اند؟ و

ثانیاً - چرا سعی نکرده‌اند که این عزل ناموجه را به شکل قانونی و داشتن حق دفاع برای آیت‌الله منتظری در مجلس خبرگان رهبری هدایت کنند؟

ثالثاً - چرا حملات متعدد بعدی نیروهای شناخته شده به حسینیه و بیت ایشان و سرقت اموال شخصی آقای منتظری، بدون واکنش و اقدام قانونی از طرف آقای هاشمی (ریاست جمهوری) مواجه می‌شود؟ آیا اگر آقای هاشمی در این موارد غیرقانونی و تجاوزکارانه واکنش نشان می‌داد و با قدرت و نفوذی که داشت از آن جلوگیری می‌کرد خود اینچنین در سال‌های اخیر مورد تهاجم واقع می‌شد؟! آقای هاشمی در مصاحبه‌ای اخیراً (www.Rahesabz.net/print) روی این نکته تأکید می‌کند، یکی مهدی هاشمی و وضع بیت ایشان و دیگری بیان اشکالات و انتقادات با مردم" و انتقاد از همه ارگان‌ها" و اینکه "انتقاد ایشان خیلی سیاستمدارانه نبود". حال سؤال این است که پس از اعدام سید مهدی هاشمی ظاهراً موضوع اشکالات بیت منتفی شده است فقط می‌ماند انتقادات ایشان! آیا امروز هم آقای هاشمی معتقدند که انتقادات آقای منتظری واقعاً درست نبوده‌اند؟

[۱۳] سعادت‌ی در ۱۳۶۰/۵/۴ وصیت‌نامه‌ای خطاب به مادر رضایی‌ها نوشته است که در ۱۳۶۰/۶/۷ در روزنامه اطلاعات منتشر شد. در آن وصیتنامه سعادت‌ی استراتژی رهبری سازمان را نقد و نفی می‌کند و طبق موازین سازمان درگیری نظامی با جمهوری اسلامی را محکوم می‌کند. متأسفانه حرص و ولع آقای لاجوردی به اعدام زندانیان، جامعه‌ی سیاسی ایران را از مواضع مشروح و اقدامات بعدی آقای سعادت‌ی محروم کرد. چیزی که در تجربه شاهسوندی، خوشبختانه تکرار نشد. آقای

هاشمی در خاطرات ۶ مرداد ۶۰ می‌نویسد که: «وصیت‌نامه‌ی محمدرضا سعادت، عضو کادر مرکزی مجاهدین خلق - که در زندان اعدام شده - مطرح شد، سازمان را محکوم کرده، قرار شد پخش شود. وصیت‌نامه جالبی است و ممکن است برای دادگاه انقلاب، خوب تمام نشود.»

[۱۴] گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره عملکرد بانک مرکزی از مهر ۶۸ تا شهریور ۱۳۷۳، استقراض از خارج را ۳۷/۴ میلیارد دلار اعلام کرده است. آقای هاشمی در مصاحبه با شرق (پیشین) خود به این امر اذعان می‌کند. او می‌گوید: «با اعلام این شعار [تنش‌زدائی] و رفتار مناسب رابطه ما با دنیا را نسبتاً خوب کرد به ما وام ارزان و تکنولوژی می‌دادند. درآمد نفت کشور بعد از جنگ هفت تا هشت میلیارد دلار بود. با اعتباراتی که برای طرح‌ها از کشورهای مختلف می‌گرفتیم، آنها را می‌ساختیم و سپس از محل درآمد طرح‌ها بدهی‌ها را می‌دادیم و گاهی هم مشکلاتی پیش می‌آمد و نمی‌توانستیم پرداخت کنیم و تجدید می‌کردیم» آقای هاشمی نه «مشکلات» را توضیح می‌دهد و نه عوارض «تجدید» را!

[۱۵] رئیس کل بانک مرکزی در مردادماه ۷۳ به خبرنگاران گفت که «در شش ماهه اخیر در ۱۸۴ مورد مذاکره با ۷ کشور و ۱۱۰۲ شرکت خارجی و ۱۳ شرکت دولتی و غیردولتی و حدود ۴۰ بانک، معادل سی و سه هزار و ۴۴۰ فقره اعتبار اسنادی در قالب ۷۰ قرارداد و تفاهم‌نامه، استمهال و به امضاء رسید (روزنامه‌های جمهوری اسلامی و رسالت ۱۳۷۳/۵/۲۲) بابت بهره مرکب استمهال ۳۰ میلیارد دلار، ده میلیارد دلار پرداخت کرده‌ایم (داوود میرخان‌رشتی، روزنامه فتح ۷۸/۱۱/۲۰)

[۱۶] شادروان میرمصطفی عالی‌نسب، بارها در جلسات خصوصی، برنامه‌های آقای هاشمی را نقد کرده ولی طبق شیوه‌ی خود، هیچگاه آن را علنی و رسانه‌ای نکرده است. تقریباً تمام افرادی که پس از سال ۱۳۶۸ با آقای عالی‌نسب رابطه داشتند، از این موضع ایشان مطلعند. از جمله بدهی خارجی دولت آقای موسوی که توسط آقای هاشمی ۱۲ میلیارد دلار بیان شده بود، مورد اعتراض آقای عالی‌نسب بوده و ایشان می‌گفت که «ما فقط مجوز ۱/۶ میلیارد دلار استفاده اعتباری از خارج را داده بودیم».

[۱۷] مهندس سحابی، در آستانه ریاست جمهوری آقای هاشمی و انتخاب الگوی

تعدیل اقتصادی، نقد مکتوبی را منتشر کرده که ممکن است زمینه‌ی بازداشت سال ۱۳۶۹ ایشان، شده باشد. در نقد آقای مهندس سحابی که در آذر ۱۳۶۸ منتشر شد، در نقد، «برنامه پنج ساله توسعه و بازسازی» موارد زیر آمده است:

۱- جناحی در اندیشه حاکم ساختن تجارت و دلالتی در متنی از استبداد و خفقان دینی است و گروهی به شعار و تخریب، بدون ارائه برنامه در راه‌حل عملی می‌پردازند و جناحی هم تولید و افزایش تولید را تبلیغ می‌نماید... افزایش تولید، اگر در راستای استقلال و استغناء ملی و عدالت اجتماعی صورت نگیرد، نه مطلوب است و نه ممکن

۲- از ریخت و پاش‌های مصرفانه و ناشی از بینش نفتی و تحریص و لوع مصرف در بین مردم پرهیز کرده.

۳- هرگز پای وام و سرمایه خارجی را - لااقل تا زمان دستیابی به یک اقتصاد توانمند و متکی به خود و مخصوصاً یک بروکراسی کار آمد و صحیح‌العمل و سیستم نظارت ملی به کشور باز نباید کرد. وام خارجی در این برنامه تا ۳۵ میلیارد دلار خواهد رسید... در ده بیست سال گذشته هزینه کردن از کیسه نفت - این سرمایه خداداد ملی - بوده و از این پس هزینه‌ها به اتکاء وام‌ها و اعتبارات خارجی بر آن اضافه می‌شود.

۴- استراتژی توسعه صادرات از طرف محافل حاکمه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول القاء و با ترفندهایی تحمیل می‌شود... این استراتژی کاملاً در راستای یک نظام تقسیم کار نوین در سطح جهانی طراحی شده و مرزهای استقلال اقتصادی و سیاسی ملت‌ها و کشورهای جهان سوم را تخریب می‌نماید...

۵- سیاست‌های درهای باز با اجازه تدریجی ورود کالاهای غیرضروری و یا لوکس نمایان شده است.

۶- اعتراض به فروش کارخانجات دولتی

۷- اعتراض به طرح‌های کلید در دست (Turn Key) واگذار شده به خارجیان

۸- سیاست نگاه به خارج و «توسعه برون‌زا» و جایگزینی آن با «توسعه دورن‌زا»

۹- بازسازی و توسعه در چارچوب استقلال و استغناء ملی باید صورت گیرد. راه توسعه درون‌زا و تکیه به داخل یگانه مصلحت ایران و تنها راه در مقابل انقلاب اسلامی است. حق آنست که در یک فضای بازسازی و مطبوعاتی و اجتماعات حتی احزاب مخالف، حرف‌ها و دعاوی طرف‌های مقابل و نقدهای مربوطه مطرح و شنیده شده و مجموعاً ملحوظ گردد.

۱۰- کلامی از مسائل بنیادی تر: برنامه‌ی توسعه و بازسازی ایران توسط کسانی انجام می‌شود که از خرداد ۶۱ تا ۶۷ به رغم واقعیات روزگار و برخلاف توصیه‌ها و پیشنهادها، خیرخواهان دین و ملت و کشور، جنگ را ادامه دادند و سرانجام در ضعیف‌ترین موقعیت خود، قطع‌نامه را پذیرفتند و از آن پس در اندیشه عقب‌نشستن از همه دعاوی و ارزش‌ها و شعارها نشستند.

۱۱- جامعه انسانی را بدون:

- وفاق و وحدت اجتماعی - ملی و عدم تبعیض بین اقشار مردم از دیدگاه حاکمیت،
- اشتراک اقشار آگاه و متعهد و متعهدان واقعی مردم و نه انحصار طبقاتی و گروهی،
- عدالت اجتماعی،

- احساس تعالی و عدم پوچی،

نمی‌توان به تحرک و بسیج واداشت و حتی نگهداشت

مهندس سبحانی در تاریخ ۱۰/۴/۷۵ در اعتراض به برنامه هویت که از تلویزیون پخش گردید و مطالبی «فاقد هرگونه اعتبار شرعی، قانونی و اجتماعی» بر علیه مهندس سبحانی و نهضت آزادی در آن بود، طی نامه‌ای به آقای هاشمی شکایت کرد و از او خواست که امکان دفاع را برای ایشان در تلویزیون فراهم کند. چیزی که انجام نشد. عبرت روزگار این شد که در ۱۳۸۴ آقای هاشمی کسی در جمهوری اسلامی نداشت که به او شکایت کند. فقط به خدا شکایت کرد!!

کار دیگری که مهندس سبحانی انجام داد که احتمالاً سبب عصبانیت هیأت حاکمه شده است، نقدی است که در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۸ در مورد تغییر قانون اساسی و خطاب به نمایندگان مجلس نوشته است. در آن نامه آقای مهندس سبحانی، تغییرات مربوط به اختیارات رهبری، اختیارات و مسئولیت ریاست جمهوری، قوه قضائیه، تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نحوه بازنگری در قانون اساسی، ولایت مطلقه امر و امامت که در قانون جدید در سال ۱۳۶۸، انجام شده است را مغایر با روح قانون اساسی می‌داند و احساس نگرانی می‌کند و در نتیجه‌گیری این نقد خود می‌نویسد که در تغییرات یاد شده دو تغییر عمده رخ داده است:

اول - اصل حاکمیت ملت به کلی کاهش یافته و به هیچ رسیده و به صورتی صوری و شعاری باقی مانده است.

دوم - انسجام و هماهنگی اصول را بکلی به هم زده است.

[۱۸] آقای مهندس موسوی در سال ۱۳۸۸ و در دوران تبلیغ انتخاباتی به یکی از دوستان ملی - مذهبی‌ها گفته بود که «من هم برنامه‌های آقای هاشمی را نقد کردم ولی مانند مهندس سبحانی رسانه‌ای نکردم.»

[۱۹] عملکرد برنامه اول، چشم‌انداز برنامه دوم، مجله‌ی ایران فردا شماره ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۵

[۲۰] دکتر کلانتری، وزیر کشاورزی وقت، کار و کارگر ۱۳۷۴/۲/۲۵ و سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵، روزنامه سلام ۷۶/۸/۳ و رسول اف، جلال، معاون وقت برنامه‌ریزی و پشتیبانی وزارت کشاورزی، مجله اقتصادی کشاورزی و توسعه، سال پنجم، شماره ۲ زمستان ۱۳۷۶

[۲۱] دکتر کلانتری، وزیر وقت کشاورزی، رسالت ۷۶/۸/۲۴

[۲۲] مشروح فساد مالی - اداری در دوره‌ی سازندگی در نهادها؛ بانک‌ها، بانک مرکزی، سردفتران، مسئولین توزیع کوپن ارزاق عمومی، شهرداری‌ها، شرکت‌ها و کارخانجات دولتی، تعاونی‌ها، بازاریان، شبکه‌های فاسد، وزارت خانه‌ها، مؤسسات آموزشی، ممیزان مالیاتی و کارمندان وزارت دارایی، مسئولین صندوق‌های قرض الحسنه، بنیاد مهاجرین جنگ تحمیلی، بنیاد مستضعفان، واگذاری خودروهای دولتی به اشخاص، صادرات و واردات کالاهای قاچاق، واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، وزارت پست و تلگراف و تلفن، وزارت نیرو، در کتاب «توسعه ایران» نقدی بر گذشته راهی به سوی آینده، انتشارات صمدیه، ۱۳۸۰ مشروح و مفصل آمده است.

[۲۳] www.nurizad.info

[۲۴] پیشین

[۲۵] Norman Friedman, Desert Victory: The War for Kuwait (Annapolis, MD: Naval Institute Press, 1991), 185; Michael R. Gordon and Bernard E. Trainor, Cobra II: The Inside Story of the Invasion and Occupation of Iraq (New York: Pantheon Books, 2006), 551

نقل از کتاب دکترین شوک، نائومی کلاین، ترجمه شهابی و نبوی، کتاب آمه، چاپ سوم، زمستان ۱۳۹۰

[۲۶] مراجعه کنید به:

الف - دومین کنفرانس مربوط به سلاح کشتار جمعی در خاورمیانه، در ۱۷ و ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۷ (۲۶ و ۲۷ شهریور ۱۳۸۶) در مدرسه مطالعات شرق و آفریقای انگلیس (SOAS)

ب - گزارش مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (www.csis.org(CSIS)) که در ۱۵ فوریه ۲۰۰۷ تحت عنوان «توسعه‌ی برنامه‌های هسته‌ای و موشکی ایران» منتشر شد.

ج - گزارش دیگری از CSIS که در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۸ تحت عنوان «امریکا، اسرائیل، دولت‌های عربی و ایران هسته‌ای»، منتشر شده است. در یکی از این سناریوهای مطالعه شده، بمباران هسته‌ای ایران توسط اسرائیل و کشتار ۲۸ میلیون نفر هم پیش‌بینی شده است.

The US, Israel, The Arab States and a Nuclear Iran, Anthony H. Cordman, Sep.23,2008
Guy Dinmore, "US Prepares List of Unstable Nations" Financial Times (London) March 29/2005

[۲۷] نقل از کتاب «دکترین شوک» (پیشین)

[۲۸] شوک درمانی، روشی درمانی است که اولین بار در اواخر دهه ۱۹۴۰ توسط روان‌شناسان و روان‌پزشکان برای معالجه بیماران روانی، مرسوم شد. در این روش درمان‌گران، استدلال می‌کردند که بیماران روانی از محفوظات خود رنج می‌برند و برای درمان آنها باید محفوظات آنها را از بین برد و ذهن آنها را به «لوح‌های پاک و نانوخته» تبدیل کرد که بعد درمان‌گر بتواند روی آنها بنویسد. در دهه ۱۹۵۰، دکتر ایوون کامرون (Ewen Cameron)، نخستین استاد شوک درمانی در مونترال کانادا و با حمایت مالی «سیا»، تحقیقی روی بیماران روانی‌اش انجام داد که شیوه آن عبارت بود از؛ چندین هفته نگهداشتن در خواب و انزوا، شوک‌های الکتریکی طولانی، تجویز داروهای متنوع، از جمله داروهای روان‌گردان LSD و توهم‌زای PCP تا بیماران را به وضعیت کودکی و دوران قبل از زبان باز کردن ببرد. بعداً «سیا» از نتایج این آزمایش‌ها در بازجویی، جاسوس‌سازی، اقرارهای مورد نیاز حاکمان توسط فعالان سیاسی و صنفی هم استفاده کرد و هم آنها را به کشورهای دوست امریکا توصیه نمود. به طوری که در کشورهای امریکا لاتین، افریقا، آسیا که با نظام‌های دیکتاتوری اداره می‌شدند - از جمله ایران - و حتی کشورهای اروپایی به کار گرفته شد. در این

روش‌ها همچنان که بیمار از گذشته خود تهی می‌شد و تابع پزشک معالج خود می‌گردید، فعالان سیاسی و اپوزیسیون نظام‌های دیکتاتوری نیز از گذشته خود تهی و حتی نادم و تابع بازجو و شکنجه‌گر می‌شدند. بعداً دو اقتصاددان «هایک» و «میلتون فریدمن»، سعی در به کارگیری این روش در اقتصاد کشورها جهان سوم و ادغام آنها در سیستم امریکائی، کردند و «مکتب شیکاگو» را در دانشگاه شیکاگو تشکیل دادند و آن را در شیلی پینوشه و در خیلی از کشورهای امریکای لاتین با حاکمان دیکتاتوری اجرا کردند. در این روش اقتصادی، باید آنچنان شوکی به اقتصاد کشورها وارد کرد که همه «گیج و منگ» شوند و نتوانند تصمیم دیگری، غیر از آزادسازی قیمت‌ها، حذف سوبسیدها، کوچک کردن دولت و رها سازی بخش خصوصی و... بگیرند. همه چیز را باید به سرمایه‌داران سپرد، حتی خدمات بهداشتی، درمانی، آموزشی و... بازار، اتوماتیک، همه چیز را کنترل و منطقی خواهد کرد!! حذف سوبسیدها، خروج سرمایه غربی از کشور هدف، رهاسازی عنان گسیخته قیمت‌ها، واردات عنان گسیخته کالاهای خارجی و... نمونه‌هایی از شوک‌های اقتصادی هستند که هم حاکمان و هم مردم را «گیج و منگ» و بلا اراده می‌کند و بعد تابع نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و طرح مشترک این دو نهاد با وزارت خزانه‌داری امریکا (تفاهم واشنگتن)، می‌شوند. بعداً سیاست‌سازان غرب - مخصوصاً در امریکا - این روش شوک‌درمانی را وارد عرصه‌ی نظامی و تغییر نظام‌های حکومتی کشورهای «خود سر» و «یاغی» کردند. بمباران‌های وسیع و تخریب زیرساخت‌های نظامی، اقتصادی، حکومتی، تجاری، خدماتی و کشتارهای گسترده‌ی مردم عادی و نظامیان و یا به قول آرمیتاژ معاون وقت وزارت خارجه امریکا که پس از حمله تروریستی ۲۰۰۱ به دولت پاکستان گفته است که اگر در حمله به افغانستان با ما همکاری نکنید. «بردن کشور پاکستان به عصر حجر» در دستور کار است، نمونه‌ای از این شوک‌های نظامی است.

هم‌اکنون، با برنامه‌های آقای احمدی‌نژاد یعنی حذف سوبسیدها و افزایش ناگهانی حامل‌های انرژی و مکمل آن تحریم‌های اقتصادی غرب؛ وارد مرحله‌ی شوک اقتصادی شده‌ایم که نمود آن در افزایش واقعی و نه صوری قیمت ارزهای خارجی، طلا و کالاهای مصرفی، مشهود است.